

# عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ

فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الطَّهَارِ

كَتَبَهُ كُنْتُورِي حَامِدُ حُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَلْبِي

جِلْد ١٠

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# عبارات الانوار فى امامة الائمة الاطهار

نويسنده:

ميرحامد حسين الموسوى اللكهنوى النيشابورى

ناشر چاپى:

جماعه المدرسين فى الحوزه العميه بقم موسسه النشر الاسلامى

ناشر ديجيتالى:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

## فهرست

فهرست .....	۵
عبارات الانوار فی امامة الائمة الاطهار جلد دهم .....	۱۰
مشخصات کتاب .....	۱۰
معرفی مؤلف .....	۱۰
زندگینامه مؤلف .....	۱۰
کتابخانه ناصریه .....	۱۴
اشاره .....	۱۴
کتاب تحفه اثنا عشریه .....	۱۴
معرفی کتاب تحفه .....	۱۴
ردیه های تحفه .....	۱۶
معرفی کتاب عبارات الانوار .....	۱۸
اشاره .....	۱۸
۱- موضوع و نسخه شناسی .....	۱۸
۲- چگونگی بحث و سبک استدلال .....	۲۰
۳- قدرت علمی .....	۲۱
۴- رعایت آداب مناظره و قواعد بحث .....	۲۱
۵- شیوه ردّ کردن .....	۲۲
ابعاد مختلف عبارات .....	۲۴
۱- بعد علمی .....	۲۴
۲- بعد اجتماعی .....	۲۴
۳- بعد دینی .....	۲۴
۴- بعد اخلاص .....	۲۵
۵- بعد اقتدا .....	۲۵

- تقریظات عبقات ..... ۲۶
- جلد دهم ..... ۲۷
- ادامه حدیث غدیر (قسمت دلالت) ..... ۲۷
- تتمه وجوه دلالت حدیث غدیر بر خلافت امیر المؤمنین (ع) ..... ۲۷
- ادامه دلیل ششم ..... ۲۷
- اشاره ..... ۲۷
- «شأن نزول سأل سائل بروایت ابن الصباغ» ..... ۲۷
- «شأن نزول سأل سائل بروایت جمال الدین محدث» ..... ۲۸
- شأن نزول سأل سائل بروایت عبد الرؤوف مناوی ..... ۲۹
- «شأن نزول سأل سائل بروایت شیخ بن عبد الله العیدروس» ..... ۳۲
- «شأن نزول سأل سائل بروایت محمود قادری» ..... ۳۵
- «شأن نزول سأل سائل بروایت علی بن ابراهیم الحلبی» ..... ۳۶
- «شأن نزول سأل سائل بروایت احمد بن الفضل باکثیر» ..... ۳۹
- «شأن نزول سأل سائل بروایت محمد محبوب عالم» ..... ۴۰
- «شأن نزول سأل سائل بروایت محمد صدر عالم» ..... ۴۲
- «شأن نزول سأل سائل بروایت محمد بن اسماعیل صنعانی» ..... ۴۳
- «شأن نزول سأل سائل بروایت سید مؤمن شبلنجی» ..... ۵۵
- «دلالت قصه حارث بر امامت آن حضرت از راه دیگر» ..... ۶۱
- اشاره ..... ۶۱
- «تکذیب ابن تیمیة قصه حارث را از براهین واضحه بر مطلوب است» ..... ۶۱
- «بطلان قول ابن تیمیه بوجوه عدیده» ..... ۶۳
- اشاره ..... ۶۳
- «پس از نقل حدیث سکوت بر آن دلیل قبول است» ..... ۶۸

- ۶۹ ..... «أبطح در أبطح مکه منحصر نیست»
- ۷۶ ..... جواب از شبهه دوم ابن تیمیة
- ۸۳ ..... دلیل هفتم از أدله دلالت حدیث غدیر بر امامت: استشهاد جناب أمير المؤمنين عليه السلام بر حدیث غدیر
- ۸۳ ..... اشاره
- ۸۴ ..... استشهاد أمير المؤمنين عليه السلام بر حدیث غدیر بروایت ابو بکر شافعی
- ۸۷ ..... استشهاد جناب امیر المؤمنین علیه السلام بر حدیث غدیر بروایت ابن المغازلی
- ۸۸ ..... استشهاد جناب امیر المؤمنین علیه السلام بر حدیث غدیر بروایت أخطب خوارزم
- ۸۸ ..... استشهاد جناب امیر المؤمنین (ع) بر حدیث غدیر بروایت ابن الاثیر
- ۹۲ ..... استشهاد جناب أمير المؤمنين (ع) بر حدیث غدیر بروایت نور الدین سمهودی
- ۹۹ ..... دلیل هشتم از أدله دلالت حدیث غدیر بر امامت: استعظام ابو الطفیل حدیث غدیر را
- ۱۰۱ ..... دلیل نهم از أدله دلالت حدیث غدیر بر امامت: استدلال بقول آن حضرت: «أ لست أولى بالمؤمنين من انفسهم»
- ۱۰۱ ..... اشاره
- ۱۰۷ ..... اولویت پیغمبر و امیر المؤمنین در جمیع امور
- ۱۱۴ ..... دلیل دهم از أدله دلالت حدیث غدیر بر امامت: روایت من كنت أولى به من نفسه، فعلى وليه
- ۱۱۶ ..... دلیل یازدهم از أدله دلالت حدیث غدیر بر امامت جناب امیر (ع):
- ۱۱۶ ..... اشاره
- ۱۱۹ ..... مدح حاکم بگفتار ابن خلکان
- ۱۲۰ ..... مدح حاکم بگفتار شیخ عبد الحق
- ۱۲۰ ..... مدح حاکم بروایت فخر رازی
- ۱۲۱ ..... مدح حاکم بگفتار اسنوی
- ۱۲۲ ..... مدح حاکم بروایت نووی
- ۱۲۲ ..... مدح حاکم بگفتار ابن اثیر
- ۱۲۳ ..... دلیل دوازدهم از أدله دلالت حدیث غدیر بر امامت
- ۱۲۳ ..... دلیل سیزدهم از أدله دلیل حدیث غدیر بر امامت

- دلیل چهاردهم از ادله دلالت حدیث غدیر بر امامت ..... ۱۲۴
- دلیل پانزدهم از ادله دلالت حدیث غدیر بر امامت ..... ۱۲۵
- دلیل شانزدهم از ادله دلالت حدیث غدیر بر امامت: قول حضرت فاطمه: (أُ نَسِيتُمْ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍ ..... ۱۲۵
- دلیل هفدهم از ادله دلالت حدیث غدیر بر امامت ..... ۱۲۶
- دلیل هجدهم از ادله دلالت حدیث غدیر بر امامت ..... ۱۲۷
- دلیل نوزدهم از ادله دلالت حدیث غدیر بر امامت ..... ۱۲۹
- دلیل بیستم از ادله دلالت حدیث غدیر بر امامت ..... ۱۳۰
- دلیل بیست و یکم از ادله دلالت حدیث غدیر بر امامت ..... ۱۳۸
- دلیل بیست و دوم از ادله دلالت حدیث غدیر بر امامت ..... ۱۴۲
- دلیل بیست و چهارم از ادله دلالت حدیث غدیر بر امامت ..... ۱۴۳
- دلیل بیست و پنجم از ادله دلالت حدیث غدیر بر امامت ..... ۱۴۹
- دلیل بیست و ششم از ادله دلالت حدیث غدیر بر امامت: خطبه حدیث مذکور ..... ۱۵۲
- دلیل بیست و هفتم از ادله دلالت حدیث غدیر بر امامت ..... ۱۵۶
- دلیل بیست و هشتم از ادله دلالت حدیث غدیر بر امامت ..... ۱۵۷
- دلیل بیست و نهم از ادله دلالت حدیث غدیر بر امامت ..... ۱۵۸
- دلیل سیام از ادله دلالت حدیث غدیر بر امامت ..... ۱۵۹
- اشاره ..... ۱۵۹
- تهنیت در حدیث غدیر ..... ۱۶۳
- اثبات حکیم سنائی دلالت حدیث غدیر را بر امامت ..... ۱۶۶
- اثبات شیخ فرید الدین العطار دلالت حدیث غدیر را بر امامت ..... ۱۶۶
- اثبات سبط ابن الجوزی دلالت حدیث غدیر را بر امامت ..... ۱۷۱
- اعتراف محمد بن یوسف کنجی به دلالت حدیث غدیر بر تولیت و استخلاف ..... ۱۷۸
- اثبات فرغانی دلالت حدیث غدیر بر وصایت ..... ۱۷۹
- «تصریح ابن زولاق باستخلاف امیر المؤمنین علیه السلام» ..... ۱۸۱

- ۱۸۳ ..... افادات دولت‌آبادی در دلالت غدیر بر خلافت امیر المؤمنین علیه السلام
- ۱۸۴ ..... کلام امیر یمانی در استدلال بر خلافت امیر المؤمنین علیه السلام
- ۱۸۶ ..... دلالت غدیر بگفتار محمد اسماعیل دهلوی
- ۱۸۶ ..... اشاره
- ۱۹۰ ..... در بطلان مناقشات دهلوی در دلالت حدیث غدیر
- ۱۹۶ ..... «اسماء ناقلین روایت تعمیم جناب رسالت‌مآب حضرت امیر را روز غدیر»
- ۲۰۳ ..... تمسک واهی دهلوی بحدیث مروی از حسن مثنی
- ۲۰۳ ..... اشاره
- ۲۰۴ ..... اختلال استدلال دهلوی بوجه عدیده
- ۲۱۰ ..... جواب شبهات دهلوی به نحو مبسوط
- ۲۱۷ ..... درباره مرکز تخصصی غدیرستان کوثر نبی (ص)



## عقبات الانوار فی امامۃ الائمه الطهار جلد دهم

### مشخصات کتاب

سرشناسه: کتوری حامد حسین بن محمد قلی ۱۳۰۶ - ۱۲۴۶ق شارح عنوان و نام پدید آور: عقبات الانوار فی اثبات امامه الائمه الطهار/ تالیف میر حامد حسین الموسوی الکهنوئی النیشابوری تحقیق غلام رضا بن علی اکبر مولانا بروجردی مشخصات نشر: قم الجماعة المدرسین فی الحوزه العلمیه بقم موسسه النشر الاسلامی ۱۴۱۶ق = - ۱۳۷۴.

فروست: (موسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین بقم المشرفه ۸۰۱)

شابک: بها: ۱۲۰۰۰ ریال ج ۱؛ بها: ۱۲۰۰۰ ریال ج ۱)

یادداشت: کتاب حاضر ردیه ای و شرحی است بر کتاب التحفه الاثنی عشریه اثر عبدالعزیز بن احمد دهلوی یادداشت: عربی یادداشت: کتابنامه عنوان دیگر: التحفه الاثنی عشریه شرح موضوع: دهلوی عبدالعزیز بن احمد، ۱۲۳۹ - ۱۱۵۹ق التحفه الاثنی عشریه -- نقد و تفسیر

موضوع: شیعه -- دفاعیه ها و ردیه ها

موضوع: امامت -- احادیث موضوع: محدثان شناسه افزوده: دهلوی عبدالعزیز بن احمد، ۱۲۳۹ - ۱۱۵۹ق التحفه الاثنی عشریه شرح شناسه افزوده: مولانا بروجردی غلامرضا، مصحح شناسه افزوده: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم دفتر انتشارات اسلامی رده بندی

کنگره: BP۲۱۲/۵ د۹ت ۳۰۲۱۸/۱۳۷۴

رده بندی دیوبی: ۲۹۷/۴۱۷

شماره کتابشناسی ملی: ۷۷-۳۷۳۹

### معرفی مؤلف

### زندگینامه مؤلف

سید میر حامد حسین هندی نیشابوری از بزرگترین متکلمان و عظیم ترین عالمان و از مفاخر شیعه در اوائل سده سیزدهم هجری قمری در بلده میره لکهنو هند به تاریخ پنجم محرم ۱۲۴۶ ه. ق به دنیا آمد.

ایشان تعلیم را از سن ۶ سالگی با رفتن به مکتبخانه و پیش شیخی به نام شیخ کر معلی شروع کرد. اما پس از مدت کوتاهی پدر ایشان خود عهده دار تعلیم وی گردید و تا سن ۱۴ سالگی کتب متداول ابتدائی را به وی آموخت.

میر حامد حسین در سن ۱۵ سالگی و پس از رحلت پدر بزرگوارش برای تکمیل تحصیلات به سراغ اساتید دیگر رفت.

مقامات حریری و دیوان متنبی را نزد مولوی سید برکت علی و نهج البلاغه را نزد مفتی سید محمد عباس تستری خواند. علوم شرعیه را نزد سلطان العلماء سید محمد بن دلدار علی و برادر ایشان سید العلماء سید حسین بن دلدار علی - که هر دو از علماء بزرگ شیعه در هند بودند - و علوم عقلیه را نزد فرزند سید مرتضی سید العلماء، ملقب به خلاصه العلماء فرا گرفت.

در این زمان ایشان کتاب مناهج التدقیق را که از تصنیفات عالیه استادش سید العلماء بود از ایشان اخذ کرد که حواشی وی بر آن کتاب بیانگر عظمت تحقیق و قدرت نقد ایشان می باشد.

به هر حال ایشان پس از چندین سال تحصیل به امر تحقیق و پژوهش پرداخت و در این زمینه ابتداء به تصحیح و نقد تصانیف پدر بزرگوارش سید محمد قلی از جمله فتوحات حیدریه، رساله تقیه و تشیید المطاعن پرداخت و سالهای سال را صرف تصحیح و مقابله

عبارات این کتب مخصوصاً تشیید المطاعن- که ردّیه‌ای بر تحفه اثنا عشریه بود- با اصول کتب و منابع کرد.

هنوز از این کار فارغ نشده بود که کتاب منتهی الکلام توسط یکی از علماء اهل سنت به نام مولوی حیدر علی فیض آبادی در ردّ بر امامیه با تبلیغات فراوان نشر و گسترش یافت به گونه‌ای که عرصه بر عوام و خواص از شیعه تنگ شد. از یک طرف مخالفین مدعی بودند که شیعه قادر بر جواب مطالب این کتاب نیست تا آنجا مؤلف کتاب می‌گفت اگر اولین و آخرین شیعه جمع شوند نمی‌توانند جواب کتاب مرا بنویسند و از طرف دیگر علماء بزرگ شیعه هند از جمله سلطان العلماء، سید العلماء، مفتی سید محمد عباس تستری و دیگر اعلام به سبب اوضاع خاص سلطنت و ملاحظات دیگر امکان جواب دادن را نداشتند در این زمان بود که میر حامد حسین وارد میدان شد و در فاصله شش ماه کتاب استقصاء الإفحام فی نقض منتهی الکلام را به گونه‌ای تصنیف کرد که باعث حیرت علماء حتی اساتید ایشان گشته و مورد استفاده آنان قرار گرفت و نشر آن چنان ضربه‌ای بر مخالفین وارد کرد که هیچیک از آنان حتی خود مؤلف منتهی الکلام پس از سالها تلاش و کمک گرفتن از والیان مخالفین و برگزاری اجتماعات مختلف از عهده جواب آن برنیامدند.

پس از آن به تألیف کتاب شوارق النصوص پرداخت و سپس مشغول تألیف کتاب عقیقات الانوار شد که تا آخر عمر در امر تحقیق و تصنیف آن همت گماشت.

در سال ۱۲۸۲ ه. ق عازم سفر حج و سپس عتبات عالیات شد اما در آنجا هم از فعالیت علمی و تحقیق باز نماند و در حریم شریفین یادداشتهایی از کتب نادر برداشت و در عراق در محافل علمی علماء عراق شرکت جست که مورد احترام فوق-العاده ایشان قرار گرفت. وی پس از بازگشت حاصل کار علمی خود را در قالب کتاب أسفار الانوار عن وقایع أفضل الاسفار گردآوری نمود.

میر حامد حسین عالمی پر تتبع و پر اطلاع و محیط بر آثار و اخبار و میراث علمی اسلامی بود تا حدّی که هیچ یک از معاصران و متأخران و حتی بسیاری از علماء پیشین به پایه او نرسیدند. همه عمر خویش را به بحث و پژوهش در اسرار اعتقادات دینی و حراست اسلام و مرزبانی حوزه دین راستین گذرانید و همه چیز خود را در راه استواری حقایق مسلم دینی از دست داد چنانکه مؤلف ریحانه الادب در این باره می‌نویسد:

«... و در مدافعه از حوزه دیانت و بیضه شریعت اهتمام تمام داشته و تمامی ساعات و دقائق عمر شریفش در تألیفات دینی مصروف بوده و آنی فروگذاری نداشته تا آنکه دست راست او از کثرت تحریر و کتابت عاطل شده و در اواخر با دست چپ می‌نگاشته است...»

و به گفته مؤلف نجوم السماء زمانی که دست چپ ایشان هم از کار می‌افتاده است ایشان دست از کار برنداشته و مطالب را با زبان املاء می‌کرده است و هیچ مانعی نمی‌توانست ایشان را از جهاد علمی باز دارد.

سرانجام ایشان در هجدهم ماه صفر سال ۱۳۰۶ ه. ق دعوت حق را لبیک گفت و در حسینه جناب غفران مآب مدفون شد. خبر وفات ایشان در عراق برپایی مجالس متعدّد فاتحه‌خوانی را در پی داشت. تمامی علماء شریک عزّا گشته و بزرگان زیادی در رثاء او به سرودن قصیده و مرثیه پرداختند.

\*خاندان و نیاکان: ابتدا

میر حامد حسین هندی در دامان خاندانی چشم گشود و پرورش یافت که همه عالمانی آگاه و فاضلانی مجاهد بودند. در میان برادران و فرزندان و فرزندزادگان وی نیز عالمانی خدمتگزار و متعهد به چشم می‌خورند.

از این خاندان معظم در آسمان علم و فقاہت ستارگانی درخشان به چشم می‌خورند که هر یک در عصر خویش راهنمای گمشدگان بودند. اینک به چند تن از آنها اشاره می‌کنیم.

۱- جد صاحب عقبات: سید محمد حسین معروف به سید الله کرم موسوی کنتوری نیشابوری.

وی جد میر حامد حسین و از اعلام فقهاء و زهاد زمان و صاحب کرامات در نیمه دوم سده دوازدهم هجری است. ایشان علاقه زیادی به استنساخ قرآن کریم و کتب نفیسه به خط خود داشته و قرآن و حق الیقین و تحفه الزائر و جامع عباسی به خط او در کتابخانه ناصریه لکهنو موجود است.

۲- والد صاحب عقبات: مفتی سید محمد قلی موسوی کنتوری نیشابوری

وی والد ماجد میر حامد حسین و از چهره‌های درخشان عقائد و مناظرات در نیمه اول قرن سیزدهم هجری می‌باشد. او در دوشنبه پنجم ماه ذی قعده سال ۱۱۸۸ به دنیا آمد. وی از شاگردان بارز سید دلدار علی نقوی از اعظم دانشمندان شیعه در قرن سیزدهم بوده و در اکثر علوم و فنون محقق بی‌نظیر بود و تألیفات ارزنده‌ای از خود به جا گذاشت. ایشان یکی از برجسته‌ترین چهره‌های علم عقاید و مناظرات و از نمونه‌های کم مانند تتبع و استقصاء بود. سید محمد قلی در تاریخ نهم محرم ۱۲۶۰ ه. ق در لکهنو به رحمت ایزدی پیوست.

۳- برادر ارشد میر حامد حسین: سید سراج حسین

او نیز چون پدر و برادرانش از عالمان و فرزندگان بوده است. گرچه در نزد پدرش و سید العلماء شاگردی نموده است اما بیشتر تألیفات وی در علوم ریاضی از جمله کتاب حل معادلات جبر و مقابله و رساله‌ای در مخروطات منحنی است. ایشان همچنین فیلسوف و پزشکی نامی بوده است.

سید سراج حسین با وجود اشتغال به علوم عربیه و فنون قدیمه، به حدی بر زبان انگلیسی، فلسفه جدید و علوم ریاضی تسلط یافته بود که بزرگان انگلیس در حیرت فرو رفته بودند که چگونه یک عالم اسلامی این چنین ماهر در فنون حکمت مغرب گردیده است. وی در ۲۷ ربیع الأول سال ۱۲۸۲ ه. ق رحلت کرد.

۴- برادر میر حامد حسین: سید اعجاز حسین

وی فرزند اوسط سید محمد قلی بوده و ولادتش در ۲۱ رجب ۱۲۴۰ واقع شده است.

ایشان نیز مانند پدر و برادرانش از دانشمندان نامی شیعه در کشور هند و صاحب تألیفات و تصنیفات متعددی بوده است. همچنین برادر خود میر حامد حسین را در تصنیف کتاب استقصاء الافحام در زمینه استخراج مطالب و استنباط مقاصد کمک فراوانی نمود تا جایی که گفته‌اند بیشترین کار کتاب را او انجام داد اما به جهت شهرت میر حامد حسین به نام او انتشار یافت. از جمله تألیفات ایشان می‌توان به «شذور العقیان فی تراجم الأعیان» و «کشف الحجب و الاستار عن احوال الکتب و الاسفار» اشاره کرد.

ایشان در هفدهم شوال ۱۲۸۶ ه. ق و پس از عمری کوتاه اما پربرکت به رحمت ایزدی پیوست.

۵- سید ناصر حسین: فرزند میر حامد حسین ملقب به شمس العلماء

وی در ۱۹ جمادی الثانیه ۱۲۸۴ ه. ق متولد شد. او را در علم و تتبع تالی مرتبه پدر شمرده‌اند چرا که نگذاشت زحمات پدرش به هدر رود و لذا به متمم عقبات پرداخت و چندین جلد دیگر از آن را به سبک و سیاق پدر بزرگوارش تألیف و با نام ایشان منتشر ساخت.

ایشان عالمی متبحر، فقیه، اصولی، محدث و رجالی کثیر التبع و مفتی و مرجع اهالی بلاد خود بوده و این علوم را از والد معظم خود و مفتی سید محمد عباس اخذ کرده بود.

در نهایت ایشان در ۲۵ ذی حجه ۱۳۶۱ ه. ق دار فانی را وداع گفت و بنا به وصیتش در جوار مرقد قاضی شوشتری در آگره هند به خاک سپرده شد.

۶- سید ذاکر حسین: فرزند دیگر میر حامد حسین

وی نیز همچون برادر خود عالمی فاضل و همچنین از ادباء و شعراء زمان خود بود که برادرش را در تتمیم عقبات یاری نمود. دیوان شعر به فارسی و عربی و تعلیقاتی بر عقبات از آثار اوست.

۷ و ۸- سید محمد سعید و سید محمد نصیر: فرزندان سید ناصر حسین

این دو بزرگوار که نوه‌های میر حامد حسین می‌باشند نیز از فضلاء و علماء بزرگ زمان خود بودند که در نجف اشرف نزد اساتید برجسته تحصیلات عالیه خود را گذرانیدند. پس از بازگشت به هند محمد سعید شؤون ریاست علمی و دینی را بعهده گرفت و آثار و تألیفات متعددی را از خود به جای گذاشت تا اینکه در سال ۱۳۸۷ ه. ق در هند وفات یافت و در جوار پدر بزرگوارش در صحن مرقد قاضی شوشتری به خاک سپرده شد. اما سید محمد نصیر پس از بازگشت به هند به جهت شرایط خاص زمانی وارد کارهای سیاسی شده و از جانب شیعیان به نمایندگی مجلس نیابی رسید.

او نیز پس از عمری پر بار در لکهنو رحلت کرد ولی جسد وی را به کربلاء برده و در صحن شریف و در مقبره میرزای شیرازی به خاک سپردند.

\*تألیفات: ابتدا

۱- عقبات الانوار فی امامة الأئمة الاطهار (۳۰ مجلد)

۲- استقصاء الافحام و استیفاء الانتقام فی نقض منتهی الکلام (۱۰ مجلد) طبع فی ۱۳۱۵ ه. ق بحث فی تحریف الکتاب و احوال الحجة و اثبات وجوده و شرح احوال علماء اهل السنة و...

۳- شوارق النصوص (۵ مجلد)

۴- کشف المعضلات فی حلّ المشكلات

۵- العضب التبار فی مبحث آیه الغار

۶- افحام اهل المین فی ردّ ازاله الغین (حیدر علی فیض آبادی)

۷- النجم الثاقب فی مسئله الحاجب فی الفقه (در سه قالب کبیر و وسیط و صغیر)

۸- الدرر السنیة فی المکاتیب و المنشآت العربیة

۹- زین الوسائل الی تحقیق المسائل (فیه فتاویہ الفقھیة)

۱۰- اسفار الأنوار عن وقایع افضل الاسفار (ذکر فیه ما سنج له فی سفره الی الحج و زیارة ائمة العراق سلام الله علیهم) ۱

۱۱- الذرائع فی شرح الشرائع فی الفقه (لم یتّم)

۱۲- الشریعة الغراء (فقه کامل) مطبوع

۱۳- الشعلة الجواله (بحث فیه احراق المصاحف علی عهد عثمان) مطبوع

۱۴- شمع المجالس (قصائد له فی رثاء الحسین سید الشهداء علیه السلام).

۱۵- الطارف، مجموعه ألغاز و معمیات

۱۶- صفحه اللباس فی احکام الارتماس (فی الغسل الارتماسی)

۱۷- العشرة الكاملة (حل فیه عشرة مسائل مشکلة) ۲ مطبوع

۱۸- شمع و دمع (شعر فارسی)

۱۹- الظل الممدود و الطلح المنضود

۲۰- رجال المیر حامد حسین

## ۲۱- دره تحقیق ۳

## کتابخانه ناصریه

## اشاره

خاندان میر حامد حسین از آغاز سده سیزدهم، به پی‌ریزی کتابخانه‌ای همت گماشتند که به مرور زمان تکمیل گشت و نسخه‌های فراوان و نفیسی به تدریج در آن گردآوری شد که تا ۳۰ / ۰۰۰ نسخه رسید تا اینکه در دوران سید ناصر حسین به نام وی نامیده شد و در زمان سید محمد سعید و توسط ایشان به کتابخانه عمومی تبدیل شد. این کتابخانه گرچه از نظر کمی دارای نظایر فراوان است اما از نظر کیفی و به جهت وجود نسخه‌های نادر کم‌نظیر است.

## کتاب تحفه اثنا عشریه

## معرفی کتاب تحفه

در نیمه نخستین سده سیزدهم هجری که نیروهای استعمار به‌ویژه انگلیس و فرانسه چشم طمع به سرزمین پهناور هندوستان دوخته بودند و بی‌گمان اسلام سدّ بزرگی در برابر آنان به حساب می‌آمد یکی از عالمان اهل تسنن هند به نام عبد‌العزیز دهلوی که به «سراج الهند»

شهرت داشت و با ۳۱ واسطه نسبش به عمر خطاب خلیفه دوم می‌رسید و صاحب عبقات او را با عنوان شاه‌صاحب خطاب می‌کند کتابی را در ردّ اعتقادات و آراء شیعه مخصوصاً شیعه اثنا عشریه منتشر کرد و آن را «تحفه اثنا عشریه» نامید.

وی در این کتاب بدون توجه به مصالح دنیای اسلام و واقعیتهای تاریخ اسلامی و بدون ملاحظه حدود و قواعد علم حدیث و بدون در نظر گرفتن جایگاه پیامبر (ص) و خاندان پاکش عقاید، اصول، فروع، اخلاق و سایر آداب و اعمال شیعه را بدون رعایت آداب مناظره و امانت‌داری در نقل حدیث، هدف تهمت‌ها و افتراآت خود قرار داده است.

البته علامه دهلوی محمد بن عنایت أحمد خان کشمیری در کتاب التزمه الاثنی عشریه که در ردّ تحفه نوشته، ثابت کرده است که این کتاب در حقیقت سرقتی از کتاب صواقع موبقه خواجه نصر الله کابلی است که عبد‌العزیز دهلوی آن را با تغییراتی به فارسی برگردانده است ۴. وی در چاپ اول این کتاب به سبب ترس از

(۱) شاید همان الرحله المکیه و السوانح السفریه باشد که عمر رضا کحاله آن را ذکر کرده است.

(۲) شاید همان کتاب کشف المعضلات باشد

(۳) این کتاب را مؤلف به عنوان یکی از آثار قلمی‌اش در مجلد مدنیّه العلم عبقات یاد کرده است.

(۴). البته خود صاحب عبقات نیز در چندین مورد به این مطلب اشاره نموده است. از جمله در بحث حدیث غدیر در ذیل تصریح ذهبی به تواتر حدیث غدیر چنین می‌گوید: «و نصر الله محمد بن محمد شفیع کابلی که پیر و مرشد مخاطب است و بضاعت مزجاتش مسروق از افادات او می‌باشد در (صواقع) او را به شیخ علامه و امام اهل حدیث وصف می‌کند و احتجاج به قول او می‌نماید و خود مخاطب (صاحب تحفه) بتقلیدش در این باب خاص هم در این کتاب یعنی (تحفه) او را بامام اهل حدیث ملقب می‌سازد و احتجاج به کلامش می‌نماید. حاکم شیعی منطقه به نام نواب نجف خان اسم خود را مخفی کرد و مؤلف کتاب را «غلام حلیم» - که مطابق سال تولّد وی بنابر حروف أبجد بود - نامید اما در چاپ بعدی به نام خود وی منتشر شد.

در سال ۱۲۲۷ ه. ق شخصی به نام غلام محمد بن محیی‌الدین اسلمی در شهر «مدارس» هندوستان کتاب «تحفه» را از فارسی به

عربی ترجمه کرد و در سال ۱۳۰۰ ه. ق محمود شکری آلوسی در بغداد به اختصار نسخه عربی آن پرداخت و آن را المنحة الإلهية نامید و در مقدمه‌اش آن را به سلطان عبد الحمید خان تقدیم کرد. ولی به خاطر برخی محدودیتهای سیاسی و کم بودن وسیله طبع از چاپ و انتشار آن در عراق جلوگیری شد. لذا در هندوستان و شهر بمبئی که تحت نفوذ اجانب بوده و نسبت به نشر اینگونه کتابها مساعی بسیار مبذول می شد منتشر گردید و پس از مدتی مجدداً در مصر چاپ شد و بعد از آن به زبان اردو در لاهور پاکستان به طبع رسید. به هر حال کتاب تحفه با تحولات و انتشار متعدد، در ایجاد اختلاف بین مسلمین و تیره ساختن روابط فرق اسلامی نسبت به همدیگر و تحریک حس بدبینی و عصبیت اهل سنت بر علیه شیعیان تأثیر زیادی گذاشت. اما به مصداق عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد انتشار این کتاب سبب شد تا عده زیادی از علماء و متکلمین شیعه احساس وظیفه کرده و به میدان بیایند و با منطق و زبان علمی باعث تقویت هرچه بیشتر عقاید و مذهب شیعه اثنا عشری شوند که کتاب گرانسنگ عقبات الأنوار در این میان به سبب تتبع فراوان و زحمات طاقت فرسای مؤلف آن از درخشش بیشتری برخوردار است.

نسخه‌ای که از تحفه هم‌اکنون موجود است مربوط به چاپ دهلی در سال ۱۲۷۱ ه. ق است که مطبع حسنی به اهتمام شیخ محمد حسن آن را در ۷۷۶ صفحه به قطع وزیری به چاپ رسانیده است. در این چاپ نام مؤلف به طور کامل ذکر شده است. محتوای تحفه:

کتاب تحفه به زبان فارسی و در ردّ شیعه است. مؤلف این کتاب گرچه در مقدمه و در متن کتاب خود را ملّتم دانسته که تنها به مسلّمات خود شیعه استناد کند و مطالب خود را از مدارک معتبر نقل کند ولی کمتر به این التزام عمل کرده و کتاب خود را مملوّ از افتراآت و تهمت‌ها به شیعه ساخته است.

دهلوی در بخش هفتم کتاب مطالب خود را در دو بخش آورده است:

بخش اول: آیاتی که شیعه با آنها بر امامت حضرت امیر (ع) استناد می کند  
در این بخش وی فقط به نقل ۶ آیه اکتفا کرده است.

بخش دوم: احادیثی که شیعه در راستای اثبات ولایت و امامت روایت می کند. در این بخش نیز فقط ۱۲ روایت را مطرح کرده است.

و در مجموع مستندات شیعه را منحصر به همین ۶ آیه و ۱۲ روایت نموده و ادله و اسانید آنها را مخدوش دانسته است. فهرست أبواب تحفه:

- ۱- در کیفیت حدوث مذهب تشیع و انشعاب آن به فرق مختلفه
- ۲- در مکائد شیعه و طرق اضلال و تلبیس
- ۳- در ذکر أسلاف شیعه و علماء و کتب ایشان
- ۴- در احوال أخبار شیعه و ذکر رواة آنها
- ۵- در الهیات
- ۶- در نبوت و ایمان انبیاء (ع)
- ۷- در امامت
- ۸- در معاد و بیان مخالفت شیعه با ثقلین
- ۹- در مسائل فقهیه که شیعه در آن خلاف ثقلین عمل کرده است
- ۱۰- در مطاعن خلفاء ثلاثه و أم المؤمنین و دیگر صحابه
- ۱۱- در خواص مذهب شیعه مشتمل بر ۳ فصل (اوهام - تعصبات - هفوات)

## ۱۲- در تولّاً و تبرّی (مشمّل بر مقدّمات عشره)

پس از آنکه کتاب تحفه نوشته و منتشر شد، آثار متعدّدی از علماء شیعه در هند، عراق و ایران در ابطال و نقض آن نگاشته شد که بعضی به ردّ سراسر این کتاب پرداخته و برخی یک باب از آن را مورد بررسی و نقد علمی قرار داده است.

## ردّیه های تحفه

آنچه که در ردّ همه ابواب تحفه نوشته شده است:

## ۱- الزهّه الاثنی عشریه فی الردّ علی التحفه الاثنی عشریه

در دوازده دفتر، و هر دفتر ویژه یک باب از اصل کتاب، اثر میرزا محمد بن عنایت احمد خان کشمیری دهلوی (م ۱۲۳۵ ه. ق) البته ۵ دفتر از آن که صاحب کشف الحجب آن را دیده از بقیه مشهورتر بوده و در هند به سال ۱۲۵۵ ه. ق به چاپ رسیده است که عبارتند از جوابیه‌های وی به بابهای یکم، سوم، چهارم، پنجم و نهم. همچنین در پاسخ اعتراض هشتم صاحب تحفه کتابی به نام «جواب الکید الثامن» که مربوط به مسئله مسح است تألیف کرده است.

و نیز نسخه خطی دفتر هفتم آن در کتابخانه ناصریه لکهنو و نسخه خطی دفتر هشتم آن در مجلس شورای اسلامی تهران نگهداری می‌شود.

۲- سیف الله المسلول علی مخزبی دین الرسول (نامیده شده به) الصارم التبار لقد الفجار و قطّ الاشرار در شش دفتر تألیف ابو احمد میرزا محمد بن عبد النبی نیشابوری اکبرآبادی (کشته شده در سال ۱۲۳۲. ق)

فارسی و در ردّ بر تمام تحفه نوشته شده است بدینصورت که عبارات تحفه را به عنوان «متن» و کلام خود در ردّ آن را به عنوان «شرح» آورده است.

۳- تجهیز الجیش لکسر صنمی قریش: اثر مولوی حسن بن امان الله دهلوی عظیم آبادی (م ۱۲۶۰ ه. ق)

نسخه خطی آن در کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی موجود است.

آنچه که در ردّ یک باب از ابواب تحفه نوشته شده است:

باب اول: بررسی تاریخ تشیع:

۱- سیف ناصری: این کتاب اثر سید محمد قلی کنتوری پدر بزرگوار صاحب عقبات بوده و در ردّ باب اول تحفه که مبنی بر حدوث مذهب شیعه است نگاشته شده است. فاضل رشید خان شاگرد صاحب تحفه، در ردّ این کتاب، کتاب کوچکی را نوشت که متقابلاً علامه کنتوری کتاب الأجوبه الفاخره فی الردّ علی الأشاعره را نوشت و پاسخ مفصّلی به مطالب وی داد.

باب دوم: در مکاید و حیل‌های شیعیان:

۲- تقلیب المکائد: این کتاب نیز اثر علامه کنتوری است که در کلکته (۱۲۶۲. ق) چاپ شده است.

باب سوم: در احوال اسلاف و گذشتگان شیعه:

یکی از دفترهای مجموعه الزهّه الاثنی عشریه به ردّ این بخش تعلّق دارد که در سال ۱۲۵۵ ه. ق در هند چاپ شده است.

باب چهارم: در گونه‌های اخبار شیعه و رجال آن:

۱- هدایه العزیز: اثر مولوی خیر الدین محمد هندی إله آبادی (به زبان فارسی) چاپ هند

همچنین یکی از مجلّات چاپی الزهّه الاثنی عشریه نیز مربوط به ردّ همین باب است.

باب پنجم: الهیات

۱- الصوارم الإلهیات فی قطع شبهات عابدی العزی و اللات: اثر علامه سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی که در سال ۱۲۱۵ ه. ق در



کلکته به چاپ رسیده است. (فارسی)

دفتر پنجم التزهة الاثنی عشریه نیز به این باب اختصاص دارد.

باب ششم: در پیامبری

۱- حسام الاسلام و سهام الملام، اثر علامه سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی که در سال ۱۲۱۵ ه. ق چاپ سنگی شده است.

باب هفتم: در امامت

در ردّ این باب که جنجالی ترین قسمت از کتاب تحفه به شمار می رود آثار گرانبهائی تصنیف گردیده است.

۱- خاتمة الصوارم: اثر علامه سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی

۲- البوارق الموبقه: اثر سلطان العلماء سید محمد فرزند سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی (به زبان فارسی)

۳- الامامة: اثر سلطان العلماء سید محمد فرزند سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی (به زبان عربی)

۴- برهان الصادقین: اثر ابو علی خان موسوی بنارسی، که در باب نهم آن به بررسی مسائل نزاعی فقهی همچون مسح پاها در وضو و حلیت نکاح موقت پرداخته است. ایشان همچنین مختصر این کتاب را با نام مهجۀ البرهان نگاشته است.

۵- برهان السعادة: اثر علامه کنتوری پدر صاحب عقبات.

۶- الجواهر العبریة: اثر علامه سید مفتی محمد عباس شوشتری استاد صاحب عقبات به زبان فارسی که در هند به چاپ رسیده است. ایشان در این کتاب شبهات مربوط به غیبت حضرت ولی عصر (عج) را به خوبی پاسخ گفته است.

باب هشتم: در آخرت

۱- احیاء السنه و اماته البدعة بطعن الاسنة: اثر علامه دلدار علی نقوی که در سال ۱۲۸۱ ه. ق در هند به چاپ رسیده است.

دفتر هشتم التزهة میرزا محمد کشمیری نیز در خصوص ردّ این باب است. (فارسی)

باب نهم: در مسائل اختلافی فقه:

۱- دفتر نهم از التزهة که در سال ۱۲۵۵ ه. ق در هند چاپ شده در پاسخ به شبهات و حلّ مشکلات این باب است. مولوی افراد علی کالپوی سنّی کتاب رجوم الشیاطین را در ردّ این دفتر از نزه نوشته و در مقابل، جعفر ابو علی خان موسوی بنارسی شاگرد صاحب نزه هم با کتاب معین الصادقین به ابطال و اسکات وی پرداخته است.

۲- صاحب التزهة کتاب دیگری در نقض کید هشتم از این باب در موضوع نکاح موقت و مسح پاها در وضو دارد که نسخه خطی آن در کتابخانه ناصریه موجود بوده است.

۳- کتاب کشف الشبهة عن حلیة المتعة اثر احمد بن محمد علی کرمانشاهی که در پاسخ این بخش از همین باب نوشته شده و در کتابخانه موزه ملی کراچی موجود است.

باب دهم: در مطاعن

۱- تشیید المطاعن و کشف الضغائن اثر علامه سید محمد قلی کنتوری که در دو دفتر بزرگ نوشته شده و بخش معظمی از آن در هند به سال ۱۲۸۳ ه. ق چاپ سنگی شده است. (مطبعة مجمع البحرين)

۲- تکسیر الصنمین: اثر ابو علی خان هندی. (فارسی)

۳- طعن الرماح: اثر سلطان العلماء دلدار علی نقوی در ردّ بخشی از این باب مربوط به داستان فدک و سوزاندن خانه حضرت فاطمه سلام الله علیها که در سال ۱۳۰۸ ه. ق در هند چاپ شده است.

در ردّ این کتاب توسط شیخ حیدر علی فیض آبادی سنّی کتابی به نام نقض الرماح نگاشته شده است.

باب یازدهم: در اوهام و تعصبات شیعه



۱- مصارع الأفهام لقلع الأوهام: اثر علامه محمد قلی کنتوری (چاپ هند باب دوازدهم: در تولی و تبری و دیگر عقاید شیعه  
۱- ذو الفقار: اثر علامه دلدار علی نقوی (فارسی) و همچنین در پاسخ گفته‌های صاحب تحفه در مبحث غیبت امام زمان (عج) از  
باب هفتم

کتابهای دیگری که در ردّ قسمتی از تحفه نوشته شده است:

۱- صوارم الاسلام: اثر علامه دلدار علی نقوی. رشید الدین خان سنی مؤلف الشوکه العمریه- که از شاگردان صاحب تحفه است-  
این کتاب و الصوارم الالهیات را با شبهاتی ردّ نموده که حکیم باقر علی خان از شاگردان میرزا محمد کامل این شبهات را پاسخ  
داده است.

۲- الوجیزه فی الأصول: علامه سبحان علیخان هندی، وی در این کتاب پس از بحث پیرامون علم اصول و ذکر احادیث دالّ بر  
امامت امیر المؤمنین (ع) به تعرّض و ردّ کلمات صاحب تحفه پرداخته و مجهولات خلفای سه گانه را بیان کرده است.

۳- تصحیف المنحه الإلهیه عن النفثه الشیطانیه، در ردّ ترجمه تحفه به عربی به قلم محمود آلوسی (۳ مجلد): اثر شیخ مهدی بن شیخ  
حسین خالصی کاظمی (م ۱۳۴۳ ه. ق)

۴- ردّ علامه میرزا فتح الله معروف به «شیخ الشریعه» اصفهانی (م. ۱۳۳۹ ه. ق)- وی همچنین کتابی در ردّ المنحه الالهیه دارد.

۵- الهدیه السنیة فی ردّ التحفه الاثنی عشریه: (به زبان اردو) اثر مولوی میرزا محمد هادی لکهنوی

۶- التحفه المنقلبه: در جواب تحفه اثنا عشریه (به زبان اردو)

## معرفی کتاب عقبات الانوار

### اشاره

(۱) کتاب عظیم عقبات الانوار شاهکار علمی و تحقیقی مرحوم سید میر حامد حسین هندی نیشابوری است که در ردّ باب امامت  
کتاب تحفه اثنا عشریه عبد العزیز دهلوی- که در ردّ عقاید شیعه نوشته شده- می‌باشد.

## ۱- موضوع و نسخه شناسی

عقبات در نقض و ردّ باب هفتم تحفه در زمینه ادله امامیه بر امامت امیر مؤمنان علی علیه السلام نگاشته شده است.  
وی در این کتاب می‌کوشد تا فلسفه امامت را روشن کند و نشان دهد که اسلام آن دینی نیست که در دربار خلفا مطرح بوده است.  
میر حامد حسین در این کتاب حرف به حرف مدّعیات دهلوی را با براهین استوار و مستند نقض کرده است.  
وی کتاب خود را در دو منهج به همان صورتی که در باب هفتم تحفه آمده سامان بخشیده است.

منهج نخست: در آیات

از این منهج که بایستی مشتمل بر شش دفتر بوده باشد (چون دهلوی فقط به ۶ آیه از آیاتی که شیعه به آن استدلال می‌کند اشاره  
کرده است)

(۱) [عقبات به فتح عین و کسر باء جمع عقبه به معنای چیزی است که بوی خوش دارد و انوار بفتح نون و سکون واو به معنای گل  
و یا گل سفید است

دست‌نوشته‌ها و یادداشت‌هایی به صورت پیش‌نویس در کتابخانه ناصریه موجود بوده و تاکنون به چاپ نرسیده است. ۱

منهج دوم: در روایات

در این منهج برای هر حدیث یک یا دو دفتر به ترتیب ذیل ساخته شده است.

- دفتر نخست: ویژه حدیث «من كنت مولاه فهذا علي مولاه» معروف به حدیث غدیر در دو بخش

بخش نخست: نام بیش از یکصد تن از صحابه و تابعین و تابع تابعین و حفاظ و پیشوایان حدیث سنّی از آغاز تا روزگار مؤلف همراه با گزارشی از احوال آنها و توثیق مصادر روایت

بخش دوم: بررسی محتوایی خبر و وجوه دلالتی و قراین پیچیده آن بر امامت امیر مؤمنان علی (ع) و پاسخ به شبهات دهلوی.

بخش اول در یک مجلد ۱۲۵۱ صفحه‌ای و بخش دوم در دو مجلد در بیش از هزار صفحه در زمان حیات مؤلف (۱۲۹۳ و ۱۲۹۴.

ق) چاپ سنگی شده و هر سه مجلد در ده جلد حروفی با تحقیق غلامرضا مولانا بروجردی در قم به چاپ رسیده است

خلاصه این دفتر نیز با نام فیض القدر از شیخ عباس قمی در ۴۶۲ صفحه در قم چاپ شده است. ۲

- دفتر دوم: ویژه خبر متواتر «یا علی أنت منی بمنزلة هارون من موسی إلا أنه لا نبی بعدی» معروف به حدیث منزلت است که مانند حدیث غدیر در دو بخش اسناد و دلالتها سامان یافته است.

این دفتر در زمان حیات مؤلف در ۹۷۷ صفحه بزرگ در لکهنو به سال ۱۲۹۵ ه. ق چاپ شده و به مناسبت یکصدمین سالگرد درگذشت مؤلف در اصفهان افست شده است.

- دفتر سوم: ویژه حدیث «إن علیا منی و أنا منه، و هو ولی کل مؤمن بعدی» معروف به حدیث ولایت.

این دفتر در ۵۸۵ صفحه به قطع رحلی در سال ۱۳۰۳ ه. ق در هند چاپ شده است.

- دفتر چهارم: ویژه حدیث «... اللهم ائتنی بأحبّ خلقک إلیک یا کل معی من هذا الطیر» که درباره داستان مرغ بریان و آمدن

حضرت علی (ع) به خانه پیامبر (ص) پس از گفتن این جمله توسط حضرت (ص) می‌باشد. (معروف به حدیث طیر)

این دفتر در ۷۳۶ صفحه در دو مجلد بزرگ در سال ۱۳۰۶ ه. ق در لکهنو به چاپ رسیده است. (مطبعة بستان مرتضوی)

- دفتر پنجم: ویژه حدیث «أنا مدینه العلم و علی بابها...»

این دفتر در دو مجلد بزرگ نوشته شده که مجلد نخست آن در ۷۴۵ صفحه به سال ۱۳۱۷ ه. ق و مجلد دوم آن در ۶۰۰ صفحه به

سال ۱۳۲۷ ه. ق انتشار یافته است. (به اهتمام سید مظفر حسین)

- دفتر ششم: ویژه حدیث «من أراد أن ینظر إلی آدم و نوح... فینظر إلی علی» معروف به حدیث تشبیه

این دفتر هم در دو مجلد یکی در ۴۵۶ صفحه و دیگری در ۲۴۸ صفحه به سال ۱۳۰۱ ه. ق چاپ شده است. (در لکهنو)

- دفتر هفتم: درباره خبر «من ناصب علیا الخلافة بعدی فهو کافر» که پاکنویس آن به انجام نرسیده است.

- دفتر هشتم: ویژه حدیث «كنت أنا و علی نوراً بین یدی اللّٰه قبل أن یخلق الله آدم...» معروف به حدیث نور

(۱) و هو فی مجلد کبیر غیر مطبوع لکنه موجود فی مکتبة المصنف بلکهنو، و فی مکتبة المولی السید رجب علی خان سبحان الزمان

فی جکراوان الذی کان من تلامید المصنف... (الذریعه)

(۲) همچنین جزء یکم از مجلدات حدیث غدیر «عِبَقَات» در تهران به دستور مرحوم آیت الله سید صدر الدین صدر (ساکن قم و

متوفای ۱۳۷۳) در قطع رحلی به همت فضلالی حوزه علمیه قم- چاپخانه شرکت تضامنی علمی (در ۶۰۰ صفحه) به چاپ رسیده

است.

این دفتر در ۷۸۶ صفحه قطع بزرگ به سال ۱۳۰۳ ه. ق در لکهنو چاپ شده است.

دفتر نهم: پیرامون خبر رایت در پیکار خیبر که روی کاغذ نوشته نشده است. (در یک مجلد)

دفتر دهم: ویژه خبر «علی مع الحق و الحق مع علی (ع)» که دست‌نوشته ناقصی از پیش‌نویس آن در کتابخانه ناصریه وجود داشته

است.

دفتر یازدهم: ویژه خبر «إن منكم من یقاتل علی تأویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله». از این دفتر هم پاکنوشتی بدست نیامده است. (در ۳ مجلد)

دفتر دوازدهم: در بررسی اسناد و دلالات خبر متواتر و معروف ثقلین به پیوست حدیث سفینه به همان مفاد. [چاپ در لکهنو سال ۱۳۱۳ و ۱۳۵۱ ه. ق اصفهان ۱۳۸۰ ه. ق] (در ۶ جلد) مدرسه الامام المهدی ۱۴۰۶ ه. ق این دفتر در زمان حیات مؤلف چاپ سنگی به اندازه رحلی خورده و طبع حروفی آن (در ۶ جلد) با اهتمام سید محمد علی روضاتی در اصفهان به انضمام انجام نامه‌ای پرفایده) درباره عبقات و مؤلفش و تحفه اثنا عشریه و... صورت پذیرفته است.

همچنین فشرده مباحث و فواید تحقیقی این مجموعه را می‌توان در کتاب نفحات الأزهار فی خلاصه عبقات الأنوار به زبان عربی به قلم آقای سید علی میلانی بدست آورد که در ۲۰ جلد متوسط در قم چاپ شده است.

در مجموع از این دوازده دفتر، پنج دفتر بدست مرحوم میرحامد حسین، سه دفتر توسط فرزندش سید ناصر حسین و دو دفتر آن توسط سید محمد سعید فرزند سید ناصر حسین با همان اسلوب حامد حسین به تفصیل ذیل به انجام رسیده است:

الف: مرحوم سید حامد حسین:

۱- حدیث غدیر از نظر سند و دلالت

۲- حدیث منزلت از نظر سند و دلالت

۳- حدیث ولایت از نظر سند و دلالت

۴- حدیث تشبیه از نظر سند و دلالت

۵- حدیث نور از نظر سند و دلالت

ب: مرحوم سید ناصر حسین

۱- حدیث طیر از نظر سند و دلالت

۲- حدیث باب از نظر سند و دلالت

۳- حدیث ثقلین و سفینه از نظر سند و دلالت

ج: مرحوم سید محمد سعید

۱- حدیث مناصبت از نظر سند و دلالت (به زبان عربی)

۲- حدیث خیبر، از نظر سند فقط (به زبان عربی)

البته این دو حدیث تاکنون چاپ نشده‌اند.

البته پنج حدیث اخیر- که توسط فرزند و نوه میرحامد حسین انجام شده است- را به نام مرحوم میرحامد حسین قرار دادند تا از مقام شامخ ایشان تجلیل شود و از طرفی این دو نفر همان مسیری را پیمودند که بنیانگذار عبقات آن را ترسیم کرده و رؤس مطالب و مصادر آنها را بجهت سهولت سیر برای دیگران آماده کرده بود.

از جمله کتب دیگر که در رابطه با عبقات نوشته شده عبارتست از:

۱- تذیل عبقات به قلم سید ذاکر حسین فرزند دیگر مؤلف

۲- تعریب جلد اول حدیث «مدینه العلم» به قلم سید محسن نواب لکهنوی

۳- تلخیص تمام مجلد دوم، پنجم، ششم و بخشی از مجلد یکم و تعریب تمامی این مجلدات به نام «الثمرات» به قلم سید محسن

نواب

وی هر مجلد از منهج دوم کتاب را در یک یا دو جزء قرار داده است. نخست در سند حدیث و اثبات تواتر و قطعی الصدور بودن آن، تنها از طرق عامه بحث نموده و با استناد به مدارک معتبره اهل سنت از زمان پیغمبر اکرم (ص) و عصر صدور تا زمان مؤلف (به صورت قرن به قرن) ابتدا به توثیق و تعدیل هر یک از راویان بلا واسطه حدیث از طریق قول دیگر صحابه و سپس به توثیق و تعدیل هر یک از صحابه و توثیق کنندگان آنها از طریق قول تابعین و در نهایت به توثیق و تعدیل طبقات بعد از طریق کتب رجال و تراجم و جوامع حدیثی و مصادر مورد وثوق خود آنها تا به زمان خود، پرداخته است. آنگاه به تجزیه و تحلیل متن حدیث پرداخته و سپس وجوه استفاده و چگونگی دلالت حدیث را بر وفق نظر شیعه تشریح نموده و در پایان کلیه شبهات و اعتراضات وارده از طرف عامه را یک به یک نقل و به همه آنها پاسخ داده است. و در این زمینه گاهی برای ردّ دلیلی از آنان به کلمات خود آنان استدلال کرده است.

### ۳- قدرت علمی

قدرت علمی و سعه اطلاع و احاطه فوق العاده مؤلف بزرگوار از سراسر مجلّات این کتاب بخوبی واضح و آشکار است مثلاً در یک جا دلالت حدیث ثقلین را بر مطلوب شیعه به ۶۶ وجه بیان فرموده و در جای دیگر تخطئه ابن جوزی نسبت به دلالت حدیث بر مطلوب شیعه را به ۱۶۵ نقض و تالی فاسد جواب داده و در ابطال ادعای صاحب تحفه مبنی بر اینکه عترت به معنای أقارب است و لازم‌اش واجب الاطاعه بودن همه نزدیکان پیغمبر است نه اهل بیت فقط، ۵۱ نقض و اعتراض بر او وارد کرده است. همچنین ایشان در هر مطلب و مبحث که وارد می‌شود کلیه جهات و جوانب قابل بحث آنرا مدّ نظر قرار داده و حق تحقیق و تتبع را نسبت به موضوع مورد بحث به منتهی درجه اداء می‌فرماید و مطالعه کننده را برای هرگونه تحقیقی پیرامون موضوعاتی که در این کتاب مطرح شده از مراجعه به کتب و مصادر دیگر بی‌نیاز می‌کند، خصوصاً در مورد تراجم رجال حدیث که شرح حال آنان را نوعاً از تمامی کتب تراجم و مواضعی که مورد استفاده واقع می‌شود به عین الفاظ نقل فرموده است. ایشان به این مقدار هم اکتفاء نکرده و کلمات صاحب تحفه و استدلالات وی را از سایر کتب او و حتی کلمات اساتید وی همچون پدرش شیخ ولی الله ابن عبد الرحیم و خواجه نصر الله کابلی صاحب کتاب صواقع - که در حقیقت تحفه برگردان فارسی این کتاب است - و سایر مشایخ و بزرگان اهل سنت را نقل کرده و پاسخ می‌دهد. ۱

### ۴- رعایت آداب مناظره و قواعد بحث

صاحب عبقات مانند سایر عالمان شیعی در احتجاج با اهل سنت، آداب و قواعد بحث و مناظره را رعایت می‌کند در حالیکه طرف مقابل گرچه ادعای این امر را نموده اما بدان عمل نکرده است. الف: از قواعد بحث آنست که شخص کلام طرف مقابل خود را درباره مسئله مورد نظر بدون کم و زیاد و با دقت و امانت نقل و تقریر کند، سپس محل اشکال را مشخص کرده و به جواب نقضی یا حلّی آن پردازد. در اینصورت است که ناظر با شنیدن ادله دو طرف می‌تواند به قضاوت پرداخته و نظر صحیح یا احسن را انتخاب نماید. مرحوم میر حامد حسین در عبقات پس از خطبه کتاب عین عبارت دهلوی (صاحب تحفه) را بدون کم و کاست نقل می‌کند و حتی هر آنچه را که او در حاشیه کتابش از خود یا غیر نقل کرده متعرض می‌شود و سپس به جواب آن می‌پردازد. اما در مقابل دهلوی این قاعده را رعایت نمی‌کند. مثلاً پس از نقل حدیث ثقلین می‌گوید: «و این حدیث هم بدستور احادیث سابقه با مدّعی مساس ندارد» اما به استدلال شیعه درباره این حدیث اشاره‌ای نمی‌کند و یا اینکه پس از نقل حدیث نور می‌گوید: «... و بعد اللّیتا و التّی

دلالت بر مدعا ندارد» اما دلیل شیعه را برای این مدّعی خود مطرح نمی‌کند.

ب: از دیگر قواعد بحث آنست که به چیزی احتجاج کند که طرف مقابلش آن را حجت بدانند نه آن چیزی که در نزد خودش حجت است و به آن اعتماد دارد. صاحب عبقات در هر بابی که وارد می‌شود به کتب اهل سنت احتجاج کرده و به گفته‌های حفاظ و مشاهیر علماء آنها در علوم مختلف استدلال می‌کند. اما دهلوی التزام عملی به این قاعده ندارد لذا می‌بینیم که در مقابل حدیث ثقلین به حدیث «علیکم بسنتی و سنّة الخلفاء الراشدين المهدیین من بعدی و عضوا علیها بالنواجذ» تمسک می‌کند در حالیکه این روایت را فقط اهل سنت نقل کرده‌اند.

ج: از دیگر قواعد بحث آن است که شخص در مقام احتجاج و ردّ به حقیقت اعتراف کند. صاحب عبقات همانطور که احادیثی را که خود می‌خواهد به آنها استدلال کند از طرق اهل سنت مستند می‌کند روایاتی را که طرف مقابلش به آن استناد کرده را نیز مستند می‌کند و در این راه کوتاهی نکرده و به نقل یکی دو نفر بسنده نمی‌کند بلکه همه اسناد آن را نقل می‌کند.

که نمونه آن را می‌توان در برخورد ایشان با روایت «اقتدوا باللذین من بعدی أبی بکر و عمر» - که در مقابل حدیث «طیر» نقل کرده‌اند - مشاهده نمود. اما در مقابل دهلوی حدیث ثقلین را فقط از طریق «زید بن ارقم» نقل می‌کند در حالیکه بیشتر از ۲۰ نفر از صحابه آن را نقل کرده‌اند. علاوه بر آنکه این حدیث را نیز ناقص نقل کرده و جمله «أهل بیتی و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض» را که در مسند احمد و صحیح ترمذی آمده از آن حذف کرده است.

## ۵- شیوه ردّ کردن

الف: نقل کلام خصم به‌طور کامل

همانطور که قبلاً اشاره شد ایشان کلام دهلوی را بدون کم و زیاد نقل می‌کند و حتی آن را نقل به معنا نیز نمی‌کند.

ب: بحث و تحقیق همه جانبه

ایشان به هر موضوعی که وارد شده تمام جوانب آن را بررسی کرده و مورد دقت قرار می‌دهد. لذا زمانی که می‌خواهد حرف طرف مقابل خود را ابطال کند به یک دلیل و دو دلیل اکتفاء نمی‌کند بلکه همه جوانب را بررسی کرده و به‌اندازه‌ای دلیل و مدرک ارائه می‌کند که استدلال طرف مقابل از پایه و اساس نابود می‌شود. لذا زمانی که به قدح ابن جوزی در حدیث ثقلین وارد می‌شود ۱۵۶ وجه در ردّ آن بیان می‌کند.

ج: تحقیق کامل

مرحوم میر حامد حسین در هر موضوعی که مورد بحث قرار داده، تمام اقوالی را که درباره آن موضوع مطرح شده نقل می‌کند و به آن پاسخ می‌دهد حتی اقوالی را که ممکن است در این موضع گفته شود مطرح می‌کند. لذا زمانی که در ردّ قول دهلوی وارد بحث می‌شود کلام افراد دیگری چون نصر الله کابلی و ابن حجر و طبری و... را نیز نقل کرده و به پاسخ دادن می‌پردازد. مثلاً زمانی که دهلوی حدیث سفینه را مطرح کرده و دلالت آن بر امامت علی (ع) را انکار می‌کند اما متعرض سند آن نمی‌شود صاحب عبقات ابتدا ۹۲ نفر از کسانی که این حدیث را نقل کرده‌اند نام می‌برد (چون از نظر ایشان بحث از سند مقدم بر بحث از دلالت است) و علّت مطرح کردن نام این افراد آنست که ابن تیمیه این حدیث را بی‌سند دانسته و منکر سند - حتی ضعیف - برای آن می‌شود و سپس نام کتب معتبری که این حدیث در آنها نقل شده را ذکر می‌کند.

د: ریشه‌یابی بحث

یکی از قواعدی که صاحب عبقات در ردّ استدلال طرف مقابل خود به کار برده ریشه‌یابی اقوالی است که به آنها استدلال شده و به

عنوان دلیل مورد استفاده قرار گرفته است و از این راه توانسته به اهداف خوبی دست پیدا کند:

۱- ایشان در صدد آن بوده که روشن کند دهلوی مطلب جدیدی را در کتاب خود مطرح نکرده است بلکه تمام مطالب او در کتابهای پیش از وی نیز مطرح شده است و لذا با تحقیقات خود ثابت می‌کند که دهلوی صواقع نصر الله کابلی را به فارسی برگردانده

و علاوه بر آن مطالبی را از پدرش حسام الدین سهارنبوری- صاحب المرافض- به آن افزوده است و آن را به عنوان «تحفه اثنا عشریه» ارائه کرده است و یا اینکه «بستان المحدثین» وی برگردان «کفایه المتطلع» تاج الدین دهان است.

۲- ایشان در ریشه‌یابی اقوال به این نتیجه می‌رسد که بعضی از اقوال یا نسبت‌هایی که به بعضی افراد داده شده حقیقت ندارد. مثلاً- زمانی که درباره حدیث طیر از قول شعرانی در یواقیت مطرح می‌شود که ابن جوزی آن را در شمار احادیث موضوعه آورده می‌گوید: «...اولا ادعای ذکر ابن الجوزی این حدیث را در موضوعات از اقبیح افتراآت و اسمج اختلاقات و اوضح کذبات و افصح خزعبلا-تست و قطع نظر از آن که از تفحص و تتبع تام کتاب «الموضوعات» ابن الجوزی که نسخه عتیقه آن بحمد الله الغافر پیش قاصر موجودست هرگز اثری از این حدیث پیدا نمی‌شود سابقا دریافتی که حافظ علای تصریح نموده باین معنی که ابو الفرج یعنی ابن الجوزی این حدیث را در کتاب الموضوعات ذکر نکرده، و ابن حجر نیز صراحه افاده فرموده که ابن الجوزی در موضوعات خود آن را ذکر ننموده پس اگر شعرانی اصل کتاب الموضوعات را ندیده و بر تصریح حافظ علای هم مطلع نگردیده بود کاش بر افاده ابن حجر که در لواقع الانوار نهایت مدحت‌سرایی او نموده مطلع می‌گردید و خوفا من الخزی و الخسران گرد این کذب و بهتان نمی‌گردید و...»

(۱) پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید:... و لكن الله يحب عبدا إذا عمل عملا أحكمه. امالی صدوق- ص ۳۴۴

۳- صاحب عقبات با این شیوه خود تحریفات و تصرفاتی که در بعضی اقوال و انتساب‌ها روی داده را کشف کرده است. مثلاً درباره حدیث نور دهلوی می‌گوید: «این حدیث به اجماع اهل سنت موضوع است و در اسناد آن... در این زمینه به کلام ابن روزبهان که معمولا مستند نصر الله کابلی است که دهلوی هم از کابلی مطالب خود را اخذ می‌کند مراجعه می‌کنیم. وی در این باره می‌گوید: «ابن جوزی این حدیث را در کتاب موضوعات آورده و نقل به معنا کرده است. و این حدیث موضوع بوده و در اسناد آن... سپس کابلی می‌گوید: «و این حدیث باطل است چون به اجماع اهل خبر وضعی است و در اسناد آن...»

پس اجماع اهل خبر را در اینجا کابلی اضافه می‌کند. اما اینکه ابن جوزی آن را در کتاب موضوعات خود نقل کرده، مربوط به حدیث دیگری غیر از حدیث نور است ... قال رسول الله «ص»: خلقت أنا و هارون بن عمران و یحیی بن زکریا و علی بن ابی طالب من طینه واحدة]

ه: ذکر موارد مخالف التزام

ایشان در موارد متعدد، به رعایت نکردن قواعد بحث توسط دهلوی و آنچه که وی خود را ملتزم به آن دانسته، اشاره می‌کند.

مثلاً دهلوی خود را به این مطالب ملتزم دانسته است:

۱- در نزد اهل سنت قاعده آنست که هر کتاب حدیثی که صاحب آن خود را ملتزم به نقل خصوص اخبار صحیح نداند، احادیث آن قابل احتجاج نیست

۲- هر چه که سند نداشته باشد اصلا به آن گوش داده نمی‌شود.

۳- باید در احتجاج بر شیعه با اخبار خودشان بر آنها احتجاج نمود، چون اخبار هر فرقه‌ای نزد فرقه دیگر حجیت ندارد.

۴- احتجاج با احادیث اهل سنت بر شیعه جایز نیست.

اما در عمل در موارد زیادی بر خلاف آنها عمل کرده و صاحب عقبات به این موارد توجه داده است.

و: ردّ بر مخالفین با کلام خودشان

صاحب عبقات در ردّ مطالب دهلوی گاهی به کلمات وی در جای دیگر کتابش یا به کلمات پدرش و سایر علماء اهل سنت جواب داده و آن را نقض می کند.

ز: بررسی احادیث از همه جوانب

صاحب عبقات زمانی که وارد بحث از احادیث می شود آن را از نظر سند، شأن صدور و متن حدیث مورد بررسی قرار می دهد و در هر قسمت با کارشناسی دقیق مباحث لازم را مطرح می کند.

ح: نقض و معارضه

ایشان در موارد متعدّد استدلال مخالفین را با موارد مشابه- که خود آنها نسبت به آن اذعان دارند- نقض می کند.

مثلاً زمانی که دهلوی در جواب حدیث غدیر می گوید: «اگر نظر پیامبر (ص) بیان کردن مسئله امامت و خلافت بود آن را با لفظ صریح می گفت تا در آن اختلافی نباشد» صاحب عبقات آن را با حدیث «الأئمة من بعدی اثنا عشر» که مورد قبول محدثین اهل سنت است، نقض می کند. همچنین در جواب بعضی استدلالات آنان به معارض آنها از کتب و اقوال خودشان استدلال می کند.

لذا استدلال دهلوی به حدیث «اصحابی کالنجوم فبأیهم اقتدیتم اهدیتهم» را با احادیثی که در ذمّ اصحاب در کتب صحاح اهل سنّه وارد شده نقض می کند.

## ابعاد مختلف عبقات

### ۱- بعد علمی

میر حامد حسین همین که دید کتابی نوشته شده که از نظر دین و علم و جامعه و شرف موضع باید به توضیح اشتباه انگیزیهای آن پرداخت و جهل پراکینهای آن را جبران و تفرقه آفرینیهای آن را بازپس رانده و دروغهای آن را بر ملا ساخت در ابتداء به دنبال گسترش معلومات خویش و پیدا کردن مآخذ و اطلاعات وسیع می رود و سالهای سال از عمر خویش را در این راه صرف می کند. ۱

در حالیکه پاسخ دادن به نوشته های واهی و بیریشه تحفه با یک صدم معلومات ایشان هم ممکن بود، اما میر حامد حسین با این کار خود تربیت علمی مکتب تشیع و ژرف نگری یک عالم شیعی و احترام گذاشتن به شعور انسانی را به نمایش می گذارد.

### ۲- بعد اجتماعی

کتابهایی که به قصد تخطئه و ردّ مذهب اهل بیت (ع) نوشته می شود در حقیقت تحقیر مفاهیم عالی اسلام، ردّ حکومت عادل معصوم بر حق، طرفداری از حکومت جباران، دور داشتن مسلمانان از پیروی مکتبی که با ظلم و ظالم در ستیز است و خیانت به اسلام و مسلمین است و این آثار از سطح یک شهر و مملکت شروع شده و دامنه آن به مسائل عالی بشری می کشد. لذا کتابهایی که عالمان شیعه به قصد دفاع و نه هجوم در این زمینه می نویسند نظر نادرست دیگران را نسبت به شیعه و پیروی از آل محمد (ص) درست می کند و کم کم به شناخت حق و نزدیک شدن مسلمین به هم- به صورت صحیح آن منتهی می گردد.

### ۳- بعد دینی

اهمیت هر دین و مرام به محتوای عقلی و علمی آن است و به بیان دیگر مهمترین بخش از یک دین و عقیده بخش اجتهادی آن



است نه بخش تقلیدی. چون این بخش است که هویت اعتقادی و شخصیت دینی فرد را می‌سازد. بنابراین کوشندگانی که با پیگیریهای علمی و پژوهشهای بیکران خویش مبانی اعتقادی را توضیح می‌دهند و حجم دلایل و مستندات دین را بالا می‌برند و بر توان استدلالی و نیروی برهانی دین می‌افزایند و نقاط نیازمند به استناد و بیان را مطرح می‌سازند و روشن می‌کنند، اینان در واقع هویت استوار دین را می‌شناسانند و جاذبه منطق مستقل آیین حق را نیرو می‌بخشند.

#### ۴- بعد اخلاص

نقش اخلاص در زندگانی و کارنامه عالمان دین مسئله‌ای است بسیار مهم. اگر زندگی و کار و زهد و وفور اخلاص نزد این عالمان با عالمان دیگر ادیان و اقوام و یا استادان و مؤلفانی که اهل مقام و مدرکند مقایسه شود اهمیت آنچه یاد شد آشکار می‌گردد.

عالمان با اخلاص و بلند همت و تقوی پیشه مسلمان که در طول قرون و اعصار انواع مصائب را تحمل کردند و مشعل فروزان حق و حق طلبی را سردست گرفتند چنان بودند و چنان اخلاصی در کار و ایمانی به موضع خویش داشتند.

#### ۵- بعد اقتدا

یقیناً اطلاع از احوال اینگونه عالمان و چگونگی کار و اخلاص آنان و کوششهای بیکرانی که در راه خدمتهای مقدس و بزرگ کرده‌اند می‌تواند عاملی تربیت کننده و سازنده باشد.

چه بسیار عالمانی که در زیستنامه آنان آمده است که صاحب دویست اثر بوده‌اند یا بیشتر. آنان از همه لحظات عمر استفاده می‌کرده‌اند و با چشم‌پوشی از همه خواهانیه‌ها و لذتها دست به ادای رسالت خویش می‌زده‌اند.

صاحب عقبات روز و شب خود را به نوشتن و تحقیق اختصاص داده بود و جز برای کارهای ضروری از جای خود بر نمی‌خاست و جز به قدر ضرورت نمی‌خورد و نمی‌خوابید، حتی در اعمال و عبادات شرعی فقط به مقدار فرائض اکتفاء می‌کرد.

تا جایی که دست راست وی از کتابت بازماند، پس با دست چپ خود نوشت. هرگاه از نشستن خسته می‌شد به رو می‌خوابید و می‌نوشت و اگر باز هم خسته می‌شد به پشت می‌خوابید و کتاب را روی سینه خود می‌گذاشت و می‌نوشت تا جایی که آیه الله العظمی مرعشی نجفی به نقل از فرزند ایشان سید ناصر حسین می‌فرماید: «زمانی که جنازه ایشان را روی مغتسل قرار دادند اثر عمیق یک خط افقی بر روی سینه شریف ایشان که حاکی از محل قرار دادن کتاب بر آن بود دیده شد.»

درباره میر حامد حسین هندی- رحمه الله علیه- نوشته‌اند که از بس نوشت دست راستش از کار افتاد. این تعهد شناسان اینسان به بازسازیهای فرهنگی و اقدامات علمی پرداخته و نیروهای بدنی خود را در راه آرمانهای بلند نهاده و با همت بلند تن به رنج داشته‌اند تا جانهای دیگر مردمان آگاه و آزاد گردد.

(۱) تعدادی از منابع وی مثل زاد المسیر سیوطی مرتبط به کتابخانه پدر بزرگوارش که بعداً به تشکیل کتابخانه ناصریه منجر شد- می‌باشد و تعدادی از آنها را در ضمن سفرهای خود به بلاد مختلف مانند سفر حج و عتبات خریداری نموده است. در این سفرها از کتابخانه‌های معتبر حرمین شریفین و عراق نیز استفاده‌های فراوانی برده و به نسخه‌های اصلی دست یافته است همچنین تعدادی از کتب نیز توسط بعضی علماء به درخواست ایشان برایش فرستاده شده است برای استفاده از بعضی مصادر نیز ناچار شده تا با تلاش فراوان و یا سختی از کتابخانه‌های خصوصی افراد مخصوصاً مخالفین استفاده نماید.

مرحوم شیخ آقا بزرگ پس از برشمردن تألیفات میر حامد حسین می‌نویسد: «امری عجیب است که میر حامد حسین، این همه کتابهای نفیس و این دایرة المعارف‌های بزرگ را تألیف کرده است در حالی که جز با کاغذ و مرکب اسلامی (یعنی کاغذ و



مرکبی که در سرزمینهای اسلامی و به دست مسلمانان تهیه می شده است) نمی نوشته است و این به دلیل تقوای فراوان و ورع بسیار او بوده است.

اصولا دوری وی از بکار بردن صنایع غیر مسلمانان مشهور همگان است».

### تقریظات عِبَقَات

میرزای شیرازی و شیخ زین العابدین مازندرانی، محدث نوری، سید محمد حسین شهرستانی، شریف العلماء خراسانی، حاج سید اسماعیل صدر، شیخ الشریعه اصفهانی و اکثر بزرگان آن زمان، تقریظات بسیاری بر آن کتاب نوشته اند و عالم جلیل شیخ عباس بن احمد انصاری هندی شیروانی، رساله مخصوصی به نام «سواطع الأنوار فی تقریظات عِبَقَاتِ الْاَنْوَارِ» تألیف کرده و در آن تا بیست و هشت تقریظ از علماء طراز اول نقل نموده است که در بعضی از آنها بر این مطلب تصریح شده که به برکت آن کتاب در یک سال جمع کثیری شیعه و مستبصر شده اند.

این کتاب در زمان حیات مؤلف به سال ۱۳۰۳ ه. ق در لکهنو به چاپ رسیده است.

همچنین منتخبی از این کتاب در سال ۱۳۲۲ ه. ق به چاپ رسیده که در دو بخش مرتب شده است، بخش نخست تقریظها و نامه هایی که در حیات صاحب عِبَقَات رسیده و بخش دوم آنهایی است که بعد از وفات وی و خطاب به فرزندش سید ناصر حسین نوشته شده است.

مرحوم میرزای شیرازی در بخشی از نامه خود خطاب به صاحب عِبَقَات چنین می نویسد:

«... واحد أحد أقدس - عزت اسمائه - گواه است همیشه شکر نعمت وجود شریف را میکنم و به کتب و مصنّفات رشیده جنابعالی مستأنسم و حق زحمات و خدمات آن وجود عزیز را در اسلام نیکو می شناسم. انصاف توان گفت: تاکنون در اسلام در فنّ کلام کتابی باینگونه نافع و تمام تصنیف نشده است، خصوصا کتاب عِبَقَاتِ الْاَنْوَارِ که از حسنات این دهر و غنائم این زمان است.

بر هر مسلم متدین لازم است که در تکمیل عقائد و اصلاح مفاسد خود به آن کتاب مبارک رجوع نماید و استفاده نماید و هر کس به هر نحو تواند در نشر و ترویج آنها به اعتقاد أحقر باید سعی و کوشش را فرو گذاشت ندارد تا چنانچه در نظر است اعلاء کلمه حق و ادحاض باطل شود که خدمتی شایسته تر از این بطریقه حقّه و فرقه ناجیه کمتر در نظر است.»

و در نامه ای دیگر که به زبان عربی نگاشته است چنین می گوید:

«من در کتاب شما، مطالب عالی و ارجمند خواندم، نسیم خوش تحقیقاتی که شما برای پیدا کردن این مطالب به کار برده اید، بر هر مشکک پرورده و معجون دماغ پروری برتری دارد. عبارات رسای کتاب، دلیل پختگی نویسنده است و اشارات جهل زدای آن مایه دقت و آموختن. و چگونه چنین نباشد؟ در حالی که کتاب از سرچشمه های فکری تابناک نشأت گرفته و به دست مجسمه اخلاص و تقوی تألیف یافته است. آری کتاب باید از این دست باشد و مؤلف از این گونه و اگر غیر از این باشد هرگز مباد و مباد.»

همچنین شیخ زین العابدین مازندرانی نامه هایی به بزرگان هند می نویسد و در آنها از میر حامد حسین و تألیفات ایشان تجلیل می کند و آنان را تشویق می نماید تا دیگر آثار میر حامد حسین را به چاپ برسانند و ضمن نامه مفصلی خطاب به مرحوم میر حامد حسین چنین می گوید:

«... کتابی به این لیاقت و متانت و اتقان تا الآن از بنان تحریر نحریری سر نزده و تصنیفی در اثبات حقّیت مذهب و ایقان تا این زمان از بیان تقریر خبر خیر صادر و ظاهر نگشته. از عِبَقَاتش رائحه تحقیق وزان و از استقصایش استقصا بر جمیع دلائل عیان و لله درّ مؤلفها و مصنّفها...»

مرحوم شیخ عباس قمی در فوائد الرضویه می نویسد:

« وجود آنجناب از آیات الهیه و حجج شیعہ اثنی عشریہ بود هر کس کتاب مستطاب عبقات الانوار که از قلم درربار آن بزرگوار بیرون آمده مطالعه کند می‌داند که در فن کلام سیمای در مبحث امامت از صدر اسلام تاکنون احدی بدان منوال سخن نرانده و بر آن نمط تصنیف نپرداخته و الحق مشاهد و عیان است که این احاطه و اطلاع و سعه نظر و طول باع نیست جز بتأیید و اعانت حضرت إله و توجه سلطان عصر روحنا له فداء».

## جلد دهم

### ادامه حدیث غدیر (قسمت دلالت)

#### تتمه وجوه دلالت حدیث غدیر بر خلافت امیر المؤمنین (ع)

#### ادامه دلیل ششم

#### اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

#### «شأن نزول سأل سائل بروایت ابن الصباغ»

اما روایت شیخ نور الدین علی بن محمد بن احمد بن عبد الله المعروف بابن الصباغ، که از اکابر مالکیه، و أجله مشهورین ایشان است، و سابقا دانستی که شمس الدین محمد بن عبد الرحمن السخاوی، که تلمیذ رشید ابن حجر عسقلانی، و استاد ابن روزبهان است، از او اجازه گرفته، و اکابر سنیه او را اجازه داده‌اند، و احمد بن عبد القادر در «ذخیره المآل» او را باین اوصاف یاد کرده: الشیخ الامام علی بن محمد الشهير بابن الصباغ من علماء المالکیة.

و از افاده محمد بن عبد الله المطیری المدنی الشافعی الاشعری النقشبندی در کتاب «ریاض زاهره فی فضل اهلبیت النبی و عترته الطاهرة» ظاهر است که ابن الصباغ از علمای عاملین و اعیان است، در کتاب «فصول مهمه فی معرفه الاثمه» که از آن در «تفسیر شاهی» روایتها نقل می‌کند، و نور الدین حلبی در «انسان العیون»، و عبد الرحمن صفوری در «نزهة

عبقات الانوار فی امامة الاثمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۶

المجالس» و سید محمود شیخانی در «صراط سوی» و احمد بن عبد القادر شافعی در «ذخیره المآل» از آن نقل می‌کنند.

و سید نور الدین سمهودی در «جواهر العقدین» بروایت او استناد و استشهاد می‌نماید، و فاضل رشید آن را در مقام مباهات و افتخار بتصنیف اهل سنت کتب فضائل اهلبیت علیهم السلام، و اثبات ولای ایشان با این حضرات در «ایضاح» ذکر کرده، گفته:

[و نقل الامام ابو اسحاق الثعلبی رحمه الله تعالى فی تفسیره أن سفیان بن عیینة رحمه الله سئل عن قول الله عز و جل: سأل سائل

بِعَذَابٍ واقع

فیمن نزلت؟ فقال للسائل: سألتني عن مسألة ما سألتني عنها أحد قبلك، حدثني أبي، عن جعفر بن محمد، عن آبائه أن رسول الله صلى الله عليه و سلم لما كان بغدير خم نادى الناس فاجتمعوا، فأخذ بيد علي و قال: من كنت مولاه فعلى مولاه فشاغ ذلك و طار فى البلاد، و بلغ ذلك الحارث بن النعمان الفهري، فأتى رسول الله صلى الله عليه و سلم على ناقه له، فأناخ ناقته و نزل عنها و قال: يا

محمد أمرتنا عن الله عز و جل أن نشهد أن لا اله الا الله و أنك رسول الله فقبلنا منك، و أمرتنا أن نصلی خمسا فقبلنا منك، و أمرتنا بالزكاة فقبلنا، و أمرتنا أن نصوم رمضان فقبلنا و أمرتنا بالحج فقبلنا، ثم لم ترض بهذا حتى رفعت بضبعی ابن عمك تفضله علينا فقلت: «من كنت مولاه فعلى مولاه» أ فهذا شيء منك، أم من الله عز و جل؟! فقال النبي صلى الله عليه و سلم: «و الذى لا اله الا هو، ان هذا من الله عز و جل».

فولى الحارث بن النعمان و هو يريد راحلته و هو يقول: اللهم ان كان ما يقوله محمد حقا، فأمطر علينا حجارة من السماء، أو اثنا بعذاب أليم! فما وصل الى راحلته حتى رماه الله عز و جل بحجر فسقط على هامته، فخرج من دبره فقتله، فأنزل الله عز و جل: سَأَلْ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ مِنَ اللَّهِ ذِى عِبْقَاتِ الْانْوَارِ فى امامة الائمه الاطهار، ج ۱۰، ص: ۷

المعارج

[۱]

### «شأن نزول سأل سائل بروایت جمال الدين محدث»

اما روايت سيد جمال الدين عطاء الله بن فضل الله المحدث الشيرازى كه از اكابر محدثين، و اعظم معتمدین، و افخم ثقات و أجله اثبات است، و از مشايخ اجازه فاضل مخاطب می باشد، كما لا يخفى على ناظر رسالته فى اصول الحديث، و ملا على قارى تصريح فرموده بآنكه او از كبار مشايخ است، چنانچه در «مرقاة» در حديث: «لا تدخلون الجنة حتى تؤمنوا»

گفته: [اما نسخ «المشكوة» المصححة المعتمدة المقرؤة على المشايخ الكبار كالجزرى، و السيد اصيل الدين، و جمال الدين المحدث، و غيرها من النسخ الحاضرة، فكلها بحذف النون .

و نیز از شروع «مرقاة» ظاهر است كه سيد جمال الدين محدث از محدثين مشهورين است، و افضل و ارجح و اوثق است از جمعى از ائمه و اساطين سنیه مثل علامه شيخ عطيه سلمى، كه او را بفريد عصر و وحيد دهر ستوده، و سيد زكريا، كه او را بزبدۀ الفضلاء و عمدة العلماء وصف کرده، و شيخ على متقى، كه او را بعالم عامل و فاضل كامل عارف بالله المولى ملقب ساخته.

و نیز در شروع «مرقاة» سيد جمال الدين را باين وصف یاد نموده:

[السيد السند مولانا جمال الدين المحدث صاحب «روضة الاحباب»].

و نیز شيخ عبد الحق در «مدارج»، و ملا يعقوب در «خير جارى»، و حسين الدياربكرى در «خميس»، و شاه ولى الله در «ازالة الخفا» از [۱] الفصول المهمة: ۴۲.

عقبات الانوار فى امامة الائمه الاطهار، ج ۱۰، ص: ۸

سيد جمال الدين نقلها می آرند، و ديگر مدائح و مناقب و مفاخر و مآثر سيد موصوف در ما بعد انشاء الله تعالى خواهى شنيد. پس در كتاب «اربعين» كه در مناقب جناب أمير المؤمنين عليه السلام تصنيف کرده و نسخه عتيقه آن پيش فقير حاضر است، و در خطبه آن تصريح کرده به اينكه اين احاديث را از كتب معتبره جمع ساخته، گفته:

[الحديث الثالث عشر:

عن جعفر بن محمد، عن آبائه الكرام عليهم السلام: ان رسول الله صلى الله عليه و سلم لما كان بغدير خم نادى الناس، فاجتمعوا، فأخذ بيد على و قال: «من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله و ادر الحق

معه حیث کان». و فی روایه: «اللَّهُمَّ أعنه و أعن به، و ارحمه و ارحم به، و انصره و انصر به». فشاع ذلك و طار فی البلاد، فبلغ ذلك الحارث بن النعمان الفهری، فأتی رسول الله صَلَّى الله عليه و آله على ناقه له و نزل بالابطح عن ناقته و أناخها، فقال: يا محمد! أمرتنا عن الله ان نشهد أن لا اله الا الله و انك رسول الله، فقبلناه منك، و أمرتنا أن نصلي خمسا فقبلناه منك، و أمرتنا بالزكاة فقبلناه منك، و أمرتنا أن نصوم فقبلناه منك، و أمرتنا بالحج فقبلناه منك، ثم لم ترض بهذا حتى رفعت بضبعي ابن عمك تفضله علينا و قلت: «من كنت مولاه فعلى مولاه». فهذا شيء منك أم من الله عز و جل».

فقال النبي صَلَّى الله عليه و سلم: «و الذي لا اله الا هو ان هذا من الله عز و جل».

فولى الحارث بن النعمان و هو يريد راحلته و هو يقول: اللَّهُمَّ ان كان ما يقوله محمد حقا، فأمطر علينا حجارة من السماء، أو ائتنا بعذاب أليم!، فما وصل الى راحلته حتى رماه الله عز و جل بحجر، فسقط على هامته و خرج من دبره، فقتله و انزل الله عز و جل: سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ

[

### شأن نزول سأل سائل بروایت عبد الرؤوف مناوی

اما روایت شیخ شمس الدین عبد الرؤف بن تاج العارفين المناوی:

پس در «فیض القدير شرح جامع الصغير» كه مصطفى بن عبد الله كاتب جلبی در «كشف الظنون» در بیان آن گفته:

[و شرح شیخ شمس الدین محمد المعروف المدعو بعبد الرؤف المناوی الشافعی المتوفى سنة ثلاثين و ألف تقريبا. شرح أولا بالقول كابن العلقمی [۱] فاستحسنه المغاربة و التمسوا منه أن يمزجه، فاستأنف العمل و صنف شرحا كبيرا ممزوجا فى مجلدات و سماه «فیض القدير». أوله: الحمد لله الذى جعل الانسان هو الجامع الصغير، فطوى فيه ما تضمنه العالم الاعظم الذى هو الجامع الكبير]- الخ. على ما نقل صاحب «النزهة» طاب ثراه فى بعض منتخباته، در شرح

حديث «من كنت مولاه فعلى مولاه»

گفته:

[و فى تفسير الثعلبى، عن ابن عيينه قال: ان النبى صَلَّى الله عليه و سلم لما قال ذلك، طار فى الآفاق، فبلغ الحارث بن النعمان الفهری، فأتى رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم، فقال: يا محمد! أمرتنا عن الله بالشهادتين فقبلناهما، و بالصلاة و الزكاة و الصيام و الحج فقبلناها، ثم لم ترض حتى رفعت بضبعي ابن عمك ففضلته علينا، فهذا شيء منك أم من الله؟!، فقال: «و الذي لا اله الا هو، انه من الله». فولى و هو يقول: اللهم ان كان ما يقوله محمد حقا، فأمطر علينا حجارة من السماء، أو ائتنا بعذاب أليم!، فما وصل الى الراحلة حتى رماه الله بحجر [۱] ابن العلقمی محمد بن عبد الرحمن القاهرى الشافعی المتوفى (۹۶۳).

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۱۰

فسقط على هامته، فخرج من دبره، فقتله [۱]].

و عبد الرؤف مناوی از اجله فحول أعلام، و اساطين مهره فخام، و ائمه كبار ثقات، و شيوخ عظام اثبات، و فضلاء زهاد و نبلاء نقاد است.

محمد امين بن فضل الله بن محب الله بن محمد الحموى الدمشقى در «خلاصة الاثر فى اعيان القرن الحادى عشر» گفته:

[عبد الرؤف بن تاج العارفين بن على بن زين العابدين الملقب زين الدين الحدادى ثم المناوى القاهرى الشافعى.

و قد تقدم ذكر تتمه نسبه فى ترجمة ابنه زين العابدين الامام الكبير الحجة الثبت القدوة، صاحب التصانيف السائرة، و اجل اهل عصره

من غیر ارباب.

و كان اماما، فاضلا، زاهدا، عابدا، قانتا لله، خاشعا له، كثير النفع، و كان متقربا بحسن العمل، مثابرا على التسييح و الاذكار، صابرا، صادقا. و كان يقتصر يومه و ليلته على اكلة واحدة من الطعام، قد جمع من العلوم و المعارف، على اختلاف انواعها و تباين اقسامها، ما لم يجتمع في أحد ممن عصره.

نشأ في حجر والده، و حفظ القرآن قبل بلوغه، ثم حفظ «البهجة» و غيرها من متون الشافعية و «الفية ابن مالك» و «الفية سيرة العراقي» و «الفية الحديث» له أيضا، و عرض ذلك على مشايخ عصره في حياة والده.

ثم اقبل على الاشتغال، فقرأ على والده علوم العربية، و تفقه بالشمس الرملي و أخذ التفسير و الحديث و الأدب عن النور على بن غانم المقدسي، و حضر دروس الاستاذ محمد البكري في التفسير و التصوف. و أخذ الحديث عن النجم الغيطي، و الشيخ قاسم، و الشيخ حمدان الفقيه، و الشيخ الطبلاوي، لكن كان اكثر اختصاصه بالشمس الرملي و به برع. [١] فيض القدير في شرح الجامع الصغير ج ٦/٢٨١.

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ١٠، ص: ١١

و أخذ التصوف عن جمع، و تلقى الذكر من قطب زمانه الشيخ عبد الوهاب الشعراوي، ثم أخذ طريق الخلوتية عن الشيخ محمد المناخلي اخي عبد الله و اخلاه مرارا، ثم عن الشيخ محرم الرومي حين قدم مصر بقصد الحج، و طريق البيرامية عن الشيخ حسين الرومي المنتشوي، و طريق الشاذلية عن الشيخ منصور الغيطي، و طريق النقشبندية عن السيد الحسيب النسيب مسعود الطاشكندی و غيرهم من مشايخ عصره، و تقلد النيابة الشافعية ببعض المجالس، فسلک فيها الطريقة الحميدة، و كان لا يتناول منها شيئا، ثم رفع نفسه عنها، و انقطع عن مخالطة الناس و انعزل في منزله و اقبل على التأليف، فصنف في غالب العلوم.

ثم ولى تدريس المدرسة الصالحية، فحسده اهل عصره و كانوا لا يعرفون مزية علمه لانزوائه عنهم، و لما حضر الدرس فيها، ورد عليه من كل مذهب فضلاؤه منتقدين عليه، و شرع في إلقاء «مختصر المزني»، و نصب الجدل في مذاهب، و أتى في تقريره بما لم يسمع من غيره، فاذعنوا لفضله، و صار أجلاء العلماء يبادرون لحضوره.

و أخذ عنه منهم خلق كثير منهم: الشيخ سليمان البابلي، و السيد ابراهيم الطاشكندی، و الشيخ على الاجهوري، و الولي المعتقد احمد الكلبی، و ولده الشيخ محمد و غيرهم. و كان مع ذلك لم يخل من طاعن و حاسد، حتى دس عليه السم، فتوالى عليه بسبب ذاك نقص في أطرافه و بدنه من كثرة التداوى و لما عجز سار ولده تاج الدين محمد يستملى منه التأليف و يسطرها.

و تأليفه كثيرة منها: تفسيره على سورة الفاتحة و بعض سورة البقرة. و شرح على «شرح العقائد» للسعد التفتازاني سماه «غاية الاماني» لم يكمل. و شرح على «نظم العقائد» لابن أبي شريف. و شرح على الفن الاول من كتاب «النقاية» للجلال السيوطي.

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ١٠، ص: ١٢

و كتاب سماه «اعلام الاعلام باصول فنى المنطق و الكلام». و شرح على متن «نخبة كبير» سماه «نتيجة الفكر و آخر صغير» و شرح على «شرح النخبة» سماه «اليواقيت و الدرر». و شرح على «الجامع الصغير»، ثم اختصره في اقل من ثلث حجمه و سماه «التيسير»، و شرح قطعة من زوائد «الجامع الصغير» و سماه «مفتاح السعادة بشرح الزيادة».

و له كتاب جمع فيه ثلاثين ألف حديث و بين ما فيه من الزيادة على «الجامع الكبير» و عقب كل حديث بيان رتبته و سماه «الجامع الازهر من حديث النبي الانور».

و كتاب آخر في الاحاديث القصار عقب كل حديث بيان رتبته سماه «المجموع الفائت من حديث خاتمة رسل الخلائق»، و كتاب «انتقاه من لسان الميزان» و بين فيه الموضوع و المتروك و الضعيف و رتبته كالجامع الصغير، و كتاب في الاحاديث القصار، جمع فيه عشرة آلاف حديث في عشر كراريس كل كراسة ألف حديث، كل حديث في نصف سطر، يقرأ طردا و عكسا، سماه «كنز الحقائق

في حديث خير الخلائق»، و شرح على «نبذة» شيخ الاسلام البكري في فضل ليلة النصف من شعبان، و كتاب في فضل ليلة القدر، و شرح على «الاربعة النووية»، و رتب كتاب «الشهاب» للقضاي و شرحه و سماه «امعان الطلاب بشرح ترتيب الشهاب». و له كتاب في الاحاديث القدسية و شرح الكتاب المذكور، و شرح الباب الاول من «الشفاء»، و شرح «الشمال» للترمذي شرحين: أحدهما «مزج» و الآخر «قولات»، لكنه لم يكمل.

و شرح «الفية السيرة» لجده العراقي شرحين: أحدهما «قولات»، و الآخر مزجا سماه «الفتوحات السبحانية في شرح نظم الدرر السنية في السيرة»

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ١٠، ص: ١٣

الزكية»، و شرح «الخصائص الصغرى» للجلال السيوطي شرحين: صغير سماه «فتح الرؤف المجيب بشرح خصائص الحبيب»، و شرح كبير سماه «توضيح فتح الرؤف المجيب»، و اختصر «شمال الترمذي» و زاد عليه اكثر من النصف و سماه «الروض الباسم في شمال المصطفى أبي القاسم»، و خرج احاديث القاضي البيضاوي.

و كتاب «الادعية الماثورة بالاحاديث الماثورة»، و كتاب آخر سماه بالمطالب العلية في الادعية الزهية، و كتاب في اصطلاح الحديث سماه «بغية الطالبين لمعرفة اصطلاح المحدثين»، و شرح على «ورقات» امام الحرمين، و آخر على «ورقات» شيخ الاسلام ابن أبي شريف، و اختصر «التمهيد» للأسنوي لكنه لم يكمله.

و له كتاب في الاوقاف سماه «تيسير الوقوف على غوامض احكام الوقوف» و هو كتاب لم يسبق الى مثله، و شرح «صفوة» زيد بن ارسلان التي نظم فيها اربعة علوم: اصول الدين، و اصول الفقه، و الفقه، و التصوف، و سماه «فتح الرؤف الصمد بشرح صفوة زيد»، و شرح «التحرير» لشيخ الاسلام زكريا، سماه «احسان التقرير بشرح التقرير».

ثم شرح نظمه للعمري بالتماس بعض الاولياء، و سماه «فتح الرؤف الخبير بشرح كتاب التيسير نظم التحرير» وصل فيه الى كتاب «الفرائض» و كمله ابنه تاج الدين محمد، و شرح على «عماد الرضى في آداب القضاء»، سماه «فتح الرؤف القادر لعبده هذا العاجز القاصر»، و شرح على «العباب»، سماه «اتحاف الطلاب بشرح كتاب العباب» انتهى فيه الى «كتاب النكاح»، و حاشية عليه، لكنه لم يكملها.

و شرح على «المنهج»، انتهى فيه الى «الضمان»، و حاشية على «شرح

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ١٠، ص: ١٤

المنهج» لم تكمل، و كتاب في احكام المساجد، سماه «تهذيب التسهيل»، و كتاب في مناسك الحج على المذاهب الاربعة، سماه «اتحاف الناسك بأحكام المناسك» و شرح على «البهجة الوردية»، سماه «فتح السماوي بشرح بهجة الطحاوي»، ثم اختصره في نحو ثلاث حجمة و كلاهما لم يكمل.

و كتاب في احكام الحمام الشرعية و الطبية، سماه «النزهة الزهية في احكام الحمام الشرعية و الطبية»، و شرح على «هدية الناصح» للشيخ احمد الزاهد، لكنه لم يكمل، و شرح على «تصحيح المنهاج»، سماه «الدر المصون في تصحيح القاضي ابن عجلون»، لكنه لم يكمل، و شرح على «مختصر المزني»، لم يكمل، و اختصر «العباب» و سماه «جمع الجوامع» و لم يكمل.

و كتاب في الالغاز و الحيل، سماه «بلوغ الامل بمعرفة الالغاز و الحيل»، و كتاب في الفرائض، و شرح على «الشمعة المضيئة في علم العربية» للسيوطي، سماه «المحاضر الوضيئة في الشمعة المضيئة»، و كتاب جمع فيه عشرة علوم:

اصول الدين، و اصول الفقه، و الفرائض، و النحو، و التشريح، و الطب، و الهيئة، و احكام النجوم، و التصوف، و كتاب في فضل العلم و اهله، و كتاب اختصر فيه الجزء الاول من «المباح في علم المنهاج» للجلد كى.

و شرح على «القاموس»، انتهى فيه الى حرف الذال، و اختصر «الاساس» و رتبه كالقاموس و سماه «احكام الاساس».

و کتاب «الامثال»، و کتاب سماه «عماد البلاغة»، و کتاب فی اسماء البلدان و کتاب فی التعاریف، سماه «التوقيف على مهمات التعاریف»، و کتاب فی أسماء الحيوان، سماه «قرة عين الانسان بذكر اسماء الحيوان»، و کتاب فی احكام الحيوان، سماه «الاحسان ببيان احكام الحيوان».

و کتاب فی الاشجار، سماه «غاية الارشاد الى معرفة احكام الحيوان و النبات

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۱۵

و الجماد»، و کتاب فی التفضيل بين الملك و الانسان.

و کتاب الانبياء، سماه «فردوس الجنان فی مناقب الانبياء المذكورين فی القرآن»، و کتاب الطبقات الكبرى، سماه «الكواكب الدرية فی تراجم السادة الصوفية».

و کتاب «الصفوة بمناقب بيت آل النبوة» و افرد «السيدة فاطمة» بترجمة، و «الامام الشافعي بترجمة، و كذا «الشيخ على الخواص شيخ الشيخ عبد الوهاب الشعراني، و له شرح على «منازل السائرين»، و «حكم» ابن عطاء الله، و «ترتيب الحكم» للشيخ على المتقي، سماه «فتح الحكم بشرح ترتيب الحكم» لكنه لم يكمل.

و شرح على رساله ابن سينا فی التصوف، سماه «رساله اهل التعريف»، و شرح قصيدته العينية، و له شرح على «المواقف التقوية» لم يكمل، و شرح على رساله الشيخ ابن علوان فی التصوف، و کتاب «منحة الطالبين لمعرفة اسرار الطواعين».

و کتاب فی التشريح و الروح و ما به صلاح الانسان و فساد، و کتاب فی دلائل خلق الانسان، و «شرح المعول عليه فی المضاف و المضاف إليه» و «قصد السبيل فيما فی لغة العرب من الدخيل» و «الدواء الموصوف فی الصفة و الموصوف» و غير ذلك و له نظم و نثر جيد، رقيق، فائق.

و كانت وفاته فی ثاني عشر جمادى الاولى سنة ۱۱۱۱، و دفن بترتبه الذهبية بقرب مرج الدحداح قبالة قبر العارف بالله أبى شامة]

### «شأن نزول سأل سائل بروایت شيخ بن عبد الله العيدروس

اما روايت شيخ بن عبد الله بن شيخ بن عبد الله العيدروس با علوى،

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۱۶

نزول سأل سائل بعذاب واقع

- الآية- در حق حارث: پس در کتاب «عقد نبوی و سر مصطفوی» که از آن در «تفسير شاهي» روايتها نقل می کند، و نسخه عتيقه آن پیش نظر قاصر حاضر، گفته:

[و روى الثعلبى فى تفسيره: ان سفيان بن عيينه سئل عن قول الله تعالى:

سأل سائل بعذاب واقع

فيمن نزلت؟، قال للسائل: سألتني عن مسألة ما سألتني عنها أحد قبلك.

حدثني ابى، عن جعفر بن محمد، عن آبائه: ان رسول الله صلى الله عليه و سلم لما كان بغدير خم نادى الناس، فاجتمعوا، فأخذ بيد على بن أبى طالب كرم الله وجهه و قال: «من كنت مولاه فعلى مولاه»، فشاع ذلك و طار فى البلاد، فبلغ ذلك الحارث بن النعمان الفهرى، فأتى رسول الله صلى الله عليه و سلم على ناقه له، فنزل بالابطح عن ناقته و أناخها، فقال: يا محمد! أمرتنا عن الله أن نشهد أن لا اله الا الله و انك رسول الله فقبلناه منك، و أمرتنا أن نصلى خمسا فقبلناه منك، و أمرتنا بالزكاة فقبلناه منك، و أمرتنا أن نصوم شهرا فقبلناه منك، و أمرتنا بالحج فقبلناه، ثم لم ترض بهذا حتى رفعت بضبعي ابن عمك ففضلته علينا و قلت: «من كنت مولاه فعلى



مولاه»، فهذا شيء منك أم من الله عز وجل؟! فقال النبي صلى الله عليه وسلم: «والذي لا اله الا هو، ان هذا من الله عز وجل». فولى الحارث بن النعمان وهو يريد راحلته وهو يقول: اللهم ان كان ما يقوله محمد حقاً، فأمطر علينا حجارة من السماء، أو أتنا بعذاب اليم!، فما وصل الى راحلته، حتى رماه الله بحجر، فسقط على هامته و خرج من دبره، فقتله، فأنزل الله تعالى: سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ [۱].

و شيخ بن عبد الله اليمنى از اكابر معروفين و أجله مشهورين و اعظم ممدوحين و افاخم مقبولين اهل سنت است، و عوالى فضائل و محاسن،

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۱۷

و جلائل محامد و مدائح او بر متتبع كتب قوم غير محتجب.

محمد بن امين بن فضل الله بن محب الله در «خلاصة الاثر» گفته:

[شيخ بن عبد الله بن شيخ بن عبد الله العيدروس اليمنى الاستاد الكبير المحدث الصوفى الفقيه.

ولد بمدينة تريم، و حفظ القرآن و غيره، و اشتغل على والده و أخذ عنه علوماً كثيرة، و لبس منه الخرقة، و تفقه بالفقيه فضل بن عبد الرحمن بأفضل، و الشيخ زين با حسين بأفضل، و أخذ عن القاضى عبد الرحمن بن شهاب الدين و غيرهم.

و رحل الى الشحر [۱] و اليمن و الحرمين فى سنة ست عشرة بعد الالف، و أخذ عن الشيخ محمد الطيار، و له معه مناظرات و مفاكهات. و أخذ عن الشيخ العراقى صاحب اكمة سعي و هى قرية قريب الجندر، و حج فى هذه السنة.

و أخذ بالحرمين عن جماعة، و أخذ فى رجوعه من الحجاز عن السيد العارف بالله عبد الله بن على صاحب «الوهط»، و السيد الامام أحمد بن عمر العيدروس بعدن، و الشيخ عبد المانع، و ألبسه خرقة التصوف اكثر مشايخه.

و أخذ باليمن عن كثيرين منهم الشيخ أحمد الحشيري، و السيد جعفر بن رفيع الدين، و الشيخ موسى بن جعفر الكشميري، و السيد على الاهدل. و سمع خلقا كثيراً.

و لازم الاشتغال و التقوى، ثم رحل الى الهند، فدخلها فى سنة خمس و عشرين و ألف.

و أخذ عن عمه الشيخ عبد القادر بن شيخ، و كان يحبه و يثنى عليه و بشره ببشارات، و ألبسه الخرقة و حكمه و كتب له إجازة مطلقة فى الاحكام التحكيم. [۱] الشحر (بالشين المعجمة المفتوحة و الحاء المهملة): ساحل بين اليمن و عدن.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۱۸

ثم قصد اقليم الدكن، و اجتمع بالوزير الاعظم عنبر، و بسلطانه برهان نظام شاه، و حصل له عندهما جاه عظيم، و أخذ عنه جماعة، ثم سعى بعض المردة بالنميمة فأفسدوا أمر تلك الدائرة، ففارقهم صاحب الترجمة، و قصد السلطان ابراهيم عادلشاه، فأجله و عظمه و تبجح السلطان بمجيئه إليه، و عظم أمره فى بلاده، و كان لا يصدر الا عن رأيه.

و سبب اقباله الزائد عليه انه وقع له حال اجتماعه به كرامه، و هى ان السلطان كانت اصابته فى مقعدته جراحة منعه الراحة و الجلوس، و عجزت عن علاجه حذاق الاطباء، و كان سببها ان السيد الجليل على بن علوى دعا عليه بجرح لا يبرأ، فلما أقبل صاحب الترجمة و رأى حالته، أمره ان يجلس مستويا، فجلس من حينئذ و برأ منها، و كان السلطان ابراهيم رافضيا، فلم يزل به، حتى أدخله فى عداد أهل السنة، فلما رأى أهل تلك المملكة انقياد السلطان إليه، أقبلوا عليه و هابوه و حصل كتباً نفيسة و اجتمع له من الاموال ما لا يحصى كثرة، و كان عزم أن يعمر فى حضرموت عمارة عالية و يغرس حدائق و عين عدة اوقاف تصرف على الاشراف، فلم يمكنه الزمان و غرق جميع ما أرسله من الدراهم فى البحر.

و له مصنفات عديدة منها: كتاب فى الخرقة الشريفة، سماه «السلسلة» و هو غريب الاسلوب، و لم يزل مقيماً عند السلطان ابراهيم عادل



شاه، حتی مات السلطان، فرحل صاحب الترجمة الى دولت آباد و كان بها الوزير الاعظم فتح خان ابن الملك عنبر، فقربه و ادناه و أقام عنده فى اخصب عيش و ارغده الى أن مات فى سنة احدى و اربعين و ألف، و دفن بالروضة المعروفة بقرب دولت آباد و قبره ظاهر يزار، و كانت ولادته فى سنة ثلاث و تسعين و تسعمائة رحمه الله تعالى .

و سيد محمود بن محمد بن على الشيخانى القادرى المدنى هم در كتاب «صراط سوى» شيخ بن عبد الله را بمناقب و ضيئه و فضائل سنيه ستوده

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۱۹

چنانچه گفته:

[و فى «العقد النبوى و السر المصطفى» للشيخ الامام و الغوث الهمام، بحر الحقائق و المعارف، سيد السند و الفرد الامجد، الشريف الحسينى المسمى بالشيخ بن عبد الله بن الشيخ بن عبد الله العيدروس باعلوى، ما نصه فى الكتاب المذكور:

ان النبى صلى الله عليه و سلم قال: «كل سبب و نسب و حسب ينقطع يوم القيامة، الا سببى و نسبى و حسبى»]- الخ.

و محبوب عالم هم از كتاب «عقد نبوى» در تفسير خود، كه عظمت و جلالت آن از كلام شاه صاحب و فاضل رشيد ظاهر، جابجا نقل مى كند چنانچه در «تفسير شاهى» مسطور است:

[فى «العقد النبوى» عن معاوية بن عمار الدهنى [۱] عن محمد بن على بن الحسين رضى الله تعالى عنهم فى قوله تعالى: فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ\*]

[۲] قال: نحن اهل الذكر.

و روى الزهرى [۳] فقال: حج هشام بن عبد الملك [۴]، فدخل المسجد الحرام متوكيا على يد سالم مولا، و هناك محمد بن على بن الحسين رضى الله تعالى عنهم، فقال له سالم: يا أمير المؤمنين هذا محمد بن على بن الحسين فى المسجد المفتون به أهل العراق، فقال: اذهب إليه و قل له: يقول لك امير المؤمنين:

ما الذى يأكل الناس و يشربون الى أن يفصل بينهم يوم القيامة؟ فقال: قل له: [۱] معاوية بن عمار الدهنى الكوفى المتوفى سنة (۱۷۵) هـ.

[۲] النحل: ۴۳- الانبياء: ۷.

[۳] الزهرى: محمد بن مسلم المدنى المتوفى سنة (۱۲۴) هـ.

[۴] الخليفة الاموى، مات فى ربيع الآخر سنة (۱۲۵) هـ.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۲۰

يحشر الناس على قرص نقى فيها أنها متفجرة يأكلون و يشربون منا، حتى يفرغوا من الحساب.

فلما سمع هشام ذلك، رأى انه قد ظفر به، فقال: الله اكبر، ارجع إليه و قل له: ما أشغلهم عن الاكل و الشرب يومئذ؟ فقال ابو جعفر رضى الله تعالى عنهما قل له: هم فى النار أشغل، و ما اشتغلوا ان قالوا: أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ

[۱]. فسكت هشام و لم يرجع الى الكلام .

و نیز در «تفسير شاهى» مذکور است:

[فى «العقد النبوى» قيل: لما بايع الحسن معاوية، قال عمرو بن العاص [۲] و الوليد بن عقبة [۳]: ان الحسن بن على رضى الله تعالى عنهما مرتفع فى أعين الناس لقرايته من رسول الله صلى الله عليه و آله حديث السن، فمره فليخطب، فانه سيعيا فى الخطبة، فيسقط من أعين الناس، فأبى عليهما، فلم يزالا به، حتى أمره، فقام الحسن بن على رضى الله تعالى عنهما على المنبر دون معاوية، فحمد الله و اثنى عليه، ثم قال: «و الله لو ابتغيت بين جابلق و جابلس رجلا جده نبى غيرى و أخى لم تجدوه، و انا قد أعطينا بيعتنا معاوية و رأينا

أَنْ حَقَّنَ دِمَاءَ الْمُسْلِمِينَ خَيْرٌ مِنْ أَهْرَاقِهَا، وَاللَّهُ مَا أَدْرَى لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ [۴] و أشار بیده الی معاویہ.

قال: فغضب معاویة، فخطب بعده خطبة غطية فاحشة [۵]، ثم نزل وقال: ما [۱] الاعراف: ۵۰.

[۲] عمرو بن العاص: السهمی الهالك سنة (۴۳) هـ.

[۳] الوليد بن عقبة بن أبي معيط الاموی الهالك سنة (۶۱).

[۴] الانبياء: ۱۱۱.

[۵] الفاحشة: التي فيها ظلم و كذب و زور

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي امامَةِ الْاِثْمَةِ الْاطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۲۱

أردت بقولك: فِتْنَةٌ لَكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ

؟، قال: «أردت بها ما أراد الله بها».

و قيل: أنه قال بعد التشهد: اما بعد، فان عليا لم يسبقه أحد من هذه الامة من أولها بعد نبیها، و ليس يلحق به أحد من الآخرين منهم، ثم وصله بقوله:

و الله لو ابتغيتم.

و قيل: انه قال في خطبته: ان الله هداكم بأولنا، و حقن دماءكم بآخرنا، ان لهذا الامر مدة، و الدهر دول، و ان الله تعالى قال لنبيه صلى الله عليه و آله: قل و إِنِ أَدْرِي أَقْرَبُ أَمْ بَعِيدُ مَا تُوعِدُونَ إِنِّهٖ يَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ وَيَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ\* و إِنِ أَدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ

[[۱]]

### «شأن نزول سأل سائل بروایت محمود قادری»

اما روایت محمود بن محمد القادری، نزول سأل سائل بعذاب واقع -الآية: پس در «صراط سوی»، که نسخه عتیقه مصححه آن پیش نظر فقیر است، گفته:

[و قد مر مرارا]

قوله صلى الله عليه و سلم: «من كنت مولاه، فعلى مولاه»-

الحديث، قالوا: و كان الحارث بن النعمان مسلما، فلما سمع

حديث «من كنت مولاه، فعلى مولاه»

، شك في نبوة النبي، ثم قال: اللهم ان كان ما يقوله محمد حقا، فأمطر علينا حجارة من السماء، أو اثنتا بعذاب اليم!، ثم ذهب ليركب راحلته، فما مشى نحو ثلاث خطوات، حتى رماه الله عز و جل بحجر، فسقط على هامته و خرج من دبره، فقتله، فأنزل الله تعالى: سأل سائل بعذاب واقع للكافرين ليس له دافع [۱].

و محمود بن محمد قادری از أجله سنیه است، و فاضل رشید بروایت [۱] الانبياء: ۱۰۹-۱۱۰-۱۱۱

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي امامَةِ الْاِثْمَةِ الْاطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۲۲

او احتجاج و استدلال نموده، چنانچه در کتاب «عزة الراشدين» بمقام اثبات ادعای فدای ابو حنیفه جان خود را بر اهل بیت علیهم

السلام، گفته:

[و سید محمود قادری قدس سره در کتاب «حیاء الذاکرین» فرموده:

قيل: ان رجلا أتى أبا حنيفة [۱] رحمه الله عليه و قال: اخي توفي و أوصى بثلث ماله لامام المسلمين، الى من ادفع؟ فقال له ابو حنيفة: أمرک بهذا السؤال ابو جعفر الدوانقي، و كان يبغض أبا حنيفة كبغض جماعة من أشقياء بلدنا للامام الشافعي [۲]، فحلف السائل كذبا أنه ما أمرني بهذا السؤال، فقال ابو حنيفة رحمه الله عليه: ادفع الثلث الى جعفر بن محمد الصادق، فانه هو الامام الحق- انتهى.

و در این روایت و روایت مناقب امام اعظم که بالا مذکور شده، اعنی: بعضی گفته‌اند که در حادثه محمد [۳] و ابراهیم [۴] چون امام فتوی نوشت و بیعت و اعانت ایشان فرمود، منصور بر آن مطلع شد- الخ- اختلافی نیست، چرا که سؤال متعدد بود. چنانکه از عبارت هر دو روایت پر ظاهر است، پس جائز است که جواب اول امام، یعنی فتوی دادن بصرف مال بطرف محمد و ابراهیم باعث تغیر منصور بر آن جناب، و طلب ایشان از کوفه بیگداد، و باعث حبس شده باشد، و جواب دوم یعنی فتوی دادن بدفع ثلث بسوی حضرت امام جعفر صادق [۱] ابو حنيفة النعمان بن ثابت الکوفی المقتول سنه (۱۵۰) هـ

[۲] الشافعي: محمد بن ادريس المطليبي المتوفى بمصر سنه (۲۰۴) هـ

[۳] محمد: بن عبد الله بن الحسن عليه السلام الشهيد في سنه (۱۴۵) هـ

[۴] ابراهيم بن عبد الله بن الحسن عليه السلام الشهيد في سنه (۱۴۵) هـ

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۲۳

عليه السلام و قاتل شدن بامامت آن جناب، باعث قتل شده باشد

### «شأن نزول سأل سائل بروایت علی بن ابراهیم الحلبي»

اما روایت نور الدین علی بن ابراهیم بن احمد الحلبي، نزول سأل سائل بِعَذَابٍ واقع

– الآية– در حق حارث: پس در «انسان العیون فی سیره الامین المأمون» که کاتب چلبی در «کشف الظنون» بذکر آن گفته:

[«انسان العیون فی سیره الامین المأمون» للشيخ علی بن ابراهیم بن احمد بن علی الملقب نور الدین الحلبي القاهری الشافعي، المتوفى سنه اربع و اربعين و ألف. و هو فی مجلدين ضخمين، أوله: حمدا لمن نصر وجوه اهل الحديث- الخ.

ذکر فيه: أن «عیون الاثر» لابن سید الناس [۱] احسن ما ألف فيه، لكنه أطال بذکر الاسناد. و «سیره الشمس الشامی» [۲] اتی فيها بما هو فی أسمع ذوی الافهام، کالمعادات، فرأى التلخیص لهاتین السیرتین مع الضمیمه إلیهما بإشارة الشيخ أبی المواهب محمد البکری [۳]، ثم انه ذکر شیئا من ابیات «القصیده الهمزیة» للبوصیری و «تائیة السبکی» من دیوانه المسمى ببشری اللیب بذکر الحبيب [۴].

می‌فرماید: [۱] ابن سید الناس: ابو الفتح محمد بن محمد الأندلسی المتوفى (۷۳۴) هـ

[۲] شمس الدین الشامی: محمد المتوفى سنه (۹۴۲) هـ

[۳] ابو المواهب البکری: محمد بن محمد الشافعي المصری المتوفى (۱۰۳۷) هـ

[۴] کشف الظنون ج ۱/۱۸۰

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۲۴

[قال بعضهم: و لما شاع

قوله صلى الله عليه و سلم: «من كنت مولاه، فعلى مولاه» فى سائر الامصار و طار فى جميع الاقطار، فبلغ الحارث بن النعمان الفهرى، فقدم المدينة و اناخ راحلته عند باب المسجد، فدخل، و النبى صلى الله عليه و سلم جالس و حوله اصحابه، فجاء حتى جثى [۱] بين

یدیہ، ثم قال: یا محمد! انک أمرتنا أن نشهد أن لا اله الا الله و أنك رسول الله فقبلنا ذلك منك، و أنك أمرتنا أن نصلی فی اليوم و اللیلة خمس صلوات، و نصوم شهر رمضان، و نزکی اموالنا، و نحج البيت، فقبلنا ذلك منك، ثم لم ترض بهذا حتی رفعت بضبعی ابن عمک ففضلته و قلت: «من كنت مولاه، فعلى مولاه»، فهذا شيء من الله، أو منك؟! فاحمرت عينا رسول الله صلى الله عليه و سلم و قال: «و الله الذى لا اله الا هو، أنه من الله و ليس منى» قالها ثلاثا.

فقام الحارث، و هو يقول: اللهم ان كان هذا هو الحق من عندك. و فى رواية: اللهم ان كان ما يقول محمد حقا، فأرسل علينا حجارة من السماء، أو ائتنا بعذاب اليم! فو الله ما بلغ باب المسجد، حتى رماه الله بحجر من السماء فوق وقع على رأسه و خرج من دبره، فمات و انزل الله تعالى: سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ [۲] - الآية.

و على بن ابراهيم از اكابر علمای محققین، و مشاهیر معتمدین، و نحاریر معظمین، و اجله مقبولین، و امثال ممدوحین ایشان است. عبد الله بن حجازی الشرقاوی [۳] در «تحفه بهیه فی طبقات الشافعی»، که نسخه آن در کتابخانه حرم محترم مدینه منوره موجود است، و از [۱] جثی: جلس على ركبتيه، أو قام على أصابعه.

[۲] السيرة الحلیة ج ۳/۳۳۷

[۳] عبد الله بن حجازی بن ابراهيم الشرقاوی الشافعی المتوفی (۱۲۲۷) هـ

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۲۵  
آن فقیر تراجم عدیده انتخاب کردم، بترجمه او گفته:

[العلامة الفاضل و اللوذعی الكامل، شیخ الاسلام، و برکة الانام، الشيخ على الحلبي صاحب «السيرة الحلیة» المشهورة و «حاشیة شرح المنهج» لشيخ الاسلام [۱].

و بلغنا أن الشيخ المذكور هو، و الشيخ الشوبری كانا من تلامذة الشيخ الزیادی [۲] و كانا لا يفارقانه، بل إذا غاب احدهما یلازمه الآخر خوفا أن یدخل علیه أحد یغیر خاطره علیهما، و لم یحضر لی الان تاریخ وفاة الشيخ المذكور].

و محمد بن فضل الله بن محب الله المحبی در «خلاصة الاثر فی أعیان القرن الحادی عشر» گفته:

[على بن ابراهيم بن أحمد بن علی بن عمر الملقب نور الدين بن برهان الدين الحلبي القاهري الشافعی صاحب «السيرة النبویة»، الامام الكبير، أجل اعلام المشايخ، و علامة الزمان، كان جبلا من جبال العلم، و بحرا لا ساحل له، واسع الحلم، علامة جلیل المقدار، جامعا لاشتات العلی، صارفا نقد عمره فی بث العلم النافع و نشره، و حظی فی حظه أحد مثله، فكان درسه مجمع الفضلاء، و محط رحال النبلاء، و كان غاية فی التحقيق، حاد الفهم، قوى الفكرة، متحررا فی الفتاوى، جامعا بین العلم و العمل، صاحب جد و اجتهاد، عم نفعه الناس، فكانوا یأتونه لأخذ العلم عنه من البلاد، مهاجا عند خاصة الناس و عامتهم، حسن الخلق و الخلق، ذا دعاة لطيفة فی درسه مع جلالته، و كان [۱] شیخ الاسلام: زكريا بن محمد الانصارى الشافعی القاهري المتوفی (۹۲۶) هـ

[۲] الزیادی: على بن يحيى المصرى نور الدين الفقيه الشافعی المتوفی (۱۰۲۴) هـ

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۲۶

الشیوخ یتنون علیه بما هو اهل من الفضل التام و مزید الجلالة و الاحترام. و كان إذا مر على الشيخ سلطان المزاحی [۱] و هو فی درسه مع جلالته یقوم له و یقبل یدیہ و يأخذ سرمودته بیده، و یضعها فی خزانه الشيخ علی، و یفرش له سجاده التي یجلس علیها فی التدريس، ثم یرجع الی درسه و وقف جمیع کتبه علی الشيخ المذكور.

ولد بمصر فی سنه خمس و سبعین و تسعمائه، و روى عن الشمس الرملى [۲] و لازمه سنین عدیده، و عن الاستاذ محمد البکری [۳]، و النور الزیادی، و الشهاب ابن قاسم، و ابراهيم العلقمی، و صالح البلقینی [۴]، و أبی نصر الطبلاوی، و عبد الله الشنشوری [۵]، و سعد

الدين المرحومى، و سالم الشبستري [۶]، و عبد الكريم البولاقى، و محمد الخفاجى، و أبى بكر الشنوانى، و منصور الخوانكى، و محمد الميمونى الشافعيين، و عن الامام على بن غانم المقدسى الحنفى [۷]، و محمد النحريرى الحنفى، و سالم السنهورى المالكى، و محمد بن ترجمان الحنفى، و محمد الزراف، و عبد المجيد خليفة سيدى أحمد البدوى. [۱] المزاحى: سلطان بن أحمد المصرى الشافعى الفقيه المتوفى (۱۰۷۵) هـ.

[۲] الرملی: شمس الدين محمد المصرى الشافعى المتوفى سنة (۱۰۰۴) هـ.

[۳] تقدمت ترجمه البكرى، و الزیادى.

[۴] صالح بن أحمد البلقينى المصرى المتوفى سنة (۱۰۱۵).

[۵] الشنشورى: عبد الله بن محمد الشافعى الازهرى المتوفى سنة (۹۹۹) هـ.

[۶] الشبستري: سالم بن الحسن المحدث الشافعى المتوفى سنة (۱۰۱۹) هـ.

[۷] على بن غانم (نسبة الى الجد الاعلى) المقدسى الحنفى القاهرى المتوفى سنة (۱۰۰۴) هـ.

عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۲۷

و انتفع به خلق لا يحصون كثرة منهم: النور الشبراملسى [۱]، و الشمس محمد الوسيمى، و الشمس محمد النحريرى، و غيرهم. و الف المؤلفات البديعة منها: سيرة النبوة التى سماها «انسان العيون فى سيرة النبی المأمون» فى ثلاث مجلدات، اختصرها من «سيرة الشيخ محمد الشامى» و زاد اشیاء لطيفة الموقع، و قد اشتهرت اشتهارا كثيرا، و تلقتها أفاضل العصر بالقبول، حررها تحريرا ما مع الشيخ سلطان، و له «حاشية على منهاج القاضى زكريا»، و «حاشية على شرح المنهاج» للجلال المحلى [۲].

و «حاشية على شرح الورقات» للجلال المذكور، و «حاشية على شرح الورقات» لابن امام الكاملية، و «حاشية على شرح التصريف» للسعد، و «شرح على الاربعين النووية»، و «شرح على «الشماثل النبوية» لم يتم، سماه «الوفا بشرح شمائل المصطفى»، رد فيه كثيرا على عصره عبد الرؤف المناوى، و «حسن التبيين لما وقع فى معراج الشيخ نجم الدين [۳]»، و «الفجر المنير بمولد البشير النذير».

و «شرح ليلة النصف من شعبان»، و «شرح على البردة»، و «شرح على المنفرجة»، و «زهر المزهر» و هو مختصر «المزهر» للسيوطى فى اللغة، و «شرح على شرح» للفاكهى [۴]، و «مطالع البدور فى الجمع بين القطر و الشذور». [۱] الشبراملسى: نور الدين على بن على الشافعى المتوفى سنة (۱۰۸۷) هـ.

[۲] المحلى: جلال الدين محمد بن أحمد الشافعى المصرى المتوفى سنة (۸۶۴) هـ.

[۳] نجم الدين: سليمان عبد القوى الطوفى الحنبلى المقدسى المتوفى سنة (۷۱۰) هـ و من آثاره «معراج الوصول الى علم الاصول».

[۴] الفاكهى: أحمد بن عبد الله بن على النحوى المتوفى سنة (۹۷۲) و من تصانيفه تعريف الحدود و شرحه فى النحو.

عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۲۸

و «الفوائد العلوية بشرح شرح الازهرية». و «التحفة السنية شرح الاجرومية».

و «غاية الاحسان بوصف من لقيه من ابناء الزمان». و «حسن الوصول الى لطائف حكم الفصول». و «المحاسن السنية من الرسالة القشيرية».

و «الجامع الازهر لما تفرق من ملح الشيخ الاكبر». و «النفحة العلوية من الأجوبة الحلبية».

و «النصيحة العلوية فى بيان حسن الطريقة الاحمدية». و «المختار من حسن الثنا فى العفو عمن جنى». و «الطائف من عوارف المعارف». و «تحرير المقال فى بيان (وحده) من نحو لا إله إلا الله»

وحده من أى انواع الحال».

و «الطراز المنقوش فى اوصاف الحبوش». و «صباية الصباية مختصر ديوان الصباية».

و «انقاذ المهج بمختصر الفرج». و «متن فی التصریف». و «حسنات الوجنات النواضر من الوجوه و النظائر». و «اعلام الناسك باحكام المناسك».

و «قطعة لطيفة على الجامع الصغير». و شرح على «شرح البسملة» للقاضي زكريا، سماه «خير الكلام على البسملة و الحمدلة» لشيخ الاسلام.

و له قطعة علقها على اوائل «تفسير البيضاوي». و له رسالة لطيفة في التصوف.

و «دخان البتع» [۱] و غير ذلك.

و كان احد المشايخ المدرسة الصلاحية التي هي تاج المدارس الكائنة بجوار الامام الشافعي، و اعطاه الله القبول التام في تأليفه، و كانت وفاته يوم السبت آخر يوم من شعبان سنة اربع و اربعين و الف، و دفن بمقبرة المجاورين رحمه الله [۲]. [۱] البتع (بكسر الباء الموحدة و سكون التاء المثناة او فتحها): نبذ العسل، و هي خمر اهل اليمن.

[۲] خلاصة الاثر ج ۳/۱۲۲

### «شأن نزول سأل سائل بروایت احمد بن الفضل باکثير»

اما روايت احمد بن الفضل بن محمد باکثير، نزول آية سأل سائل بعذاب واقع در واقعه غدیر: پس در کتاب «وسيلة المال في عد مناقب الآل»، که نسخه آن بعنايت رب متعال، اين متشتت البال را در مکه معظمه (زادها الله تشريفا و تکریمًا) بدست آمده، گفته:

[روى الثعلبي في تفسيره: ان سفيان بن عيينه رحمه الله سئل عن قوله عز و جل:

سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ

فيمن نزلت؟ فقال للسائل: سألتني عن مسألة ما سألتني عنها احد قبلك. حدثني أبي، عن جعفر بن محمد، عن آبائه رضي الله عنهما: ان رسول الله صلى الله عليه و آله لما كان بغدير خم، نادى الناس، فاجتمعوا، فأخذ بيد علي رضي الله عنه، فقال: «من كنت مولاه، فعلى مولاه»، فشاع ذلك و طار في البلاد، فبلغ ذلك الحارث بن النعمان الفهري فأتى رسول الله صلى الله عليه و آله على ناقه، فنزل بالابطح عن ناقته و أناخها و قال: يا محمد! أمرتنا عن الله ان نشهد أن لا اله الا الله و انك رسول الله صلى الله عليه و آله فقبلناه منك، و أمرتنا أن نصلى خمسا فقبلناه منك، و أمرتنا بالحج فقبلناه، ثم لم ترض بهذا حتى رفعت بضبعي ابن عمك تفضله علينا، فقلت: «من كنت مولاه، فعلى مولاه»، فهذا شيء منك، أو من الله عز و جل؟!، فقال النبي: «و الذي لا اله الا هو، ان هذا من الله عز و جل».

قال: فولى الحارث بن النعمان و هو يريد راحلته و هو يقول: اللهم ان كان ما يقول حقا، فأمطر علينا حجارة من السماء، أو ائتنا بعذاب اليم!، فما وصل الى راحلته، حتى رماه الله بحجر، فسقط على هامته، حتى خرج من دبره، فقتله، فأنزل الله تعالى: سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ [۱].

محتجب نماند که احمد باکثير صاحب فضل کثير و نبل عزيز و علم کبير و کمال شهير است.

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۳۰

محمد امین بن فضل الله المحبی در «خلاصه الاثر فی اعیان القرن الحادی عشر» گفته:

[الشیخ احمد بن الفضل بن محمد باکثیر المکی الشافعی من ادباء الحجاز و فضلائها المتمکنین. کان فاضلاً، ادیباً، له مقدار علی و فضل جلی، و کان له فی العلوم الفلکیة و علم الاوقاف و الزایرات ید عالیة. و کان له عند اشراف مکة منزلة و شهرة، و کان فی الموسم یجلس فی المكان الذی یقسم فیہ الصر السلطانی بالحرم الشریف بدلاً عن شریف مکة.

و من مؤلفاته: «حسن المال فی مناقب الآل»، جعله باسم الشریف ادریس امیر مکة، و من شعره قوله مصدراً و معجزاً قصیده المتنبی، یمدح بها السید علی ابن برکات الشریف الحسنی و هی:

حشاشة نفس ودعت یوم ودعوا و قالت لا طعان الاحبة اتبعوا

الی أن قال بعد ذکر تمام الاشعار: و اتفق له انه سمع و هو محتضر رجلاً ینادی علی فاکهه و دعوا من دنا رحيله، فقال بديها:

یا صاحب داعی المنون وافی و حل فی حینا نزوله

ها أنا قد رحلت عنکم فودعوا من دنا رحيله

فلم یلبث الا قليلاً، حتی مات رحمه الله تعالی، و كانت وفاته فی سنة سبع و اربعین و الف بمکة و دفن بالمعلاة [۱].

و رضی الدین محمد بن علی بن حیدر [۲] در «تنضید العقود السنیة بتمهید الدولة الحسینیة»، که در مکة معظمه از کتبخانه بعض اعلام آنجا فقیر را عاریت بدست آمده بود، گفته: [۱] خلاصه الاثر فی اعیان القرن الحادی عشر ج ۱/۲۷۱-۲۷۳.

[۲] السید رضی الدین الموسوی العاملی المکی المتوفی قبل سنة (۱۱۶۸) هـ

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۳۱

[قال احمد صاحب «الوسيلة»: و هو الثقة الامین فی کل فضیلة، و کان نجم الدین شارک اباه فی ولایة مکة المشرفة، و عمره اثنان و ستین بولایة الغوری، و هی آخر ولایة صدرت من الشراکة سنة ثمان عشرة و سبعمائه].

از این عبارت ظاهر است که احمد صاحب «وسيلة» ثقه و امین است در هر فضیلت. و ناهییک به مدحا و ثناء عظیم و تعظیما و اطراء فخیما.

و نیز رضی الدین در «تنضید العقود السنیة» بعد ذکر بعض روایات و حکایات داله بر عدم مؤاخذه سادات بأفعال قبیحه، گفته:

[و ان اردت زیادة علی ذلک، فعلیک بخاتمة «وسيلة المال» و بجواهر العقیدین و غیرهما من کتب التواریخ

### «شأن نزول سأل سائل بروایت محمد محبوب عالم»

اما روایت محبوب عالم، که از اکابر اولیا و عرفا و مشاهیر فضلاء سنیة است، نزول سأل سائل بعذاب واقع در واقعه غدیر:

پس در تفسیر خود که مشهور است به «تفسیر شاهی»، و جناب شاهصاحب ذکر آن در باب سوم کرده‌اند و افاده نموده که روایات حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و دیگر ائمه علیهم السلام در این تفسیر مجموع و مضبوط است، و فاضل رشید در «ایضاح» بمملو بودن تفسیر مذکور بروایات و آثار حضرت امام رضا علیه السلام، استدلال بر فساد اعتقاد سنیة باتحاد اعتقاد آن حضرت با اعتقاد اهل حق و رشاد نموده، و ناهییک به دلیلا واضحا علی کمال اعتبار و اعتماد عند السنیة، گفته:

[فی «العقد النبوی»: روى الثعلبی فی تفسیره: ان سفیان بن عیینة سئل عن قول الله تعالی: سأل سائل بعذاب واقع



، فیمن نزلت؟، فقال:

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۱۰، ص: ۳۲

سألتنی عن مسألة ما سألتني عنها أحد قبلك. حدثني أبي، عن جعفر بن محمد، عن آبائه عليهم التحية: ان رسول الله صلى الله عليه وآله لما كان بغدير خم، نادى الناس، فاجتمعوا، فأخذ بيد علي بن أبي طالب كرم الله وجهه وقال: «من كنت مولاه، فعلى مولاه»، فشاع ذلك، وطار في البلاد، فبلغ ذلك الحارث بن النعمان الفهري، فأتى رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم على ناقه، فنزل بالابطح عن ناقته و أناخها، فقال: يا محمد! أمرتنا عن الله ان نشهد أن لا اله الا الله و انك رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم فقبلناه منك، و أمرتنا أن نصلى خمسا فقبلناه منك، و أمرتنا بالحج فقبلناه، ثم لم ترض بهذا حتى رفعت بضبعي ابن عمك تفضله و قلت: «من كنت مولاه، فعلى مولاه»، فهذا شيء منك، أم من الله عز و جل؟! فقال النبي صلى الله تعالى عليه وآله وسلم: «و الذي لا اله الا هو، ان هذا من الله عز و جل». فولى الحارث بن النعمان و هو يريد راحلته و هو يقول:

اللهم ان كان ما يقول محمد حقا، فأمطر علينا حجارة من السماء، أو ائتنا بعذاب اليم! فما وصل الى راحلته، حتى رماه الله تعالى بحجر، فسقط على هامته و خرج من دبره، فقتله، فأنزل الله تعالى: سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ واقِعٍ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ [۱].

و عبارت شاهصاحب که حواله بآن کردم در باب سوم این کتاب در ذکر کتب اهل حق، این است:

[و اما تفاسیر: پس، از آن جمله است تفسیری که منسوب می کنند بحضرت امام حسن عسگری علیه السلام. رواه عنه ابن بابویه بأسناده، و رواه عنه غیره بأسناده مع زیاده و نقصان.

و اهل سنت نیز از حضرت امام موصوف و دیگر ائمه در تفسیر روایت دارند، چنانچه در «در منثور» مبسوطند و در «تفسیر شاهی» مجموع

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۱۰، ص: ۳۳

و مضبوط. اما آنچه شیعه از جانب ائمه روایت می کنند، هرگز با آن مطابق نمی شود [۱]- انتهى.

از این عبارت لائح است که روایاتی که از ائمه علیهم السلام در «تفسیر شاهی» مجموع و مضبوط است، از روایات معتبره و اخبار معتمده اهل سنت است، که شاهصاحب بمبالغه در نفی مطابقت روایات اهل حق با آن روایات بطلان روایات اهل حق در اذهان معتقدین خود راسخ می سازند و فاضل رشید در «ایضاح» گفته:

[و چگونه از اهل سنت اتحاد اعتقاد شیعه متعارفه با جناب امام رضا رضی الله عنه متوهم شود؟، حال آنکه حضرت امام از ائمه اهل سنت و معتقد فیه ایشان بودند کما يدل عليه ما مر نبذ من فضائله الجلیلة التي کاد أن لا يكون له نسبة الذرة الى البیضاء و القطرة الى الدماء.

و اکثر ائمه حدیث اهل سنت از جانب امام علیه السلام روایت دارند، چنانکه صاحب «مفتاح النجا» در ترجمه آن جناب می فرماید: «روی عنه اسحاق بن راهویه [۲] و یحیی بن یحیی [۳] و ابو الصلت عبد السلام ابن صالح الهروی، و عبد الله بن عباس القزوينی، و داود بن سلیمان [۴]، و أحمد [۱] تحفه اثنا عشر: ۱۷۱.

[۲] ابن راهویه: اسحاق بن ابراهیم المتوفی سنة (۲۳۸).

[۳] یحیی بن یحیی: الحنظلی النیسابوری المتوفی (۲۲۶).

[۴] داود بن سلیمان: الجرجانی الغازی، روی عنه المفید عنه فی المجالس بقوله: اخبرنی ابو حفص عمر بن محمد الزیات، قال: حدثنا علی بن مہرویه القزوينی، قال: حدثنا داود بن سلیمان الغازی قال: سمعت الرضا علیه السلام ...

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۱۰، ص: ۳۴



ابن حرب [۱]، و محمد بن اسلم [۲]، و خلق غیرهم، روی له ابن ماجه» - انتهى ما أردنا نقله.

و مثل شقیق بلخی که از اعظم صوفیه اهل سنت است، از جناب امام استفاده دارد، و مثل معروف کرخی از موالی آن جناب باشد، و کتب تفسیر اهل سنت، «تفسیر کبیر» و «تفسیر شاهی» و غیرهما از روایات و آثار آن جناب مملوء باشد. و ظاهر است که هر گاه جناب امام رضا با اعتقاد اهل سنت، من جمله ائمه ایشان باشند و از روایات و آثار ایشان کتب اهل سنت مملوء باشد، باز توهم اعتقاد اهل سنت باتحاد عقیده شیعه متعارفه با عقیده امام علیه السلام از واقع بعیدتر و حیرت افزای اهل نظر! - انتهى

### «شأن نزول سأل سائل بروایت محمد صدر عالم»

اما روایت محمد صدر عالم سبط شیخ ابو الرضا، نزول سأل سائل بعذاب واقع در واقعه غدیر: پس در «معارج العلی فی مناقب المرتضی» که در اول آن گفته:

[و بعد فیقول أفقر العباد الى الله ذی الکرم محمد صدر العالم لما أنعم الله علی: انی رأیت فی مبشرة: کأنی دخلت فی حجرة فیها سریر موضع جالس علیه أمير المؤمنين، و یعسوب الموحدين، و مقتدی العارفين، ابو الحسن علی بن أبی طالب کرم الله وجهه، فحیانی و طلبنی، و ادنانی إلیه، و اجلسنی علی سریره تلطفا منه و تعطفاً، و قال لی: تريد أن تتعلم منی؟ فقلت: یا فضلاً و سعادة لی ان [۱] احمد بن حرب: الزاهد النيسابوري المتوفى سنة (۲۳۴) هـ.

[۲] محمد بن أسلم: بن سالم بن يزيد الحافظ الطوسي المتوفى سنة (۲۴۲)

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۳۵

فزت بذلك المقصد الجليل، فقال كرم الله وجهه: علمتك بلا- تعلیم و تعلم، و جعلتك بحراً و سأجعلك بحراً، ففرحت بانعامه و احسانه، و قررت باكرامه و امتنانه، و وجدت العلوم حاضرة لدى، و الحقائق طالعة علی، و الحمد لله رب العالمين.

و رأيت فی اخرى کأنی دخلت داراً فیها جالس جنبه المعظم كرم الله وجهه فقلت للحاضرين: بايعوا معه و ان لم تفعلوا فالقرآن يذهب من ايديكم، و توجهت إلیه لا بايع معه، فمد الی يده الکریمه، فأخذتها و تمسكت و اعتصمت و بايعت معه كما يبايع مع الشيوخ، فإرشدنی و أخذ منی الموائيق الجلیلة، فصرت تلميذا له و مريداً، فبعثنی حب التلمیذ لاستاذه و المريد لشيخه، بل العبد لمولاه و العاشق لعشيقه أن أمدحه و أذكر مناقبه العلیاء، و اقر أعین المحبين ببيان فضائله و مآثره السمیاء، لكي أدخل فی زمرة المداحين له و المثنين علیه، و احسب فی شيعته المقربين لديه.

ثم انی ما اردت بكلمة الشيعة الفرقة الراضية الشنيعة، و لكنی قصدت بها الامة العارفة المحققة الصوفية التي هي شيعة علی الحقيقة، فشرعت فی تألیف مختصر مسمى بمعارج العلی فی مناقب المرتضی، اورد فيه ما اطلعت علیه من الايات و الذکر الحکیم فی فضائل الوصی العليم، و سنن النبی الکریم فی مداخل الحبيب الفخيم، و اشهدوا معشر المحققين أني متأس في العقائد و المشارب للصوفية العلية، أعتقد ما يعتقدون، و أشرب من كأس هم منه يشربون، و مؤمن بفضائل الصحابة رضوان الله عليهم، و مصدق لما أعطاهم الله و رسوله من المنازل و المقامات عنده، لا أقدح فی احد، و لا انكر فضيلة واحد منهم، و افوض أمر منازعتهم و مجادلتهم فيما بينهم الى الله تعالى، و لا أذكر احدا منهم الا بخير، و أتيقن أني لو انفقت كل يوم مثل احد ذهباً ما بلغت مد أحدهم و لا نصيفه و أقول:

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۳۶

اللهم انی محب لك و لرسولك و لاهل بيته و لمن احبك و رسولك و اهل بيته، و ابغض من أبغضك و رسولك و اهل بيته، بحبك احببت من احببت، و فيك أبغضت من ابغضت، و لكن لما كان هذا الكتاب موضوعاً لفضائل الوصی المرتضی جردت فيها

مناقبه القصوى، و أفردت بالذكر مناصبه العلياء، الا الاحاديث التي وردت فيه كرم الله وجهه مع غيره، فأوردتها ليكون الكتاب حاويا لجميع ما فى الباب و الله الملهم للصواب، و إليه المتاب و المآب .  
روایت می کند:

[أخرج الثعلبی فی تفسیره: ان رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم قال يوما: «اللَّهُمَّ من كنت مولاه فعلى مولاه، اللَّهُمَّ وال من والاه و عاد من عاداه» فسمع ذلك واحد من الكفرة من جملة الخوارج، فجاء الى النبي صلى الله عليه و آله، فقال: يا محمد! هذا من عندك، أو من عند الله؟! فخرج الكافر من المسجد و قام على عتبة الباب و قال: ان كان ما يقوله حقا، فأنزل على حجرا من السماء! قال:

فنزّل حجر، فرضخ رأسه، فنزل قوله: سَأَلَ سَائِلٌ

– الآية]

### «شأن نزول سَأَلَ سَائِلٌ بروایت محمد بن اسماعیل صنعانی»

اما روایت محمد بن اسماعیل بن صلاح الامیر صنعانی، نزول سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ واقع در حق حارث: پس در «روضه ندیه شرح تحفه علویه» گفته:

[و فی تفسیر الثعلبی لقوله تعالى: سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ واقع قال: و سئل سفیان بن عیینة عن قول الله عز و جل: سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ واقع فیمن نزلت؟

فقال: لقد سألتنی عن مسأله ما سألتنی عنها أحد قبلک. حدثنی ابی، عن جعفر ابن محمد، عن آبائه قال: لما كان رسول الله صلى الله عليه و سلم بغدير خم، نادى الناس، فاجتمعوا، فأخذ يد على، فقال: «من كنت مولاه، فعلى مولاه»،  
عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۳۷

فشاع ذلك و طار فى البلاد، فبلغ ذلك الحارث بن النعمان الفهرى، فأتى رسول الله صلى الله عليه و سلم على ناقه، حتى أتى الابطح، فأناخها و عقلها، ثم أتى النبي صلى الله عليه و سلم و هو فى ملا من اصحابه، فقال: يا محمد! أمرتنا عن الله ان نشهد أن لا اله الا الله و انك رسول الله فقبلناه منك، و أمرتنا أن نصلی خمسا فقبلناه منك، و أمرتنا أن نصوم شهرا فقبلناه منك، و أمرتنا أن نحج البيت فقبلناه و لم ترض بهذا، حتى أخذت بضبعي ابن عمك، ففضلته علينا و قلت: «من كنت مولاه، فعلى مولاه»، هذا شيء منك أو من الله؟! فقال: «و الذى لا اله الا هو، انه من امر الله».

فولى الحارث بن النعمان يريد راحلته و هو يقول: اللَّهُمَّ ان كان ما يقول محمد حقا، فأمطر علينا حجارة من السماء، أو ائتنا بعذاب اليم!، فما وصل الى راحلته، حتى رماه الله بحجر حتى سقط على وسط هامته، فقتله و انزل الله: سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ واقعٍ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ  
– انتهى.

قلت: و ذكره الحافظ العلامة ابو سعود الرومى [۱] فى تفسيره الشهير.

و محمد بن اسماعيل عالم جليل و محقق نبيل، حاوى فضل جميل و حائز مجد ائيل است، چنانچه احمد بن عبد القادر حفظى شافعى در «ذخيرة المآل فى شرح عقد جواهر اللآل» گفته:

[و اولاد الامام المتوکل علماء جهابذة و ابرار، اعظمهم ولده الامام المؤید بالله محمد بن اسماعیل، قرأ کتب الحديث و برع فيها. کان اماما فی الزهد و الورع، یعقده العامة و الخاصة، و یأتونه بالنذور فیردها و یقول: ان قبولها تقریر لهم علی اعتقادهم، انه من الصالحین و هو یخاف أنه من الهالکین. [۱] ابو السعود: محمد بن محمد العمادی الحنفی المتوفی (۹۸۲) هـ.

عِبَقَاتِ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۳۸

و حکى بعض اولاده ان جارا للامام کان له صبی یلعب مع اولاد الامام عندهم فی الدار، و أنه انقطع عنهم ایاما، فجاء ابوه للسلام علی الامام یوم الجمعة، فسأله عن انقطاع ولده، فذكر له انه جاء إلیهم فی بعض الايام، فدفعوه و أغلقوا الباب عند دخولهم للطعام، فقاضت عینا الامام، و قال: لا حول و لا قوة الا بالله احوجتنا الی ذکر ما لا نحب افشاءه، انما سبب ذلك انه اضربنا الجوع و لم نجد ما سوغ لنا، فأکلنا مئته و هی لا تحل لولدک.

و قرأ و هو یصلی بالناس صلاة الصبح: هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ

، فبکی و غشی علیه، و احواله كثيرة...، الی ان قال:

[و من اعیان آل الامام السيد المجتهد الشهير المحدث الكبير السراج المنیر محمد بن اسماعیل الامیر، مسند الديار و مجدد الدين فی الاقطار. صنف اکثر من مائة مؤلف، و هو لا ینسب الی مذهب، بل مذهبه الحديث، و کان والده ولی الله بلا نزاع اسماعیل بن صلاح من اکابر الاثمة اهل الزهد و الورع، استوی عنده الذهب و الحجر، و خلف اولادا هم اعیان العلماء و الحكماء، اکبرهم شیخنا ولی الله السيد ابراهیم بن محمد الامیر نزیل الحرمین الشریفین من جهابذة المحققین و أئمة الطرائق السالکین علی قدم والده فی اتباع الحديث، و له فی التصوف قدم راسخة زاده الله من فضله .

و نیز احمد بن عبد القادر در «ذخيرة المآل» گفته:

[و سيدنا الامام محمد بن اسماعیل الامیر رضی الله عنه، أخذ عن علماء الحرمین و استجاز منهم و ارتبط بأسانیدهم، و قرأ علی الشيخ عبد الخالق بن الزین المزجاجی [۱]، و الشيخ علیه، و استجاز منه و اسند عنه مع تمكنه من علوم الآل و تأصله . [۱] عبد الخالق بن الزین علی المزجاجی الیمنی المتوفی بعد (۱۱۹۵).

عِبَقَاتِ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۳۹

و مولوی صدیق حسن معاصر در «اتحاف النبلاء» گفته:

[«ارشاد النقاد الی تیسیر الاجتهاد» للامام بدر الملة المنیر محمد بن اسماعیل الیمنی الامیر المتوفی سنه (۱۱۸۲). اوله: «الحمد لله الذی ذلل صعاب علوم الاجتهاد لعلماء الامة»، دو کراسه است، و خلی نافع و مفید و مرشد].

و نیز در «اتحاف النبلاء» گفته:

[«توضیح الافکار لمعانی تنقیح الانظار» للسید الامام بدر الملة المنیر محمد بن اسماعیل بن صلاح الیمنی الامیر المتوفی سنه اثنتین و ثمانین و مائة و ألف .

و نیز در «اتحاف النبلاء» در ضمن شروح «جامع صغیر سیوطی» گفته:

[و بر وی شرحی است موجز ممزوج حامل المتن در دو مجلد از سید علامه محمد بن اسماعیل الیمانی، و فقیر در حدیده بر آن مطلع شده و از آن مستفید گشته .

و نیز در «اتحاف النبلاء» گفته:

[«سبل السلام شرح بلوغ المرام» للسید العلامة بدر الملة المنیر محمد بن اسماعیل الیمانی المتوفی سنه اثنتین و ثمانین و مائة و ألف. اوله: «الحمد لله الذی من علینا ببلوغ المرام من خدمة السنة النبویة».

و این شرح در دو مجلد است، در وی گفته:

هذا شرح لطيف على «بلوغ المرام» تأليف الشيخ الحافظ العلامة شيخ الاسلام احمد بن علي بن حجر احله الله دار السلام، اختصرته من شرح القاضي العلامة شرف الدين الحسين بن محمد المغربي [۱] اعلى الله درجاته في عليين، مقتصرًا على حل الفاظه و بيان معانيه، قاصداً بذلك وجه الله، ثم التقريب للطالبيين [۱] شرف الدين المغربي: الحسين بن محمد قاضي صنعاء المتوفى (۱۱۱۹) هـ

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۴۰

و الناظرين، فيه معرضاً عن ذكر الخلافات و الاقاول، الا ان يدعو إليه ما يرتبط به الدليل، متجنباً للايجاز المخل و الاطناب الممل، و قد آتى بزيادة على ما في الاصل من الفوائد. و الله أسأل أن يجعله في المعاد من خير العوائد- انتهى.

و اين شرح نزد فقير حقيير بخط سيد علامه عبد الله بن محمد بن اسماعيل امير مؤلف كتاب است و لله الحمد، و اول مجلد ثاني اين شرح اين است:

الحمد لله الذي احل لعباده البيع و الشراء، و حرم عليهم المكاسب الخبيثة و الربا].

و نیز در «اتحاف النبلاء» گفته:

[ «محو الحوبة شرح ابيات التوبة» و هي:

اما أن عما أنت فيه متاب و هل لك من بعد البعاد اياب

الى آخر الايات، و تلك قصيدة حسنة في الحث على اتباع السنة و الكتاب، ذكرتها في الحطة بتمامها و هي من نظم السيد العلامة المجتهد محمد بن اسماعيل الامير اليماني المتوفى سنة اثنتين و ثمانين و مائة و ألف. و شرح وی نیز از او است .

و نیز در «اتحاف النبلاء» گفته:

[ «هداية المرتاب الى صحة نية العبادات لنيل الثواب و دفع العقاب» للسيد العلامة محمد بن اسماعيل الامير اليماني. اوله: «الحمد لله سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا - الخ.

اين رساله در جواب سؤال بعض اهل علم است، مدلل بآيات و احاديث در اثبات آنکه عبادت و عمل بر طمع جنت و خوف از نار صحيح است، فقير نقلش از مکه معظمه گرفتم .

و نیز در «اتحاف النبلاء» گفته:

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۴۱

[ «اليواقيت في المواقيت» رساله في بيان اوقات الصلوات الخمس المكتوبات على ما وردت به السنة و صحت به الاخبار للسيد الامام الكبير محمد بن اسماعيل اليماني المتوفى سنة اثنتين و ثمانين و مائة و ألف. اوله: حامدا لمن جعل الصلوة كتابا موقتا معينا محدود- الخ.

و در وی رد است بر بعض زيديه در جمع بين الصلوتين در حضر بغير عذر سفر و مطر و جز آن، و فقير آن را ما بين حديد و جده در مركب خود بدستخط خویش نقل گرفته و چهارم شوال سنه (۱۲۸۵) هجری از كتابتش فارغ گشته. و الحمد لله الذي بنعمته تتم الصالحات .

و نیز صديق حسن در «اتحاف النبلاء» گفته:

[و مشايخ فقير در علوم حديث متعدد بوده اند که ذکر آنها در «حطه» با نقل اجازاتشان نوشته شده، حاجت اعاده نیست. آخرين اين جماعه در اجازت مولانا شيخ ابو الفضل عبد الحق بن الشيخ فضل الله المحدث نزيل مکه معظمه حالا فسخ الله في مدته هستند که معمرترين جماعتند، نسخه اجازت ایشان اين است:

حمدا لمن آلاؤه متصله و في الدهور كلها مسلسله

اسنادها صح بلا اعتلال من غیر تدلیس و لا اعضاء

ثم الصلوة دائما و ابدًا مع سلام لا يزال سرمدًا

على النبي المصطفى و عترته و صحبه متبعي طريقته

و بعد: فان الشيخ الفطن الذكي مولانا السيد صديق حسن نجل مولانا السيد اولاد حسن المحدث القنوجي، نفع الله بعلمه كل ذكي و

غبي، طلب مني إجازة عامة و مثلي منه يطلب و لست بأهل أن اجاز، فكيف أن اجيز؟ و لكن الحقائق قد تخفى، و قد من الله تعالى

على بالمثل عند أئمة السنة النبوية و السماع

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ١٠، ص: ٤٢

منهم للآثار و الاحاديث المصطفوية و أخذ الاجازات عنهم:

فأولهم و أجلبهم الامام الهمام، فخر الاسلام، العالم الرباني، مولانا القاضي محمد بن علي بن محمد الشوكاني الحقه الله تعالى بالسلف

الصالحين و متعنا ببركاته آمين، و هو يروي عن عدة مشايخ، و اسامى الكل مع اختلاف الطرق مندرجة في «اتحاف الاكابر بأسناد

الدفاتر» فلا حاجة الى اعادتها.

و الثاني: وجيه الاسلام، الورع التقى مولانا القاضي عبد الرحمن بن احمد بن حسن البهكلي [١] رضى الله عنه و ارضاه و جعل الجنة

مثواه، و له عدة مشايخ منهم: الشيخ العلامة الجليل علي بن عبد الله بن احمد الجلال [٢]، و منهم: الشيخ العلامة ابو بكر بن عبد

الهادي القديمي.

و الثالث: العلامة التحرير شيخنا و مولانا السيد عبد الله بن السيد محمد بن اسماعيل الامير رضى الله عنهما و جعل الجنة مسكنهما، و

هو يروي أيضا عن عدة مشايخ، أجلبهم و اكرمهم والده المجتهد الشهير بالسيد محمد بن اسماعيل الامير و الامام الهمام المشهور عند

الخاص و العام، ابو الحسن محمد بن صادق السندی المدني [٣].

و الرابع: العلامة البهي، وارث احاديث النبي الامي، الشيخ العلامة محمد عابد بن احمد علي الواعظ [٤] الانصاري الخزرجي السندی

سقى الله ثراه و جعل الفردوس مثواه، و له شيوخ عديدة منهم: الشيخ العلامة، وجيه الدين ابن السيد عبد الرحمن بن سليمان مفتي

زبيد، و منهم: الشيخ العلامة يوسف بن [١] البهكلي: عبد الرحمن بن احمد اليماني المتوفى سنة (١٢٤٨) هـ.

[٢] علي الجلال: بن عبد الله الحسنی الصنعانی المتوفى (١٢٢٥) هـ.

[٣] ابو الحسن السندی: محمد بن صادق المدني المتوفى (١١٨٧) هـ.

[٤] محمد عابد السندی: بن احمد المدني الحنفی المتوفى (١٢٥٧) هـ.

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ١٠، ص: ٤٣

محمد بن علاء الدين المزجاجي و تتمه أسانيد هؤلاء المشايخ الثلاثة منسلكة في اوراق الاسانيد الموصولة مع الاتحاف، فليتفحص

اساميهم مع اسامى الشيوخ هنالك، و قرأت اكثر كتب الحديث على اسوة المحدثين، وارث علوم سيد المرسلين، العلامة النبل مولانا

الشيخ محمد اسماعيل الشهيد تغمده الله بغفرانه المديد، و على شيخى و مرشدى العلامة مولانا الشاه عبد القادر، اعلى الله درجاته و

خصه بهباته، و على اكمل العلماء و افقه الفقهاء، قدوة المحدثين، عمدة الكاملين، الشيخ العلامة مولانا شاه عبد العزيز الدهلوى قدس

الله سره بلطفه الخفى و الجلى و أسانيد مشايخ الهند، معروفه، متداولة في ديارنا، فلا حاجة الى تسطير ههنا.

و اجازنى هؤلاء المشايخ إجازة عامة، و غيرهم من اهل اليمن نفع الله تعالى بهم.

فأقول: انى اجزت السيد المذكور كثر الله تعالى فوائده جميع كتب الحديث من الصحاح، و المسانيد، و المعاجم، و غيرها، و ما يتبعها

مما له نفع في الاستنباط لاحكام من نحو و صرف و اصول الفقه، و المعانى و البيان و البديع و اللغة و كتب الرجال، كما اجازنى

مشايخى، فليرو عنى جميعها على اختلاف انواعها، كما أرويه و هو اهل لما هنا لك و لم اشترط عليه، فهو اجل من ذلك و اعلى، و

أوصيه بتقوى الله عز وجل و اتباع الحق اينما كان و مع من كان، و العمل بصحيح السنة و مجانبه البدعة و الاستقامة على قدم الحق و الصدق، و ان لا ينساني من دعائه في خلواته و جلواته و عقيب صلواته، جمعنا الله تعالى في دار السرور على سرر متقابلين و الله تعالى يجزيه خير جزاء المحسنين، و يجعلنا من عباده المتحابين، و صلى الله على رسوله المختار، و آله و صحبه خيرة الخيار، قاله بفمه، و حرره بقلمه، خادم السنة النبوية عبد الحق المحمدي عامله الله تعالى بلطفه

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۴۴

الخفي و الجلي في سلخ رجب سنة خمس و ثمانين و مائتين و ألف الهجرية]- انتهى.

از اين عبارت ظاهر است كه عبد الله پسر محمد بن اسماعيل شيخ و استاد عبد الحق است، و او روايت مي كند از چند مشايخ كه اجل و اكرمشان والد او است كه مجتهد است و مشهور بسيد محمد بن اسماعيل.

و عبد الله بن محمد بن اسماعيل در اجازه‌اي كه براي عبد الحق نوشته است، والد ماجد خود را بمدح و ثنای عظيم ياد کرده، يعنى تصريح کرده بآنكه او ناصر سنت و مجدد مائه حاديه عشره است، هذه عبارت:

[الحمد لله على نعمائه المتواترة، و تفضلاته المسلسلة المتكاثرة، و الصلوة و السلام على المرفوع الى اعلى عليين، الموضوع معاديه الى سجين، و على آله رواه اخباره و صحابته المقتفين طريقة آثاره.

و بعد: فانه وفد الى صنعاء اليمن الولد العلامة، زينة اهل الاستقامة، ذو الطرائق الحميدة و الخصال الشريفة المحموده، عبد الحق بن محمد فضل الله المحمدي الهندي دامت افاداته، فتشرفت بلقائه إذ كان من صالحى عباد الله و اصفياه، و حضر مجلس الحديث النبوي، و سمع من جوامع الكلام المصطفوي فأول ما سمع مني الحديث المسلسل بالاولية، و هو حديث الرحمة المشهور الذي تضمن سنده اولية ما سمع عند ارباب الحديث المأثور، ثم سمع مني حصه من صحيح الامام أمير المؤمنين في الحديث محمد بن اسماعيل بن ابراهيم بن بردزبه [۱] البخاري الجعفي مولا هم رحمه الله تعالى و رضى عنه، و لما جذبه عزم العود الى وطنه، و الشوق الى أهله و مسكنه، طلب مني إجازة عامة، و مثلي منه [۱] البردزبه (بفتح الباء و كسر الدال) البخاري صاحب «الصحيح» توفي (۲۵۶) هـ.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۴۵

يطلب، و لست بأهل أن اجاز، فكيف أن اجيز؟، و لكن الحقائق قد تخفى، و قد من الله تعالى على، و له الحمد كثيرا بكرة و اصيلا، بالمستول عند ائمة، من أئمة السنة النبوية و السماع منهم للآثار و الاحاديث المصطفوية:

منهم: والدي و شيخي ناصر السنة، مجدد المائة الحادية عشرة رضى الله عنه، قرأت عليه في عدة علوم، و سمعت من لفظه كثيرا من الكتب الامهات أ لست و من غيرها من كتب الحديث.

و شيخنا الامام العلامة، ذو التصانيف المفيدة، و الفوائد العديدة، عبد الخالق ابن علي بن الزين المزجاجي [۱]، قرأت عليه أوائل الامهات، و اجازني بسائرهما.

و منهم: شيخنا الامام الخطيب الفصيح، عبد القادر [۲] بن خليل كدك المدني سمعت منه جانبا من «صحيح البخاري» عام وصوله الى صنعاء سنة خمس و ثمانين و مائه و ألف، و اجازني إجازة عامة.

و منهم: شيخنا الامام المشهور عند الخاص و العام، أبو الحسن بن محمد صادق السندي المدني، اجازني إجازة عامة، و غير هؤلاء من أهل اليمن، نفع الله تعالى بهم.

فأقول: اني اجزت الولد المذكور، كثر الله تعالى فوائده، جميع كتب الحديث: من الصحاح، و المسانيد، و المعاجم، و غيرها و ما تبعها مما له نفع في الاستنباط للاحكام من نحو، و تصريف، و اصول الفقه، و المعاني، و البيان، و البديع، و اللغة، و علوم الحديث، و كتب الرجال، كما اجازني مشايخي بالشرط المعتبر عند أهل الاثر و أوصيه بتقوى الله عز وجل و اتباع الحق، اينما كان و مع من كان، و العمل بصحيح السنة، و مجانبه البدعة، و الاستقامة على قدم الحق [۱] المزجاجي: عبد الخالق الزبيدي اليمني المتوفى سنة (۱۱۸۱) هـ.

[۲] عبد القادر کدک: بن خلیل الرومی المدنی المتوفی (۱۱۸۹) هـ.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۴۶

و الصدق، و أن لا ینسانی من دعائه فی خلواته و جلواته و عقیب صلواته، جمعنا الله تعالی فی دار السرور علی سرر متقابلین، اللهم لا عیش الا- عیش الآخرة، و ما الحیوة الدنیا الا- لعب و لهو و زینة و تفاخر و تکاثر فی الاموال و الاولاد، و الله یجزیه خیر جزاء المحسنین، و یجعلنا من عباد الله المتحابین، و صلی الله علی رسوله المختار و آله خیرة الخیار، قاله بفمه، و حرره بقلمه خادم السنة النبویة عبد الله ابن محمد بن اسماعیل الامیر عز الله تعالی لهم فی غرة شهر رجب الحرام سنة (۱۲۳۸) [۱].

و جلالت و عظمت شأن و سمو مرتبت و علو مکان مولوی عبد الحق از عبارت مولوی صدیق حسن، و اجازة عبد الله بن محمد، هر چند ظاهر است، لیکن اجازة عبد الصمد بن احمد بهکلی، و قاضی محمد بن علی شوکانی هم برای مولوی عبد الحق اینجا ذکر می شود که از آن هر دو هم کمال مدح و ثنا و تبجیل و اطراء مولوی عبد الحق ظاهر است.

أما الاولى: فهكذا:

الحمد لله ولى الحمد الباعث المختار خير عبد

محمد صلى عليه الله و الآل و الصحب و من والاه

و بعد فالله كثير المن من علينا بالامام السني

أعنى أبا الفضل حليف الصدق الفاضل المبرور عبد الحق

محمد الهدى و الطريقة و وارث العلم على الحقيقة

جاء من الهند لآخذ العلم عن أهله الأبرار أهل الفهم

طلبني إجازة يروى بها عنى احاديث النبى ذى البها

و لست أهلا أن أجزى لما حسن بى ظنا كتبت عند ما

و عند هذا قد اجزته لما يجوز لى أرويه عند العلماء عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۴۷

عن جلته من الشيوخ القادة اهل التقى و العلم و الزهادة

من اهل صنعاء الفذ عبد القادر سليل أحمد سليل الناصر

و السيد المشهور ذى الكمال على المعروف بالجلال

و شيخنا تابع آثار النبى الحسن المعروف بابن المغربى

و السيد النحرير عبد الله بن الامير الناسك الاواه

و شيخ الاسلام الفتى الربانى محمد نجل على الشوكانى

و غيرهم من اهل صنعاء لم اسم عنهم سمعت فأجر به القلم

هذا ولى من علما تهامة من جمعوا شرائط الامامة

مشايخ عنهم أخذت العلماء و عنهم أروى الحديث فهما

كشيخنا الشيخ الامام الصمدى أعنى به أحمد عالى السند

و شيخنا شيخ الشيوخ الجلته من جمع العلم الشريف كله

السيد الشريف ذاك المفتى ابن سليمان عظيم البخت

العالم الكبير فى الانام ابن سليمان أحمد الفجاء

و السيد المشهور عبد الرزاق و الشيخ امر الله سهل الاخلاق



و حافظ المتون بالاسناد اعنی أبا بکر بن عبد الہادی  
و کلہم من فضل رب الوافی لہ أسانید من العوالی  
فکل عالم لہ فیہا ثبت قد صح عند النقد فیہا و ثبت  
فلیرو عنی کل ما ارویہ عن کل حبر عالم نبیہ  
ممن حوتہ ہذہ البطاقۃ اہل الحجی و العلم و الحذاقۃ  
احیلہ فی سندی الی السنن علی الذی قد ألفوہ فی السنن  
مقدما لہ حدیث الرحمۃ مسلسلا الی نبی الامۃ

مشرطا علیہ لی الدعاء للہ لی شرط سواہ جاء عبقات الانوار فی امامۃ الاثمۃ الاطہار، ج ۱۰، ص: ۴۸  
لکنی اوصیہ ان یعتصما بسنۃ المختار فیما دہما  
و لیکن الکتاب و الاثار منارہ ان خفی المنار  
و أسأل اللہ لہ الاعانۃ علی ظهور الحق و الامانۃ  
فہذہ وصیتی إلیہ و حاجتی الدعویۃ من لدیہ  
وفقنی اللہ و ایاہ الی ما یوصل العبد المنازل العلی  
وصل یا رب علی خیر البشر و الآل و الصحب و من یقفو الاثر

قالہ بقمہ، و حررہ بقلمہ خادم السنۃ النبویۃ عبد الصمد بن أحمد البہکلی حامدا للہ مصلیا علی نبیہ و آلہ و صحبہ فی یوم الجمعۃ رابع  
عشر شہر شعبان أحد شہور سنۃ ثمان و ثلاثین و مائتین و ألف من الہجرۃ ختمہا اللہ بخیر، و یجعلنا و ایاک أیہا الشیخ من المتحابین  
فیہ المعتورین علی منابر من نور و لا تنسني من دعائك، لا سیما برد العیش بعد الموت، ہذہ حاجتی منک، وفقنی اللہ و ایاک لرضاء  
آمین آمین.

أما إجازۃ محمد بن علی، فہکذا: الحمد للہ یقول محمد بن علی الشوکانی غفر اللہ لہما: حامد اللہ تعالی مصلیا مسلما علی رسولہ و  
آلہ و صحبہ، انی اجزت للشیخ العلامة أبی الفضل عبد الحق بن الشیخ العلامة محمد فضل اللہ المحمدی الہندی کثر اللہ تعالی بمنہ  
و کرمہ فوائدہ، و نفع بمعارفہ، ما اشتمل علیہ ہذا الثبت الذی جمعتہ و سمیتہ «اتحاف الاکابر بأسناد الدفاتر»، فلیرو عنی ما اشتمل علیہ  
من کتب الاسلام علی اختلاف انواعہا، کما یراہ فیہ، و هو اہل لما ہنالک و لم اشترط علیہ شرطا، فہو اجل من ذلک و اعلی، و  
أخذت علیہ أن یصلنی بالدعوات المتقبلۃ فی حیاتی و بعد موتی.

حرر یوم الجمعۃ بتاریخ (۱۰) جمادی الآخرۃ سنۃ (۱۲۳۸) کتبہ محمد بن علی الشوکانی

### «شأن نزول سأل سائل بروایت احمد بن عبد القادر»

اما روایت احمد بن عبد القادر الحفظی الشافعی، قصہ نزول سأل سائل بعذاب واقع  
را: پس در «ذخیرۃ المآل» گفتہ:

[و نقل الامام ابو اسحاق الثعلبی فی تفسیرہ: ان سفیان بن عیینہ سئل عن قولہ تعالی: سأل سائل بعذاب واقع  
، فیمن نزلت؟ فقال للسائل: لقد سألتنی عن مسأله لم یسألنی عنہا أحد. حدثنی أبی، عن جعفر بن محمد، عن آبائہ رضی اللہ عنہم:  
ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم لما کان بغدیر خم، نادى الناس، فاجتمعوا، فأخذ بيد علی رضی اللہ عنہ و قال: «من كنت مولاه،  
فعلى مولاه» فشاع ذلك و طار فى البلاد، و بلغ ذلك الحارث بن النعمان الفهرى، فأتى رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم على ناقه له، و



انساخ راحلته و نزل عنها، و قال: يا محمد أمرتنا عن الله عز و جل ان نشهد أن لا اله الا الله و انك رسول الله فقبلنا منك، و أمرتنا أن نصلی خمسا فقبلنا منك، و أمرتنا بالزكاة فقبلنا منك، و أمرتنا أن نصوم شهر رمضان فقبلنا منك، و أمرتنا بالحج فقبلنا منك، ثم لم ترض بهذا حتى رفعت بضبعي ابن عمك تفضله علينا، فقلت: «من كنت مولاه، فعلى مولاه»، فهذا شيء منك، أم من الله تعالى؟ فقال النبي صلى الله عليه و سلم: «و الذي لا اله الا هو ان هذا من الله» فولى الحارث يريد راحلته و هو يقول: اللهم ان كان ما يقول محمد حقا، فأمطر علينا حجارة من السماء، أو اثنتا بعذاب أليم! فما وصل راحلته حتى رماه الله بحجر سقط على هامته، فخرج من دبره، فقتله، فأنزل الله سائلٍ بعذابٍ واقعٍ - الآية].

و احمد بن عبد القادر عالم جليل المفاخر و فاضل جميل المآثر است.

عِبَقَاتُ الانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۵۰

شيخ احمد بن محمد بن علي بن ابراهيم الانصاري اليمني الشرواني [۱] در «مناقب حيدريه» گفته:

[و ما احسن قول محب آل العارف المفضال شهاب الدين احمد بن عبد القادر الحفظي الشافعي رحمه الكبير المتعال في منظومته المسماء ب «عقد جواهر اللائح»:

و آية التطهير فيهم نزلت و أذهبت رجسهم و طهرت  
لما تلاها قام يدعو أهله في بيت سكناه و خص آلہ  
أدخلهم تحت الكساء و جللا جميعهم ثم دعا و ابتهلا  
و قال اللهم هؤلاء هم اهل بيتي و هم عصائي  
اني لمن حاربهم حرب و من سالمهم سلم على مر الزمن  
و انني منهم و هم مني فصل عليهم ازكى صلاة و اجل  
و ارحم و بارك و ارض عنهم و اغفر و الرجس أذهب عنهم و طهر  
فهذه الآية أصل القاعدة و منبع الفضل لكل عائدة  
و انما حرف يفيد الحصر و يقصر المراد فيهم قصرا  
فلا يريد الله فيهم غير ان يذهب عنهم كل رجس و درن  
مؤكدا تطهيرهم بالمصدر منكرا اشارة للعبقري  
و منها:

و كل أعدائهم و الجافي فلا نواليهم و لا نصافي  
قد قطعوا ما أمروا بوصله و ما رعوأ ذمة خير رسله  
عقوه في أولاده و هجروا و نقضوا عهودهم و غدروا  
ما عذرهم يوم اللقاء و الحجّة؟ و كيف ينجو غارق في اللجّة؟  
[۱] الشرواني: احمد بن محمد اليمني الاديب المتوفى (۱۲۵۶) هـ.

عِبَقَاتُ الانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۵۱

ما ذا يقولون إذا ما سئلوا؟ و شهد الله على ما فعلوا  
و هم بذاك اليوم في هوان تطأهم الاقدام كالجعلان  
و يحكم الله بحكم الحق بينهم و بين اهل العق

و المصطفی و المرتضی و فاطمه قد حضروا فی مجلس المخاصمه

یا حسره علیهم لا تنقضی و خجله لمن جفا و من رضی

و ما جرى فقد مضی و انما یا ویل من والی لمن قد ظلما

و کل من یسکت، أو یلبس و من لعذر فاسد یلتمس

فذاک مغبون بکل حال قد ضیع الربح و رأس المال

و استبدل الادنی بکل خیر و باع دینه بدنیا الغیر

و فی غد کل فریق یجمع تحت لواء من له یتبع

و کل ناس بامام یدعی فاختر لمن شئت و التی السمع

قال محبر هذا الكتاب، اذاقه الله حلاوة عفوه يوم الحساب: وللشهاب العارف الحفظی شرح علی منظومته دال علی حسن عقیدته، و وفور محبته لاهل البيت الرفیع، و سلامته من التعصب، سماه «ذخیره المآل فی شرح عقد جواهر اللال» و لما كنت مقيما فی الوطن كان الشهاب موجودا فی برج شرفه بین الحجاز و الیمن، و لا أدري اليوم أ باق لمعان ذلك النور، أم غاب عن الابصار بعد الظهور، لبعدي عن تلك الاقطار، و انقطاع ما لم ازل مترقبا لوصوله من اخبار الاخيار الساکنین فی انفس الدیار.

لان عاد جمع الشمل فی ذلك الحمی غفرت لدهری کل ذنب تقدما

و كان والده رحمه الله تعالى عارفا لیبیا، فاضلا ادیبا، رطب اللسان باطراء اهل البيت، مجاريا فی حلبة حبه الكمیت، و كان یرقی الارمد بهذین البیتین:

إذا ما مقلتی رمدت فكحلی تراب مس نعل أبی تراب عبقات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۵۲

هو البكاء فی المحراب لیلا هو الضحاک فی يوم الضراب

ثم ینفث علی المعیون فیشفی، و كان إذا اکتحل یقول: «اللهم نور بصری و بصیرتی بنور فاطمة الزهراء و أبیها و بعلها و بنیها» و كان رحمه الله یلازم بین سنه الفجر و فرضه: «الهی بحرمة الحسین و أخیه و جدّه و أبیه و امه و بنیه، نجنی من الهم الذی أنا فیهِ، و نور قلبی بنور معرفتک» ثلاث مرات، و مناقبه کثیرة].

از این عبارت، نبل و مجد، و جلالت و شرف، و عظمت و نبالت، و عرفان و ایقان، و لمعان نور و ظهور ضیاء فضل موفور احمد بن عبد القادر ظاهر و باهر است.

و فضائل فاخره و مناقب باهره و محامد زاهره و معالی فخمه و محاسن عظیمه شیخ احمد شروانی بر هر قاصی و دانی ظاهر است، و در اینجا تقریظات اساطین سنیه بر کتاب «مناقب حیدریه» که از آن نهایت مدح و ثنا و غایت تبجیل و اطرای مصنف و مصنف، و کمال تعظیم و تفخیم هر دو ظاهر می شود، ذکر می شود و این تقریظات در آخر این کتاب مطبوع شده، پس از آن جمله است تقریظ فاضل رشید الدین خان تلمیذ رشید مخاطب وحید الزمان. در آخر کتاب «مناقب حیدریه» مسطور است:

[صورة ما كتبه الفاضل الكبير المحقق البلیغ الكامل التحریر المدقق النجیب الحسیب المولوی محمد رشید الدین خان الدهلوی مقرظا علی هذا الكتاب:

الحمد لمن ظهر برهانه بحیث لا یمكن کتمانہ، و خفی عیانه، بأن لا یرجى بیانہ.

و الصلوۃ و السلام علی النیر الانور الذی طلع من البطحاء، و عرج الی السماء و نور العالم بالنور الدائم البقاء، و علی آلہ الکرام و اصحابہ الامجاد، لا سیما علی الذین هم لفلک الشرافة و العدالة، کالبروج و الاوتاد.

و بعد: فقد رأى أحقر البریة الكتاب المستطاب المسمى ب «المناقب

عبقات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۵۳

الحیدریة» فامتلا برؤيته القلب بالسرور و اكتسب بها العين نورا على نور وحداني جودة نظمه في بادی الراى على تقریظ من أملاه، مع اعترافى بأنه لا يدرك مداه، فلما أنعمت النظر فى مؤداه، و فهمت مغزاه، صرت هائما فى ان امدح الممدوح أو الحامد، أو الالفاظ، أو المقاصد، فان أحدا من المصاقع التى تستظل بظل الرقیع الرفیع، لا- يقدر على بیان نبذ من اوصاف واحد منها، فكیف مثل العبد الضعیف على الجميع یستطیع؟ فأیقنت بتعذر تیسر هذا الخطب، و ان اجمع فیہ الیابس بالرطب، لكن عملت على القول المنقول الذی تلقته الفحول بالقبول:

ما لا- يدرك كله، لا یترك كله، و ما لا یتیسر كثرة، لا یهجر قلته، فكتبت بعض ما سنع بالبال و اجتمع، و ان كان كله لا یفی بیان أوصاف هذه الاربع، فاجترأت على التحریر، مع الاعتراف بالقصور فى هذا الامر الخطیر، و الان أسرد المقال، مستعینا بالملك الكبير المتعال.

أما المحمود: فهو صاحب السجیة القابوسیة، و العطیة القاموسیة، و الصولة الغضنفریة، و الشوكة الاسكندریة، و الفصاحة السحبانیة، و الحکمة اللقمانیة، و النفس العصامیة، و الهیبة الصمصامیة، و المنحة البرمکیة، و الرفعة الفلكیة، القائم باشاعة العلم بین الاقطار، بعد ما صارت حدیقته المخضرة مصفرة الازهار، فعاتت بحسن تربیته رائعة الاشجار، یانعة الاثمار، جاریة العیون و الانهار، معجبة للنظار تغنى على افنان فنونها عنادل الانظار، و تغرد على غصون شجونها قمارى الافكار، أنوار نجومها المخضرة فى الرواء و البهاء أنور من نجوم الخضراء فى الظلماء، و هاب آلاف الالوف من الدرهم و الدینار لارباب الكمال و اصحاب الاوطار فى الاقطار، الهمام الكبير الملك الشهیر، وارث الریاسة بالاستحقاق، من غیر نزاع و شقاق، صاحب السعادة العظمی و الشجاعة القصوى، و الیمن الدائم و البرهان القائم، و النصرة العامة و الرفعة التامة، الشهم الافخر و الغضنفر المظفر، معز الدین

عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۵۴

ابو الظفر غازى الدین حیدر، لا زالت ذاته السامیة، لارض الزعامة سماء، و لسماء الشهامة ذكاء، و لذكاء الفخامة ضیاء، و لضیاء الكرامة بقاء.

و أما الحامد: فهو الذی فاق على البدیع الهمدانى فى صناعة البدیع و البیان و المعانى، و سخر اقليم البراعة بسحر یراعه، و عمر ربع الفضل بطول باعه، فى روایة الادب و سماعه، و أشاع العمل بأعمال الصناعة الجیدة الجدیدة، و تألیف الكتب العیدة المفیدة، كفى كلامه على غزارة فضله مرشدا و دلیلا، و لا یجد معانده مع الغلو فى العتو الى القدح فیہ سیلا، بل یتطوع الاحباء باجراء مدحه على لسانه بالاضطرار، إذ لا یتصور انكار ضوء الشمس یوم الصحو وقت نصف النهار، فالاعداء و الخلان على کمال فضله شاهدان عدلان، حدد جهات الادب بعد دروسه، و نور أرضه بنور ذكاء ذكائه بعد افول اقماره و شموسه، المولى المجید و المجید، و الصندید السعید الحمید، صاحب الفخر الطریف و التلید، الزائد فى الفصاحة على قدامه و لیبد، التحریر الكبير، ما لك العلم الكثير، صاحب النسب الظاهر، وارث السوود كبرا عن كابر، مولانا الشیخ احمد بن محمد بن على بن ابراهیم الانصارى الیمنى الشروانى، لا زالت شمس افادته طالعة على رأس القاصی و الدانى.

و أما الالفاظ: ففى سلاسة الماء و رقة الصباء و بهاء الدر الفرید، الحری بان تتخذ؟؟ ه الغید عقدا للجید، بل تفتخر الارض ببهائها على درارى سمائها، فان الدرارى غیر مصنونة عن الافول، و هى قائمة على وسط سماء العز و القبول.

و أما المقاصد: فاخبار عن نفس الامر بمدح مالک النهی و الامر، الحاكم على فضائله بديهة العقل، فلا ینكرها الا من ألم به عاهة الجهل، فیا له من كتاب للفضائل الاربع مشتمل على الاشرف الانفع، صانه الله الكبير المتعال عن شر عین الكمال، و ابقاه مدى الزمان، سالما من مطاعن اهل البغی و الطغیان، بجاه

عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۵۵

النبی و آله و اصحابه الناسجین على منواله .

و از آن جمله است تقریظ مولوی حسن علی محدث که او هم تلمیذ شاهصاحب است.

در آخر «مناقب حیدریه» مسطور است:

[صورة ما كتبه العالم القمقام، صفوة النبلاء الاعلام، الفاضل الاديب الالمعى جمال الدين المولوى حسن على الهاشمى مقرظا على هذا الكتاب.

«الحمد لله الذى كرم نوع الانسان، و اصطفاه بصفوة النطق و البيان ...»

الى أن اتم الخطبة، ثم شرع فى ذكر اندراس مدارس العلوم، ثم ذكر:

«انه جدد بنیان العلم، السلطان غازى الدين حيدر»، و مدحه بمدائح منها قوله:

«برهان السلطنة، شجاع المعركة، آصف التدبير، سليمان التسخير، يمين الملة، أمين المملكة، عظيم الشأن، رفيع المكان، التالى لسان اقباله آيات شوكته، المعلى علم افضاله آثار نصرته، هو المنصور على الاعداء، و الناصر للاولياء، السلطان غازى الدين حيدر، خلد الله ملكه، و جعل الدنيا بأسرها ملكه و لا زالت شمس سلطنته لامعة على رأس الاقبال، و بدور دولته طالع على افق الكمال.

ما ثبت نجم على الخضراء، أو نبت نجم على الغبراء، و ما برحت عساكره منصوره فى غدوها و مسريها، و عطايه منثورة على البرية أدناها و أقصاها، هذا الذى جعلت البرية يأتون جنبه من كل مرمى سحيق، و أخذت الخليفة يضربون اكباد الابل نحو سدته من كل فج عميق، لا سيما العلماء منهم و الفضلاء من بينهم فوجدوا عنده ما طلبوا و فازوا باستمساك غرزه ما فقدوا. - شعر -

هذا الذى ابصرت منه حاضرا مثل الذى ابصرت منه غائبا عبقات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۵۶

كالبحر يقذف للقريب جواهرها جودا و يبعث للبعيد سحابا

سح فعم، ثج فأنعم، جاد فأتهم، أفاض فأكرم، أمر لهم بخلع القبول و التكریم، و ألبسهم ملابس العز و التعظيم، فغدا كل واحد منهم مقضى الوطر، فقدر على ذلك و اقتدر، طلع على الهند سهيل اليمن، و طيب بروائح فصاحته أديم الارض بل سائر الزمن، أحيا معالم العلم بعد أن كانت أطلالا بالية، و عمر مدارس الفضل بعد أن صارت من سكانها خالية، و نصر بساتين الكلام بأ مطار بلاغته الرائقة، و أترع حياض الانشاء بمدار فصاحته الفائقة، برع فضلاء الزمان فى الارتقاء الى معارج سماء التحقيق، و سبق ادباء العصر فى مضمار البلاغة و ميدان التدقيق.

بديع الانشاء، أنيق الاملاء، عمدة البلغاء و المتأدين، كنز الخطباء و ذخر المعربين، امام اللغويين و رأس الادب، عين النحاء وجه العرب، المتحلى كلامه بقلائد العقيان، المتجلى نظامه عن بلاغة كعب و فصاحة حسان، أعجز عن سحر منظوماته أبا تمام و ابن العميد، و افحم ببديع بيانه و منثوراته أبا الوليد و عبد الحميد، كيف لا و هو البليغ الذى ان تكلم أجزل و أوجز، و ان نظم أفحم كل لسن بانشائه و أعجز.

قد انتشر صيت كماله، و اشتهر نبأ جلاله، اعنى به الفاضل اللودعى، البارع الالمعى، الشيخ أحمد بن محمد بن على بن ابراهيم الانصارى اليمنى الشروانى، يسر الله له الامانى، أحلى ما يجتنى من ثمار بلاغته فى بساتين الكلام، و أشهى ما يستلذ به من فواكه بدائعه أولو الافهام، ما حرر فى مدح السلطان الاكمل الجواد الامثل الممدوح فى أعلى السطور، و المنوه به فى صدر ما هو المزبور، صانه الله عن الشرور، و حفظه على مر الاعصار و الدهور.

سبحان الله ما اجل مبانيه و أدق معانيه، و ما أعبق شذا عبقائه، و أعطر ريا

عبقات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۵۷

نفحاته، اكرم بملفوظ يدل على معانيه الانيقة، و أحسن بمدلول يوضحه مبانيه الرشيقة! لو علقت عقود ثريا منثوراته على شمس السماء لزاد زينها، و لو وشحت بسلك درر منظوماته أقمار الخضراء لزال شينها، فما أطيب كلامه و ما أحسن نظامه!

الله اكبر كتاب، أى كتاب، تضمن اجزائه يواقيت و جواهر باهرة، و تشتمل مضامينه على لآل و درر فاخرة، و تدور فى تدوير برج

مواقعه درار ثاقبه، و تفتت في رياض نزهته ثغور اقاح عابقه، لا بل هو سر أسرار الحكمة اليمانية، و نور أنوار الشرعة البرهانية، و زهر أزهار السعادة الانسانية، و جوهر من جواهر الحقيقة العرفانية.

دوحة الآمال و الاماني، أم روضة الافراح و التهاني، جنه عاليه، أم حديقه ذات بهجه، رياض مشحونه بأنواع الروائح، رياحين معطره بصنوف الفوائح، فصل الخطاب، كنز جواهر الآداب، يزيل الغم و يذهب بالهم، أنيس المحزونين جليس المكروبين، اما انهم حين طالعوه زال عنهم التعب و النصب، و لما درسوه انكشف عنهم الاذى و الكرب، فبه وضع عنهم اصر الاثقال، و دفع عنهم وزر الاغلال. هذا و قد جاء بحمد الله بحيث تفجرت منه ينابيع الحكم على مبانيه، و فاضت عيون الحقائق من خلال معانيه، و نورت أشعه انواره ديباجه الموجودات، و نصرت فيوض أزهاره صفحه الكائنات، تكاثرت هباته، و تواترت بركاته، و سطعت شمس عوارفه، و عبت أنوار لطائفه، فهو الذي يخبر عن هدى ممدوحه و سمت صاحبه، و ما بلغ هذا المبلغ الا بما حوى من فضائله، و روى له من فواضله و أحاط بمناقبه، و اشتمل على مكارم مناصبه، الا انه لا زال يزيل الاتراح و يعطى الافراح، و يربى الاشباح و يحيى الارواح.

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۵۸

و إذا رأيت ديباجه جماله يذهب عنك كل العناء، و متى طالعت صفحه محيا كماله يأتي إليك كل الغناء، هذا و ما وصف به فهو القل، و ما بقى منه فهو الجل، و المسئول من باري النسم، و محيي دارس الرمم، ان يجعل كل من يتفرج في نفائس ذلك البستان منجحا، و من يتمتع من ثمرات نتائج عوائد تلك الجنان مفلحا، و حَسْبُنَا اللَّهُ\*

نِعْمَ الْمَوْلَى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ\*

، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ\*

اولا و آخره و الصلاة على نبيه ظاهرا و باطنا].

و از آن جمله است تقریظ مولوی اوحد الدین بلگرامی، چنانچه در آخر «مناقب حیدریه» مذکور است:

[صورة ما كتبه الاديب الفاضل اللبيب الكامل البارع المجيد، المصقع المجيد الشاب الصالح المولوى اوحد الدين أحمد البلجرامى مقرظا على هذا الكتاب:

الحمد لله الذى نصر رياض المعانى بسحب بلاغه أفاضها على صفيه المختار أحمد، و أعجز بما أنزل عليه من بديع الكلام كل من تصدى للمعارضة و عاند، صلى الله عليه و آله و أوليائه الذين ثروا لآلى مناقبه فى الاكفاف و الاقطار، و نظموا عقود سننه السنية لاشاعة آثاره و الاخبار.

و بعد: فهذا كتاب حكمت أنوار فصوله أنوار الربيع، و زهت فيه أزهار البراعة من كل معنى بديع، و نشدت بلابل البيان على ارجائه بالحن تطرب الاسماع، و نغمات تهتز لها معاطف الطباع، يطالع الناظر فى صفحاته مطالع البدور، و يرصد طلوع صباح الامانى من سواد السطور، الفاظه الرائقة تدبر سلافة العصر على الاذهان، و معانيه الفائقة ترخص عند عرض جواهرها الغالية عقود الجمان و قلائد العقيان.

فكم فيه من بديع بيان ما سمحت بمثله قرائح البلغاء، و اباكار أفكار ما هصرت اجيادها ايدى أذهان الفصحاء، و منظوم أخجلت درر أسلاكه عقود الثريا فى

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۵۹

النظام، و منشور اخجل المنشور بنضاره رياحينه فود الاحتجاب فى الاكمام، و كواعب فوائد تهادت فى حلل المداد مبتسمة من ثغور الميمات، و خرائد كلم ارسلت فوق جباهها طررا من السينات، و نكت معجبة تسبى العقول إذا أسفرت عن المحيا، و لطائف مطربة تعلم السكر الحميا، و نوادر بيان إذا ترنمت ورقها أغتكت عن نعمة الودت، و آيات باهرات إذا تليت عليك حسبتها آيات سحر يؤثر و لا بدع فهو الكتاب المحلى بمناقب من خفقت فى الخافقين اعلام جلاله، و دوخ ممالك العرب و العجم صيت انعامه و إفضاله،

سارت سحائب کرمه الی جمیع الاقطار، و جرت انهار جوده فی کل الامصار، عادت به الایام مبتسمه الثغور، غب ما کانت عابسه لا تبدی أنیب السرور، همام یخضع دون خیام جلاله رقاب الصنادید من السلاطین، و یلثم أعتاب أبواب دولته شفاه وجوه الأعیان من الخواقین، مغوار إذا سار بین الجحافل التي تطبق وجه الارض بسنابک السلاھت، فلا نری فی الاغوار و الانجاد غیر القنا و القواضب. یدبر الامر فی البلدان هیئته أغنته من نصره الانصار و الخول

فاق الملوک كما فاق السحاب ندی فالیوم فیهم یری کالنور فی المقل

فهو الملك الکریم الاعظم، و السلطان العادل الافخم، محیی رسوم العدل و الانصاف، ماحی آثار الظلم و الاعتساف، ذوی الایادی الحاتمیة، و الحکمة اللقمانیة، و العدالة الکسرویة، و البسالة الحیدریة، مولانا و سیدنا حضره السلطان أبو الظفر غازی الدین حیدر خلد الله ملکه و دولته، و أعلى عزه و درجته، آمین.

هذا و أنا أسأل الله أن یعلی منمق هذه السیرة السنیة، و یرقی ناظم عقود هذه الفرائد البهیة، فانه الفرد الکامل الذی اتفق علی غزارة فضله الفضلاء النبلاء، و شهد بطول باعه فی نفائس الفنون کل من الاذکیاء، کیف لا؟ و هو احمد اقرانه، و نسیج وحده و فريد اوانه، تجنی أزهار البراعة من کلامه، و تقطف اثمار بديع

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۶۰

البیان من أغصان أقلامه، شعر:

فالله یحرس للزمان بقاءه و یمتع الدنیا بفصل کماله .

### «شأن نزول سأل سائل بروایت سید مؤمن شبلنجی»

اما روایت سید مؤمن بن حسن مؤمن الشبلنجی: پس در «نور الابصار فی مناقب آل بیت النبی المختار» گفته:

[نقل الامام ابو اسحاق الثعلبی رحمه الله فی تفسیره: ان سفیان بن عیینة رحمه الله تعالى، سئل عن قوله تعالى: سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ، فیمن نزلت؟، فقال للسائل: لقد سألتنی عن مسئلة لم یسألنی عنها أحد قبلك.

حدثنی ابی، عن جعفر بن محمد، عن آبائه رضی الله عنهم: ان رسول الله صلی الله علیه و سلم لما کان بغدیر خم، نادى الناس، فاجتمعوا، فأخذ بیّد علی رضی الله عنه و قال: «من كنت مولاه، فعلى مولاه»، فشاخ ذلك و طار فی البلاد و بلغ ذلك الحارث بن النعمان الفهری، فأتی رسول الله صلی الله علیه و سلم علی ناقه له، فأناخ راحلته و نزل عنها و قال: یا محمد! أمرتنا عن الله عز و جل ان نشهد أن لا اله الا الله و انک رسول الله فقبلنا منك، و أمرتنا أن نصلی خمسا فقبلنا منك، و أمرتنا بالزكاة فقبلنا، و أمرتنا أن نصوم رمضان فقبلنا، و أمرتنا بالحج فقبلنا، ثم لم ترض بهذا حتى رفعت بضبعی ابن عمک تفضله علینا، فقلت: «من كنت مولاه، فعلى مولاه»، فهذا شیء منك أم من الله عز و جل؟

فقال النبی صلی الله علیه و سلم: «و الذی لا اله الا هو، ان هذا من الله عز و جل» فولى الحارث بن النعمان یرید راحلته و یقول: اللهم ان کان محمد حقاً، فأمطر علینا حجارة من السماء، أو ائتنا بعذاب الیم!، فما وصل الی راحلته، حتی رماه الله عز و جل بحجر سقط علی هامته، فخرج من دبره، فقتله، فأنزل الله عز و جل:

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۶۱

سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ

[[۱]]

. و در این مقام نقل عبارت خطبه «نور الابصار» که از آن عظمت و جلالت این کتاب واضح شود نیز مناسب، و هی هذه:

[الحمد لله الذى أسبغ علينا جلايب النعم، واصطفى سيدنا محمدا صلى الله عليه وسلم على سائر العرب والعجم، وفضل آل بيته على المخلوقات ورفعهم بفضله وكرمه أعلى الدرجات، فأحرزوا قصبات السبق فى سيادة الدنيا والآخرة، واتصفوا بالكمالات الظاهرة والباطنة، والمحاسن الفاخرة، فهم نور حدقة كل زمان، ونور حديقه كل عصر و اوان، المميزون بالفضل عمن سواهم، الخاذلون لمن أبغضهم وعاداهم، معادن العلوم والمعارف، أولو الفصاحة والبلاغة واللطائف.

أحمدہ سبحانہ و تعالیٰ علیٰ تزايد آلائہ الوافرة، و أشهد أن لا إله إلا الله \*

وحده لا شريك له

، شهادة أدخرها لهول الآخرة و أشهد ان سيدنا و نبينا محمدا عبده و رسوله، صاحب العلامات، المبعوث بالآيات الواضحة و البراهين القاطعة، المؤيد بالمعجزات صلى الله عليه و على آله و اصحابه الطاهرين، الذين من تمسك بهم كان من الفائزين المتمسكين بالسبب المتين.

و بعد: فيقول فقير رحمه ربه المهيم السيد الشبلنجي الشافعي المدعو بمؤمن اصاب عيني رمد، فوفقني الله الفرد الصمد لزيارة السيدة نفيسة [٢] بنت سيدى حسن الانور، فزرتها و توسلت بها الى الله و بجدها الاكبر فى كشف ما أنا فيه، و ازاله ما اكابده و أقاسيه، و نذرت ان شفاني الله لاجمعن كليمات من كتب السادة [١] نور الابصار: ٧٨.

[٢] السيدة نفيسة: بنت الحسن بن زيد بن الحسن المجتبى عليه السلام توفيت بالقاهرة سنة (٢٠٨) هـ.

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ١٠، ص: ٦٢

الاعلام، تشتمل على ذكر بعض مناقب أهل بيته صلى الله عليه وسلم الكرام.

فمضى زمن يسير و حصل الشفاء، فأخذت فى الاسباب، و عزمت على الوفاء، فما كان من نفسى الا ان حدثنى بالاحجام، و ثبطنى و منعتنى من أن أحوم حول هذا المرام، قائلة انت قليل البضاعة، و لست أهلا لتلك الصناعة.

و لعلمى بأن هذا الامر ميدان الفرسان، و مورد الصناديد من الرجال الشجعان ضربت عنه صفحا مدة من الزمان، و صار عندى نسيا منسيا متروكا فى زوايا النسيان، حتى ذكرت ذلك لبعض الاخوان، أصلح الله لى و لهم الحال و الشأن، فحرضنى على الاقدام، و حملنى على توسيع دائرة الغرض من الكلام، هذا مع أنى رجعت عنه القهقرى، و ذهبت عنى حالة من يقدم رجلا و يؤخر اخرى، ثم تذكرت قول القائل:

اسير تحت ركاب النجب ذا عرج مؤملا جبر ما لقيت من عوج

فان لحقت بهم من بعد ما سبقوا فكم لرب الورى فى الناس من فرج

و ان ظلل بقاع الارض منقطعا فما على أعرج فى الناس من حرج

و قول الآخر:

و من ذا الذى ترضى سجاياه كلها كفى المرء نبلا أن تعد معاياه

فرجع عزمى، و زال ترددى و كسلى، و انتصبت لجمع كتاب تقر به أعين الناظرين، و تستشرف له اولو الرغبة و تشد إليه رحال الطالبين، و سميت «نور الابصار فى مناقب آل بيت النبى المختار» و رتبته على أربعة أبواب و خاتمة[.

و در آخر «نور الابصار» مذكور است:

يقول مؤلفه السيد مؤمن بن حسن مؤمن الشبلنجي: كان الفراغ منه يوم الخميس المبارك السادس و العشرين من شهر الله الحرام

رجب الذى هو من شهور سنة تسعين بعد الالف و المائتين من هجرة سيد الكونين و الثقلين سيدنا محمد

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ١٠، ص: ٦٣

صلى الله عليه و سلم .



و نیز باید دانست که ابراهیم مصحح نسخه مطبوعه «نور الابصار» که از افاضل مصر است، عبارتی برای خاتمه طبع آن نوشته، که در آن مصنف و مصنف را بمدح عظیم و اطرای فخیم یاد کرده و هی هذه:

[بعد حمد الله على تمام نعمته، و الصلوة و السلام على اكمل خليقته، يقول اسير الاوزار ابراهيم عبد الغفار، خادم تصحيح الكتب الطباعة أعانه الله على مشاق هذه الصناعة، تم بعون مكور الليل على النهار طبع كتاب «نور الابصار» الحری بان يكتب بالنور على نحور الحور، على ذمة مؤلفه رئيس النبلاء، أوحد الفضلاء، الجهبذی الالمعی، الفطن اللوذعی، الطامع بتأليفه، فيما عساه ينجی، حضرة السيد مؤمن بن حسن الشبلنجی بالمطبعة العامرة، ذات الصناعة الباهرة و اریة الزند القادح، الغنیة عن مدح المادح.

فی ظل من تحلت بسرد آثاره الاندیة، و اخضرت بیمن طلعتة الاودیة، سید أمراء الانام، بهجة الليالی و الايام من اشتهر صيته بین الملوك و طرب بالثناء عليه كل غنی و صعلوك، صاحب السبر الجمیل و القدر الجلیل، عزیز مصر الخدیو اسماعیل، لا زالت الايام مشرقة بطلعة وجوده، و الانام متمتع بكرمه و جوده و لا برح قریر العین منتعش الروح و العین، بانجاله الكرام و اشباله الفخام، لا فتت الايام مضیئة بشمس علاهم، و الليالی منيرة ببدور حلاهم.

و كان طبعه الميمون و تمثيله المصون بادرة من خاطبته المعالی بإياك أعنی سعادة حسین بك حسنی، و نظارة و كيله السالك جادة سبيله، من عليه اخلاقه تثنی، حضرة محمد افندی حسنی، و ملاحظة ذی الرأى المسدد، أبی العینین افندی احمد، و كان حسن تمامه و لطف نظامه فی أوائل ذی الحجة من سنة ألف و مائتين و تسعين من هجرة خاتم الانبياء و المرسلین ما طلع بدر تمام و فاح

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۶۴  
مسك ختام .

این روایت که أجله أعیان و أفاخم أركان سنيه بنقل آن در کتب دینیة و اسفار سنيه خود شرف اندوز گردیده اند و ابن عیینة از پدر خود، و او بسند سلسله الذهب، یعنی حضرت امام بحق ناطق بحر المعارف و الحقائق کاشف الاسرار و الدقائق، هادی الانام الی أفضل الطرائق و حادیههم الی أحسن الخلائق حضرت امام جعفر صادق علیه افضل التحیة و السلام روایت آن کرده.

قطع دابر تأویلات عجیبه و توجیهای غریبه می نماید، و تحملات قاصره و تعسفات خاسره را به درك اسفل می رساند، و سیلاب افنا و ابطال و ازهاق و استیصال در عروق آن می دواند، و امر حق را بحمد الله و حسن توفیقه كالصبح المسفر روشن و منجلی می گرداند، و قلوب اهل ایمان و ایقان را از نزع شبهات رکیکه و اوهام سخیفه و می رهاوند، که از آن بتصریح تمام ظاهر است که جناب بشیر و نذیر، بارشاد حدیث غدیر تفضیل امیر کل امیر بر هر صغیر و کبیر نموده.

و این تفضیل بمرتبه ای ظاهر و واضح و عیان و روشن بوده، که حارث ابن نعمان، که در آن واقعه حاضر هم نبود، باستماع آن حتما و قطعا علم بآن بهمرسانیده، و بلا اختلاج شکوک و وسوس، و بلا اعتلاج اوهام و هواجس، جزم و یقین بآن نموده، لکن بسبب اختیار نار بر عار، بلکه جمع بین العار و النار، و اقتحام مهاوی هلاک و خسار، و ایثار آثار تباب و تبار، و ضلال و بوار، کمال تنغص و انفجار، از قبول ارشاد سرور مختار و حکم ایزد قهار سرباز زده.

و از ایمان و ایقان و اذعان بمولائیت امیر مؤمنان علیه سلام الملک المنان ابا

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۶۵

و استنکاف نموده، و هلاک خود را سهل تر دانسته از اعتراف بمولائیت آن حضرت، تا آنکه عذاب عاجل بر آن کافر نازل، و او بجهنم واصل گردید.

و بعد ثبوت افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام از این حدیث، مطلوب اهل حق بحمد الله حاصل است، و شبهات منکرین و جاحدین زائل، زیرا که اگر این تفضیل جناب امیر المؤمنین علیه السلام بر جمیع حاضرین و غائبین باین وجه است که آن حضرت استخلاف جناب امیر المؤمنین علیه السلام فرموده این خود مطلوب است، و اگر این تفضیل بوجهی دیگر است باز هم مطلوب



حاصل، زیرا که هر گاه فضیلت جناب امیر المؤمنین علیه السلام ثابت شد، تعیین آن حضرت برای خلافت و عدم جواز خلافت اغیار با وجود آن حضرت قطعا و حتما واضح گردید، چه لزوم فضیلت خلیفه و عدم جواز خلافت مفضول با وجود افضل بدلائل قاطعه و براهین ساطعه و اعتراف و تصریح شاه ولی الله والد ماجد جناب شاهصاحب ثابت، فلا یعتبریه شوب الریب و الامتراء، و ان بالغ فی المکابرة المنهمکون فی الافتراء.

و مبحث لزوم فضیلت خلیفه و عدم جواز خلافت مفضول با وجود افضل، اگر چه مفصلا و مشروحا در منهج اول گذشته است، و بعد از این هم انشاء الله تعالی تفصیل آن خواهد آمد، لکن بعض عبارات اساطین سنی، که از آن لزوم فضیلت خلیفه از سائر ناس، و عدم جواز خلافت مفضول با وجود افضل ظاهر است، در اینجا هم ذکر می شود.

شیخ احمد بن عبد الحلیم تقی الدین بن تیمیة در «منهاج السنة جواب منهاج الکرامه» گفته:

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۶۶

[و أما جمهور الناس، ففضلوا عثمان، و علیه استقرار اهل السنة، و هو مذهب اهل الحديث، و مشايخ الزهد و التصوف، و أئمة الفقهاء كالشافعي و أصحابه، و أحمد و أصحابه، و أبي حنيفة و أصحابه، و هو أصح الروايتين عن مالك و عليها أصحابه. قال مالك: لا اجعل من خاض في الدماء، كمن لم يخض فيها.

و قال الشافعي و غيره: انه بهذا السبب قصد والى المدينة الهاشمی ضرب مالك، و جعل طلاق المكره سببا ظاهرا، و هو أيضا مذهب جماهير اهل الكلام:

الكرامیة، و الكلائیة، و الاشعریة، و المعتزلة.

و قال ایوب السختیانی [۱]: من لا يقدم عثمان على على فقد أزرى بالمهاجرين و الانصار.

و هكذا قال أحمد بن حنبل، و ابو الحسن الدارقطني، و غیرهما: انهم اتفقوا على تقديم عثمان، و لهذا تنازعوا فیمن لم يقدم عثمان، هل يعد مبتدعا على قولین هما روایتان عن احمد، فاذا قام الدلیل على تقديم عثمان كان ما سواه أوكد، فأما الطريق التوقيفی، فالنص و الاجماع، أما النص: ففي الصحيحین، عن ابن عمر قال: كنا نقول، و رسول الله صلى الله علیه و سلم حی: أفضل امه النبی صلى الله علیه و سلم بعده أبو بكر، ثم عمر، ثم عثمان.

و أما الاجماع: فالنقل الصحيح قد ثبت أن عمر جعل الامر شورى فی ستته، و ان ثلاثة تركوه لثلاثة: عثمان و على و عبد الرحمن، و ان الثلاثة اتفقوا على أن عبد الرحمن يختار واحدا منهما، و بقى عبد الرحمن ثلاثة أيام حلف انه لم ينم فيها كثير نوم يشاور المسلمين، و قد اجتمع بالمدينة اهل الحل و العقد، حتى امراء الامصار، و بعد ذلك اتفقوا على مبايعة عثمان بغير رغبة و لا رهبة، فيلزم أن [۱] السختیانی: ایوب بن أبی تیمیة الحافظ البصری المتوفى (۱۳۱) هـ

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۶۷

یکون هو الاحق، و من كان هو الاحق كان هو الافضل، فان افضل الخلق من كان أحق أن يقوم مقام رسول الله صلى الله علیه و سلم و أبی بكر و عمر، و انما قلنا:

يلزم أن يكون هو الاحق، لانه لو لم يكن ذلك للزم اما جهلهم و اما ظلمهم، فانه إذا لم يكن أحق و كان غيره أحق، فان لم يعملوا ذلك كانوا جهالا، و ان علموه و عدلوا عن الاحق الى غيره كانوا ظلمة.

فتبين ان عثمان ان لم يكن أحق لزم اما جهلهم و اما ظلمهم، و كلاهما منتفیان اما اولاً: فلانهم اعلم بعثمان و على منا، و أعلم بما قاله الرسول فيهما منا، و أعلم بما دل عليه القرآن في ذلك منا.

و لانهم خير القرون، فيمتنع أن نكون نحن أعلم منهم بمثل هذه المسائل، مع أنهم أحوج الى علمها منا، فانهم لو جهلوا مسائل أصول دينهم و علمنا نحن لكننا أفضل منهم، و ذلك ممتنع، و كونهم علموا الحق و عدلوا عنه أعظم، فان ذلك قدح في عدالتهم، و ذلك

يمنع أن يكونوا خير القرون بالضرورة.

ولان القرآن قد أثنى عليهم ثناء يقتضى غاية المدح، فيمتنع اجماعهم و اصرارهم على الظلم الذى هو ضرر فى حق الامة كلها، فان هذا ليس ظلما للممنوع من الولاية فقط، بل هو ظلم لكل من منع نفعه عن ولاية الاحق بالولاية، فانه إذا كان راعيان أحدهما هو الذى يصلح للرعاية و يكون أحق بها كان منعه من رعايتها يعود بنقص الغنم حقها من نفعه.

ولان القرآن و السنة دل على أن هذه الامة خير الامم و ان خيرها أولوها، فان كانوا مصرين على ذلك، لزم أن تكون هذه الامة شر الامم، و أن لا يكون أولوها خيرها، و لانا نحن نعلم ان المتأخرين ليسوا مثل الصحابة، فان كان أولئك ظالمين مصرين على الظلم، فالامة كلها ظالمة، فليست خير الامم، و قد قيل لابن مسعود لما ذهب الى الكوفة: من وليتم؟ قال: ولينا اعلانا ذا فوق و لم نأل، و ذو الفوق

عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۶۸

هو السهم، يعنى اعلانا سهما فى الاسلام.

فان قيل: قد يكون عثمان الاحق بالامامة و على أفضل منه، قيل: اولا هذا السؤال لا يمكن أن يورده احد من الامامية، لان الافضل عندهم أحق بالامامة، و هذا قول الجمهور من اهل السنة، و هنا مقامان: اما ان يقال: الافضل أحق بالامامة لكن يجوز تولية المفضل اما مطلقا و اما للحاجة، و اما ان يقال: ليس كل من كان أفضل عند الله يكون هو الاحق بالامامة، و كلاهما منتف ههنا:

أما الاول، فلان الحاجة الى تولية المفضل فى الاستحقاق كانت منتفية، فان القوم كانوا قادرين على تولية على، و ليس هناك من ينازع اصلا، و لا يحتاجون الى رغبة و لا رهبة، و لم يكن هناك لعثمان شوكة تخاف، بل التمكن من تولية هذا، فامتنع ان يقال ما كان يمكن الا- تولية المفضل، و إذا كانوا قادرين و هم يتصرفون للامة، لا لانفسهم لم يجز لهم تفويت مصلحة الامة من ولاية الفاضل، فان الوكيل و الولي المتصرف لغيره ليس له ان يعدل عما هو أصلح لمن ائتمنه مع كونه قادرا على تحصيل المصلحة، فكيف إذا كانت قدرته على الامرين سواء.

و أما الثانى: فلان رسول الله صلى الله عليه و سلم أفضل الخلق و كل من كان به أشبه، فهو أفضل ممن لم يكن كذلك، و الخلافة كانت خلافة نبوة لم تكن ملكا، فمن خلف النبي و قام مقام النبي كان أشبه بالنبي، و من كان أشبه بالنبي كان أفضل، فالذى يخلفه أشبه به عن غيره، و الاشبه به أفضل، فالذى يخلفه أفضل [۱].

از اين عبارت ابن تيميه بغایت وضوح ظاهر است كه افضليت لازم خلافت و مستلزم آن است، كه تقديم مفضل و مرجوح با وجود افضل در خلافت عين ظلم و جور و حيف و زيغ و خيانت و عدم مراعات حقوق مسلمين است. [۱] منهاج السنة ج ۴/۲۰۲-۲۰۳.

عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۶۹

و حسن بن محمد الطيبى [۱] در «كاشف شرح مشكاة» در شرح حديث:

«لا ينبغي لقوم فيهم ابو بكر ان يؤمهم غيره»

، گفته:

[هذا دليل على فضله على جميع الصحابة، فاذا ثبت هذا، ثبت خلافته، لان خلافة المفضل مع وجود الفاضل لا تصح .

و شيخ نور الدين على بن سلطان محمد الهروى القارى در «شرح فقه اكبر» اجماع امت بر عدم صحت خلافت مفضل با وجود فاضل ذكر کرده، حيث قال:

[و أولى ما يستدل به على أفضلية الصديق رضى الله عنه فى مقام التحقيق نصبه صلى الله عليه و سلم لامامة الانام مدة مرضه فى الليالى و الايام، و لذا قال اكابر الصحابة (رض): رضيه لديننا، أفلا نرضاه لدينانا؟ ثم اجماع جمهورهم على نصبه للخلافة و متابعه غيرهم أيضا فى آخر امرهم، ففى «الخلاصة»: رجلا فى الفقه و الصلاح سواء، الا أن أحدهما أقرأ، فقدم أهل المسجد الآخر، فقد

أساءوا، و کذا لو قلدوا القضاء رجلا- و هو من أهله، و غیره أفضل منه، و کذا الوالی، و اما الخليفة فليس لهم أن یولوا الخلافة الا أفضلهم، و هذا فی الخلفاء خاصة، و علیه اجماع الامة [۲].

و شاه ولی الله در «قره العینین» گفته:

[شیعه قائل شده اند بآنکه امام می باید که افضل امت باشد و معصوم و مفترض الطاعة و منصوب من عند الله و رسوله، و این قول متضمن حق و باطل هر دو شده است، قول محقق آنست که افضلیت از امت بنسبت اهل خلافت نبوت، که مقنن قوانین و مبلغ شرائع و مروج دین ایشانند [۱] الطیبی: الحسن بن محمد بن عبد الله المتوفی (۷۴۳) هـ.

[۲] شرح الفقه الاکبر: ۱۱۳-۱۱۴.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۷۰

لازم است، و الا اعتماد کلی حاصل نشود، و بجای عصمت، حفظ الهی و تأیید ربانی بحسب عادة الله می باید اثبات کرد، و بجای افتراض طاعت و نصب من عند الله و رسوله، استخلاف بنص و اشاره می باید ذکر کرد، تا سخن درست گردد]. و نیز شاه ولی الله در «ازالة الخفا» گفته:

[و از لوازم خلافت خاصه آنست که خلیفه افضل امت باشد در زمان خلافت خود عقلا و نقلا، از آن جهت که در نکته اولی تقریر کردیم که چون خلافت ظاهره همدوش خلافت حقیقه باشد، وضع شیء در محل خود ثابت گردد، لیکن اینجا نکته ای باید شنید که غیر اخص خواص ریاست خواص را لائق نیست، پس خلافت او مطلق نباشد، و نصب او غیر افضل حکم رخصت دارد به نسبت عزیمت، و رخصت خالی از ضعفی نیست، و مورد مدح مطلق نمی تواند شد، و از آن جهت که در خلافت خاصه تمکین دین مرتضی من کل وجه مطلوب است، و آن بغیر استخلاف افضل صورت نمی بندد، چنانکه حضرت مرتضی نزدیک استخلاف امام حسن فرمود:

«ان یرد الله بالناس خیرا، فسیجمعهم بعدی علی خیرهم»، رواه الحاکم.

بخلاف خلافت عامه که آنجا تمکین دین مرتضی من وجه دون وجه مطلوب است، لا من کل الوجوه، و از آن جهت که خلافت خاصه مقیس است بر نبوت، زیرا که در حدیث آمده:

«خلافة علی منهاج النبوة»

و نیز آمده:

«یکون نبوة و رحمة، ثم خلافة و رحمة»

و جامع هر دو ریاست عامه است در دین و دنیا، ظاهرا و باطنا.

پس چنانکه استنباء شخصی دلالت می کند بر افضلیت وی بر امت

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۷۱

تا قبح از مستنبی جل ذکره مرتفع گردد، همچنان استخلاف شخصی بر امت دلالت می کند بر افضلیت وی بر امت، و از آن جهت که عامل ساختن شخص مفضول خیانت است.

عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «من استعمل رجلا من عصابة و فی تلك العصابة من هو ارضی لله عنه، فقد خان الله و خان رسوله و خان المؤمنین».

و عن أبی بکر الصدیق قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «من ولی من أمر المسلمین شیئا فأمر علیهم أحدا محاباة، فعليه لعنة الله و لا یقبل الله منه صرفا و لا عدلا حتی یدخله جهنم»، اخرجهما الحاکم.

از اینجا می توان دانست که حال خلافت کبری چه خواهد بود، آری نزدیک تراحم امور و اختلاط خیر و شر، و عدم انتظام امر علی

ما هو حقه می توان راه ترخص پیش گرفت، و از آن جهت که در وقت مشاورت صحابه مدار استخلاف افضلیت را نهادند و لفظ أحق بهذا الامر گفتند، و جمعی که مناقشه داشتند در استخلاف صدیق اکبر، چون خطاء رأی خود بر ایشان ظاهر شد، قائل شدند بأفضلیت او، و این مبتنی است بر آنکه استخلاف بأفضلیت مساوق بود]- الخ

### «دلائل قصه حارث بر امامت آن حضرت از راه دیگر»

#### اشاره

و نیز این همه تنغص و کراهت حارث بن نعمان از قبول مولائیت جناب امیر المؤمنین علیه السّلام که اختیار هلاک خود نموده، و تن با قرار و اعتراف آن نداده، و کمال لداد و عدوان و عناد و شتّان، و نهایت ابا و استنکاف و غایت استخفاف و اعتساف آغاز نهاده، دلیل واضح است بر آنکه در

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۷۲

حدیث غدیر امری بس عظیم و فخیم ثابت گردیده، که گاهی مثل آن برای احدی ثابت نشده، و الا پر ظاهر است که اگر مراد از آن ناصریت و محبیت جناب امیر المؤمنین علیه السّلام می بود، اصلاً این معنی باین مرتبه ناگوار نمی آمد، و آن را بچنین مرتبه استعظام نمی کرد

### «تکذیب ابن تیمیّه قصه حارث را از براهین واضحه بر مطلوب است»

و همچنین اگر مراد از حدیث غدیر اثبات محبویت جناب امیر المؤمنین علیه السّلام می بود، باین مرتبه شاق و ناگوار نمی آمد که بارها نزد سنیه ایجاب محبت دیگران بوقوع آمده، و چنین معامله در آن پیش نگردیده، مگر آنکه بگویند که این محبت مثل محبت دیگران نبود، بلکه این محبتی بود که ملازم عصمت و لزوم اطاعت محبوب است، مثل محبت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله، پس باز هم مطلوب ما حاصل می شود، و نزاع ما نامیده شود بنزاع لفظی.

و از آنجا که این روایت نص قاطع و برهان ساطع و دلیل واضح و شاهد لائح بر بطلان خرافات و توجیهات علیه، و فساد تشکیکات و تلمیعات رکیکه است، لهذا ابن تیمیّه بجواب آن چاره جز تکذیب و ابطال نیافته، غرائب اعتراضات که دلائل قاطعه بر مجانبت از علم و تأمل و تدبر و بعد از قواعد ائمه تفسیر و اصحاب حدیث است، یاد ساخته، چنانچه در «منهاج السنّه جواب منهاج الکرامه» گفته:

[الوجه الثالث: ان نقول فی نفس هذا الحديث ما يدل على انه كذب من وجوه كثيرة: فان

فيه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم لما كان بغدير يدعى خما، نادى الناس، فاجتمعوا، فأخذ بيد علي و قال: «من كنت مولاه، فعلى مولاه»

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۷۳

و ان هذا شاع و طار بالبلاد و بلغ ذلك النعمان بن الحارث الفهری، و انه أتى النبی صلی الله علیه و سلم على ناقته، و هو بالابطح و أتى و هو فی ملا من أصحابه، فذكر انهم قبلوا أمره بالشهادتين و الصلاة و الزکاة و الصیام و الحج، قال: لم ترض بهذا، حتی رفعت ضبعی ابن عمک، تفضله علينا و قلت: «من كنت مولاه، فعلى مولاه» و هذا منك أو من الله؟!، فقال النبی صلی الله علیه و سلم: «هو من أمر الله»، فولى الحارث بن النعمان یرید راحلته و هو يقول: اللهم ان كان هذا هو الحق من عندك فأمطر علينا حجارة من السماء أو ائتنا بعذاب الیم!، فما وصل إليها حتى رماه الله بحجر، فسقط على هامته و خرج من دبره، فقتله و انزل الله: سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ واقِعٍ

لِلْكَافِرِينَ

- الآية.

فيقال لهؤلاء الكذابين: اجمع الناس على أن ما قاله النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بغدير خم كان حين مرجعه من حجة الوداع، و الشيعة تسلم هذا، و تجعل ذلك اليوم عيداً، و هو اليوم الثامن عشر من ذى الحجة، و النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بعد ذلك لم يرجع الى مكة، بل رجع من حجة الوداع الى المدينة، و عاش تمام ذى الحجة و المحرم و الصفر، و توفي في أول ربيع الاول، و في هذا الحديث يذكر انه قال: هذا بغدير خم و شاع في البلاد و جاء الحارث و هو بالابطح و الابطح بمكة. فهذا كذب جاهل لم يعلم متى كانت قصه غدیر خم؟

و أيضا فان هذه السورة سورة سَأَلَ سَائِلٌ

مكية باتفاق اهل العلم نزلت بمكة قبل الهجرة، فهذه نزلت قبل غدیر خم بعشر سنين، أو اكثر من ذلك، فكيف يكون نزلت بعد ذلك؟

و أيضا فقله تعالى: وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِن كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ

[۱] في سورة الانفال و قد نزلت عقيب بدر بالاتفاق قبل غدیر خم بسنين كثيرة. [۱] الانفال: ۳۲.

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۷۴

و أيضا فأهل التفسير متفقون على انها نزلت بسبب ما قاله المشركون للنبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بمكة قبل الهجرة، كأبي جهل و امثاله، و ان الله ذكر نبيه بما كانوا يقولونه و إذ قالوا اللَّهُمَّ ان كان هذا هو الحق من عندك، أى اذكر قولهم:

اللَّهُمَّ كَقَوْلِهِ: وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ\*

، وَإِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ

، و نحو ذلك، فأمر بأن يذكر ما تقدم، فدل على ان هذا القول كان قبل نزول هذه السورة.

و أيضا فانهم لما استحقوا من الله انه لا ينزل عليهم العذاب و محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فيهم، فقال تعالى: وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِن كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ، و ما كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ و أَنْتَ فِيهِمْ و مَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ يَسْتَعْفِرُونَ

[۱] و اتفق الناس على ان أهل مكة لم ينزل عليهم حجارة من السماء لما قالوا ذلك.

و أيضا فلو كان هذا آية لكان من جنس آية أصحاب الفيل، و مثل هذا ما تتوفر الهمم و الدواعي على نقله، و لو ان الناقل طائفة من أهل العلم، و لما كان هذا لا يرويه أحد من المصنفين في العلم، لا المسند و لا الصحيح و لا الفضائل و لا التفسير و لا السير و نحوها الا ما يروى بمثل هذا الاسناد المنكر علم انه كذب باطل.

و أيضا فقد ذكر في هذا الحديث ان هذا القائل آمن بمباني الاسلام الخمس و على هذا فقد كان مسلما لانه قال: فقبلناه منك، و من المعلوم بالضرورة ان احدا من المسلمين على عهد النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لم يصبه هذا. و أيضا فهذا الرجل لا يعرف في الصحابة، بل هو من جنس الاسماء التي تذكرها الطريقة [۲]-- الخ.

و محتجب نماند كه ابن تيميه رئيس النصاب بسماع اين فضيلت جليله [۱] الانفال: ۳۲-۳۳.

[۲] منهاج السنة ج ۴/۱۳.

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۷۵

جناب ولايت مآب صلوات الله و سلامه عليه ما نفح المسك و الملاط [۱]، حسب عادت قديم و ديدن ذميم خود جگر كباب، و مبتلاي كمال حيرت و اضطراب، و نهايت احتراق و التهاب گردیده، ابواب توجیه غير وجیه و تأويل علیل هم مسدود يافته، ناچار

بسوی تکذیب و ابطال و رد و دفع بخیالات واهی و شبهات مظلمه شتافته، غایت عجز و قصور، و نهایت بعد از اطلاع و عثور ظاهر و باهر ساخته

### «بطلان قول ابن تیمیه بوجوه عدیده»

#### اشاره

و بر ارباب تدبیر و امعان و اصحاب نقد و عرفان روشن و عیان است، که توهّم بطلان این روایت عظیمه الشان باهره البرهان، که مشید مبانی ایمان و رافع الویه ایقان است، باطل است بچند وجه:

اول: آنکه ایراد ثعلبی رئیس المفسرین و امام المحققین سنیه که مدائح عظیمه، و محامد فخریه، و محاسن کریمه، و مناقب ضخیمه، و اوصاف جلیله، و مکارم جمیله، و فضائل نبیله و مآثر اصیله، و مفاخر اثیله او که از عمده آن صحیح النقل بودن او است، بر زبان اکابر اساطین و اعظم منقدین سنیه شنیدی، و نیز اوصاف عشره او که مصداق «تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ»

می تواند شد و سر او را با آسمان هفتم برداشته، بر زبان بلاغت ترجمان حضرت شاه ولی الله هم شنفیتی، این روایت را در تفسیر خود دلیل زاهر و برهان باهر است بر آنکه این روایت بحمد الله المنان در نهایت اعتبار و اعتماد و کمال درجه وثوق و استناد است، زیرا که از خطبه تفسیر ثعلبی ظاهر [۱] الملاب (بفتح المیم): طیب یشبه الزعفران.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۷۶

است که ثعلبی حق را از باطل، و مفضول را از فاضل، و صحیح را از سقیم، و حدیث را از قدیم، و بدعت را از سنت، و حجت را از شبهت بازشناخته، و از اهل بدع و اهواء که معوجه المسالك و الارائند، مجانبت گزیده، و مخالطت ایشان را نپسندیده، و تورع از اقتداء بافعال و اقوالشان ورزیده و نیز براه کسانی که خلط اباطیل مبتدعین بأقاویل سلف صالحین کرده اند و جمع در میان تمره و بعره و لو عشره و غفله، لا عقدا و نیه کرده اند، مثل قفال، و ابی حامد مقری، اگر چه فقهای کبار و علمای اخیار بودند لیکن تفسیر حرفه شان نبود و نه علم تأویل صنعت شان نرفته، و هم طریقه کسانی که اقتصار بر روایت و نقل آغاز نهاده و درایت و نقد را ترک داده اند، مثل ابراهیم بن اسحاق حنظلی، و ابراهیم بن اسحاق انماطی، که از افاحم ائمه جلیل الشأن و اعظم ثقات ارکانند، راضی نشده، یعنی نقد و تحقیق و تمیز و تحدیق بعمل آورده، و صرف بر بیع دوا اکتفا نکرده، بلکه طب و علاج و تفریق در استقامت و اعوجاج پیش نظر داشته، و نیز بصنیع کسانی که اسناد را که رکن و عماد است، پیشنهاد خاطر نداشته اند، و بنقل از صحف و دفاتر و جریان علی هوس الخواطر همت گماشته، و از ذکر غث و ثمین، و واهی و متین اعراض نکرده، خود را از عداد علما بدر ساخته اند، راضی نشده و صیانت این کتاب از ذکرشان نموده، و قراءت و علم سنتی است که أخذ می کنند آن را اصاغر از اکابر، و اگر اسناد نمی بود، هر آینه می گفت هر کس آنچه می خواست.

و این تفاسیر او کتابی است شامل کامل و مهذب ملخص مفهوم منظوم که استخراج کرده شد از صد کتاب مسموعات سوای اجزاء و تعلیقات

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۷۷

نسق کرده آن را بأبلغ مقدور خود از ایجاز و ترتیب، و تلفیق نموده آن را بغایت فحوص و تنقیب، و آن جامع محاسن خصال تصنیف و تألیف است.

و هذه عبارة الثعلبی فی خطبة تفسیره: [بحمد الله نفتتح الکلام، و بتوفیقه نستنجح المطلب و المرام، و نسأله أن نصلى على محمد خير الانام، و على آله البررة الكرام، و اصحابه انجم الظلام، انه الملك السلام.

أما بعد: فان الله أكرمنا بكریم كتابه، و أنعم علينا بعظیم خطابه، و أنزل بفضلہ و رحمته القرآن، و جعله مهيمنا على الكتب و الاديان،



أمر فيه بالحكمة و زجر، و اعذر للحجة و أنذر، ثم لم يرض منا بسرد حروفه، و لا باقامة كلماته دون العمل بمحكماته، و لا بتلاوته و قراءته دون تدبر آياته، و التفكير في حقائقه و معانيه، و تفهم دقائقه و مبانيه، فقبض له رجالا موفقين، حتى صنفوا فيه المصنفات، و جمعوا علومه المتفرقات.

و اني منذ فارقت المهدي الى أن بلغت الرشد اختلفت الى طبقات الناس، و اجتهدت في الاقتباس من هذا العلم الذي هو للدين الاساس، و للعلوم الشرعية الرأس، و وصلت الظلام بالضياء، و الصباح بالمساء بعزم اكيد و جهد جهيد، حتى رزقني الله تعالى و له الحمد من ذلك ما عرفت به الحق من الباطل، و المفضل من الفاضل، و الصحيح من السقيم، و الحديث من القديم، و البدعة من السنة، و الحجة من الشبهة، فالفيت المصنفين في هذا الباب فرقا على طرق:

فرقة هم اهل البدع و الاهواء، معوجة المسالك و الآراء، مثل البلخي [١] و الجبائي [٢] و الاصفهاني [٣] و الرماني [٤]، و قد امرنا بمجانبتهم، و ترك مخالطتهم، [١] البلخي: أبو القاسم عبد الله بن أحمد المتوفى (٣١٩) هـ.

[٢] الجبائي: محمد بن عبد الوهاب البصري المتوفى (٣٠٣) هـ.

[٣] الاصفهاني: محمد بن بحر أبو مسلم المعتزلي المتوفى (٣٢٢) هـ.

[٤] الرماني: أبو الحسن علي بن عيسى المتوفى (٣٨٤) هـ.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ١٠، ص: ٧٨

ورعا عن الاقتداء بأقوالهم و أفعالهم، و العلم دين فانظروا عمن تأخذون دينكم.

و فرقة ألفوا فأحسنوا غير انهم خلطوا بأباطيل المبتدعين بأقاويل السلف الصالحين، فجمعوا بين التمرة و البعرة، عثره و غفلة، لا عقدا و نية، مثل أبي بكر القفال [١]، و أبي حامد المقرئ [٢]، و هما من الفقهاء الكبار و العلماء الخيار، و لكن لم يكن التفسير حرفتهم و علم التأويل صنعتهم، و لكل علم رجال، و لكل مقام مقال.

و فرقة اقتصروا على الرواية و النقل، دون الدراية و النقد، مثل الشيخين:

أبي يعقوب اسحاق بن ابراهيم الحنظلي، و أبي اسحاق ابراهيم بن اسحاق الانماطي [٣] و يباع الدواء محتاج الى الاطباء.

و فرقة حرموا الاسناد الذي هو الركن و العماد، فنقلوا من الصحف و الدفاتر و جروا على هوس الخواطر، و ذكروا الغث و السمين، و الواهي و المتين، و ليسوا في عداد العلماء، فصنت الكتاب عن ذكرهم، و القراءة و العلم سنة يأخذها الاصاغر عن الاكابر، و لولا الاسناد لقال من شاء ما شاء.

و فرقة حازوا قصب السبق في جودة التصنيف و الحذق، غير انهم طولوا كتبهم بالمعدات و كثرة الطرق و الروايات، و حشوها بما منه بد فقطعوا عنها طمع المسترشدين، مثل الامام أبي جعفر محمد بن جرير الطبري [٤]، و شيخنا أبي محمد عبد الله بن حامد الاصبهاني، و ازدحام العلوم مضلة الفهوم. [١] ابو بكر القفال: محمد بن علي الشافعي الفقيه المتوفى (٣٦٥) هـ.

[٢] ابو حامد: احمد بن محمد بن شارح الهروي الشافعي المتوفى (٣٥٥) هـ.

[٣] ابو اسحاق الانماطي ابراهيم بن اسحاق المتوفى (٣٠٣) هـ.

[٤] الطبري: محمد بن جرير بن يزيد ابو جعفر المورخ المفسر المتوفى (٣١٠) - تاريخ بغداد ج ٢/١٦٢ -

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ١٠، ص: ٧٩

و فرقة جردوا التفسير دون الاحكام، و بيان الحلال و الحرام، و الحل عن العويصات المشكلات، و الرد على اهل الزيغ و الشبهات، كمشايع السلف الماضين، و العلماء السابقين من التابعين و اتباعهم، مثل مجاهد [١]، و مقاتل [٢]، و الكلبي [٣]، و السدي [٤]، رضى الله عنهم اجمعين و لكل من أهل الحق فيه غرض محمود و سعي مشكور، فلما لم أعثر في هذا الشأن على كتاب جامع مذهب يعتمد، و في علم القرآن عليه يقتصر، و رأيت رغبة الناس عن هذا العلم ظاهرة، و همهم عن البحث عنه قاصرة، و طبائعهم عن النظر في

البسائط نافرة، و انضاف الى ذلك سؤال قوم من الفقهاء المبرزين و العلماء المخلصين و الرؤساء المحتشمين أوجبت إسعافهم بمطوبهم و رعاية حقوقهم تقربا الى الله عز و جل و أداء لبعض مواجب شكره، فان شكر العلم لله و زكاته انفاقه، استخرت الله تعالى في تصنيف كتاب شامل كامل، مهذب ملخص، مفهوم منظوم استخرج من زهاء مائة كتاب مجموعات مسموعات سوى ما التقطته و الاجزاء، و تلقفته عن أفواه المشايخ الكبار، و هم قريب من ثلاثمائة شيخ نسقته بأبلغ ما قدرت عليه من الايجاز و الترتيب و لفقته بغاية التقيب و الترتيب، و ينبغي لكل مؤلف كتابا في فن قد سبق إليه ان لا يعدم كتابه بعض الخلال التي انا ذاكرها اما استنباط شيء كان مغفلا، أو جمعه [۱] مجاهد بن جبر: ابو الحجاج المكي التابعي المفسر المتوفى سنة (۱۰۴) - غاية النهاية ج ۲/۴۱ -

[۲] مقاتل بن سليمان بن بشير الازدي البلخي المفسر المتوفى سنة (۱۵۰) - تهذيب ج ۱۰/۲۷۹ -

[۳] الكلبي: محمد بن السائب بن بشر النسابة المفسر المتوفى سنة (۱۴۶) - تهذيب التهذيب ج ۹/۱۷۸ -

[۴] السدي: اسماعيل بن عبد الرحمن الكوفي المفسر المتوفى سنة (۱۲۷) -

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۸۰

ان كان متفرقا، أو شرحه ان كان غامضا، أو حسن نظم و تأليف، أو اسقاط حشو و تطويل، و أرجو أن لا يخلو هذا الكتاب عن هذه الخصال التي ذكرت و الله موفق لاتمام ما نويت و قصدت .

دوم: آنكه دانستی كه ابن عيينه اين خبر را بسند پدر خود از امام همام حضرت جعفر صادق عليه السلام از آباي طاهرين آن حضرت نقل کرده، و او از اكابر اعلام، و أجله فخام، و اعظام معتمدين، و مشاهير موثقين، و ائمه معتبرين، و اساطين دين سنیه است.

ابو زكريا يحيى بن شرف النووي در كتاب «تهذيب الاسماء و اللغات» گفته:

[سفيان بن عيينه تكرر فيها كثيرا، هو ابو محمد سفيان بن عيينه (بضم العين و السين) على المشهور و يقال: (بكسرهما) و حكى: (فتح السين) أيضا، ابن أبي عمران ميمون الكوفي، ثم المكي الهلالي مولا هم، مولى محمد بن مزاحم اخي الضحاك، و كان بنو عيينه عشرة خزازين حدث منهم خمسة: محمد، و ابراهيم، و سفيان، و آدم، و عمران، و أشهرهم و أجلهم سفيان، سكن سنة مكة و بها توفي، و هو من تابعي التابعين.

سمع الزهري، و عمرو بن دينار، و السبيعي، و عبد الله بن دينار، و محمد بن منكدر، و خلأق من التابعين و غيرهم.

روى عنه الاعمش، و الثوري، و مسعر، و ابن جريح، و شعبه، و همام [۱] و وكيع و ابن المبارك، و ابن المهدي، و القطان [۲]، و حماد بن زيد [۳]، و قيس بن الربيع [۱] هو همام بن يحيى الحافظ البصري المتوفى (۱۶۴) تقدم ذكره.

[۲] القطان: هو يحيى بن سعيد الحافظ البصري المتوفى (۱۹۸) هـ.

[۳] حماد بن زيد بن درهم البصري المتوفى سنة (۱۷۹) هـ.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۸۱

و الحسن بن صالح، و الشافعي، و ابن وهب، و أحمد بن حنبل، و ابن المديني، و ابن معين، و ابن راهويه، و الحميدي [۱]، و خلأق لا يحصون من الائمة.

و روى الثوري، عن القطان، عن ابن عيينه.

و اتفقوا على امامته و جلالته و عظم مرتبته.

روينا عن ابن وهب قال: ما رأيت أعلم بكتاب الله من ابن عيينه.

و قال ابو يوسف الغسولي: دخلت على ابن عيينه، و بين يديه قرصان من شعر، فقال: انهما طعامي منذ اربعين سنة.

و قال الثوري: ابن عيينه احد الآخذين.



و قال ابو حاتم: أثبت اصحاب الزهري مالك، و ابن عيينه، و كان أعلم بحديث عمرو بن دينار من شعبة.

و قال يحيى القطان: سفيان امام من اربعين سنة، و ذلك في حياة سفيان.

و قال يحيى: أثبت الناس في عمرو بن دينار ابن عيينه.

و قال القطان: ما رأيت أحسن حديثا من ابن عيينه.

و قال الشافعي: ما رأيت أحدا فيه من آله العلم ما في سفيان، و ما رأيت أحدا اكف عن الفتيا منه، و ما رأيت أحدا أحسن لتفسير الحديث منه.

و قال احمد بن عبد الله: كان ابن عيينه حسن الحديث، و كان يعد من حكماء أصحاب الحديث و كان حديثه نحو سبعة آلاف حديث، و لم يكن له كتب.

و روي عن سعدان بن نصر قال: قال سفيان بن عيينه: قرأت القرآن و أنا ابن اربع سنين، و كتبت الحديث و أنا ابن سبع سنين، و لما بلغت خمس عشرة، قال لي ابي: يا بني قد انقطعت شرائع الصبي، فاختلط بالخير تكن من أهله و اعلم [١] هو عبد الله بن الزبير بن عيسى المكي المتوفى (٢١٩) تقدم ذكره.

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ١٠، ص: ٨٢

انه لن يسعد بالعلماء الا من أطاعهم، فأطعهم تسعد، و اخدمهم تقتبس من علمهم، فجعلت اميل الى وجه أبي و لا اعدل عنها.

و روي عن الحسن بن عمران بن عيينه قال: قال لي سفيان بالمزدلفة في آخر حجة حجها: قد وافيت هذا الموضع سبعين مرة اقول في كل مرة: اللَّهُمَّ لا تجعله آخر العهد من هذا المكان، و قد استحيت من الله تعالى من كثرة ما أسأله، فرجع فتوفى السنة الداخلة.

و مناقبه كثيرة مشهورة و هو أحد أجداد الشافعية في طريق الفقه، كما سبق في اول الكتاب و كان يقول في تفسير الحديث

«من غشنا فليس منا، من حمل علينا السلاح فليس منا»

: من تأوله على ان المراد ليس على هدينا و حسن طريقنا فقد اساء، و مراده ان يبقى تفسيره مسكوتا، ليكون ابلغ في الزجر عن هذه المعاصي.

ولد سفيان سنة سبع و مائة و توفي يوم السبت غرة رجب سنة ثمان و تسعين و مائة، رحمه الله [١].

و ذهبى در «تذكرة الحفاظ» كفته:

[سفيان بن عيينه بن ميمون العلامة الحافظ شيخ الاسلام ابو محمد الهلال الكوفي محدث الحرم ...] - الى أن قال:

[و كان اماما، حجة، حافظا، واسع العلم، كبير القدر، قال الشافعي: لولا مالك و سفيان لذهب علم الحجاز.

و عن الشافعي قال: وجدت أحاديث الاحكام كلها عند مالك سوى ثلاثين حديثا، و وجدت كلها عند ابن عيينه سوى ستة أحاديث.

قال عبد الرحمن بن مهدي: كان ابن عيينه أحفظ من حماد بن زيد. [١] تهذيب الاسماء و اللغات ج ١/٢٢٤ - ٢٢٥.

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ١٠، ص: ٨٣

قال حرمله: سمعت الشافعي يقول: ما رأيت أحدا فيه من آله العلم ما في سفيان، و ما رأيت اكف عن الفتيا منه، و ما رأيت أحدا أحسن لتفسير الحديث منه.

و قال ابن وهب: لا أعلم أحدا اعلم بالتفسير منه، و قال أحمد: ما رأيت أعلم بالسنن منه.

و قال ابن المديني: ما في اصحاب الزهري أتقن من ابن عيينه، قال أحمد:

دخل ابن عيينه اليمن على معن بن زائدة، و وعظه و لم يكن سفيان تلتخ بعد بجوائزهم.

قال العجلي: كان ابن عيينه ثبنا في الحديث، و حديثه نحو من سبعة آلاف، و لم يكن له كتب.

و قال بهز [١] بن أسد: ما رأيت مثله و لا شعبة، قال يحيى بن معين: هو اثبت الناس في عمرو بن دينار.

و قال ابن مهدي: عند سفيان بن عيينة من المعرفة بالقرآن و تفسير الحديث ما لم يكن عند الثوري [۲] - الخ.

و نیز ذهبی در «عبر» در سنه سبع و تسعين و مائه، گفته:

[و فيها أو سنه ثمان توفي الامام العلم أبو محمد سفيان بن عيينة الهلالي مولا هم الكوفي شيخ الحجاز في اول رجب و له احدي و تسعون سنه.

سمع زياد بن علاق، و الزهري، و الكبار، قال الشافعي: لولا مالك، و سفيان لذهب علم الحجاز، و قال ابن وهب: لا أعلم أحدا أعلم بالتفسير منه، و قال أحمد العجلي: كان حديثه نحو من سبعة آلاف حديث، و لم يكن له كتاب، و كان [۱] بهز بن اسد أبو الاسود العمي البصري المتوفى قبل سنه (۱۹۸).

[۲] تذكرة الحفاظ ج ۱/۲۶۲ - ۲۶۳.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۸۴

ثبتا في الحديث.

و قال بهز بن أسد: ما رأيت مثل ابن عيينة، فقيل له: و لا شعبه؟ قال: و لا شعبه، و قال أحمد: ما رأيت أحدا أعلم بالسنن منه [۱]. و نیز ذهبی در «كاشف» گفته:

[سفيان بن عيينة أبو محمد الهلالي مولا هم الكوفي الاور أحد الاعلام.

عن الزهري، و عمرو بن دينار. و عنه أحمد، و علي الزعفراني، و من شيوخه الاعمش، و ابن جريح.

ثقة، ثبت، حافظ، امام، مات في رجب - (۱۹۸) [۲].

و عبد الله بن اسعد يافعي در «مرآة الجنان» در وقائع سنه ثمان و تسعين و مائه، گفته:

[و في اول رجب منها: توفي شيخ الحجاز و أحد الاعلام أبو محمد سفيان ابن عيينة الهلالي مولا هم الكوفي الحافظ نزيل مكة، و له احدي و تسعون سنه، و حج سبعين حجة.

قال الشافعي: لولا مالك، و ابن عيينة لذهب علم الحجاز، و قال ابن وهب:

لا أعلم أحدا أعلم بالتفسير من ابن عيينة.

و قال أحمد بن حنبل: ما رأيت أحدا أعلم بالسنن من ابن عيينة، و قال غيرهم من العلماء: كان اماما عالما، ثبتا ورعا، مجمعا على صحة حديثه و روايته.

روى عن الزهري، و أبي اسحاق السبيعي، و عمرو بن دينار، و محمد بن منكر، و أبي الزناد، و عاصم بن أبي النجود المقرئ، و الاعمش، و عبد الملك بن [۱] العبر في خبر من غير ج ۱/۳۲۱ ط الكويت.

[۲] الكاشف ج ۱/۳۷۹.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۸۵

عمير، و غير هؤلاء من أعيان العلماء.

و روى عنه الامام الشافعي، و شعبه بن الحجاج، و محمد بن اسحاق، و ابن جريح، و الزبير بن بكار، و عمر بن مصعب، و عبد الرزاق بن همام الصنعاني، و يحيى بن اكرم القاضي، و غير هؤلاء العلماء الاعلام ممن يكثر عددهم في الانام.

و قال الشافعي: ما رأيت أحدا فيه من آله الفتيا ما في سفيان، و ما رأيت اكف عن الفتيا منه، و قال سفيان: دخلت الكوفة و لم يتم لي عشرون سنه، فقال أبو حنيفة لأصحابه و لاهل الكوفة: جاءكم حافظ علم عمرو بن دينار، قال: فجاء الناس يسألوني عن عمرو بن دينار، فأول من صيرني محدثا أبو حنيفة، فذاكرته، فقال لي: يا بني ما سمعت من عمر الا ثلاثة أحاديث يضطرب في تلك الاحاديث.

توفي سفيان رحمه الله عليه بمكة. قلت: و قبره معروف مكتوب عليه بالخط الكوفي اسمه [۱].

سوم آنکه: ذکر نمودن صاحب «وسيلة المآل» این روایت را در کتاب خود نیز دلالت بر اعتبار و اعتماد و بطلان ادعای وضع آن دارد، زیرا که در ما بعد انشاء الله تعالی خواهی دریافت که احادیث و روایات این کتاب معتبر و معتمد، و لائق احتجاج و استدلال است، زیرا که از تصریح او در شروع آن ظاهر است که در آن درر فوائد مضمنه، و غرر احادیث صحیحه و حسنه و زبده آنچه تدوین کرده‌اند جمعی از علما، که ذکر شان کرده، و عمده آنچه تصحیح و اتقان آن نموده‌اند وارد نموده، و سلوک سیل سداد نموده، و این کتاب از احسن تألیف در این شأن و اتقن مصنفات است، که سلوک کرده شد در آن طریق اتقان، و ترک کرده در آن آنچه شدید الضعف است، و شاهی که موجب تقریب باشد [۱] مرآة الجنان ج ۱/۴۵۹.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۱۰، ص: ۸۶

ندارد، و مجانبت نموده احادیثی را که تکلم کرده شد در اسناد آن و شمار کرده‌اند حفاظ آن را از موضوع.

و همچنین از عبارات اوائل «تذکره خواص الامه» سبط ابن الجوزی، و «نظم درر السمطین» محمد بن یوسف زرنندی، و «هدایة السعده» ملک العلماء دولت آبادی، و «جواهر العقدین» نور الدین سمهودی، و «فصول مهمه» ابن الصباغ مالکی، و «صراط سوی» محمود قادری شیخانی، و «اربعین» جمال الدین محدث، که انشاء الله تعالی در بعض مجلدات آتیه مذکور خواهد شد، و بعض آن سابقا شنیدی، ظاهر است که روایات مذکوره در این کتب قابل اعتماد و اعتبار است، نه لائق استهزاء و سخریه و انکار

#### «پس از نقل حدیث سکوت بر آن دلیل قبول است»

چهارم آنکه: فاضل مخاطب در باب چهارم این کتاب، اعنی «تحفه» سکوت را بعد نقل روایتی، اگر چه از مخالف مذهب منقول باشد، دلیل تسلیم و قبول گردانیده، آن را حجت و برهان بر اهل مذهب ناقل ساخته، که حضرت او روایت عقلی را که در «میزان» ذهبی منقول است مثبت ذم و لوم زراره پنداشته، و سکوت صاحب «مجالس المؤمنین» را بر آن دلیل حجیت و مقبولیت آن نزد صاحب «مجالس» انگاشته، پس نقل نمودن این همه ائمه اعلام و اکابر مشایخ فخام سنیة این روایت را، و آن هم بطریق خویش نه بطریق خصم، در کتب تفسیر و حدیث، و سکوت بر آن بأولویت تمامتر حجت خواهد شد، و احتجاج اهل حق بآن صحیح

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۱۰، ص: ۸۷

خواهد بود، و تعنت جاحدین و مکابره معاندین نفعی بایشان نخواهد رسانید.

پنجم آنکه: در ما بعد می‌دانی که نزد فاضل رشید که تلمیذ رشید مخاطب وحید است نیز تأسیا بجنابه نقل روایتی اگر چه از طریق خود نباشد و سکوت بر آن دلیل تسلیم و قبول و ثبوت و تحقق آن نزد ناقل است، و نزد حضرت رشید داب کافه عقلا است که روایات غیر مرضیه خود را رد می‌کنند و سکوت بر آن نمی‌نمایند، و استدلال بروایتی که ناقل آن سکوت بر آن کرده باشد، گو از جانب مخالف نقل کرده باشد، اهل مذهب جانب مخالف را جائز است، و احتجاج خود را بروایت منقوله در «تفسیر منهج الصادقین» بآتم و آکد وجوه ثابت می‌داند، بزعم ثبوت قبول آن حسب داب صاحب «منهج الصادقین» و داب کافه عقلا.

پس مطابق افاده فاضل رشید این روایت که بسیاری از ائمه أمانئل و مشایخ افاضل سنیة بطریق خویش نقل کرده‌اند، و سکوت بر آن ورزیده بالاولی حجت و دلیل خواهد بود، و رد و ابطال آن برهان عجز و تعصب صریح خواهد شد، و احتجاج و استدلال اهل حق بآتم و آکد وجوه ثابت خواهد گردید، و اگر این روایت سند و حجت نباشد، خروج این حضرات از جمله ذوی العقول، و ولوجشان در جماعه سفهاء و؟؟ هول حسب افاد؟؟

رشید عمده الفحول لازم آید.

و محتجب نماند که در احتجاج ما و احتجاج فاضل رشید بروایت «تفسیر منهج الصادقین» فرق است بوجوه عدیده:

اول آنکه: روایت منقوله در منهج الصادقین ثبوت نقل آن از طریق اهل حق، فاضل رشید ظاهر نساخته، و نه در واقع چنین است،

بخلاف

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۱۰، ص: ۸۸

این روایت که بلا شبهه از طریق اهل سنت منقول است.

دوم آنکه: ناقلین روایت مذکوره جمعی کثیر و جمعی؟؟ غفیر از اهل سنت‌اند، بخلاف روایت منهج الصادقین که از مثل این جماعه کثیر نقل آن ثابت نشده.

سوم آنکه: روایت مذکوره را جمعی از ائمه و اساطین سنی در فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام ذکر کرده‌اند، بخلاف روایت «منهج الصادقین» که کسی از اهل حق آن را در فضائل شیخین ذکر ننموده.

و هر گاه این همه دانستی، پس بدان که بعد ثبوت اعتبار و اعتماد این روایت حسب افادات اکابر و أعظم سنی، ما را احتیاجی به دفع توهمات ابن تیمیه باقی نماند، لکن بنابر مزید توضیح بیان، و تشدید ارکان یقین، و نهایت تخجیل ارباب عدوان، حبل هفوات فطیعه‌اش را مبتور، و عقد خزرات اعتراضات شنیعه‌اش را هباء منثور می‌گردانم، و ظاهر می‌سازم که این تلمیعات و تسویلات دور از کار، و تلفیقات و تزویقات عصیت آثار، سراسر موجب کمال هوان و صغار، و مورث صدگونه خجل و احتقار، و مایه حیرت سرشار، و سبب سراسیمگی افکار، و باعث استهزای صغار و کبار است.

و گو این تیمیه حسب بالاخوانی معتقدین جنانی او از اساطین منقدین و امثال محققین ایشان است، و کمال علم و دقت نظر، و ثقب ذهن و مهارت و حذاقت، و طول باع و کثرت اطلاع، و حیازت قصب سبق در فضائل سنی، و اجتناء قطوف محامد علیه برای او ثابت می‌سازند، لکن در مقابله اهل حق بسبب محامات باطل و ستر انوار صدق، مانا [۱] [۱] مانا: شبیه.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۱۰، ص: ۸۹

می‌گردد بعوام متهورین، و قاصرین متحیرین، که بلا-خوض و غور، و بلا-فکر و رویه و عدم مبالايت آنچه در دلشان می‌گذرد بر زبان می‌رانند، و لیس لهم من عقلهم رقیب رادع و لا حاجز مانع.

و بالجمله حاصل اعتراض اول ابن تیمیه آن است که اجماع کرده‌اند مردم بر آنکه آنچه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله بغدیر خم ارشاد فرموده، وقت رجوع آن حضرت از حجة الوداع بوده، و آن حضرت بعد ارشاد حدیث غدیر بمکه تشریف نبرده، بلکه بمدینه منوره رجوع فرموده، و در این روایت مذکور است که حارث بن نعمان آمد به ابطح، و ابطح بمکه است نه بمدینه، و این معنی دلالت می‌کند بر اینکه این روایت (العیاذ بالله) بر بافته جاهلی است که نمی‌داند که قصه غدیر خم کدام وقت بود-انتهی. و هر چند در بادی نظر این اعتراض خیلی متین و قوی می‌نماید، و ناظر غیر متأمل را بوسواس و حیرت می‌اندازد، لیکن بعد از اندک تدبیر ظاهر می‌شود که این اعتراض نهایت واهی و فاسد و باطل و پا در هوا است، و صدور آن از چنین امام الائمه سنی، و شیخ الاسلام که بر تحقیقات و تنقیدات او می‌نازند، و جانهای نازنین خود بر افادات او می‌بازند، نهایت موجب حیرت و عجب است

**«أبطح در أبطح مکه منحصر نیست»**

زیرا که ابن تیمیه بی تدبیر و تأمل و بلا دلیل و شاهد (أبطح) را منحصر در أبطح مکه گمان کرده، و بآن استدلال بر کذب روایت صحیحیه نموده، خود را پیش ارباب تحقیق و امعان رسوا ساخته.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۱۰، ص: ۹۰

در این روایت مراد از (أبطح)، نه ابطح مکه است، و نه أبطح منحصر است در أبطح مکه.

ابو نصر جوهری در «صحاح» گفته:

[و الابطح: مسیل واسع فيه دقاق الحصى، و الجمع الاباطح، و البطاح أيضا على غير القياس.

قال الاصمعی: يقال: بطاح بطح، كما يقال: عوام و عوم، حكاه أبو عبيدة:

و البطيحة و البطحاء مثل الابطح و منه بطحاء مكة .

از این عبارت ظاهر است که اصل معنی (أبطح) مسیل واسع است که در آن سنگریزه‌های باریک باشد، و بطحا مثل ابطح است، و بطحاء مكة را بلحاظ معنای جنسی بطحاء می‌گویند.

و ابو الفتح ناصر بن عبد السید بن علی المطرزی که از اکابر علما و فقها و ادبا است و محامد و مناقب او از «وفیات [۱] الأعیان» و «مرآة [۲] الجنان» و «کتاب اعلام الاخیار» و «جواهر [۳] مضیئه» و امثال آن ظاهر است، در کتاب «المغرب فی ترتیب المغرب» گفته: [البطحاء: مسیل ماء فيه رمل و حصی، و منها بطحاء مكة، و يقال له:

الابطح أيضا، و هو من البطح النبط] - انتهى.

از این عبارت ثابت است (أبطح) از قبیل اعلام نیست، بلکه مراد از آن معنای جنسی است که، و ظاهر است که معنای جنسی (أبطح) عام است، هر جا که مسیلی باین صفت متحقق شود، اطلاق (أبطح) در آنجا [۱] وفیات الأعیان ج ۲/۱۹۹.

[۲] مرآة الجنان ج ۴/۲۰ - ۲۱.

[۳] الجواهر المضیئة ج ۲/۱۹۰.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۹۱

جائز خواهد شد.

و مجد الدین محمد بن یعقوب فیروزآبادی در کتاب «قاموس» گفته:

[و البطح كالكتف، و البطيحة و البطحاء و الابطح: مسیل واسع فيه دقاق الحصى ج ابطح، و بطاح، و بطائح، و تبطح السیل اتسع فی البطحاء، و قریش البطاح الذین ینزلون بین اخشی مكة].

و ابو الفضل محمد [۱] بن خالد در «صراح» گفته:

أبطح: آب رود در سنگلاخ، أباطح بطاح ج، و الثانی علی غیر القیاس، و يقال: بطاح و بطح، كما يقال: عوام و عوم، بطيحة بطحاء، مثله و منه بطحاء مكة، و بطائح النبط بین العراقین، و تبطح السیل، أى اتسع فی البطحاء].

و ابن اثیر در «نهاية» گفته:

[و فی حدیث عمر انه أول من بطح المسجد، و قال: ابطحوه من الوادی المبارک، أى القی فی البطحاء و هو الحصى الصغار، و بطحاء الوادی و أبطحه حصاه اللین فی بطن المسیل، و منه الحدیث انه صلی بالابطح، یعنی أبطح مكة مسیل وادیها، و یجمع علی البطاح و الباطح، و منه قیل قریش البطاح: هم الذین ینزلون اباطح مكة و بطاحها].

از این عبارت ظاهر است که أبطح مكة را أبطح بهمین سبب می‌گویند که آن مسیل وادی است، و أبطح از اسمای جنس است، نه از اعلام شخصیه، و نیز قول او: و قریش البطاح - الخ، دلالت دارد بر آنکه در مكة صرف یک ابطح نیست: بلکه بطاح متعدده است، و بهمین سبب [۱] محمد بن عمر بن خالد فرغ من الصراح فی ترجمه الصحاح سنة (۶۸۱).

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۹۲

قریش را قریش البطاح می‌گویند که در اباطح مكة و بطاح آن نازل می‌شوند:

و سیوطی در «در نثر» گفته:

[و ابطح مكة: مسیل وادیها، الجمع بطاح، و أباطح، و قریش البطاح:

الذین ینزلون أباطح مكة].

و محمد طاهر گجراتی در «مجمع البحار» گفته:

[صلی بالابطح، آی مسیل وادی مکة] از این عبارت ظاهر است که ابطح مکة را ابطح بهمین سبب می گویند که آن مسیل وادی است، و ابطح از اعلام شخصیه نیست، بلکه اسم جنس است و ابطح مکة فردی است از افراد معنای کلی.

و شیخ فخر الدین [۱] بن طریح النجفی در «مجمع البحرین و مطلع النیرین» گفته:

[فی الحدیث: انه صلی بالابطح، یعنی مسیل وادی مکة، و هو مسیل واسع فيه دقاق الحصی، اوله عند منقطع الشعب بن وادی منی، و آخره متصل بالمقبرة التي تسمى بالمعلی عند اهل مکة، و یجمع علی الابطح و البطاح بالكسر علی غیر القیاس، و البطحاء مثل الابطح و منه بطحاء مکة].

و شیخ حسن بورینی [۲] در «شرح دیوان عمر بن علی ابن الفارض» در شرح:

أسعد اخی و غننی بحدیث من حل الابطح ان رعیت اخائی

[۱] فخر الدین طریح بن محمد النجفی المتوفی سنه (۱۰۸۵) هـ.

[۲] الحسن البورینی: بن محمد بن محمد الدمشقی الشافعی المتوفی (۱۰۲۴) هـ.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۱۰، ص: ۹۳

گفته: [و الابطح جمع الابطح، و هو مسیل واسع فيه دقاق الحصی .

و شیخ عبد الغنی النابلسی در شرح این شعر، گفته:

[کنی بمن حل الابطح عن الروح الذی هو من أمر الله المفتوح منه فی الاجسام الانسانیة الكاملة العرفان .

و نیز حسن بورینی در «شرح دیوان ابن فارض» در شرح سفر:

یا ساکنی البطحاء هل من عودة احیی بها یا ساکنی البطحاء [۱]

گفته: [البطحاء و الابطح: مسیل واسع فيه دقاق الحصی، جمعه ابطح و بطاح و بطائح و تبطح السیل اتسع فی البطحاء، و قریش البطحاء الذین یتزلون بین اخشی مکة].

و نیز حسن بورینی در شرح:

و إذا وصلت الی ثنات اللوی فانشد فؤادا بالایطح طاحا [۲]

گفته: [و الایطح تصغیر ابطح و هو مسیل الماء فيه دقاق الحصا].

و نابلسی در شرح این شعر گفته:

[و الایطح کنایه عن المقام الذاتی الجامع لجميع الاسماء و الصفات .

و قاضی أبو عبد الله محمد [۳] بن أحمد بن محمد بن مرزوق در «استیعاب شرح قصیده برده» در شرح شعر:

و احیت السنه البیضاء دعوته حتی حکت غره فی الاعصر الدهر

بعارض جاد أو خلت البطاح بها سيب من الیم أو سیل من العرم

گفته: [و الابطح: مسیل واسع فيه دقاق الحصی، و الجمع الابطح، [۱] شرح دیوان ابن الفارض ج ۲/۲۲.

[۲] شرح دیوان ابن الفارض ج ۲/۴۱.

[۳] محمد بن أحمد بن مرزوق التلمسانی المتوفی (۷۸۱) هـ.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۱۰، ص: ۹۴

و البطاح أيضا علی غیر قیاس، و بطاح بطح کعوام عوم، و البطیحة و البطحاء، مثل الابطح، و منه بطحاء مکة، و بطائح النبط بین العراقین، و تبطح السیل اتسع فی البطحاء].

و سعد الدین مسعود بن عمر تفتازانی در «شرح مختصر تلخیص المفتاح» گفته:

[و قد تحصل الغرابه بتصرف في الاستعارة العامية، كما في قوله شعر:

أخذنا بأطراف الاحاديث بيننا و سالت بأعناق المطى الاباطح

الاباطح: جمع أبطح، و هو مسيل الماء فيه دقاق الحصا.

و نظام الدين عثمان الخطائي [۱] در حاشیه خود بر «شرح مختصر تلخیص المعانی» از تفتازانی، گفته:

[قوله: «و سالت بأعناق المطى، تلك الاحاديث البطاح»: الابطح، مسيل واسع فيه دقاق الحصى، يجمع على الاباطح و البطاح على غير قياس .

و محمد بن عبد الجبار المدعو بأبى نصر العتبى [۲] در «تاریخ یمینی» در ذکر ابن خرکاش، گفته:

[فانسل تائها بين سمع الارض و بصرها تاباه الرعان و الاباطح و تلفظه القيعان و الصحاصح .

و شیخ احمد بن علی بن عمر الحنفی الطرابلسی المنینی [۳] در کتاب «الفتح الوهبی علی تاریخ أبی نصر العتبى» گفته: [۱] الخطائي نظام الدين عثمان المتوفى سنة (۹۰۱) هـ.

[۲] العتبى أبو النصر محمد بن عبد الجبار الرازى المتوفى (۴۲۷) هـ.

[۳] المنینی: احمد بن علی بن عمر الطرابلسی المتوفى (۱۱۷۲) هـ.

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۹۵

[تاباه الرعان و الاباطح: الرعان جمع رعن، و هو انف الجبل الذى يتقدمه، و الاباطح جمع أبطح، و هو مسيل واسع فبه دقاق الحصى، و هو كناية عن عدم استقراره بمكان، فكان الامكنة تاباه و لا تقبله .

و نیز شیخ احمد منینی در «فتح وهبی» گفته:

[و غصت، أى امتلأت بجمعهم، الاباطح جمع أبطح و هو المسيل الواسع فيه دقاق الحصى .

و علاوه بر تصریحات ائمه لغویین و ادبا از اطلاقات بلغا و فصحا، و اشعار اقحاح عرب عربا، استعمال (أبطح) در معنای جنسی ثابت است، چنانچه از عبارات سابقه اطلاق (اباطح) جمع (ابطح) در غیر مکّه معظمه واضع است.

در قصیده عمرو بن کلثوم [۱] التغلبی، که آن قصیده خامسه است از قصائد سبع معلقات، مذکور است:

[يدهدون الرأس كما تدهدى حزاورة بأبطحها الكرينا]. و حسین زوزنی [۲] در شرح آن گفته:

[الحزور: الغلام الغليظ الشديد، و الجمع الحزاورة، يقول: يدرجون رؤس أقرانهم، كما يدرج الغلمان الغلاظ و الشداد المكرات فى مكان مطمئن .

و عبد الرحيم [۳] بن عبد الكريم صفى پورى صاحب «منتهى الارب» در شرح آن گفته:

[يدهدون باسقاط الهاء لفظا و هو من الدهدهة، و هى الدحرجة، و قد تبدل [۱] عمرو بن كلثوم الثعلبى شاعر جاهلى توفى حدود (۴۰) ق هـ.

[۲] الزوزنى: حسين بن احمد الاديب المتوفى (۴۸۶) هـ.

[۳] عبد الرحيم صفى پورى فرغ من منتهى الارب سنة (۱۲۵۷) هـ.

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۹۶

الهاء ياء، فيقال: دهدي يدهدى، و الحزاورة جمع حزور، و هو الغلام إذا اشتد و صلب، و الكرین جمع الكرة يقول: يدرجون رؤس أقرانهم، كما يدرج الغلمان الشداد الكرین فى مكان واسع مطمئن .

و نیز عمرو بن کلثوم در این قصیده بعد شعر مذکور، گفته:

[و قد علم القبائل من معد إذا قبب بابطحها بنينا]. و أبو عبد الله الحسين بن احمد الزوزنى در «شرح سبع معلقات» در شرح این شعر،



گفته:

[يقول: قد علمت قبائل معد إذا بنيت قبابها بمكان ابطح، و القب و القباب جمع قبة].

و عبد الرحيم صفی پوری در «شرح معلمات» در شرح این شعر، گفته:

[يقول: قد علمت قبائل من معد بن عدنان إذا بنيت قبابها بمكان واسع .

و احمد بن محمد المعروف بابن خلکان الشافعی در «وفیات الأعیان» گفته:

[و قال الشيخ نصر الله بن مجلی مشارف الصناعة بالمخزن و كان من ثقات اهل السنة: رأيت في المنام على بن أبي طالب رضي الله عنه، فقلت له: يا أمير المؤمنين تفتحون مكة، فتقولون: من دخل دار أبي سفيان، فهو آمن، ثم يتم على ولدك الحسين يوم الطف ماتم، فقال: أما سمعت أبيات ابن الصيفي في هذا؟، فقلت: لا، فقال اسمعها منه، ثم استيقظت فبادرت الى دار حيص بيص، فخرج الى، فذكرت له الرؤيا، فشهو و أجهش بالبكاء و حلف بالله: ان كانت خرجت من فمي، أو خطي الى أحد و ان كنت نظمتها الا في ليلتي هذه، ثم أنشدني:

ملکنا فکان العفو منا سجيء فلما ملکتم سال بالدم أبطح عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۹۷

و حللتهم قتل الاسارى و طالما غدونا على الاسرى فنعضو و نصفح

فحسبکم هذا التفاوت بيننا و کل اناء بالذى فيه ينضح

و انما قيل له: حيص بيص، لانه رأى الناس يوما في حركة مزعجة و أمر شديد، فقال: ما للناس في حيص و بيص؟، فبقى عليه هذا اللقب، و معنى هاتين الكلمتين الشدة و الاختلاط، و يقول العرب: وقع الناس في حيص و بيص، أى فى شدة و اختلاط.

و كانت وفاته ليلة الاربعاء سادس شعبان سنة أربع و سبعين و خمس مائة، ببغداد، و دفن من الغد في الجانب الغربى في مقابر قریش رحمه الله تعالى.

و كان إذا سئل عن عمره، يقول: أنا اعيش في الدنيا مجازفة، لانه كان لا يحفظ مولده، و كان يزعم انه من ولد اکثم بن صيفی التميمی حکيم العرب، و لم يترك أبو الفوارس عقبا، و صيفی (بفتح الصاد المهملة و سكون الياء المثناة من تحتها و كسر الفاء و بعدها ياء - الخ-) و الحويزة (بضم الحاء المهملة و فتح الواو و سكون الياء المثناة من تحتها و بعدها زاء، ثم هاء) و هى بليدة من اقليم خوزستان على اثني عشر فرسخا من الاهواز [۱].

از این عبارت ظاهر است که ابن الصیفی در مصراع «فلما ملکتم سال بالدم ابطح» اطلاق أبطح بر ارض مقتل جناب امام حسين عليه السلام کرده و مقتل آن حضرت در عراق است.

پس ثابت شد که أبطح منحصر در أبطح مکه نیست، بلکه مدلول أبطح معنای جنسی است که هر جا که متحقق خواهد شد، اطلاق أبطح بر آن توان نمود. و جلالت و عظمت ابن الصیفی شاعر هر چند از همین عبارت ظاهر است که جناب امير المؤمنين عليه السلام على ما ذکر فيها [۱] وفیات الأعیان ج ۲ / (۳۶۴)

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۹۸

در رؤیای شیخ نصر الله بن مجلی را بجواب سؤال پر ملالش حواله بأشعار بلاغت شعار ابن الصیفی فرموده و ابن مجلی بامثال أمر حضرت امير المؤمنين عليه السلام پیش ابن الصیفی شتافته، و عرض رؤیای صادقانه بر او نموده، و مطابقت آن با واقع از بیان ابن الصیفی دریافته، لکن ترجمه ابن الصیفی هم باید شنید تا زیاده تر عظمت و جلالت او ظاهر گردد.

پس باید دانست که ابن خلکان در «وفیات الأعیان» قبل عبارت مذکوره گفته:

[ابو الفوارس سعد بن محمد بن سعد بن الصیفی التميمی الملقب شهاب الدين المعروف بحيص بيص الشاعر المشهور كان فقيها شافعي المذهب، تفقه بالرى على القاضي محمد بن عبد الكريم الوازن، و تكلم في مسائل الخلاف، الا انه غلب عليه الادب و نظم



الشعر، و اجاد فيه مع جزالة لفظه، و له رسائل فصیحة بلیغة، ذكره الحافظ ابو سعد السمعاني في كتاب «الذيل»، و اثني عليه، و حدث بشيء من مسموعاته، و قرأ عليه ديوانه و رسائله، و أخذ الناس عنه أدبا و فضلا كثيرا، و كان من أخبر الناس بأشعار العرب و اختلاف لغاتهم، و يقال: انه كان فيه تيه و تعاضم، و كان لا يخاطب أحدا الا بالكلام العربي.

و كانت له حوالة بمدينة الحلة، فتوجه إليها لاستخلاص مبلغها، و كانت على ضامن الحلقة [۱]، فسير غلامه إليه، فلم يعرج عليه و شتم استاذه، فشكاه الى والي الحلة، و هو يومئذ ضياء الدين مهلهل بن أبي العسكر الجاواني [۲]، فسير معه بعض غلمان الباب ليساعده، فلم يقنع ابو الفوارس منه بذلك، فكتب إليه [۱] في نسخة: على ضامن الحلة.

[۲] في نسخة: الحلواني.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۹۹

يعاتبه و كانت بينهما مودة متقدمة: «ما كنت اظن ان صحبة السنين و مودتها يكون مقدارها في النفوس هذا المقدار، بل كنت اظن أن الخميس الجحفل لوزن لي عرضا لقام بنصرى من آل أبي العسكر حماة غلب الرقاب [۱]، فكيف بعامل سويقة، و ضامن حليلة و حليقة؟ و يكون جوابي في شكواي ان ينفذ إليه مستخدم يعاتبه، و يأخذ ما قبله من الحق، لا و الله:

ان الاسود اسود الغاب همته يوم الكريهة في المسلوب لا السلب

و بالله اقسم و نبيه و آل بيته، لئن لم تقم لي حرمة يتحدث بها نساء الحلة في اعراسهن و مناجاتهن، لا أقام وليك بحتك هذه، و لو امسى بالجسر أو القنطرة، هبني خسرت حمر النعم فأخسر أبيتي و اذلاه و اذلاه و السلام».

و كان يلبس زى العرب و يتقلد سيفاً، فعمل فيه ابو القاسم [۲] بن الفضل الاتي ذكره في حرف الهاء ان شاء الله تعالى.

و ذكر العماد في «الخريدة» للرئيس على بن الاعرابي الموصلي و ذكر انه توفي سنة سبع و اربعين و خمسمائة.

كم تبارى و كم تطول طرطو رك ما فيك شعرة من تميم

فكل الضب و اقرط الحنظل اليا بس و اشرب ما شئت بول الظليم

ليس ذا وجه من يضيف و لا يق رى و لا يدفع الاذى عن حريم

فلما بلغت الايات أبا الفوارس المذكور عمل:

لا تضع من عظيم قدر و ان كن تشارا إليه بالتعظيم

[۱] ناظر الى قول الحماسي:

اذن لقام بنصرى معشر خشن عند الحفيظة ان ذو لوثة لانا

[۲] هبة الله بن الفضل بن القطان الشاعر البغدادي المتوفى (۵۵۸) هـ.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۱۰۰

فالشريف الكريم ينقص قدرا بالتعدى على الشريف الكريم

ولع الخمر بالعقول رمى الخمر بتنجيسها و بالتحريم [۱]

- الخ.

از اين عبارت ظاهر است كه حيص بيص فقيه شافعي المذهب بوده، و ابو سمعاني مدح او نموده، و تحديث از او نموده، و مردم از او ادب و فضل كثير اخذ نمودند، الى غير ذلك.

و ابو محمد عبد الله بن اسعد اليافعي نیز اشعار بلاغت شعار ابن الصيفي را در ترجمه او ذکر کرده، و مثل ابن خلکان بمدح و ثنای او لب گشوده حيث قال في «مرآة الجنان» في وقائع سنة اربع و سبعين و خمسمائة:

[و فيها توفي حيص بيص ابو الفوارس سعد بن محمد التميمي الشاعر و له ديوان معروف وافر الأدب، متضلعا من اللغة، بصيرا بالفقه و

المناظرة. و قال الشيخ نصر الله بن مجلى: قال ابن خلكان: و كان من ثقات أهل السنة: رأيت في المنام على بن أبي طالب رضى الله عنه، فقلت: يا امير المؤمنين تفتحون مكة و تقولون: من دخل دار أبى سفيان، فهو آمن، ثم يتم على ولدك الحسين ماتم، فقال لى: أ ما سمعت ابيات ابن الصيفى فى هذا؟ فقلت: لا، فقال:

اسمعها منه، ثم استيقظت، فبادرت الى دار ابن الصيفى، فخرج الى، فذكرت له الرؤيا، فشهو و أجهش بالبكاء و حلف بالله ان كانت خرجت من فمى أو خطى الى أحد و ان كنت نظمتها الا فى ليلتى هذه، ثم انشدنى:

ملكننا فكان العفو منا سجيئاً فلما ملكتم سال بالدم أبطح  
و حللتم قتل الاسارى و طالما غدونا على الاسرى فنعمو و نصفح

[۱] وفيات الأعيان ج ۲/۳۶۲.

عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۱۰۱

و حسبكم هذا التفاوت بيننا و كل انا بالذى فيه يرشح . و انما قيل له: حيص و بيص، لانه رأى الناس يوما فى حركة مزعجة و أمر شديد، فقال: ما للناس فى حيص بيص؟ فبقى عليه هذا اللقب، و معنى هاتين الكلمتين الشدة و الاختلاط. [۱]

و شهاب الدين احمد بن محمد بن عمر الخفاجى المصرى در «ريحانة الالباء» [۲] در ترجمه قطب الدين المكى النهروانى، گفته: [و عن الشيخ نصر الله بن مجلى: انه رأى فى المنام سيدنا أمير المؤمنين على بن أبى طالب كرم الله وجهه، فقال له: يا أمير المؤمنين تفتحون مكة و تقولون: من دخل دار أبى سفيان، فهو آمن و قد تم على ولدك الحسين منهم ماتم؟ فقال له: أ ما سمعت أبيات ابن الصيفى؟ يعنى به الحيص بيص، فقال: لا، قال: اسمعها منه، فلما انتبه ذهب الى داره و ذكر له ما رأى فى منامه، فبكى و حلف انه نظمها فى هذه الليلة و لم يقف عليها سواء و هى هذه و أنشدها له:

ملكننا فكان العفو منا سجيئاً فلما ملكتم سال بالدم أبطح  
و حللتم قتل الاسارى و طالما غدونا على الاسرى نم و نصفح

و حسبكم هذا التفاوت بيننا و كل انا بالذى فيه ينضح

و محمد بن فضل الله المحبى در «خلاصة الاثر فى اعيان القرن الحادى عشر» بترجمه عبد الله بن قادر، گفته:

[و له مضمنا فى النصيحة و حسن الصحبة:

صديقك ان أخفى عيوباً لنفسه و أظهر عيباً فيك و هو يصرح

[۱] مرآة الجنان ج ۳/۳۹۹

[۲] قطب الدين النهروانى: محمد بن احمد المكى الحنفى المتوفى (۹۹۰) هـ.

عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۱۰۲

فخذ غيره و اترك مناهج وده فكل انا بالذى فيه يرشح

أصله ما فى تاريخ ابن خلكان: قال الشيخ نصر الله بن مجلى و كان من ثقات أهل السنة: رأيت فى المنام على بن أبى طالب، فقلت له: يا امير المؤمنين تفتحون مكة، فتقولون: من دخل دار أبى سفيان، فهو آمن، ثم يتم على ولدك الحسين يوم الطف ماتم؟ فقال لى: اما سمعت ابيات ابن الصيفى فى هذا؟ فقلت: لا، فقال: اسمعها منه، ثم استيقظت، فبادرت الى دار حيص بيص، فخرج الى، فذكرت له الرؤيا، فشهو و اجهش بالبكاء و حلف بالله ان كان خرجت من فمى أو خطى الى أحد، و ان كنت نظمتها الا- فى ليلتى هذه، ثم انشدنى:

ملكننا فكان العفو منا سجيئاً فلما ملكتم سال بالدم ابطح

و حللتهم قبل الاساری و طالما غدونا علی الاسراء نعفو و نصفح

و حسبکم هذا التفاوت بیننا و کل اناء بالذی فیہ ینضح . و هر گاه ثابت شد که «أبطح» بمعنی مسیل وادی است و اطلاق «أبطح» منحصر در أبطح مکه نیست، بلکه در دیگر مقامات هم اثبات «أبطح» کرده‌اند، پس در اطلاق «أبطح» بر مسیل بعض اودیة مدینه منوره، هیچ فسادى لازم نمی‌آید، بلکه قطعا و حتما صحیح باشد و در مدینه منوره اودیة عدیده است، چنانچه از ملاحظه «خلاصة الوفا» و امثال آن ظاهر می‌شود و علاوه بر این وجود بطحا در مدینه منوره بتصریح تمام ثابت است.

سید نور الدین سمهودی در کتاب «خلاصة الوفا بأخبار دار المصطفی» در حرف الباء من الفصل الرابع فی بقاعها و آطامها و بعض اعمالها و اعراضها و جبالها، گفته:

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۱۰۳

[البطحاء یدفع فیها طرف اعظم [۱] الشامی، و ما دبر من الصلصلین [۲]، و تدفع هی من بین الجبلین فی العقیق - انتهى. [۳]

از این عبارت ثابت است که بطحاء در مدینه منوره موجود معروف است و از عبارت «قاموس» و «مغرب» ثابت شد که بطحا و «أبطح» بیک معنی است، و از دیگر عبارات هم ثابت است که بطحا بمعنی «أبطح» است.

ابو عمرو عثمان بن عمر المعروف بابن الحاجب النحوی المالکی در «شافیه» در بحث جمع گفته:

[و الصفة نحو عطشی علی عطاش، و نحو حرما علی حرامی، و نحو بطحاء علی بطاح .

و احمد بن الحسن الجاربردی در «شرح شافیه» گفته:

[ثم ذکر المحدود کبطحاء و هی مسیل واسع فیہ دقاق الحصى و منه بطحاء مکة].

و سیوطی در «شرح شواهد مغنی» در شرح شعر فرزددق:

تنح عن البطحاء ان قدیمها لنا و الجبال الراسیات القوارع

گفته: [و البطحاء: الموضع الواسع، و أراد بها بطحاء مکة].

پس اطلاق «أبطح» بر بطحاء مدینه، حسب این افادات بلا ریب [۱] اعظم (بضم الظاء) جمع عظم: جبل کبیر.

[۲] صلصل: جبل معروف علی سبعة أميال من المدینة و یقال فیہ: الصلصلان بالثنیة.

[۳] وفاء الوفا بأخبار دار المصطفی: ۱۱۴۸

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۱۰۴

و تشکیک و بغیر مزاحمت و سواس رکیک، سائغ و جائز باشد و لله الحمد علی ذلك حمدا جمیلا.

و نیز سید سمهودی در «خلاصة الوفا» بعد نقل قولی از ابو عبیده در بیان حال عقیق، گفته:

[و قال غیره: أعلى أودیة العقیق النقیع، و صدور العقیق ما وقع فی النقیع من قدس، و ما قبل من الحرّة و نقل ابن شبه: أن سیل العقیق

یأتی فی موضع یقال له: بطاویح، فیصب ذلك فی النقیع علی اربعة برد من المدینة فی یمانها [۱]] از این عبارت ظاهر است که

صدور عقیق را بطاویح می‌گویند و علاوه بر این همه، بحمد الله و حسن توفیقه، بالخصوص وجود «أبطح» هم در مدینه منوره ثابت است.

حسین بن معین الدین میبذی در «فواتح» گفته:

تعیر خرتیره ولید بن مغیره

**جواب از شبهه دوم ابن تیمیة**

و أما اعتراض ثانی که حاصلش این است که سوره سأل سائل مکیه است که بمکه قبل هجرت، ده سال یا زیاده پیش از واقعه غدیر

خم نازل شده، پس چگونه نازل شده باشد بعد این؟ پس وهن و رکاکت و بطلان و عدم تمامیت آن واضحتراست از آنکه بر آحاد طلبه علوم تفسیر مخفی تواند شد، چه جا علما و فضلا، چه جا چنین شیخ الاسلام و مقتدای اعلام! لیکن همانا هوی و حب مذهب آباء دیده او را از ادراک حق باز داشته که امور واضحه را هم نمی بیند، و به احتمالات صحیحه التفات نکرده، بتوهمات واهیہ تکذیب روایات ثابتہ جابجا می خواهد.

بالجمله ائمه سنیہ جاها احتمال تعدد نزول آیات برای رفع اشکالات و اعضالات ذکر می کنند، و افاده می نمایند که بسیاری از آیات است که مکرر نازل شده، پس اگر این آیت نیز مکررا نازل شده باشد، کدام

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۱۰۷

مانع برای تکرار نزول است؟

علامه جلال الدین سیوطی در کتاب «الاتقان فی علوم القرآن» گفته:

[النوع الحادی عشر ما تكرر نزوله صرح جماعة من المتقدمين والمتأخرين بأن من القرآن ما تكرر نزوله.

قال ابن الحصار [۱]: قد يتكرر نزول الآية تذكيرا و موعظة، و ذكر من ذلك خواتيم سورة النحل، و اول سورة الروم، و ذكر ابن كثير منه آية الروح، و ذكر قوم منه الفاتحة، و ذكر بعضهم منه قوله ما كانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا

[۲] الآية.

و قال الزركشي في «البرهان»: قد ينزل الشيء مرتين تعظيما لشأنه و تذكيرا عند حدوث سببه خوف نسيانه، ثم ذكر منه آية الروح، و قوله: أَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ

[۳] - الآية، قال: فان سورة الاسراء و هود مكيتان، و سبب نزولهما يدل على انهما نزلتا بالمدينة، و لهذا أشكل ذلك على بعضهم و لا اشكال لانها نزلت مرة بعد مرة.

قال: و كذلك ما ورد في سورة الاخلاص من انها جواب المشرکين بمكة، و جواب لاهل الكتاب بالمدينة، و كذلك قوله تعالى: ما كانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا

- الآية.

قال: و الحكمة في هذا كله انه قد يحدث سبب من سؤال، أو حادثه تقتضي نزول آية، و قد نزل ذلك ما يتضمنها، فيوحى الى النبي صلى الله عليه و سلم تلك [۱] ابن الحصار: على بن محمد الخزرجي الاشيلي المتوفى سنة (۶۱۱) هـ.

[۲] التوبة: ۱۱۳.

[۳] هود: ۱۱۴.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۱۰۸

الآية بعينها تذكيرا لهم بها و بأنها تتضمن هذه [۱].

تنبيه: قد يجعل من ذلك الاحرف التي تقرأ على وجهين، فأكثر و يدل له ما

أخرجه مسلم من حديث أبي: «ان ربي ارسل الى ان اقرأ القرآن على حرف، فرددت إليه ان هون على امتي، فأرسل الى ان اقرأه على حرفين، فرددت إليه ان هون على امتي، فأرسل الى ان اقرأه على سبعة أحرف».

فهذا الحديث يدل على ان القرآن لم ينزل من أول وهلة، بل مرة بعد اخرى و في «جمال القراء» للسخاوي [۲] بعد أن حكى القول بنزول الفاتحة مرتين:

فان قيل: فما فائدة نزولها مرة ثانية؟ قلت: يجوز أن يكون نزلت اول مرة على حرف واحد، و نزلت في الثانية ببقية وجوهاها، نحو ملك و مالک، و السراط و الصراط و نحو ذلك - انتهى.

تنبيه: انكر بعضهم كون شيء من القرآن تكرر نزوله، كذا رأيته في كتاب «الكفيل» [۳] بمعاني التنزيل» و علله بأن تحصيل ما هو حاصل لا فائدة فيه و هو مردود بما تقدم من فوائد.

و بأنه يلزم منه أن يكون كلما نزل بمكة نزل بالمدينة مرة أخرى، فان جبرئيل عليه السلام كان يعارضه القرآن كل سنة، ورد بمنع الملازمة.

و بأنه لا- معنی للانزال، الا ان جبرئيل كان ينزل على رسول الله صلى الله عليه و سلم بقرآن لم يكن نزل به من قبل فيقرئه اياه، ورد بمنع اشتراط قوله: «لم [۱] البرهان للزركشي ج ۱/۲۹.

[۲] السخاوی: أبو الحسن علی بن محمد المتوفی سنة (۶۴۳) هـ.

[۳] «الكفيل بمعاني التنزيل»: تفسير ضخم في (۲۳) مجلده كبيرة للعماد الكندي قاضي اسكندرية توفي سنة (۷۲۰) هـ.

- كشف الظنون ج ۲/۱۵۰۲-

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۱۰، ص: ۱۰۹

يكن نزل به من قبل» [۱].

از این عبارت ثابت است که بتصريح جماعتی از متقدمین و متأخرین بعض قرآن شریف مکرر نازل شده، و ابن حصار گفته است که گاهی متکرر می شود نزول آیه بسبب تذکیر و موعظت، و خواتیم سوره نحل و اول سوره روم از این جمله است، و ابن کثیر از جمله متکرر النزول آیه روح را ذکر کرده، و قومی سوره فاتحه را از جمله متکرر النزول ذکر کرده اند، و بعضی آیه: ما کانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا

- الآیه، نیز از این جمله ذکر کرده اند.

و زرکشی ارشاد نموده که گاهی نازل می شود چیزی دو دفعه برای تعظیم شأن آن و تذکیر آن نزدیک حدوث سبب آن بخوف نسیان آن، و ذکر کرده از این جمله آیه روح را، و قوله تعالى: أَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ

[۲] الآیه، و در استدلال بر تکرر نزول این آیه گفته که سوره اسرائیل و هود مکی هستند، و سبب نزول این هر دو آیه دلالت می کند بر آنکه این هر دو آیه نازل شدند بمدینه.

و سوره اخلاص هم حسب افاده زرکشی مکرر نازل شده، زیرا که وارد شده که آن سوره جواب مشرکین در مکه معظمه بوده، و نیز وارد شده که جواب اهل کتاب است در مدینه منوره.

پس تعدد نزول ثابت گردید، و آیه ما کانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا

[۳]- الآیه، نیز مکرر نازل شده، و حکمت در تکرر نزول آن است که گاهی [۱] الاتقان فی علوم القرآن ج ۱/۱۳۰-۱۳۱.

[۲] هود: ۱۱۴.

[۳] التوبة: ۱۱۳.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۱۰، ص: ۱۱۰

حادث می شود سببی از سؤال یا حادثه که مقتضی نزول آیه باشد و متضمن آن آیه قبل از این نازل شده، پس وحی کرده می شود بسوی جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله این آیه بعینها، تا تذکیر مردم باین آیه متحقق گردد، و ثابت شود که این آیه متضمن این سؤال یا این حادثه هم است.

و نیز سیوطی در «اتقان» قبل از این بمقام ذکر تعدد اسباب، گفته:

[الحال السادس ان لا يمكن ذلك، فيحمل على تعدد النزول و تکرره، مثاله ما

أخرجه الشيخان، عن المسيب، قال: لما حضر أبا طالب الوفاء، دخل عليه رسول الله صلى الله عليه و سلم، و عند رأسه أبو جهل، و

عبد الله بن أمية، فقال: أي عم قل:

لا اله الا الله أحاج لك بها عند الله، فقال أبو جهل و عبد الله: يا أبا طالب أ ترغب عن ملة عبد المطلب، فلم يزالا يكلمانه، حتى قال: هو على ملة عبد المطلب، فقال النبي صلى الله عليه و سلم: لا تستغفرون لك ما لم أنه عنه، فنزلت: مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ

[۱] - الآية. [۱] التوبة: ۱۱۳.

لا يخفى على المتأمل أن نزول سورة البراءة التي تضمنت الآية الكريمة آخر ما نزل من القرآن، و هي التي بعثها رسول الله صلى الله عليه و آله أبا بكر ليتلوها على أهل مكة ثم استرجعه بوحي من الله سبحانه، و قبض؟؟ لها مولانا أمير المؤمنين عليه السلام فقال: لا يبلغها عني الا أنا أو رجل مني. و قد جاءت في صحيحة من عدة طرق أن آية الاستغفار نزلت بعد ما أقبل النبي صلى الله عليه و آله من غزوة تبوك و كانت في سنة تسع فأين من هذه كلها نزولها عند وفاة أبي طالب أو بعدها بأيام، و أنى يصح ما جاء به البخاري و من يشاكله في رواية البواطيل.

و من أراد وضوح هذه الفرية تفصيلا فليرجع الى «الغدير» ج ۸/۸ - ۹ - ۱۶.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي امامَةِ الْاِثْمَةِ الْاطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۱۱۱

و اخرج الترمذي و حسنه عن علي (رض) قال: سمعت رجلا يستغفر لابويه و هما مشركان، فقلت: أ تستغفر لابويك و هما مشركان؟ فقال: استغفر ابراهيم عليه السلام لابي و هو مشرك، فذكرت ذلك لرسول الله صلى الله عليه و سلم، فنزلت. و اخرج الحاكم و غيره، عن ابن مسعود (رض) قال: خرج النبي صلى الله عليه و سلم يوما الى المقابر، فجلس الى قبر منها، فواجه طويلا، ثم بكى، فقال:

ان القبر الذي جلست عنده قبر امي و اني استأذنت ربي في الدعاء لها، فلم يأذن لي، فأُنزل الله علي ما كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ [۱]،

فجمع بين هذه الاحاديث بتعدد النزول.

و من امثله أيضا ما

أخرجه البيهقي و البزار، عن أبي هريرة (رض) ان النبي صلى الله عليه و سلم وقف على حمزة حين استشهد، و قد مثل به، فقال: «لامثلن بسبعين منهم مكانك»، فنزل جبرئيل و النبي صلى الله عليه و سلم واقف بخواتيم سورة النحل: وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوِقْتُمْ بِهِ

[۲] - الى آخر السورة

و اخرج الترمذي و الحاكم، عن أبي بن كعب قال: لما كان يوم أحد اصيب من الانصار أربعة و ستون و من المهاجرين ستة منهم حمزة (رض)، فماتوا بهم، فقالت الانصار: لئن أصبنا منهم يوما مثل هذا ل نرمين عليهم، فلما كان يوم فتح مكة أنزل الله: وَإِنْ عَاقَبْتُمْ - الآية، فظاهره تأخير نزولها الى الفتح، و في الحديث الذي قبله نزولها بأحد.

قال ابن الحصار: و يجمع بأنها نزلت أولا بمكة قبل الهجرة مع السورة، لانها مكية، ثم ثانيا بأحد، ثم ثالثا يوم الفتح تذكيرا من الله تعالى لعباده، [۱] التوبة: ۱۱۳.

[۲] النحل: ۱۲۶.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي امامَةِ الْاِثْمَةِ الْاطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۱۱۲

و جعل ابن كثير من هذا القسم آية الروح [۱] - انتهى.

از این عبارت واضح است که چون در شأن نزول آیه ما كَانَ لِلنَّبِيِّ

-الآیة، روایات متعدده وارد شده، که از بعضی آن (معاذ الله) نزول آن درباره استغفار آن حضرت برای حضرت ابی طالب ظاهر می شود، و از بعضی آن نزول آن در قصه استغفار مردی برای پدر و مادر خود که هر دو مشرک بودند، و جناب امیر المؤمنین علیه السلام به او ارشاد کرده که آیا استغفار می کنی برای ابوین خود، حال آنکه هر دو مشرکند؟ و از بعضی آن نزول این آیه (پناه بخدا) در شأن دعاء جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم برای مادر مکرمه خود ثابت می شود، لهذا جمع کرده شد در میان این احادیث بتعدد نزول. یعنی حضرات سنیہ قائل شدند بآنکه این آیه سه دفعه نازل شده، هم در باب استغفار آن حضرت برای ابی طالب، و هم در باب استغفار آن حضرت برای مادر مکرمه خود، و هم در باره مردی که استغفار برای ابوین مشرکین خود نموده.

لیکن حیرت است که بخاطر دقت مآثر این حضرات، بطلان این جمع حسب همین روایات نرسید!، زیرا که هر گاه بنا بر این جمع، این آیت هم در استغفار جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله برای حضرات ابی طالب نازل شد، و هم برای استغفار آن حضرت برای مادر مکرمه خود، پس لازم آید که آن حضرت (معاذ الله) بعد نزول نهی از استغفار برای مشرکین جسارت بر امر منهی عنه نموده! و از روایت ترمذی ظاهر می شود که شناخت این استغفار ظاهر بود که جناب امیر المؤمنین علیه السلام بسبب آن انکار بر بعضی آحاد ناس فرمود، پس چگونه ارتکاب آن از اشرف ناس تصور توان کرد؟ [۱] الاتقان فی علوم القرآن ج ۱/۱۲۲-۱۲۳.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۱۱۳

از این عبارت ظاهر است که چون از بعضی روایات نزول خواتیم سوره نحل در احد ثابت می شود، و از بعضی آن نزول آن روز فتح مکه ظاهر می شود، لهذا جمع کرده شده در آن به اینکه اولاً این خواتیم بمکه قبل هجرت نازل شد، زیرا که این سوره مکیه است، و بعد از آن نازل شد باحد، و بعد از آن نازل شد در فتح مکه، پس نزول خواتیم سوره نحل سه دفعه ثابت گردید.

بالجمله از این افادات واضح می شود که حضرات اهل سنت روایات مختلفه را در شأن نزول آیات عدیده، بحمل آن بر تعدد نزول جمع کرده، سلب عیب و عار و خزی و شنار کذب و افترا از روات خود کرده اند، تا آنکه در بعضی آیات قائل بنزول آن سه دفعه گردیده، و ثبوت تقدیم نزول آیه را مانع از قبول روایات دیگر که از آن تأخر نزول ثابت شود نگردانیده، پس همچنین روایت سفیان بن عیینة هم محمول بر تعدد نزول، و مقبول علمای فحول خواهد گردید، و تقدم نزول آیه سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ بر غدیر خم مانع از نزول آن در این روز نخواهد شد، و در حقیقت ابن تیمیه که متشبث به این وهم سخیف و اعتراض فاسد و ایراد باطل گردیده، کمال بعد خود از تحقیقات ائمه محققین خود ظاهر ساخته، و روایات مشایخ و اساطین مذهب خود را به وادی کذب و بهتان و افترا و افتعال انداخته.

و عجیب تر از این است استدلال ابن تیمیه بر کذب این روایت صحیحیه بتقدم نزول آیه وَ إِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِن كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ

که آن را بتکرار بی لطف بیان نموده، چه در این روایت اصلاً نزول این آیه در این واقعه مذکور نیست، پس تقدم نزول آن را با تکذیب این روایت

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۱۱۴

و ابطال آن چه ارتباط و کدام مناسبت است؟ و همانا ابن تیمیه بسبب غلیان مواد عصبیت و اعوجاج، و کمال انهماک در عناد و لجاج، بی خود و بی حواس گردیده، تفوه بما جری علی لسانه من دون امعان فیه آغاز ساخته، و هرگز خیال نکرده که آن را با مطلوبش کدام مناسبت است؟

و اعجابه که بچنین مهملات و خرافات ائمه سنیہ بمقابله اهل حق می نازند و آن را مقابل دلائل صحیحیه و براهین واقعیه می سازند. بالجملة در این روایت همین قدر مذکور است که حارث بعد شنیدن ارشاد باسداد جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم:



«وَالَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، أَنَّهُ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى»

بخطاب منتقم حقیقی گفت: اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ

ما یقوله محمد حقاً، فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ، أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ

! پس حارث عنید بتقلید کفار دیگر که کلمه اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ، فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ، أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ

گفته بودند مثل آن بر زبان آورده، و این معنی هرگز مستلزم آن نیست که آیه وَاِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ در این واقعه نازل شده باشد و این امر نهایت ظاهر و واضح است که آدانی ناس هم می فهمند، چه جا علماء محققین، و لکن حب الشیء یعمی و یصم.

و اگر بالفرض در این روایت نزول آیه: وَاِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ

الآیة، در این واقعه مذکور می بود، باز هم جز مجرد استبعاد واهی و استغراب بی محل در دست ابن تیمیه و اخوان او نمی ماند، و هرگز این معنی دلالت بر کذب روایت نمی کرد، چه جواز بلکه وقوع تکرار نزول آیات بتصریحات ائمه سنیّه ثابت است، پس تقدم نزول این آیه بر این واقعه بهیچ وجه دلالت بر کذب روایت نکند، کما دریت

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي امامَةِ الْاِثْمَةِ الْاطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۱۱۵

آنفا بالتفصیل، و الا لازم آید کذب بسیاری از روایات ائمه سنیّه، و اشکالات عویصه و اعضالات قویه در اخبار شأن نزول آیات عدیده بر پا شود که حضرات سنیّه در حل آن عاجز و حیران و درمانده و پریشان بمانند، و تفصی از آن الی آخر الدهر ممکن نشود.

اما اعتراض ابن تیمیه بر این روایت، به اینکه حق تعالی بر اهل مکه عذاب نازل نکرده، بسبب بودن جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم در ایشان، با وصفی که ایشان سؤال عذاب کردند و گفتند: اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ

الآیة:

پس جوابش آن است که مراد از آیه: وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ

[۱] نفی تعذیب علی الاطلاق نیست، زیرا که بدالات قرآن و حدیث وقوع تعذیب ثابت شده، حق تعالی بعد همین آیه فرموده:

وَمَا لَهُمْ آلًا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ

، وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ

[۲] این آیه که متصل آیه: وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمُ

الآیة است، دلالت واضحه دارد بر تعذیب کفار.

پس اگر در آیه اول نفی تعذیب مطلق مراد می بود، مناقضت لازم آید.

و دلالت آیه: وَمَا لَهُمْ آلًا يُعَذِّبُهُمُ

الخ- بر تعذیب، از تفاسیر اساطین سنیّه هم ظاهر است. قال الرازی فی تفسیره:

[ثم قال تعالى: وَمَا لَهُمْ آلًا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ

و اعلم انه تعالى بين في الآية الاولى انه لا يعذبهم مادام الرسول فيهم. و ذكر في هذه الآية انه يعذبهم و كان المعنى [۱] الانفال: ۳۳.

[۲] الانفال: ۳۴-۳۵.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي امامَةِ الْاِثْمَةِ الْاطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۱۱۶

انه يعذبهم إذا خرج الرسول من بينهم.

ثم اختلفوا في هذا العذاب: فقال بعضهم: لحقهم هذا العذاب المتوعد به يوم بدر، وقيل: بل يوم فتح مكة [۱].

این عبارت دلالت واضحی دارد بر آنکه مراد از آیه: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ

نفی تعذیب ایشان تا موجود بودن جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم در ایشان بود و آیه: «وَمَا لَهُمْ آلًا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ» دلالت بر تعذیب ایشان دارد، و مراد از آن تعذیب ایشان بعد بیرون شدن جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله از ایشان است.

پس به آیه «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ»

نفی جواز تعذیب حارث، که بعد بیرون شدن آن حضرت از کفار مکّه بوده، ثابت نتوان کرد، که جواز آن بآیه «وَمَا لَهُمْ آلًا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ»

– الایه – ثابت شده.

و اما آیه «وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبُهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ»

: پس اصلاً مناسبتی بنفی تعذیب حارث ندارد، زیرا که استغفار در حارث مفقود بود، پس تعذیبش جائز گردد، و در تفسیر این آیه اقوال عدیده است، و بنابر همه اشکالی در تعذیب حارث لازم نمی آید.

فخر رازی در «تفسیر کبیر» گفته: [قوله تعالى: «وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبُهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ»

و فی تفسیره وجوه:

الاول: و ما كان الله معذب هؤلاء الكفار و فيهم مؤمنون يستغفرون، فاللفظ و ان كان عاما الا ان المراد بعضهم، كما يقال: قتل اهل المحلة رجلا، و أقدم اهل البلدة الفلانية على الفساد، و المراد بعضهم.

الثاني: و ما كان الله معذب هؤلاء الكفار، و في علم الله انه يكون لهم اولاد [۱] تفسیر الرازی ج ۱۵/۱۵۹.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۱۱۷

يؤمنون بالله و يستغفرونه، فوصفوا بصفة أولادهم و ذراريهم.

الثالث: قال قتادة و السدي: «وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبُهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ»

، أي لو استغفروا لم يعذبوا، فكان المطلوب من ذكر هذا الكلام استدعاء الاستغفار منهم، أي لو اشتغلوا بالاستغفار لما عذبهم الله، و لهذا ذهب بعضهم الى ان الاستغفار ههنا بمعنى الاسلام، و المعنى: انه كان معهم قوم كان في علم الله ان يسلموا منهم أبو سفيان بن حرب، و ابو سفيان بن الحارث بن عبد المطلب، و الحارث [۱] بن هشام، و حكيم [۲] بن حزام، و عدد كثير، و المعنى و ما كان الله مُعَذِّبُهُمْ

مع أن في علم الله سبحانه ان فيهم من يؤل أمره الى الايمان [۳].

از این عبارت ظاهر است که بنابر تفسیر ثانی: مانع از تعذیب کفار علم حق تعالی بحصول اولاد مؤمنین از ایشان بود، و بنابر تفسیر ثالث:

علم او تعالی به اسلام بعض ایشان، و چون این هر دو وجه در حارث مفقود بوده، تعذیب او جائز گردید، یعنی حق تعالی دانسته که از او مؤمنی متولد نخواهد شد، و نه خود او ایمان خواهد آورد، پس حق تعالی او را هلاک ساخت.

و نیز بنابر تفسیر اول: مراد از آیه: «وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبُهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ»

عدم تعذیب مؤمنانی هست که در ایشان بودند و استغفار می کردند، پس لفظ اگر چه عام است، لیکن مراد از آن خاص است، و بنابر این هم اشکال بر تعذیب حارث، که ایمان و استغفار نداشت و کفر خود ظاهر ساخت، لازم نیاید. [۱] الحارث بن هشام: بن المغيرة المخزومي مات بالطاعون سنة (۱۸).

[۲] حكيم بن حزام: بن خويلد المدني المتوفى سنة (۵۴) هـ.

[۳] تفسیر الفخر الرازی ج ۱۵/۱۵۸.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۱۰، ص: ۱۱۸

اما گمان ابن تیمیه که اگر تعذیب حارث واقع می‌شد، آیتی می‌بود از جنس آیه اصحاب فیل، و بسبب وفور همم و دواعی بر نقل چنین امر، می‌بایست که آن را مردم بسیار نقل می‌کردند:

پس مخدوش است به اینکه تمثیل تعذیب حارث بتعذیب اصحاب فیل محض تخدیع و تسویل است، چه تعذیب جماعه کثیر را که باهتمام تمام برای تخریب کعبه معظمه، و محاربه و مقاتله خدمه آن آمده بودند، بر تعذیب یک کس قیاس نتوان کرد، که بلا شبهه امر اول از آن قبیل است که بسبب توفیر دواعی مشهور و متواتر می‌شود، بخلاف تعذیب شخص واحد که توفیر دواعی در نقل آن ممنوع است، و الا لازم آید بطلان جمیع معجزات جناب سرور کائنات صلی الله علیه و آله که بحد تواتر نرسیده.

و نیز در نقل تعذیب حارث دواعی اخفاء بسبب تعصب مذهب موجود است، بخلاف تعذیب اصحاب فیل، فارتج باب القال و القیل. و ادعای ابن تیمیه منکر بودن اسناد این روایت ادعای منکر است، چه دانستی که این روایت را ابن عیینة بأسناد پدر خود از ائمه طاهرین نقل کرده.

و اما تعلیل ابن تیمیه بطلان این روایت را به اینکه از این روایت، اسلام حارث ثابت می‌شود که او بقبول مبانی خمسہ اعتراف کرده، و معلوم است بالضروره که کسی از مسلمین را در عهد جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله عذاب نزول حجاره نرسیده، پس از عجائب تعلیلات و طرائف خزعبلات است زیرا که.

اولا- از این روایت چنانچه اعتراف حارث بقبول مبانی خمسہ ثابت می‌شود، همچنین کفر و ارتداد او هم ظاهر است، که ابا از قبول حکم

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۱۰، ص: ۱۱۹

جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله درباره جناب امیر المؤمنین علیه السلام نموده و تصدیق آن حضرت نکرده، کلمه اللهم ان کان ما یقولہ محمد حقا بر زبان آورده.

و ثانیاً فرض کردیم که او مسلم بود، لیکن ادعای ضرورت عدم نزول عذاب حجاره بر احدی از مسلمین بمعنی که شامل همچو کسی باشد ممنوع و مدفوع است، و المدعی مکابر مطالب بالدلیل، و لیس إلیه من سبیل.

و خاتمه مهملات و آخر خرافات ابن تیمیه استدلال او است بر کذب این روایت بعدم ذکر حارث بن نعمان در صحابه، با وصف آنکه اسلام حارث بزعم او از این روایت ثابت شده، و این خبطی است نهایت قبیح، و توهمی است بغایت فضح! چه اولاً هر گاه حسب این روایت حارث از قبول امر جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم سرتافته، و در حقیقت انکار صدق آن حضرت نموده، و کلمه اللهم ان کان ما یقولہ محمد حقا بر زبان آورده، او کافر گردید، و او را از اسلام بهره نماند، پس ثبوت اسلام ظاهری او در سابق بکار نمی‌آید، و آن موجب دخول او در صحابه نمی‌گردد، زیرا که مراد از صحابی کسی است که موت او بر اسلام واقع شده باشد، و مرتدین و کافرین داخل صحابه نیستند، پس رجای ذکر چنین کافر مرتد در صحابه از عجائب توهمات فضحیه است، و ظاهراً حضرت ابن تیمیه با این همه امامت و جلالت و شیخوخت اسلام، معنای صحابی هم ندانسته که از علمای اسلام امید ذکر چنین کافر مرتد در زمره صحابه کرام دارد! و ثانیاً فرض کردیم که این حارث حسب زعم ابن تیمیه بی‌دین و ا

**دلیل هفتم از أدله دلالت حدیث غدیر بر امامت: استشهد جناب امیر المؤمنین علیه السلام بر حدیث غدیر**

دلیل هفتم آنکه استشهاد جناب امیر المؤمنین علیه السلام بر حدیث غدیر خم دلیل واضح است بر آنکه این حدیث دلالت بر امامت آن جناب دارد، و این استشهاد را بسیاری از ائمه اعلام و محدثین فخام سنیه روایت کرده‌اند مثل:

۱- اسرائیل بن یونس بن اسحاق السبعی الهمدانی.

۲- محمد بن جعفر الهذلی.

۳- عبد الله بن نمیر أبو هاشم الخارفي الكوفي.

۴- محمد بن عبد الله أبو احمد الزیری الكوفي الحبال ۵- یحیی بن آدم بن سلیمان القرشی الاموی ۶- اسود بن عامر شاذان أبو عبد الرحمن الشامی ۷- عبد الرزاق بن همام الصنعانی ۸- حسین بن محمد بن بهرام التیمی أبو احمد ۹- عبید الله بن عمر القواریری ۱۰- احمد بن حنبل الشیبانی

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۱۲۵

۱۱- محمد بن المثنی العنزى ۱۲- حسن بن علی بن عفان العامری ۱۳- احمد بن عمرو بن أبی عاصم الشیبانی ۱۴- عبد الله بن احمد بن حنبل ۱۵- علی بن محمد بن أبی المضا المصیصی ۱۶- احمد بن عمرو بن عبد الخالق البزار ۱۷- أبو عبد الرحمن شعيب التَّسائی ۱۸- أبو یعلی احمد بن علی الموصلی ۱۹- أبو العباس احمد بن محمد بن سعید بن عبد الرحمن الكوفي المعروف بابن عقده.

۲۰- ابو بكر محمد بن عبد الله البزار الشافعی ۲۱- ابو القاسم سلیمان بن احمد الطبرانی ۲۲- عمر بن احمد بن عثمان البغدادی المعروف بابن شاهین ۲۳- احمد بن علی الخطیب البغدادی ۲۴- ابو الحسن علی بن محمد الجلابی المعروف بابن المغازلی ۲۵- علی بن حسن بن حسین الخلعی ۲۶- احمد بن محمد بن محمد العاصمی ۲۷- موفق بن احمد المعروف بأخطب خوارزم ۲۸- علی بن محمد بن عبد الکریم الجزری ۲۹- محمد بن طلحه القرشی النصیبی ۳۰- یوسف بن قزغلی سبط ابن الجوزی

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۱۲۶

۳۱- محب الدین أحمد بن عبد الله الطبری ۳۲- ابراهیم بن عبد الله الوصابی الیمنی ۳۳- اسماعیل بن عمر المعروف بابن کثیر الدمشقی ۳۴- أبو حفص عمر بن حسن المراغی ۳۵- شمس الدین محمد بن محمد الجزری ۳۶- نور الدین علی بن عبد الله السمهودی ۳۷- جلال الدین عبد الرحمن بن أبی بکر السیوطی ۳۸- محمود بن محمد بن علی الشیخانی القادری ۳۹- نور الدین علی بن ابراهیم بن احمد بن علی الحلبي الشافعی ۴۰- شیخ احمد بن الفضل بن محمد باکثیر المکی ۴۱- میرزا محمد بن معتمدخان بدخشانی ۴۲- محمد صدر عالم ۴۳- محمد بن اسماعیل بن صلاح الامیر ۴۴- مولوی ولی الله لکهنوی و عبارات اکثر این حضرات سابقا مذکور شد و بعض عبارات اینجا مذکور می‌شود

### استشهاد امیر المؤمنین علیه السلام بر حدیث غدیر بروایت ابو بکر شافعی»

ابو بکر محمد بن عبد الله البزار الشافعی در «فوائد» خود، که نسخه آن منقول از خط خطیب بغدادی در خزانه حرم مکه معظمه موجود

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۱۲۷

است، و بر اول آن اجازه یوسف [۱] بن محمد بن مقلد الشافعی برای أبی المظفر یحیی [۲] بن محمد بن هبیره ثبت است و از آن حقیر روایات عدیده نقل کردم، می‌فرماید:

[حدثنا محمد بن سلیمان [۳] بن الحارث، ثنا عبید الله [۴] بن موسی، ثنا أبو اسرائیل الملائى [۵]، عن الحكم [۶]، عن أبی سلیمان [۷] المؤذن، عن زید بن أرقم: ان علیا انشد الناس: «من سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول:

«من كنت مولاه فعلي مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه»، فقام ستة عشر رجلا، فشهدوا بذلك و كنت فيهم [۸].

و بعض فضائل و مناقب و محاسن و مفاخر ابو بكر شافعی سابقا شنیدی بعض عبارات ائمه قوم مشتمل بر مدح و اطرای او اینجا هم مذکور می شود: عبد الکریم سمعانی در «انساب» گفته: [۱] یوسف بن محمد بن مقلد المعروف بابن الدوانیقی المتوفی (۵۵۸).

[۲] ابن هبيرة: يحيى بن هبيرة بن محمد بن هبيرة الوزير العباسي توفي ببغداد سنة (۵۶۰) هـ.

[۳] هو أبو بكر الباغندي محمد بن سليمان المتوفى (۲۸۳).

[۴] عبيد الله بن موسى: العباسي الكوفي الحافظ المتوفى (۲۱۳).

[۵] أبو اسرائيل الملائى: اسماعيل بن خليفه الكوفي المتوفى (۱۶۹).

[۶] هو الحكم بن عتبة الكوفي الكندي المتوفى سنة (۱۱۴) هـ.

[۷] هو من كبار التابعين.

[۸] حكى الحديث عن الحافظ البزاز غير واحد: منهم ابن كثير فى البداية و النهاية ج ۷/۳۴۶.

عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۱۲۸

[ابو بكر محمد بن عبد الله بن ابراهيم بن عبدويه بن موسى بن بنان الجبلى الشافعى من اهل بغداد، شيخ ثقة، صدوق، ثبت، كثير الحديث، حسن التصنيف فى عصره، أُملى و حدث عن عامة شيوخ بغداد، مثل: محمد [۱] بن الجهم، و أبى قلابه [۲] الرقاشى، و محمد بن [۳] شداد المسمعى، و محمد بن [۴] غالب بن حرب، و عمته.

كتب عنه أبو الحسن على بن عمر بن احمد الدارقطنى، و أبو عبد الله محمد ابن عبد الله الحافظ، و أبو الحسن محمد بن احمد بن رزق البزاز، و أبو على بن شاذان [۵].

و آخر من روى عنه أبو طالب [۶] محمد بن محمد بن ابراهيم بن غيلان البزاز كانت ولادته بجبل و سكن بغداد.

و جمع أبوابا و شيوخا، و كتب عنه قديما و حديثا.

قال بعض الناس: رأيت جزءا فيه مجلس، كتب عن ابن صاعد [۷] فى سنة ثمانى عشرة و ثلاثمائة، و بعده مجلس كتب عن أبى بكر الشافعى فى ذلك، و لما منعت الديلم ببغداد الناس أن يذكروا فضائل الصحابة، و كتبت سب السلف على المساجد، كان أبو بكر الشافعى يتعمد فى ذلك الوقت املاء الفضائل فى [۱] هو محمد بن الجهم بن هارون السمدى المتوفى (۲۷۷) هـ.

[۲] أبو قلابه الرقاشى: عبد الملك بن محمد البصرى المتوفى (۲۷۶) هـ.

[۳] محمد بن شداد المسمعى: أبو يعلى المتوفى سنة (۲۷۸) هـ.

[۴] هو أبو جعفر تمام الحافظ محمد بن غالب البصرى المتوفى (۲۸۳) هـ.

[۵] أبو على بن شاذان: الحسن بن أحمد البغدادي المتوفى (۴۱۵).

[۶] أبو طالب ابن غيلان الهمداني البزاز البغدادي توفي سنة (۴۴۰) هـ.

[۷] ابن صاعد: يحيى بن محمد بن صاعد الحافظ البغدادي المتوفى (۳۱۸).

عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۱۲۹

جامع المدينة، و فى مسجده بباب الشام، و يفعل ذلك حسبته و يعده قرية.

و كان الدارقطنى يقول: أبو بكر الشافعى ثقة، مأمون، ما كان فى ذلك الزمان أوثق منه، ما رأيت له الا اصولا صحيحة متقنة، و قد ضبط سماعه فيها أحسن الضبط ولد فى جمادى سنة ستين و مائتين بجبل، و مات فى ذى الحجة سنة أربع و خمسين و ثلاثمائة ببغداد [۱].

و علامه ذهبى در «تذكرة الحفاظ» گفته:

[ابو بکر الشافعی، الامام الحجة المفید، محدث العراق، محمد بن عبد الله بن ابراهيم بن عبدويه البغدادي الشافعی البزاز، مولده بجبل في سنة ستين و مائتين.

و اول سماعه سنة ست و سبعين، فسمع من موسى [۲] بن سهل الوشاء، خاتمة أصحاب ابن علي [۳]، و محمد بن شداد المسمعى خاتمة اصحاب يحيى القطان، و أبا قلابه الرقاشى، و محمد بن الفرّج [۴] الأزرق، و محمد بن الجهم السمرى، و عبد الله بن روح المدائنى [۵]، و اسماعيل القاضى [۶]، و أبا بكر بن [۷] أبى الدنيا.

و من بعدهم فاکثر و ارتحل فى الحديث الى الجزيرة و الى مصر و غير ذلك [۱] أنساب السمعاني ج ۳/۳۸۱.

[۲] موسى بن سهل الوشاء بن كثير المتوفى ببغداد سنة (۲۷۸).

[۳] ابن عليّ اسماعيل بن ابراهيم بن مقسم البصرى المتوفى (۱۹۳).

[۴] محمد بن الفرّج الأزرق المتوفى ببغداد سنة (۲۸۲).

[۵] عبد الله بن روح أبو أحمد عبدوس المدائنى المتوفى (۲۷۴).

[۶] اسماعيل القاضى: بن اسحاق المالکى البصرى المتوفى (۲۸۲).

[۷] أبو بكر عبد الله بن محمد البغدادي المتوفى سنة (۲۸۱) هـ.

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۱۳۰

حدث عنه الدارقطنى، و عمر بن شاهين، و أبو على بن شاذان، و احمد بن عبد الله بن المحاملى، و عبد الملك بن بشران، و ابو طالب بن غيلان، و خلق كثير.

قال الخطيب: كان ثقة، ثبّتا، حسن التصانيف، جمع أبوابا و شيوخا.

حدثني ابن مخلد: انه رأى مجلسا قد كتب عن الشافعى فى حيوة ابن صاعد.

و قال حمزة السهمى [۱]: سئل الدارقطنى عن أبى بكر الشافعى، فقال: ثقة مأمون جبل، ما كان فى ذلك الوقت أحد أوثق منه.

و قال الدارقطنى: هو الثقة المأمون الذى لم يغمز.

قلت: مات فى ذى الحجة سنة اربع و خمسين و ثلاثمائة.

[أنبأنا احمد بن عبد السلام، و المسلم بن محمد [۲]، و عبد الرحمن بن محمد الفقيه و آخرون، قالوا: أنا عمر بن محمد، أنا ابن

الحصين، انا ابن غيلان، أنا ابو بكر الشافعى بأحد عشر جزءا من حديثه، منها: قال: حدثنا محمد بن الجهم السمرى، اخبرنا يعلى [۳]، و

يزيد [۴]، عن اسماعيل [۵]، عن عامر [۶]، انه سئل عن رجل نذر ان يمشى الى الكعبة، فمشى نصف الطريق، ثم ركب، قال [۱] حمزة

السهمى: بن يوسف الحافظ الجرجاني المتوفى (۴۲۷).

[۲] المسلم بن محمد: بن المسلم بن علان المسند الدمشقى المتوفى (۶۸۰) هـ

[۳] يعلى: بن عبيد ابو يوسف الحافظ الكوفى المتوفى (۲۰۹) هـ.

[۴] يزيد: بن هارون بن زاذى الحافظ الواسطى المتوفى (۲۰۶)

[۵] اسماعيل: بن أبى خالد الحافظ الكوفى المتوفى (۱۴۵).

[۶] عامر: بن شراحيل ابو عمرو الشعبى الكوفى المتوفى (۱۰۳)

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۱۳۱

قال ابن عباس: إذا كان عام قابل فليركب ما مشى و ليمش ما ركب و ينحر بدنة [۱] و نيز ذهبى در «عبر» در وقائع سنة أربع و خمسين و ثلاثمائة، گفته:

[و فيها ابو بكر الشافعى محمد بن عبد الله بن ابراهيم البغدادي البزار المحدث فى ذى الحجة، و له خمس و تسعون سنة، و هو

صاحب الغیلانیات.

و ابن غیلان آخر من روى عنه تلك الاجزاء، التي هي في السماء علوا.

روى عن موسى بن سهل الوشاء، و محمد بن الجهم السمری، و محمد بن شداد المسمعی [۲]، و طبقتهم.

قال الخطيب: كان ثقة ثبता، حسن التصنيف، جمع ابوابا و شیوخا، قال:

و لما منعت الديلم الناس من ذكر فضائل الصحابة، و كتبوا السب على أبواب المساجد.

كان يتعمد املاء أحاديث الفضائل في الجامع [۳]

### استشهاد جناب امير المؤمنين عليه السلام بر حديث غدير بروایت ابن المغازلی

و ابو الحسن علی بن محمد الجلابی المعروف بابن المغازلی [۴] در کتاب «مناقب علی بن أبی طالب علیه السلام» علی ما فی «العمدة» لابن [۱] تذكرة الحفاظ ج ۳/۸۸۰.

[۲] المسمعی: (بکسر المیم الاولى و فتح الثانية) نسبة الى المسامعة و هي محلة بالبصرة.

[۳] العبر فی خبر من غیر ج ۲/۳۰۷

[۴] ابن المغازلی: علی بن محمد الشافعی الواسطی المتوفی (۴۸۳) هـ

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۱۳۲

بطریق [۱]، فرموده:

[حدثني أبو القاسم الفضل بن محمد بن عبد الله الاصفهاني قدم علينا بواسط املا من كتابه لعشر بقين من شهر رمضان سنة أربع و ثلاثين و أربعمائه، قال:

حدثني محمد بن علي [۲] بن عمرو بن مهدي قال: حدثني سليمان بن احمد بن أيوب الطبراني [۳]، قال: حدثني أحمد بن ابراهيم [۴]

بن كيسان الثقفي الاصفهاني قال: حدثني اسماعيل [۵] بن عمرو البجلي قال: حدثني مسعر بن كدام [۶]، عن طلحة بن مصرف [۷]،

عن عميرة بن سعد [۸]، قال: شهدت عليا على المنبر ناشد أصحاب رسول الله صلى الله عليه و سلم: «من سمع رسول الله صلى الله

عليه و سلم يوم غدير خم يقول ما قال، فليشهد»، فقام اثنا عشر رجلا، منهم أبو سعيد الخدري، و ابو هريرة، و انس بن مالك [۹]،

فشهدوا انهم سمعوا رسول الله صلى [۱] ابن البطريق: يحيى بن الحسن الحلبي المتوفى سنة (۶۰۰) هـ

[۲] هو محمد بن علي ابو سعيد النقاش الاصبهاني الحنبلي المتوفى (۴۱۴)

[۳] الطبراني: سليمان بن احمد المتوفى سنة (۳۶۰) هـ

[۴] احمد بن ابراهيم الثقفي المعروف بابن شاذويه المتوفى (۲۹۱)

[۵] اسماعيل البجلي الاصفهاني المتوفى (۲۲۷)

[۶] مسعر بن كدام (بکسر الكاف) بن ظهير الكوفي المتوفى (۱۵۳)

[۷] طلحة بن مصرف الكوفي المتوفى (۱۱۲)

[۸] عميرة بن سعد: قال الذهبي: الصحيح عميرة بن سعد الهمداني الكوفي وثقه ابن حبان في التقریب ۲۹۱

[۹] لا يخفى أن أنسا كان ممن حول المنبر لا من شهود الحديث - راجع الغدير ج ۱/۱۸۲

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۱۳۳

اللَّهُ عليه و سلم يقول: «من كنت مولاه، فعلى مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه».



قال ابو الحسن بن المغازلی: قال ابو القاسم الفضل بن محمد: هذا حديث صحيح عن رسول الله صلى الله عليه وسلم. وقد روى حديث غدير خم عن رسول الله صلى الله عليه وسلم نحو مائة نفس منهم العشرة، وهو حديث ثابت، لا اعرف له علة تفرد على بهذه الفضيلة، لم يشركه فيها أحد [۱]

### استشهاد جناب امير المؤمنين عليه السلام بر حديث غدير بروایت أخطب خوارزم

و موفق بن احمد المعروف بأخطب خوارزم [۲] در کتاب مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام گفته: و بهذا الاسناد عن أحمد بن الحسين [۳] هذا قال: اخبرنا أبو محمد عبد الله ابن يحيى بن عبد الجبار السكري ببغداد، قال: اخبرنا اسماعيل بن محمد الصفار قال: حدثنا احمد بن منصور الرمادي [۴] قال: حدثنا عبد الرزاق [۵] قال: حدثنا [۱] المناقب لابن المغازلي: ۲۶ ح ۳۸ [۲] اخطب خوارزم: موفق بن احمد الحنفی المتوفى سنة (۵۶۸) هـ [۳] هو احمد بن الحسين البيهقي المتوفى سنة (۴۵۸) هـ [۴] الرمادي: احمد بن منصور الحافظ البغدادي المتوفى (۲۶۵) هـ [۵] عبد الرزاق: بن همام بن نافع الحافظ الصنعاني المتوفى (۲۱۱) عبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۱۳۴

اسرائيل [۱]، عن أبي اسحاق [۲] قال: حدثني سعيد [۳] بن وهب، و عبد خير [۴] انهما سمعا عليا برحبه الكوفة، يقول: انشد بالله من سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: «من كنت مولاه، فان عليا مولاه»، فقام عدة من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم، فشهدوا انهم سمعوا رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ذلك.

قال (رض): يقال: نشدتك الله و ناشدتك الله و انشدتك الله، أى سألتك بالله، و طلبت إليك، و هو مجاز قولهم: نشد الضالة ينشدها إذا طلبها، و أنشدها عرفها، قال:

يصيخ للنباة اسماعه اصاخة الناشد للمنشد [۵].

### استشهاد جناب امير المؤمنين (ع) بر حديث غدير بروایت ابن الاثير

و علی بن محمد بن محمد بن عبد الكريم الجزري المعروف بابن الاثير، كه ابن خلكان [۶] در وفيات بمدح او گفته: ابو الحسن علی بن ابی الكرم محمد بن محمد بن عبد الكريم بن عبد الواحد [۱] اسرائیل بن یونس بن أبی اسحاق السبيعي المتوفى (۱۶۲)

[۲] ابو اسحاق السبيعي عمرو بن عبد الله المتوفى (۱۲۷)

[۳] سعيد بن وهب الهمداني الكوفي المتوفى سنة (۷۶) هـ

[۴] عبد خير بن يزيد الهمداني الكوفي التابعی ابو عمارة المخضرمی

[۵] المناقب للخوارزمی: ۹۵

[۶] ابن خلكان: احمد بن محمد البرمکی المتوفى (۶۸۱) هـ

عبقات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۱۳۵

الشیانی المعروف بابن الاثير الجزري، الملقب عز الدين.

ولد بالجزيرة و نشأ بها، ثم صار الى الموصل مع والده و أخويه، الاتي ذكرهما ان شاء الله تعالى، و سكن الموصل و سمع بها من أبی الفضل عبد الله بن احمد الخطيب [۱] الطوسي، و من فی طبقته، و قدم بغداد مرارا حاجا و رسولا من صاحب الموصل، و سمع بها من

الشيخين: أبي القاسم يعيش [۲] بن صدقة الفقيه الشافعي، و أبي احمد [۳] عبد الوهاب بن علي الصوفي، و غيرهما. ثم رحل الى الشام و القدس، و سمع هناك من جماعة، ثم عاد الى الموصل و لزم بيته منقطعا الى التوفر على النظر في العلم، و كان بيته مجمع الفضل لاهل الموصل و الواردين عليها. و كان اماما في حفظ الحديث و معرفته و ما يتعلق به حافظا للتواريخ المتقدمة و المتأخرة، و خيرا بأنساب العرب و أخبارهم و أيامهم و وقائعهم [۴] - الخ.

در «اسد الغابة في معرفة الصحابة»، كه كاتب جلبي در «كشف الظنون» بذكر آن می گوید: «اسد الغابة في معرفة الصحابة» مجلد للشيخ عز الدين علي بن محمد المعروف بابن الاثير الجزري المتوفى سنة ثلاثين و ستمائة. ذكر فيه سبعة آلاف و خمسمائة ترجمة، و استدرک علی ما فات من تقدمه، و بين أوامهم. [۱] الخطيب الطوسي: ابو الفضل عبد الله بن احمد الموصلی المتوفى (۵۷۸).

[۲] يعيش بن صدقة بن علي الفراتي المتوفى سنة (۵۹۳) هـ

[۳] ابو احمد عبد الوهاب بن علي الصوفي المتوفى (۶۰۷) هـ

[۴] وفيات الأعيان ج ۳/۳۴۸

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۱۳۶

قاله الذهبي في «تجريد أسماء الصحابة» و هو مختصر «اسد الغابة»:

أوله: الحمد لله العلي الاعلى - الخ، ذكر فيه ان كتاب ابن الاثير نفيس، مستقص لاسماء الصحابة الذين ذكروا في الكتب الاربعة المصنفة في معرفة الصحابة، و هي كتاب ابن منده [۱]، و كتاب أبي نعيم [۲]، و كتاب أبي موسى [۳] الاصبهانيين، و هو ذيل كتاب ابن منده، و كتاب ابن عبد البر [۴] - الخ [۵] گفته: زيد بن شراحيل و قيل: يزيد بن شراحيل الانصاري.

اخبرنا أبو موسى كتابه، اخبرنا حمزة [۶] بن العباس العلوي ابو محمد، اخبرنا ابو بكر احمد بن الفضل الباطرقاني [۷]، اخبرنا ابو مسلم عبد الرحمن بن محمد بن ابراهيم بن شهدل المدني، اخبرنا ابو العباس [۸] احمد بن محمد بن سعيد بن عقدة، حدثنا عبد الله بن ابراهيم بن قتيبة، اخبرنا الحسن [۹] بن زياد عن عمرو بن سعيد البصري، عن عمرو بن عبد الله بن يعلى بن مرة، عن أبيه، عن [۱] ابن منده محمد بن اسحاق بن محمد بن يحيى الاصبهاني المتوفى (۳۹۵) هـ [۲] ابو نعيم الاصبهاني: احمد بن عبد الله الحافظ المتوفى (۴۳۰) هـ. [۳] ابو موسى محمد بن عمر المدني الاصبهاني المتوفى (۵۸۱) هـ [۴] ابن عبد البر: يوسف بن عبد الله القرطبي المتوفى (۴۶۳) [۵] كشف الظنون ج ۱/۸۲ [۶] حمزة بن العباس العلوي ابو محمد الاصبهاني الصوفي المتوفى (۵۱۷) هـ [۷] الباطرقاني: احمد بن الفضل المقرئ الاصفهاني المتوفى (۴۶۰) هـ [۸] ابو العباس: احمد بن محمد المعروف بابن عقدة المتوفى (۳۳۳) هـ [۹] الحسن بن زياد: ابو علي اللؤلؤي قاضي الكوفة توفي (۲۰۴) عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۱۳۷

جده يعلى [۱] بن مرة قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول: «من كنت مولاه، فعلى مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه»، قال: فلما قدم على رضى الله عنه الكوفة تشد الناس من سمع ذلك من رسول الله صلى الله عليه و سلم، فانتشد له بضعة عشر رجلا منهم يزيد او زيد بن شراحيل الانصاري - اخرجه أبو موسى [۲].

و نیز در اسد الغابة در ترجمه جناب امير عليه السلام، گفته:

أنبأنا ابو الفضل بن عبيد الله الفقيه بأسناده الى أبي يعلى [۳] احمد بن علي، أنبأنا القواريري [۴] حدثنا يونس [۵] بن ارقم، حدثنا يزيد [۶] بن أبي زياد، عن عبد الرحمن [۷] أبي ليلى قال: شهدت عليا في الرحبة يناشد الناس: انشد الله من سمع رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول يوم غدیر خم: «من كنت مولاه، فعلى مولاه» لما قام؟ قال عبد الرحمن: فقام اثنا عشر بدریا، كانى انظر الى أحدهم عليه سراويل، فقالوا: نشهد انا سمعنا رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول يوم غدیر خم: «أ لست أولى بالمؤمنين من أنفسهم و ازواجی

امهاتهم؟» [۱] یعلی بن مره بن وهب الثقفی ابو مرازم الصحابی

[۲] أسد الغابة ج ۲/۲۳۳

[۳] ابو یعلی احمد بن علی الحافظ الموصلی المتوفی سنه (۳۰۷) هـ

[۴] القواریری: عبید الله بن عمر الحافظ البصری المتوفی (۲۳۵)

[۵] یونس بن ارقم: الکندی البصری، له ترجمه فی الجرح و التعديل ج ۹/۲۳۶.

[۶] یزید بن أبی زیاد الکوفی المتوفی سنه (۱۳۶)

[۷] عبد الرحمن بن أبی لیلی التابعی المتوفی (۸۲) ۳/۶

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۱۳۸

قلنا: بلی یا رسول الله، فقال: «من كنت مولاه، فعلى مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه».

و قد روى مثل هذا عن البراء [۱] بن عازب، و زاد: فقال عمر بن الخطاب:

یا ابن ابی طالب! اصبحت اليوم ولى كل مؤمن [۲].

و نیز در «اسد الغابة» بترجمه ناجیه بن عمرو، و بعد نقل روایتی از ابو موسی، گفته:

[اخبارنا ابو موسی أيضا إجازة، اخبارنا الشريف ابو محمد بن حمزة بن العباس العلوی، اخبارنا احمد بن الفضل المقری، حدثنا ابو مسلم بن شهدل، حدثنا ابو العباس بن عقدة، حدثنا عبد الله بن ابراهيم بن قتيبة، حدثنا حسن بن زياد، عن عمرو بن سعيد البصری، عن عمرو بن عبد الله بن یعلی بن مره، عن أبيه، عن جده یعلی قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول: «من كنت مولاه، فعلى مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه»، فلما قدم على عليه السلام الكوفة، نشد الناس، فانتشد له بضعة عشر رجلا فيهم ابو ايوب صاحب منزل رسول الله صلى الله عليه و سلم، و ناجیه بن عمرو الخزاعي: اخرجہ أبو نعيم و ابو موسی [۳].

و نیز در آن مسطور است:

[ابو زينب بن عوف الانصارى، روى الاصبغ [۴] بن نباته، قال: نشد على عليه السلام الناس: من سمع رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول يوم غدیر خم [۱] البراء بن عازب الانصارى الاوسى نزيل الكوفة توفى سنه (۷۲)

[۲] اسد الغابة ج ۴/۲۸

[۳] اسد الغابة ج ۵/۶

[۴] اصبغ بن نباته ابو القاسم التميمی التابعی الکوفی

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۱۳۹

ما قال، الا قام؟ فقام بضعة عشر فيهم ابو ايوب الانصارى، [۱] و ابو زينب، فقالوا:

نشهد انا سمعنا رسول الله صلى الله عليه و سلم، و أخذ بيدك يوم غدیر خم، فرفعها فقال: «ألستم تشهدون انى قد بلغت و نصحت؟» قال: «ألا ان الله عز و جل ولى و أنا ولى المؤمنين، فمن كنت مولاه، فهذا على مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و أحب من أحبه و أعن من أعاناه و ابغض من ابغضه». أخرجه ابو موسی [۲].

و نیز در آن مذکور است:

[ابو قدامة الانصارى، أورده ابن عقدة، أخبرنا ابو موسى اذنا، اخبارنا الشريف ابو محمد حمزة بن العباس العلوی، أخبرنا احمد بن الفضل الباطرقانى، أخبرنا ابو مسلم بن شهدل، اخبارنا ابو العباس احمد بن محمد بن سعيد، حدثنا محمد بن مفضل بن ابراهيم الاشعري [۳]، اخبارنا رجا بن عبد الله، اخبارنا محمد بن كثير [۴]، عن فطر، [۵] و ابن الجارود، عن ابی الطفيل [۶]، قال: كنا عند على رضى الله عنه، فقال: «انشد الله تعالى من شهد يوم غدیر خم، الا قام؟» [۱] ابو أيوب الانصارى: خالد بن زيد الصحابی المتوفى (۵۰)

[۲] اسد الغابة ج ۵/۲۰۵

[۳] محمد بن مفضل بن ابراهيم بن قيس بن رمانة الاشعري ابو جعفر الكوفي وثقه النجاشي في رجاله

[۴] محمد بن كثير: ابو عبد الله البصري المتوفى سنة (۲۲۳) هـ

[۵] فطر: بن خليفه الخياط الحافظ الكوفي المتوفى (۱۵۵) هـ

[۶] ابو الطفيل: عامر بن واثله الصحابي المتوفى سنة (۱۰۰) او بعدها

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۱۴۰

فقام سبعة عشر رجلا منهم: ابو قدامة الانصاري، فقالوا: نشهد انا اقبلنا مع رسول الله صلى الله عليه و سلم من حجة الوداع، حتى إذا كان الظهر خرج رسول الله صلى الله عليه و سلم، فأمر بشجرات، فشدن و القى عليهن ثوب، ثم نادى الصلوة، فخرجنا، فصلينا، ثم قام، فحمد الله تعالى و اثنى عليه، ثم قال:

«يا ايها الناس أتعلمون ان الله عز و جل مولاي و أنا مولى المؤمنين و اني أولى بكم من انفسكم؟»، يقول ذلك مرارا، قلنا: نعم، و هو أخذ بيدك يقول «من كنت مولاه، فعلى مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه» ثلاث مرات

قال العدوي: ابو قدامة بن الحارث شهد أحدا، و له فيها اثر حسن، و بقي حتى قتل بصفين مع على و قد انقرض عقبه.

قال: و هو ابو قدامة بن الحارث بن جعدية بن ثعلبة بن سالم بن مالك بن واقف. أخرجه ابو موسى [۱].

و ابن حجر عسقلاني [۲] در «اصابه» كما مر سابقا، گفته:

[عبد الرحمن بن مدليج، ذكره ابو العباس بن عقدة في كتاب «الموالاة» و أخرج من طريق موسى بن النضر بن الربيع الحمصي: حدثني سعد بن طالب ابو غيلان [۳]، حدثني ابو اسحاق، حدثني من لا احصى ان عليا انشد الناس في الرحبة: من سمع قول رسول الله صلى الله عليه و سلم: «من كنت مولاه، فعلى مولاه»؟ فقام نفر منهم عبد الرحمن بن مدليج، فشهدوا أنهم سمعوا إذ ذاك من رسول الله صلى الله عليه و آله عليه [۱] اسد الغابة ج ۵/۲۷۶

[۲] العسقلاني: احمد بن المعروف بابن حجر توفى بالقاهرة (۸۵۲) هـ

[۳] ابو غيلان: سعد بن طالب الشيباني الكوفي عده الشيخ من اصحاب الصادق عليه السلام و ذكره ابن حبان في الثقات

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۱۴۱

و سلم و أخرجه ابن شاهين [۱]، عن ابن عقدة و استدرکه [۲].

و نیز در «اصابه» گفته:

[ابو قدامة الانصاري ذكره ابو العباس بن عقدة في كتاب «الموالاة» الذي جمع فيه طرق حديث «من كنت مولاه، فعلى مولاه»، فأخرج فيه من طريق محمد بن كثير، عن فطر، عن أبي الطفيل، قال: كنا عند على، فقال: انشد الله من شهد يوم غدیر خم؟ فقام سبعة عشر رجلا منهم ابو قدامة الانصاري، فشهدوا ان رسول الله صلى الله عليه و سلم، قال ذلك.

و استدرکه ابو موسى، و سیأتی فی الذی بعد ما یؤخذ منه اسم ابيه و تمام نسبه [۳].

و ابراهيم بن عبد الله اليمنى الوصابی [۴] الشافعی در کتاب «الاكتفاء» گفته:

[عن عبد الرحمن بن أبي ليلى رضى الله عنه، قال: سمعت عليا في الرحبة ينشد الناس: انشد الله من سمع رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول يوم غدیر خم: «من كنت مولاه، فعلى مولاه» لما قام، فشهد؟ فقام اثني عشر بدريا، [۱] ابن شاهين: عمر بن احمد الحافظ البغدادي المتوفى (۳۸۵) هـ

[۲] الاصابة ج ۲/۴۲۱ قال الاميني بعد ذكر ما نقل في الاصابة: و أنت ترى كيف لعب ابن حجر بالحديث سندا و متنا فقلبه ظهرا لبطن باسقاط اسماء رواه الاربعة المذكورين فيه، و حذف قصة الكاتمين و اصابة الدعوة عليهم، وعد عبد الرحمن بن مدليج الكاتم

للحديث راويا له - الغدير ج ۱/۱۷۴

[۳] الاصابة ج ۴/۱۵۹

[۴] الوصابی الشافعی ابراهیم فرغ من «الاكتفاء» سنة (۹۶۷) هـ

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَئِمَّةِ الْاَظْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۱۴۲

فقالوا: نشهد انا سمعنا رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يوم غدیر خم:

«أ لست أولى بالمؤمنين من أنفسهم و أزواجی امهاتهم»، فقلنا: بلى، فقال:

«من كنت مولاه، فعلى مولاه، اللهم وال من والاه» و عاد من عاداه».

أخرجه عبد الله بن الامام احمد فى «زوائد المسند»، و أبو يعلى فى «المسند» و ابن جرير فى «تهذيب الآثار»، و الخطيب فى «تاريخ» هـ،

و الضياء فى «المختار».

و نیز در آن مذکور است:

[و عن زيد [۱] بن أرقم رضى الله عنه، قال: نشد على الناس: من سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يوم غدیر خم: «أ لستم

تعلمون انى أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟ قالوا: بلى، قال: «فمن كنت مولاه، فعلى مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه»، فقام

اثنى عشر رجلا، فشهدوا بذلك.

أخرجه الطبرانى فى «الكبير».

و عن عميرة بن سعد قال: شهدت عليا على المنبر يناشد أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم: «من سمع رسول الله صلى الله عليه

وسلم، يقول يوم غدیر خم ما قال»، فقام اثنا عشر رجلا منهم ابو هريرة، و ابو سعيد، و أنس بن مالك، فشهدوا أنهم سمعوا رسول الله

صلى الله عليه و آله عليه و سلم يقول: «من كنت مولاه، فعلى مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه». أخرجه الطبرانى فى

«الوسط».

و عنه رضى الله عنه، قال: جمع على الناس فى الرحبة، و أنا شاهد، فقال:

انشد الله رجلا سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: «من كنت مولاه فعلى مولاه»، فقام ثمانية عشر رجلا شهدوا انهم سمعوا

النبي صلى الله عليه و سلم يقول ذلك. أخرجه الطبرانى فى «الوسط» [۱] زيد بن ارقم الانصارى الخزرجى المتوفى سنة (۶۶)

### استشهاد جناب أمير المؤمنين (ع) بر حديث غدیر بروایت نور الدين سمهودی

و سيد نور الدين على بن عبد الله سمهودی در «جواهر العقدين» گفته:

[عن أبى الطفيل رضى الله تعالى عنه: ان عليا رضى الله عنه قام، فحمد الله و أثنى عليه، ثم قال: «انشد الله من شهد يوم غدیر خم، الا

قام؟ و لا- يقوم رجل يقول: «انى نبئت أو بلغنى، الا رجل سمعت أذناه و وعاه قلبه»، فقام سبعة عشر رجلا منهم خزيمه بن ثابت، و

سهل بن سعد، و عدى بن حاتم، و عقبه بن عامر، و ابو أيوب الانصارى، و أبو سعيد الخدرى، و ابو شريح الخزاعى، و ابو قدامة

الانصارى، و ابو لیلی [۱]، و ابو الهيثم بن التيهان، و رجال من قریش.

فقال على رضى الله عنه و عنهم: «هاتوا ما سمعتم»، فقالوا: نشهد انا اقبلنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم، من حجة الوداع، حتى

إذا كان الظهر، خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم، فأمر بشجرات، فشذب و القى عليهن ثوب، ثم نادى بالصلاة، فخرجنا، فصلينا،

ثم قام، فحمد الله و أثنى عليه، ثم قال: «يا أيها الناس ما أنتم قائلون؟»، قالوا: قد بلغت، قال: «اللهم اشهد» ثلاث مرات، قال: «انى

اوشك ان ادعى، فاجيب، و انى مسئول و أنتم مسئولون» ثم قال: «ألا ان دماءكم و أموالكم حرام كحرمة يومكم و حرمة شهركم هذا،

اوصیکم بالنساء، اوصیکم بالجار، اوصیکم بالممالیک، اوصیکم بالعدل و الاحسان»، ثم قال: «ایها الناس انی تارک فیکم الثقلین: کتاب الله و عترتی اهل بیتی، فانهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض، نبأنی بذلك اللطیف الخیر».

و ذکر الحدیث فی

قوله صلی الله علیه و سلم: «من كنت مولاه، فعلى مولاه» [۱] فی ینابیع المودة: ابو یعلی و هو شداد بن اوس المتوفی سنه (۸۵)

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۱۴۴

فقال علی: «صدقتم و أنا علی ذلك من الشاهدين».

أخرجه ابن عقدة من طریق محمد بن كثير، عن فطر و ابن الجارود، و كلاهما عن أبي الطفيل .

پر ظاهر است که استشهاد جناب امیر المؤمنین علیه السلام دلیل صریح است بر آنکه حدیث غدیر دلالت بر امامت و خلافت آن حضرت دارد، زیرا که ناصرت و محبت، یا صرف محبوبیت غیر مفیده افضلیت، که مثل آن، دیگر صحابه را هم حاصل بود، حاجت استشهاد نداشت، که امری بود ظاهر و باهر، کسی را در آن مجال انکار نبوده، و خصوصا حاضرین مجلس که أجله صحابه و اصحاب حل و عقد بودند، هرگز در این باره ربی و استبعادی و انکاری نداشتند، پس بمقابله ایشان استشهاد در این باره ربی و استبعادی و انکاری نداشتند، پس بمقابله ایشان استشهاد نمودن بر امری که همه شان معترف بآن باشند، و احدی انکار آن نداشته فائده نداشت، کما یظهر من کلام ابن روزبهان و سیجیء.

و علاوه بر این، روایات اهل سنت دلالت دارد بر آنکه هر گاه جناب امیر المؤمنین علیه السلام استشهاد بر حدیث غدیر فرمود، جمعی ادای شهادت کردند، و قومی باخفای آن پرداختند، پس بدعای جناب امیر المؤمنین علیه السلام سزای آن یافتند، یعنی بعضی بعمی، و بعضی به برص مبتلا گردیدند، و چاشنی عذاب الهی در دار دنیا چشیدند! در «اسد الغابة» مذکور است:

[عبد الرحمن بن مدلیح، آورده ابن عقدة، و

روی بأسناده عن أبي غیلان سعد بن طالب، عن أبي اسحاق، عن عمرو ذی مرة [۱]، و زید [۲] بن یثیع، و سعید [۱] عمرو بن مرة (او ذو مرة) ابو عبد الله الكوفي المتوفی (۱۱۶) [۲] زید بن یثیع (بضم الیاء) الهمدانی التابعی الکوفی عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۱۴۵

ابن وهب، و هانی بن هانی [۱]، قال ابو اسحاق: و حدثنی من لا احصى، ان علیا نشد الناس فی الرحبة: من سمع قول رسول الله صلی الله علیه و سلم: «من كنت مولاه، فعلى مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه»؟ فقام نفر، فشهدوا انهم سمعوا ذلك من رسول الله صلی الله علیه و سلم و کتم قوم، فما خرجوا من الدنيا حتی عموا و اصابتهم آفة منهم یزید بن ودیعة، و عبد الرحمن بن مدلیح. أخرجه أبو موسى [۲].

و عبد الله بن احمد در «مسند» والد خود گفته:

حدثنا أحمد بن عمر الوکیعی [۳]، قال: حدثنا زید بن الحباب [۴]، قال:

حدثنا الولید [۵] بن عقبه بن نزار العنسی، قال: حدثنی سماک [۶] بن عبید بن الولید العبسی، قال: دخلت علی عبد الرحمن بن أبي لیلی، فحدثنی انه شهد علیا فی الرحبة، قال: «انشد الله رجلا سمع رسول الله صلی الله علیه و سلم، و شهده يوم غدیر خم الا قام»؟ و لا یقوم الا من قد رآه، فقام اثنی عشر رجلا، فقالوا: قد رأیناه و سمعناه حیث أخذ بیده، یقول: «اللهم وال من والاه، و عاد [۱] هانی بن هانی الهمدانی الکوفی

[۲] اسد الغابة ج ۳/۳۲۱

[۳] الوکیعی: احمد بن عمر بن حفص الکوفی المتوفی (۲۳۵) هـ

[۴] زید بن الحباب ابو الحسین الحافظ الکوفی المتوفی (۲۰۳) هـ

[۵] الولید بن عقبه بن نزار: قال الذهبی فی المیزان ج ۴/۳۴۲: شیخ عراقی عن بعض التابعین، لا یعرف تفرد عنه زید بن الحباب

[۶] سماک بن عبید بن الولید العبسی ترجمه ابن ابی حاتم و قال: روی عن عطاء، و روی عنه سفیان الثوری

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۱۴۶

من عاداه، و انصر من نصره، و اخذل من خذله»، فقام الا ثلاثة لم يقوموا، فدعا عليهم، فأصابتهم دعوته [۱].

و ابن کثیر نیز این روایت را در «تاریخ» خود ذکر کرده، حیث قال:

[قال عبد الله بن احمد: حدثنا أحمد بن عمر الوکیعی، ثنا زید بن الحباب ثنا الولید بن عقبه بن نزار العنسی، ثنا سماک بن عبید بن

الولید العبسی، قال دخلت علی عبد الرحمن بن أبی لیلی، فحدثنی: انه شهد علیا فی الرحبة، قال:

«انشد الله رجلا سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم و شهدته يوم غدیر خم، الا قام؟» و لا يقوم الا من قد رآه، فقام اثني عشر رجلا،

فقالوا: قد رأيناه و سمعناه حیث أخذ بيده، يقول: «اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، و انصر من نصره و اخذل من خذله»، فقام الا

ثلاثة لم يقوموا، فدعا عليهم، فأصابتهم دعوته [۲]

و در «کنز العمال» مسطور است:

[عن عبد الرحمن بن أبی لیلی، قال: خطب علی، فقال: انشد الله امرأ نشده الاسلام سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم غدیر

خم أخذ بيدي، يقول:

«أ لست أولى بكم يا معشر المسلمين من أنفسكم؟»، قالوا: بلى يا رسول الله، قال: «من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه، و

عاد من عاداه، و انصر من نصره، و اخذل من خذله»، الا قام، فشهد؟ فقام بضعة عشر رجلا، فشهدوا و کتم قوم، فما فنوا من الدنيا،

حتى عموا و برصوا قط فی الافراد [۳]. [۱] المسند لابن حنبل ج ۱/۱۱۹

[۲] تاریخ ابن کثیر ج ۵/۲۱۱

[۳] کنز العمال ج ۶/۳۹۷

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۱۴۷

و محتجب نماند که از روایت ثقات این حضرات ظاهر است که کسانی که اخفای شهادت حدیث غدیر نمودند و کتمان آن

کردند، علاوه بر عبد الرحمن بن مدلج، و یزید بن ودیع، اکابر صحابه و اجله و اعظم ایشان بودند، از آن جمله زید بن ارقم، و

انس بن مالک، و براء بن عازب.

نور الدین علی بن ابراهیم بن احمد بن علی الحلبي [۱] در «انسان العیون فی سیرة الامین المأمون» گفته:

و قول بعضهم: ان زیادة

«اللهم وال من والاه»

الی آخره موضوعه مردود

فقد ورد ذلك من طرق صحیح الذهبی كثيرا منها و قد جاء: ان علیا رضی الله عنه قام خطيبا، فحمد الله تعالى و اثني علیه، ثم قال:

«انشد الله من شهد غدیر خم الا قام؟»

و لا يقوم رجل، يقول: نبئت أو بلغنی الا رجل سمعت اذناه و وعی قلبه، فقام سبعة عشر صحابيا.

و فی روایة: ثلاثون صحابيا، و فی «المعجم الكبير»: ستة عشر صحابيا، و فی روایة: اثنا عشر صحابيا.

فقال: هاتوا ما سمعتم، فذكروا الحديث و من جملته: «من كنت مولاه، فعلى مولاه»، و فی روایة: «فهذا مولاه»، و عن زید بن ارقم

رضی الله عنه: و كنت ممن کتم، فذهب الله ببصری، و كان علی کرم الله وجهه عنه دعی علی من کتم [۲]. [۱] الحلبي نور الدین

علی بن ابراهیم المتوفی (۱۰۴۴)



[۲] السیره الحلیه ج ۳/۳۳۶ - ۳۳۷.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۱۴۸

و عبد الرحمن [۱] بن احمد الجامی در کتاب «شواهد النبوة» که باعتراف فاضل رشید در «ایضاح» کتاب جلیل است، در ذکر کرامات جناب امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

از آن جمله آن است که روزی بر حاضران مجلس سوگند داد که هر که از رسول صلی الله علیه و سلم شنیده است که گفته: «من كنت مولاه، فعلى مولاه»، گواهی دهد.

دوازده تن از انصار حاضر بودند، گواهی دادند. یکی دیگر که آن را از رسول صلی الله علیه و سلم شنیده بود، حاضر بود، اما گواهی نداد حضرت امیر کرم الله وجهه فرمود: که ای فلان تو چرا گواهی ندادی، با آنکه تو هم شنیده‌ای؟، گفت: من پیر شده‌ام و فراموش کرده‌ام.

امیر گفت: که خداوند اگر این شخص دروغ می‌گوید، سفیدی بر بصره وی ظاهر گردان، که عمامه آن را نبوشد. راوی گوید که: و الله من آن شخص را دیدم که سفیدی بر میان دو چشم وی پیدا آمده بود و از آن جمله آن است که زید بن ارقم رضی الله عنه گفته است: که من در همان مجلس، یا مثل آن حاضر بودم و من نیز از آن جمله بودم که شنیده بودم، اما گواهی ندادم و آن را پنهان داشتم، خدای تعالی روشنای چشم مرا ببرد، و گویند که همیشه بر فوت آن شهادت اظهار ندامت می‌کرد و از خدای تعالی آمرزش می‌خواست.

و علی بن محمد الجلابی المعروف بابن المغازلی در کتاب «مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام» علی ما نقل عنه، گفته:

[اخبّرنا أبو الحسن علی بن عمر بن عبد الله بن شاذب، قال: حدثني أبي، [۱] عبد الرحمن بن احمد الجامی الشیرازی المتوفی (۸۹۸). عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۱۴۹]

قال: حدثنا محمد بن الحسين الزعفرانی، قال: حدثني احمد بن يحيى بن عبد الحميد، حدثني أبو اسرائيل الملائي، عن الحكم، عن ابي سليمان المؤذن، عن زید بن أرقم، قال: نشد على الناس في المسجد: انشد رجلا سمع النبي صلى الله عليه و سلم يقول: «من كنت مولاه، فعلى مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه؟». فكنت أنا فيمن كتم، فذهب بصرى [۱].

و جمال الدين عطاء الله بن فضل الله بن عبد الرحمن الشیرازی النیسابوری المحدث در «اربعین فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام» در ذکر حدیث غدیر گفته.

و رواه زر بن حبیش [۲]، فقال: خرج على من القصر، فاستقبله ركباً متقلدى السيوف عليهم العمامة حديثي عهد بسفر، فقالوا: السلام عليك يا أمير المؤمنين و رحمه الله و بركاته، السلام عليك يا مولانا، فقال على بعد ما رد السلام: «من ههنا من اصحاب رسول الله صلى الله عليه و سلم؟»، فقام اثني عشر رجلاً: منهم خالد بن زيد ابو ايوب الانصاري، و خزيمة بن ثابت [۳] ذو الشهادتين، قيس بن ثابت بن شماس، و عمار بن ياسر، و ابو الهيثم بن [۴] التيهان، و هاشم بن [۵] عتبة بن ابي وقاص، و حبيب بن بديل بن ورقاء، فشهدوا انهم سمعوا رسول الله صلى الله عليه و سلم يوم غدیر خم، يقول: «من كنت مولاه، فعلى مولاه» الحديث، فقال [۱] المناقب لابن المغازلي: ۳۳

[۲] زر بن حبیش ابو مریم التابعی المتوفی (۸۱) او بعدها

[۳] خزيمة بن ثابت: الانصارى الصحابى الشهيد بصفين سنة (۳۷) هـ

[۴] ابو الهيثم: مالك بن التيهان الانصارى الاوسى الشهيد بصفين (۳۷)

[۵] هاشم بن عتبة الملقب بالمرقال الشهيد بصفين سنة (۳۷) هـ

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۱۵۰

على لانس [۱] بن مالك، و البراء بن عازب: «ما منعكما ان تقوموا، فتشهدا؟»

فقد سمعنا كما سمع القوم؟، فقال: «اللهم ان كانا كتماها معاندة فأبليهما»، فأما البراء فعمي، فكان يسأل عن منزله، فيقول: كيف يرشد من ادر كته الدعوة و أما أنس، فقد برصت قدماه

و قيل: لما استشهد على عليه السلام قول النبي صلى الله عليه و سلم: «من كنت مولاه فعلى مولاه»، اعتذر بالنسيان، فقال: «اللهم ان كان كاذبا فاضربه ببياض لا تواريه العمامة»، فبرص وجهه، فسدل بعد ذلك برقا على وجهه - الخ.

و احمد بن يحيى بن جابر البلاذري [۲]، كه ذهبى در «تذكرة الحفاظ» بعد ذكر ابو محمد احمد بن محمد بن ابراهيم الطوسى البلاذري [۳] بذكر او گفته:

[قلت: هذا البلاذري الصغير، فأما الكبير، فانه احمد بن يحيى، صاحب «تاريخ» المشهور من طبقة أبي داود [۴] السجستاني، حافظ، اخبارى [۵].

در كتاب «انساب الاشراف»، كه كاتب جلى در «كشف الظنون» بذكر آن گفته:

[ «أنساب الاشراف» لابی الحسن احمد بن يحيى البلاذري، المتوفى سنة ... و هو كتاب كبير، كثير الفائدة، كتب منه عشرين مجلدا و

لم يتم على [۱] انس بن مالك الانصارى الخزر جى المتوفى سنة (۹۳) هـ

[۲] البلاذري: احمد بن يحيى البغدادي المتوفى سنة (۲۷۹) هـ

[۳] ابو محمد البلاذري الصغير الحافظ المقتول سنة (۳۳۹) هـ

[۴] ابو داود السجستاني: سليمان بن الاشعث المتوفى (۲۷۵)

[۵] تذكرة الحفاظ ج ۳/۸۹۲

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۱۵۱

ما نقل [۱].

گفته:

[قال على على المنبر: انشد الله رجلا سمع رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول يوم غدیر خم: «اللهم وال من والاه و عاد من عاداه»، الا قام؟، فشهدوا.

و تحت المنبر أنس بن مالك، و البراء بن عازب، و جرير [۲] بن عبد الله البجلي، فأعادها فلم يجبه أحد، فقال: «اللهم من كنتم هذه الشهادة و هو يعرفها فلا- نخرجه من الدنيا، حتى تجعل به آية يعرف بها». قال: فبرص أنس، و عمى البراء، و رجع جرير اعرايا بعد هجرته، فأتى الشراء، فمات فى بيت امه [۳]

و بعض روات، روایت کتمان انس بن مالك شهادت حديث غدیر، و مبروص شدن او بدعاى جناب أمير المؤمنين عليه السلام، بکتمان نام او و اتيان لفظ (رجل) بجای نام او آورده اند.

ابو نعيم احمد بن عبد الله الاصفهاني در «حلية الاولياء» بترجمه ابو محمد طلحة بن مصرف كه در مدح او گفته:

[و منهم الورع، الكلف القارى الدنف أبو محمد طلحة بن مصرف، كان ذا صدق، و وفاء، و خلق، و صفا].

مى آرد:

[حدثنا سليمان بن احمد، ثنا احمد بن ابراهيم بن كيسان، ثنا اسماعيل بن عمرو البجلي، ثنا مسعر، عن طلحة بن مصرف، عن عميرة بن

سعد، قال: شهدت [۱] كشف الظنون ج ۱/۱۷۹

[۲] جریر بن عبد الله البجلي الصحابی المتوفی سنه (۵۱) هـ

[۳] انساب الاشراف: ۱۵۶-۱۵۷

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۱۵۲

علیا علی المنبر ناشدا أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم، وفيهم أبو سعيد [۱]، و أبو هريرة [۲]، و أنس، و هم حول المنبر، و علی علی المنبر، و حول المنبر اثني عشر رجلا- هؤلاء منهم، فقال علی: نشدتكم بالله، هل سمعتم رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: «من كنت مولاه، فعلى مولاه»؟، فقاموا كلهم، فقالوا: اللهم نعم.

و قعد رجل، فقال: «ما منعك أن تقوم؟»، قال: يا أمير المؤمنين، كبرت و نسيت، فقال: «اللهم ان كان كاذبا، فاضربه ببلاء حسن». قال: فما مات، حتى رأينا بين عينيه نكتة بيضاء لا تواريه العمامة.

غريب من حديث طلحة، تفرد به مسعر مطولا، و رواه ابن [۳] عائشة، عن اسماعيل مثله، و رواه الاجلح [۴]، و هاني بن [۵] أيوب، عن طلحة مختصرا [۶].

انتهى نقلا عن نسخة عتيقة.

و ترجمه این روایت بر زبان ملا جامی در «شواهد النبوة» شنیدی.

و مجد الدین علی بن ظهیر الدین بدخشانی در کتاب «جامع السلاسل» که نسخه عتیقه آن نزد خاکسار حاضر، در تعدید شمائل و فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته:

از آن جمله آن است که روزی بر حاضران مجلس سوگند دادند، که [۱] أبو سعید: سعد بن مالک الخدری المتوفی (۶۳) أو بعدها.

[۲] أبو هريرة: عبد الرحمن بن صخر الدوسي المتوفی (۵۷) أو بعدها.

[۳] ابن عائشة: عبيد الله بن محمد البصري المتوفی (۲۲۸) هـ.

[۴] الاجلح: يحيى بن عبد الله المحدث الكوفي المتوفی (۱۴۵) هـ.

[۵] هاني بن أيوب: الجعفي الكوفي من أصحاب الصادق عليه السلام.

[۶] حلية الاولياء ج ۲۶/۵-۲۷.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۱۵۳

هر که از رسول صلى الله عليه وسلم شنیده است که گفت:

«من كنت مولاه، فعلى مولاه»

، گواهی دهد، دوازده از انصار حاضر بودند، گواهی دادند، یکی دیگر که آن را از رسول صلى الله عليه وسلم شنیده بود حاضر بود، اما گواهی نداد، حضرت امیر کرم الله وجهه فرمود که: «أى فلان تو چرا گواهی ندادی، با آنکه تو هم شنیده‌ای» گفت: من پیر شده‌ام و فراموش کرده‌ام، امیر دعا کرد که خداوند! اگر این شخص دروغ می‌گوید، سپیدی بر بشره او ظاهر گردان.

راوی گوید: و الله من آن شخص را دیدم که سپیدی در میان دو چشم او پیدا آمده بود.

بر متدرب منصف مخفی نخواهد ماند که کتمان چند کس از اصحاب کبار، که حسب افادات اساطین سنی، نهایت جلیل الشأن، و عظیم المرتبه، و رفیع القدر و جمیل الفخر بودند، و بمدارج عالی، و معارج قاصیه کمال فضل و ورع و تقوی و علم و شرف و اختصاص و قرب فائز، شهادت حدیث غدیر را، و بد دعا نمودن جناب امیر المؤمنین علیه السلام ایشان را، و مقبول شدن آن ببارگاه الهی، و ظهور اثرش، دلیل واضح و برهان ساطع است بر نهایت عظمت و جلالت امری که از این حدیث مراد است:

و ظاهر است که در گواهی محبت و ناصریت، یا محبوبیت بمعنی مزعوم سنی، مقام کتمان و مضایقه نبوده:

علاوه بر این، از این احادیث عدیده اساس قضیه (الصحابه کلهم عدول) منهدم شد، چه از آن ظاهر است که این کسان که کتمان

شهادت کردند بلا ریب صحابه بودند، و این کتمان شان بلا شبهه کبیره است، بلکه از

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۱۵۴

اکبر کبائر، و بحدی شنیع که در سزای آن بعذاب عاجل مبتلا شدند.

و از این روایات اینهم ظاهر است که از جمله صحابه، آن کسان هم بودند که عداوت با جناب امیر المؤمنین علیه السّلام داشتند، و اخفای فضائل آن حضرت می خواستند، پس ادعای شاه صاحب و اسلاف مغفلین شان، موالات جمیع صحابه را با جناب امیر المؤمنین علیه السّلام تلیسی بیش نیست و نیز از ملا-حظه این روایات تقریرات اهل سنت درباره عدم جواز اخفای صحابه نص خلافت جناب امیر المؤمنین علیه السّلام را، و امتناع مخالفتش بر ایشان (هَبَاءٌ مَثُورًا)

گردید، زیرا که اگر حدیث غدیر نص در امامت جناب امیر المؤمنین علیه السّلام است کما هو الواقع، پس مطلوب اهل حق بلا کلفت بصراحت تمام ثابت شد، که با وصفی که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم این نص را در این مجمع عظیم ارشاد فرموده باز آن را چنان پوشیدند و در ابطالش کوشیدند که جناب امیر المؤمنین علیه السّلام را بمقابله اکابر صحابه، حاجت استشهاد بر آن افتاد و بعضی از آنها شهادت دادند، و نبذی زبان خود را بامر حق نگشادند، و در سزای آن بعذاب عاجل گرفتار شدند.

و اگر بالفرض حدیث غدیر نص بر امامت جناب امیر المؤمنین علیه السّلام نیست مگر مراد از آن محض ایجاب محبت جناب امیر المؤمنین علیه السّلام است، پس باز هم مطلوب ما بالاولویة ثابت می شود، زیرا که هر گاه صحابه عمل بمقتضای وجوب محبت جناب امیر المؤمنین علیه السّلام، که بارها جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله ارشاد نمود، و در این مجمع عظیم آن را بیان فرموده نمودند، تا آنکه جناب امیر المؤمنین علیه السّلام را حاجت استشهاد بر آن افتاد، و بعد استشهاد هم جمعی کتمان آن کردند.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۱۵۵

پس اگر این حضرات نص امامت و خلافت جناب امیر المؤمنین علیه السّلام را اخفا نمایند، و بابطال آن پردازند، و عمل را بآن ترک نمایند، از ایشان چه عجب است؟

و نیز از ملاحظه این روایات نهایت انصاف ابن روزبهان [۱] و کمال بعد او از حیف و عدوان، و مجازفت و طغیان، مثل سفیده صبح منجلی و عیان گردیده، که او روایت استشهاد جناب امیر المؤمنین علیه السّلام را بر حدیث غدیر خم، و کتمان انس بن مالک و بد دعا نمودن آن جناب در حق او، از موضوعات بیچاره روافض پنداشته، و بزعم خود دلیلی بس متین بر آن اقامت ساخته، چنانچه در جواب «نهج الحق» گفته:

[و أما ما ذکر ان أمير المؤمنين استشهد من أنس بن مالك، فاعتذر بالنسيان فدعا عليه.

فالظاهر ان هذا من موضوعات الروافض، لان

خبر: «من كنت مولاة فعلى مولاة»

كان في غدیر خم، و كان لكثرة سماع السامعين كالمستفيض، فأى حاجة الى الاستشهاد من أنس، و ان فرضناه انه استشهد و لم يشهد أنس، لم يكن من أخلاق أمير المؤمنين عليه السّلام أن يدعو على صاحب رسول الله صلى الله عليه و سلم و من خدمه عشر سنين بالبرص و وضع الحديث ظاهر].

این کلام روزبهان بوجه عیدیه مورث حیرت است که نتوان نهفت و موجب تعجبها است که نتوان گفت! چه اولاً: نفی حاجت استشهاد بر حدیث غدیر نمودن، و باین دلیل علیل طریقه تکذیب روایت استشهاد از انس به پیمودن طرفه ماجرا است، چه استشهاد جناب امیر المؤمنین علیه السّلام بر حدیث غدیر بطرق [۱] فضل الله بن روزبهان الشیرازی المتوفی بعد سنة (۹۰۹).

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۱۵۶

متعدد و اسانید متکثره مروی گردیده، پس چنین امر ثابت و مشهور:

بلکه متواتر را بمحض وهم باطل و خیال لا حاصل تکذیب نمودن، خبر از غایت ذکاء و فضل، و نهایت بعد از کذب و هزل دادن است.

و ثانیاً: با وصف اعتراف باین معنی که سامعین حدیث غدیر کثیر بودند، و بتصریحات مورخین ثقات عددشان بر صد هزار هم زائد بود باز آن را مثل مستفیض پنداشتن، بحقیقت در استفاضه آن شک کردن، و کمال حذق و مهارت خود در علم حدیث ثابت ساختن است، که مرتبه این حدیث شریف از تواتر هم بمراتب بالاتر رفته است، استفاضه از ادنی مدارج آن است، و ابن روزبهان بسبب کمال انصاف و امعان هنوز در آن شک و ارباب دارد و لا غرو فللجنون فنون.

و ثالثاً: دعای جناب امیر المؤمنین علیه السلام را بر انس، با وصف اخفای او شهادت مطلوبه آن حضرت را بعید از اخلاق آن حضرت دانستن، در حقیقت همت را بر اعتراض و ایراد بر انبیا و اوصیا و صلحا و اولیاء گماشتن است، چه از سنن سنی این حضرات است که در بعض اوقات بر مخالفین و معاندین خود دعای بد کرده‌اند، و این دعاها را ایشان مقبول شده، و این معنی را علماء از مناقب و فضائل این حضرات شمرده‌اند.

این ماجرای شگرف است، که ابن روزبهان این دعا را موجب طعن و تشنیع می‌گرداند، که آن را منافعی حسن اخلاق می‌پندارد! جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم بر منافقانی که در شب عقبه اراده فاسد کرده بودند، بد دعا فرموده.

نور الدین علی بن ابراهیم الحلبی در «انسان العیون» گفته:

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۱۵۷

فلما أصبح رسول الله صلى الله عليه و سلم جاء إليه أسيد [۱] بن حضير، فقال:

يا رسول الله ما منعك البارحة من سلوك الوادي، فقد كان أسهل من سلوك العقبة

### دلیل هشتم از ادله دلالت حدیث غدیر بر امامت: استعظام ابو الطفیل حدیث غدیر را

دلیل هشتم: آنکه شک ابو الطفیل در حدیث غدیر و استنکار و استبعاد آن دلیل صریح است بر آنکه این حدیث دلیل امری نهایت عظیم المرتبه و جلیل الشأن بوده که آن امامت و خلافت است، و اگر مراد از آن صرف همین معنی می‌بود که جناب امیر المؤمنین علیه السلام محب و ناصر مؤمنین یا محبوب ایشان است، این امر هرگز سبب استبعاد و استنکار ابو الطفیل نمی‌گشت، و شک و ریب ابو الطفیل در حدیث غدیر از روایات سابقه ظاهر است، سابقاً شنیدی که در «مسند» احمد [۱] بن حنبل بروایت حسین بن محمد بن بهرام [۲] مذکور است که ابو الطفیل بعد شنیدن استشهاد جناب امیر علیه السلام بر حدیث غدیر و شهادت مردم کثیر بر آن، گفته:

[فخرجت و كأن فی نفسی شیئاً، فلقيت زيد بن أرقم، فقلت له: انی سمعت علیاً یقول: کذا و کذا، قال: فما تنکر! قد سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم [۱] احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی المتوفی سنة (۲۴۱) هـ.

[۲] الحسين بن محمد بن بهرام المروزی المتوفی سنة (۲۱۳).

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۱۸۲

یقول ذلك له [۱].

و در «خصائص نسائی» [۲] بروایت هارون بن عبد الله الحمال [۳] مذکور است که ابو الطفیل گفت:

[فخرجت و فی نفسی منه شیء، فلقيت زيد بن أرقم و اخبرته، فقال: ما تشک! أنا سمعته [۴].

و در «تاریخ ابن کثیر» مذکور است:

[فخرجت و كان فی نفسی شیء، فلقيت زيد بن أرقم، فقلت له: انی سمعت علیاً یقول کذا و کذا، قال: فما تنکر! لقد سمعت رسول

اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ ذَلِكَ لَهُ. رَوَاهُ النَّسَائِيُّ مِنْ حَدِيثِ حَبِيبِ بْنِ أَبِي ثَابِتٍ، عَنْ أَبِي الطَّفِيلِ عَنْهُ [۵].

و نیز در «تاریخ ابن کثیر» بروایت حسین بن محمد مذکور است:

[و كان في نفسى شيء، فلقيت زيد بن أرقم، فقلت له: انى سمعت عليا يقول كذا و كذا، قال: فما تنكر، لقد سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ذلك له [۶].

و در «زین الفتی فی شرح سورۃ هل أتى» مذکور است: [۱] مسند احمد ج ۴/۳۷۰

[۲] النَّسَائِيُّ: احمد بن على بن شعيب المتوفى سنة (۳۰۳) هـ.

[۳] هارون ابو موسى البزار المعروف بالحمال المتوفى (۲۴۳) هـ.

[۴] الخصائص: ۱۰۰

[۵] تاریخ ابن کثیر ج ۷/۳۴۶

[۶] البداية و النهاية لابن کثیر ج ۵/۲۱۱

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۱۸۳

فَقَمْتُ وَ كَانَ فِي نَفْسِي شَيْءٌ، فَلَقِيتُ زَيْدَ بْنَ أَرْقَمٍ، فَخَبَرْتَهُ بِمَا قَالَ عَلِيٌّ، فَقَالَ: وَ مَا تَنْكَرُ! سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُهُ.

و در کتاب «ریاض النضره» بروایت ابو حاتم محمد بن حبان [۱] مذکور است:

[فخرجت و في نفسى من ريبه شيء، فلقيت زيد بن أرقم، فذكرت له ذلك فقال: قد سمعناه من رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول له ذلك [۲].

پس محل امعان است که آیا ابو الطفیل با این همه جلالت شأن و عظمت و علم و دانش در این معنی شک داشت که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله ایجاب دوستی جناب امیر المؤمنین علیه السلام نموده و حکم بآن داده، یا ناصریت و محبت آن جناب بیان فرموده؟ هرگز عاقلی این را تجویز نخواهد کرد، و فضائل جلیله و مناقب حمیده ابو الطفیل که از اکابر و اعظم و اجله و افاحم صحابه است بر ناظر افادات اساطین سنیہ مخفی نیست.

ابن عبد البر در «استیعاب» گفته:

[أبو الطفيل عامر بن واثله و قيل: عمرو بن واثله. قال معن و الاول اكثر و اشهر و هو ابن عامر بن واثله بن عبد الله بن عمرو بن جحش بن عدی بن سعد بن لیث بن بكر بن عبد مناف بن علی بن كنانة الليثي المكي.

ولد يوم أحد و ادرك من هجرة رسول الله صلى الله عليه وسلم ثمان سنين، نزل الكوفة صحب عليا كرم الله وجهه في مشاهد كلها، فلما قتل على رضى الله عنه انصرف الى مكة، فأقام بها، حتى مات سنة مائة و يقال: أقام بالكوفة و مات بها، و الاول أصح و الله أعلم - الى أن قال:

[و كان فاضلا، عالما، حاضر الجواب، فصيحاً، و كان يتشيع في على كرم [۱] ابو حاتم محمد بن حبان البستي المورخ المتوفى سنة (۳۵۴).

[۲] الرياض النضرة ج ۲/۱۶۹

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۱۸۴

اللَّهُ وَجْهَهُ وَ يُفَضِّلُهُ وَ يُشْنِي عَلَى الشَّيْخَيْنِ أَبِي بَكْرٍ وَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا وَ يَتَرَحَّمُ عَلَى عِثْمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قِيلَ: قَدِمَ أَبُو الطَّفِيلِ يَوْمَما عَلَى مُعَاوِيَةَ، فَقَالَ لَهُ: كَيْفَ وَجَدَكَ عَلَى خَلِيلِكَ أَبِي الْحَسَنِ؟ قَالَ: كَوَجَدَ أُمَ مُوسَى لِمُوسَى وَ اشْكُو إِلَى اللَّهِ التَّقْصِيرَ.

وَ قَالَ لَهُ مُعَاوِيَةُ: كُنْتُ فِيمَنْ حَضَرَ عِثْمَانَ؟ قَالَ: لَا، وَ لَكِنِّي فِيمَنْ حَضَرَهُ قَالَ: فَمَا مَنَعَكَ مِنْ نَصْرِهِ؟ قَالَ: وَ أَنْتَ مَا مَنَعَكَ مِنْ نَصْرِهِ،

إذ تربصت به ريب المنون و كنت في أهل الشام و كلهم تابع لك فيما تريد.

قال له معاوية: أو ما ترى طلبى بدمه نصره له؟ قال: بلى، و لكنك كما قال أخو بني فلان:

لا الفينك بعد الموت تندبنى و في حياتى ما زودتنى زادى [۱]. و عز الدين على بن محمد الجزرى المعروف بابن الاثير [۲] در «اسد الغابة فى معرفه الصحابه» بترجمه ابو الطفيل گفته:

[و كان فاضلا، عاقلا، حاضر الجواب فصيحاً و كان من شيعه على، و يثنى على أبى بكر و عمر و عثمان.

و قيل: انه قدم على معاوية، فقال له: كيف وجدك على خليلك أبى الحسن؟

قال: كوجد أم موسى على موسى، و أشكو التقصير، فقال له معاوية: كنت فيمن حضر قتل عثمان؟ قال: لا، و لكنى كنت فيمن حضره، قال: فما منعك من نصره؟

قال: و أنت فما منعك من نصره إذ تربصت به ريب المنون و كنت في أهل الشام و كلهم تابع لك فيما تريد؟

قال معاوية: أو ما ترى طلبى بدمه؟ قال: بلى، و لكنك كما قال أخو جعفى:

لا الفينك بعد الموت تندبنى و في حياتى ما زودتنى زادى.

[۱] الاستيعاب ج ۴/۱۶۹۶

[۲] ابن الاثير الجزرى على بن محمد المتوفى سنه (۶۳۰) هـ.

عِبَقَاتِ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَنْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۱۸۵

اخرجه أبو نعيم و أبو عمر، و أبو موسى [۱]

**دلیل نهم از ادله دلالت حدیث غدیر بر امامت: استدلال بقول آن حضرت: «أ لست أولى بالمؤمنين من أنفسهم»**

## اشاره

دلیل نهم: آنکه تصدیق حضرت بشیر و نذیر صلی الله علیه و آله ما اضاء البدر المنیر و نفخ المسک و العبیر، حدیث غدیر را بفرقه بلیغه:

«أ لست أولى بالمؤمنين من أنفسهم»

دلیل مستتیر و برهان مسفر کالصبح المنیر است بر آنکه مراد از «مولی» أولى بالتصرف است، کما لا يخفى على الناقد البصیر و المصنف الخیر، و هو مما لا يحوم حوله شائبة الرد و النکیر.

و چون دلالت این فقره بر مطلوب نهایت واضح و روشن بود، اولاً حضرات مکابرین بسبب مزید ممارات و لجاج، خود را از انکار ورد و ابطال آن باز نداشتند، و ثانياً بخوف تضییق خناق از طرف جهابذه حذاق بر تقدیر تسلیم، حسب دیدن قدیم و عادت غیر مستقیم، کلافه تأویل علیل و توجیه ذمیم باز کردند.

پس این دلیل موقوف است بر اثبات چند امر:

اول: آنکه فقره:

أ لست أولى بالمؤمنين من أنفسهم

ثابت است.

دوم: آنکه این فقره دلالت بر ثبوت اولویت بتصرف برای جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله دارد. [۱] اسد الغابة ج ۵/۲۳۴



عَبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۱۸۶

سوم: آنکه تصدیق حدیث باین فقره دلیل است بر آنکه مراد از «مولی» همان معنی است که مراد است از لفظ «أولی» در این فقره. اما ثبوت این فقره: پس سابقا دانستی که این فقره را اکابر مهره و افاحم مشاهیر و اجله محدثین و اعظم نحاریر روایت کرده‌اند:

- ۱- معمر بن راشد أبو عروۃ الازدی المتوفی (۱۵۳) هـ.
- ۲- عبد الله بن نمیر الخارفي الكوفي المتوفی سنه (۱۹۹) هـ.
- ۳- أبو نعيم فضل بن دكين، شيخ البخاری، توفی سنه (۲۱۸) هـ.
- ۴- عفان بن مسلم: ابو عثمان البغدادی المتوفی سنه (۲۱۹) هـ.
- ۵- علی بن حکیم الاودی: الكوفي المتوفی سنه (۲۳۱) هـ.
- ۶- عبدالله بن محمد بن أبي شيبة الكوفي المتوفی (۲۳۵) هـ.
- ۷- عبيد الله بن عمر القواريري: أبو سعيد البصري المتوفی سنه (۲۳۵) هـ.
- ۸- قتيبة بن سعيد الثقفي البلخي البغلائی المتوفی (۲۴۰) هـ.
- ۹- أحمد بن حنبل الشيباني المروزي: المتوفی سنه (۲۴۱) هـ.
- ۱۰- أبو عبد الله محمد بن يزيد بن ماجه القزويني المتوفی (۲۷۳) هـ.
- ۱۱- عبد الله بن أحمد بن حنبل الشيباني المتوفی سنه (۲۹۰) هـ.
- ۱۲- احمد بن عمرو بن عبد الخالق البزار المتوفی سنه (۲۹۲) هـ.
- ۱۳- أبو عبد الرحمن احمد بن شعيب النسائي المتوفی (۳۰۳) هـ.
- ۱۴- ابو العباس حسن بن سفيان بن عامر المتوفی سنه (۳۰۳) هـ.
- ۱۵- أبو يعلى احمد بن علي الموصلي المتوفی سنه (۳۰۷) هـ.
- ۱۶- محمد بن جرير الطبري الشافعي المتوفی سنه (۳۱۰) هـ.
- ۱۷- محمد بن علي بن الحسين المعروف بالحكيم الترمذی كان حيا في سنه (۲۸۵) هـ.

عَبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۱۸۷

- ۱۸- أبو زكريا يحيى بن محمد بن عبد الله المتوفی سنه (۳۳۴) هـ.
- ۱۹- دعليج بن احمد السجزي المتوفی سنه (۳۵۱) هـ.
- ۲۰- أبو حاتم محمد بن حبان البستي المتوفی سنه (۳۵۴) هـ.
- ۲۱- أبو القاسم سليمان بن أحمد الطبرانی المتوفی (۳۶۰) هـ.
- ۲۲- ابو الحسن علی بن عمر الدارقطني المتوفی سنه (۳۸۵) هـ.
- ۲۳- أحمد بن محمد الثعلبي النيسابوري المتوفی سنه (۴۲۷) هـ.
- ۲۴- إسماعيل بن علي بن الحسين زنجويه الرازي المعروف بابن السمان المتوفی سنه (۴۴۵) هـ.
- ۲۵- أبو سعيد مسعود بن ناصر السجستاني المتوفی سنه (۴۷۷) هـ.
- ۲۶- علی بن الحسن بن الحسين الخلعي المتوفی سنه (۴۹۲) هـ.
- ۲۷- أحمد بن محمد العاصمي من أئمة القرن الخامس.
- ۲۸- عبد الكريم بن محمد المروزي السمعاني المتوفی (۵۶۲) هـ.
- ۲۹- موفق بن احمد بن المعروف بأخطب خوارزم المتوفی (۵۶۸) هـ.

۳۰- عمر بن محمد بن خضر الاردبیلی المعروف بالملّا.

۳۱- أبو موسى المديني محمد بن أبي بكر عمر بن أبي عيسى احمد بن عمر الاصفهاني المتوفى (۵۸۱).

۳۲- أبو الفتوح اسعد بن محمود بن خلف العجلي الاصفهاني الشافعي المتوفى سنة (۶۰۰).

۳۳- محب الدين احمد بن عبد الله الطبري المتوفى (۶۹۴).

۳۴- ابراهيم بن عبد الله الوصابي اليمني الشافعي.

۳۵- ابراهيم بن محمد بن المؤيد بن عبد الله بن علي بن محمد بن حمويه المتوفى (۷۲۲).

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۱۸۸

۳۶- جمال الدين محمد بن يوسف الزرندی المتوفى سنة (۷۵۰).

۳۷- اسماعيل بن عمر الشهير بابن كثير الشافعي المتوفى (۷۷۴).

۳۸- علي بن شهاب الهمداني المتوفى سنة (۷۸۶) هـ.

۳۹- أحمد بن علي بن عبد القادر المقریزی المتوفى سنة (۸۴۵).

۴۰- نور الدين علي بن محمد المعروف بابن الصباغ المتوفى (۸۵۵).

۴۱- حسين بن معين الدين الميذی شارح «الديوان» فرغ منه سنة (۸۹۰) ۴۲- عبد الله بن عبد الرحمن المشهور بأصيل الدين المحدث.

۴۳- عطاء الله بن فضل الله الشيرازی المعروف بجمال الدين المحدث المتوفى سنة (۱۰۰۰) او (۹۲۶).

۴۴- محمود بن محمد بن علي الشیخانی.

۴۵- نور الدين علي الحلبي الشافعي القاهري المتوفى سنة (۱۰۴۴).

۴۶- حسام الدين بن محمد بايزيد السهاري نپوری.

۴۷- ميرزا محمد بن معتمد خان بدخشاني المتوفى بعد سنة (۱۱۲۶) هـ.

۴۸- محمد صدر عالم مؤلف «معارج العلي في مناقب المرتضى».

۴۹- أحمد بن عبد القادر الحفظي الشافعي.

۵۰- مولوی محمد مبین الالكهنوتی صاحب «وسيلة النجاة».

کمال حیرت و استعجاب است که فخر رازی بمزید گاو تازی و نهایت سقیفه سازی، نطاق همت به رد این فقره شریفه، که متقدمین و متأخرین سنیہ اثبات آن کرده اند، چست بسته، قلوب اهل ایمان باین انکار سراسر خسار خسته، در «نهایة العقول» بمزید غفول و ذہول می سراید:

[ثم ان سلمنا صحة أصل الحديث، و لكن لا نسلم صحة تلك المقدمة و هي

قوله عليه السلام: أ لست أولى بكم من انفسكم.

بیانه ان الطرق التي ذكرتموها في

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۱۸۹

تصحیح أصل الحديث لم يوجد شيء منها في هذه المقدمة، فان اكثر من روى أصل الحديث لم يرو تلك المقدمة، فلا يمكن دعوى اطباق الامة على قبولها، لان من خالف الشيعة انما يروون أصل الحديث للاحتجاج به على فضيلة علي رضي الله عنه و لا يروون هذه المقدمة، و أيضا فلم يقل أحد ان عليا رضي الله عنه ذكرها يوم الشورى، فثبت انه لم يحصل في هذه المقدمة شيء من الطرق التي يثبتون أصل الحديث بها، فلا يمكن اثبات هذه المقدمة.]

در این عبارت، اولاً ادعا کرده که اکثر کسانی که روایت کرده‌اند اصل حدیث را، روایت نکرده‌اند این مقدمه را، و این عبارت، بسبب تقیید باکثر، دلیل ظاهر بود بر آنکه بعضی روایت این مقدمه هم کرده‌اند، لکن بلا مبالغه از تناقض و تهافت و عدم لحاظ مطابقت دلیل با مدعی، بلکه ظهور منافات در هر دو، اولاً بقول خود: لان من خالف الشيعة انما يروون - الخ افاده حصر روایت مخالفین شیعه در اصل نموده و ثانیاً بقول خود: و لا - يروون هذه المقدمة، نص قاطع بر نفی روایت مخالفین شیعه این مقدمه را نموده.

و نیز بسبب مزید انهماک در بهت و فریه ادعا کرده که کسی نگفته است که علی علیه السلام این مقدمه را روز شورا ذکر کرده باشد.

پس رازی در این کلمات غرابت آیات انهماک تمام در نفی این مقدمه ثابت نموده و اصلاً حیای از ارواح ائمه و اساطین محدثین، که اثبات آن کرده‌اند، نموده، مره بعد اولی و کره بعد آخری کذب بالایی کذب بر زبان بلاغت ترجمان آورده، پس بملاحظه امثال این کذبات مکرر و هفوات مزور، اگر به اتباع بعضی علمای سنی که درباره تفسیر او، کما فی «الاتقان» للسیوطی گفته: [فیه کل شیء الا التفسیر]، بگویند

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۱۹۰

که «فی افادات الرازی کل شیء الا الصدق» روا باشد.

و از غرائب آن است که با وصف کمال ظهور کذب و زور رازی رئیس الصدور در رد و ابطال این کلام مقتبس از کلام ایزد غفور، بعضی مقلدین رازی هم خود را از ابطال و انکار آن باز نداشتند، سابقاً شنیدی که اسحاق هروی بعد افترای قدح اصل حدیث غدیر بر ابی داود، و واقدی و ابن خزیمه، و نسبت آن بغیر ایشان، گفته:

[و من رواه لم يرو أول الحديث، أي

قوله: أ لست أولى بكم من انفسكم،

و هو القرينة على كون المولى بمعنى الاولى - الخ.

از اینجا و امثال آن کمال اغراق متعصبین این حضرات در اعتساف، و انکار ثبوتات، و جحد واضحات توان دریافت که اسحاق بی‌خلاق بعد قدح اصل حدیث غدیر چنان در کذب و فریه و دروغ بی‌ثبات انهماک ورزیده، که بلا مبالغه نفی روایت صدر حدیث، أعنی «أ لست أولى بكم من انفسكم» از روات حدیث غدیر می‌کند، و استحیا از اهل علم و فضل نمی‌آرد، فلا حول و لا قوة الا بالله، و لله الحمد و المنة که چنانچه برای ابطال هفوه حضرت رازی و استیصال هراء هروی روایات سابقه کافی است.

همچنان افادات حضرت شاه‌صاحب برای تخجیل اینها، و اثبات مزید تورع و تدین ایشان وافی، زیرا که ثبوت این فقره شریفه بمرتبه‌ای رسیده که شاه‌صاحب هم انکار آن نتوانستند، بلکه حتماً و جزماً اثبات آن نمودند، چنانچه گفته‌اند:

[و این لفظ پیغمبر که

أ لست أولى بالمؤمنين من أنفسهم

مأخوذ از آیت قرآنی است .

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۱۹۱

و از همین راه او را از مسلمات اهل اسلام قراردادده، بر وی تفریع حکم آینده فرمود. و نیز گفته:

[و طرفه آنست که بعضی از علماء ایشان در اثبات آنکه مراد از مولى أولى بتصرف است، تمسک کرده‌اند بلفظی که در صدر حدیث واقع است و هو

قوله: «أ لست أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟»

اما دلالت این فقره شریفه بر اولویت بتصرف: پس بیانش آن است که پر ظاهر است که این فقره شریفه مقتبس است از کلام الهی  
أَعْنَى النَّبِيِّ أُولَى [۱] بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ

، چنانچه خود شاهصاحب گفته‌اند: [و این لفظ پیغمبر که  
«أ لست أولى بالمؤمنين من أنفسهم»

مأخوذ از آیت قرآنی است .

و نیز شاهصاحب گفته‌اند: [و این نصیحت را مصدر ساخت بکلمه‌ای که منصوص است در قرآن  
أ لست أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟]

-انتهی.

و پر ظاهر است که مراد از آیه قرآنی اولویت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله بتصرف است، و لکن کمال عجب که  
شاهصاحب بمزید تدین و تبحر، و کمال تورع از تهجس و تهور انکار آن آغاز نهاده، و ارشاد نموده که در قرآن این لفظ جائی  
واقع شده که معنی أولى بالتصرف در آنجا اصلاً مناسبت ندارد، حال آنکه حسب افادات اکابر ائمه مفسرین صحت این معنی ظاهر  
است.

علامه ابو الحسن علی بن احمد الواحدی که از اکابر ائمه افاحم و مشاهیر اجله اعظم، و وحید عصر و فرید دهر خود بوده، در  
«تفسیر وسیط» که نسخه عتیقه آن بخط عرب پیش این خاکسار حاضر است، [۱] الاحزاب: ۶.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۱۹۲

و حسب افاده یافعی [۱] متصف بشهرت گردیده، و اجماع بر حسن آن، و اشتغال بتدریس آن واقع است، و سعادت در آن نصیب  
واحدی شده گفته:

[قوله النَّبِيِّ أُولَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ

، أی إذا حکم علیهم بشیء نفذ حکمه و وجب طاعته علیهم. قال ابن عباس: إذا دعاهم النبی الی شیء و دعته انفسهم الی شیء  
كانت طاعة النبی أولى بهم من طاعة أنفسهم .

این عبارت واحدی دلالت واضحه دارد بر آنکه مراد از آیه: النَّبِيُّ أُولَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ

آن است که نبی أولى است در نفاذ حکم و وجوب طاعت، که خود واحدی بتفسیر این آیه تصریح فرموده بآنکه هر گاه حکم کند  
آن حضرت بر مؤمنین بچیزی، نافذ می‌شود حکم آن حضرت و واجب می‌گردد طاعت آن جناب بر ایشان.

و از ابن عباس آورده که او گفته: هر گاه دعوت کند ایشان را نبی بسوی چیزی، و دعوت کند نفسهایشان بچیزی، خواهد بود  
طاعت نبی أولى بایشان از طاعت نفسهایشان.

پس از این عبارت هم بعنایت الهی صحت بیان اهل حق و ایقان، و غرابت مجازفت و عدوان مخاطب عالی‌شان بکمال وضوح و  
ظهور عیان گردید و حسین بن مسعود بن محمد الفراء البغوی [۲]، که باعتراف خود شاهصاحب در «رساله اصول حدیث» در شرح  
و توجیه احادیث محل اعتماد است، و از تصانیف او بهره باید برداشت، و او را می‌باید شناخت و از جمله علمای شافعیه خیلی معتمد  
علیه، و سخن او متین و مضبوط [۱] الیافعی: عبد الله بن اسعد الشافعی المورخ المتوفی (۷۶۸)

[۲] البغوی: الحسين بن مسعود المتوفی سنه (۵۱۰) هـ

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۱۹۳

واقع است، و کتاب او «شرح السنه» در فقه و حدیث و توجیه مشکلات کافی و شافی، و دیگر فضائل زاهره و مناقب فاخره او در  
«بستان المحدثین» بیان فرموده‌اند، در «تفسیر معالم التنزیل» گفته:

[النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ]

، اى من بعضهم ببعض فى نفوذ حكمه عليهم و وجوب طاعته عليهم.

و قال ابن عباس و عطاء [۱]: يعنى إذا دعاهم النبى صلى الله عليه و سلم و دعتهم أنفسهم الى شىء كانت طاعة النبى صلى الله عليه و سلم أولى بهم من طاعة أنفسهم و قال ابن زيد: [۲] النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ

فيما قضى فيهم، كما أنت أولى بعبدك فيما قضيت عليه، و قيل: هو أولى بهم فى الحمل على الجهاد و بذل النفس دونه، و قيل: كان النبى صلى الله عليه و سلم يخرج الى الجهاد، فيقول قوم: نذهب و نستأذن من آبائنا و امهاتنا، فنزلت الآية.

اخرنا عبد الواحد المليحي [۳]، انا احمد بن عبد الله النعيمي [۴]، انا محمد بن يوسف [۵]، انا محمد بن اسماعيل [۶]، انا عبد الله بن محمد [۷] انا ابو عامر [۸] [۱] عطاء: بن يسار ابو محمد المدنى المتوفى سنة (۱۰۳) [۲] ابن زيد: عبد الرحمن بن زيد بن أسلم المتوفى نحو (۱۷۰) هـ. [۳] المليحي: عبد الواحد بن احمد الهروى المتوفى (۴۶۳) هـ. [۴] احمد بن عبد الله النعيمي: ابو حامد السرخسى المتوفى (۳۸۶) هـ. [۵] محمد بن يوسف: بن مطر الفربرى المتوفى سنة (۳۲۰) هـ. [۶] محمد بن اسماعيل: بن ابراهيم البخارى المتوفى سنة (۲۵۶) هـ. [۷] عبد الله بن محمد الحافظ ابو جعفر الجعفى البخارى المتوفى (۲۲۹). [۸] ابو عامر: عبد الملك بن عمرو العقدي البصرى المتوفى (۲۰۵). عقبات الانوار فى امامة الائمه الاطهار، ج ۱۰، ص: ۱۹۴

انا فليح [۱]، عن هلال بن على [۲]، عن عبد الرحمن بن أبى عمرة، عن أبى هريرة: ان النبى صلى الله عليه و سلم قال: «ما مؤمن الا أنا أولى به فى الدنيا و الآخرة، اقرءوا ان شئتم النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ

فايما مؤمن مات و ترك مالا، فليرثه عصبه من كانوا، و من ترك ديناً أو ضياعاً، فليأتنى، فأنا مولا» [۳]

از اين عبارت ظاهر است كه آن جناب در نفوذ حكم و وجوب طاعت أولى است بمؤمنين از نفوس ايشان.

و ابن عباس و عطاء تصريح نموده اند كه هر گاه جناب رسالت مآب صلى الله عليه و سلم دعوت فرمايد ايشان را، و دعوت كند نفوس ايشان بچيزى، پس طاعت جناب رسالت مآب صلى الله عليه و سلم و آله أولى است از طاعت نفوسشان.

و ابن زيد گفته كه آن جناب أولى است بمؤمنين از نفسهايشان در چيزى كه آن جناب حكم كند بآن، چنانچه تو أولى هستى به بنده خود در حكم خویش.

پس اين همه افادات نصوص واضحه است بر صحت ادعاى اهل حق، و بطلان خرافت شاهصاحب، و نزول اين آيه به حق كسانى كه در جهاد از آباء و امهات خود اذن مى خواستند نيز صريح است در آنكه مراد از (أولى) أولى بتصرف است.

و اعجابه كه شاهصاحب «تفسير معالم التنزيل» را هم كه نهايت مشهور و معروف و متداول بين الخواص و العوام است، و مصنفش را خود بمدائح عظيمه نواخته اند، بچشم بصيرت ملاحظه فرمودند كه خود را از ابطال [۱] فليح: بن سليمان المدنى المتوفى سنة (۱۶۸).

[۲] هلال بن على أبى جلال توفى فى آخر خلافة هشام بن عبد الملك.

[۳] معالم التنزيل للبعوى ج ۵/۱۹۱ بهامش الخازن.

عقبات الانوار فى امامة الائمه الاطهار، ج ۱۰، ص: ۱۹۵

چنين تفسير صحيح باز مى داشتند.

و قاضى ناصر الدين عبد الله بن عمر بن محمد بن على البيضاوى [۱]، كه يافعى در «مرآة الجنان» او را بوصف امام و اعلم علماء اعلام ستوده و گفته كه او صاحب تصانيف مفيدة محققه، و مباحث حميده مدققه است.

و حسب افاده عبرى [۲] در «شرح منهاج الاصول»: حبر مدقق و بحر محقق، و جامع بين المعقول و المنقول، و مبين قواعد فروع و اصول، و اقضى القضاء و الحكام، و اسوة افاضل الانام است.

و تقى الدين ابو بكر بن احمد بن محمد الاسدى [۳] در «طبقات شافعية» بمدح او گفته:

[عبد الله بن عمر بن محمد بن علی قاضی القضاء ناصر الدین، ابو الخیر البیضاوی، و عالم آذربایجان و شیخ تلك الناحیه ولی قضاء شیراز.

قال السبکی [۴]: كان اماما، مبرزا، نظارا، خيرا صالحا متعبدا.

و قال ابن حبيب [۵]: عالم نَمی زرع فضله و نجم، و حاکم عظمت بوجوده بلاد العجم، برع فی الفقه و الاصول، و جمع بین المعقول و المنقول، تکلم [۱] البیضاوی عبد الله بن عمر الشافعی المتوفی سنه (۶۸۵) هـ.

[۲] العبري: عبيد الله بن محمد الفرغاني المتوفی (۷۴۳).

[۳] تقي الدين احمد الاسدي المعروف بابن قاضي شهبة الدمشقي المتوفی (۸۵۱)

[۴] السبکی عبد الوهاب بن علی الدمشقي المتوفی سنه (۷۷۱).

[۵] ابن حبيب: الحسن بن عمر بن الحسن بن عمر بن حبيب المتوفی بحلب سنه (۷۷۹).

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۱۹۶

کل من الائمة بالثناء علی مصنفاته وفاه، و لو لم يكن له غير «المنهاج» لكفاه، ولی أمر القضاء بشيراز، و قابل الاحكام الشرعيه بالاحترام و الاحتراز [۱] - الخ

### اولويت پيغمبر و امير المؤمنين در جميع امور

در تفسیر «انوار التنزيل» گفته:

[النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ]

فی الامور كلها، فانه لا- يأمرهم و لا يرضى منهم الا بما فيه صلاحهم، بخلاف النفس، فلذلك اطلق، فيجب عليهم أن يكون أحب إليهم من أنفسهم و أمره أنفذ فيهم من أمرها، و شفقتهم عليه أتم من شفقتهم عليها.

روى انه صَلَّى الله عليه و سلم أراد غزوة تبوك، فأمر الناس بالخروج، فقال ناس: نستأذن آبائنا و امهاتنا، فنزلت [۲] - انتهى.

از این عبارت ساطع و لامع است که مراد از آیه: النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ

آن است که جناب رسالت مآب صَلَّى الله عليه و آله اولی است بمؤمنین از نفسهایشان در جميع امور، بقضیها و قضیضها و نقیرها و قمتیها زیرا که آن حضرت حکم نمی کند مؤمنین را، و راضی نمی شود از ایشان مگر بآنچه در آن صلاح ایشان است بخلاف نفس، و چونکه مراد اولویت در جميع امور بود، حق تعالی مطلقا اولویت را ذکر فرمود و مقید بامری از امور نفرمود، و اطلاق دلیل عموم و شمول است، و هر گاه اولویت آن حضرت در جميع امور ثابت شد، پس واجب است که آن حضرت دوست تر باشد بسوی مؤمنین از نفسهایشان، و امر آن حضرت نافذتر باشد در ایشان از امر نفوسشان، و شفقت مؤمنین بر آن حضرت اتم باشد از شفقتشان بر نفوس خود. [۱] طبقات الشافعية لابن شهبة الاسدي ج ۲/۱۷۲.

[۲] أنوار التنزيل للبيضاوی: ۵۵۲.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۱۹۷

و نزول این آیه کریمه در حق کسانی که حکم فرموده بود جناب رسالت مآب صَلَّى الله عليه و آله ایشان را بجهاد غزوه تبوک، و ایشان گفتند که ما طلب اذن می کنیم از آباء و امهات خود، نیز دلیل واضح است بر آنکه مراد از این آیه اثبات اولویت آن حضرت در تصرف و لزوم اتباع و انقیاد است.

فَلله الحمد و المنه که از بیان متانت عنوان علامه بیضاوی هم، کمال صحت مراد اهل حق و سداد واضح شد، و نهایت شناعة و

فضاعت خرافت و جسارت مخاطب با جلالت بظهور رسید که چنین تفسیر صحیح را باطل و بی ربط دانسته و گفته که اصلاً مناسب ندارد.

و محتجب نماند که شاه و لی الله والد ماجد مخاطب، که حسب افاده‌اش در صدر همین باب امامت آیتی از آیات الهی و معجزه‌ای از معجزات جناب رسالت پناهی صلی الله علیه و آله بوده، نص کرده بر آنکه واحدی، و بغوی و بیضاوی، که بافادات این حضرات ثلاثه در این مقام، تخجیل مخاطب ق مقام به أقصى الغایه رسانیده‌ام، کبار مفسرینند که تفسیر قرآن عظیم و شرح غریب و بیان توجیه و ذکر اسباب نزول نموده، و در این باب گوی مسابقت از اقران ربوده‌اند، و مقتدای مسلمینند، و سلسله اهتدای ایشان باو شان می‌رسد، و طوائف مسلمین بذکر خیر ایشان رطب اللسانند، و در دفاتر تاریخ احوال ایشان ثبت می‌نمایند، چنانچه در کتاب «ازالة الخفا» می‌گوید:

[اندکی خاطر را باستقراء اشخاصی که مقتدای مسلمینند، و سلسله اهتدای ایشان بآن اشخاص می‌رسد، و طوائف مسلمین بذکر خیر ایشان رطب اللسانند، و در دفاتر تاریخ احوال ایشان ثبت می‌نمایند، مشغول باید ساخت تا ظاهر شود که ایشان از چند جنس بیرون نیستند: بادشاهان عادل که

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۱۹۸

در اعلاء کلمة الله، بجهاد اعداء الله، و اخذ جزیه و خراج ید طولی پیدا کرده‌اند و فتح بلدان و ترویج ایمان بر دست ایشان واقع شده، تا مسلمانان از سایه ایشان در کھف امان آسوده‌اند، و اقامت حدود و احیای علوم دین از ایشان ظاهر شده، و محققین فقهاء که حل معضلات فتوی و احکام نموده‌اند، و عالمی از ایشان مستفید گشته، تقلید ایشان پیش گرفته‌اند، مانند فقهای اربعه و ثقات محدثین، که حفظ حدیث خیر البشر صلی الله علیه و آله نموده‌اند، و صحیح را از سقیم ممتاز ساخته‌اند، مثل بخاری و مسلم و امثالهما. و کبار مفسرین که تفسیر قرآن عظیم و شرح غریب و بیان توجیه و ذکر اسباب نزول نموده‌اند و در این باب گوی مسابقت از اقران خود ربوده‌اند، مانند واحدی و بغوی و بیضاوی و غیرهم - انتھی.

مقام استعجاب و استغراب اولی الالباب است که شاه‌صاحب بر خلاف این هر سه کبار مفسرین، اعنی واحدی و بغوی و بیضاوی که والد ماجدشان بمثابه‌ای ایشان را عظیم و جلیل گردانیده‌اند که در تمثیل کبار مفسرین که تفسیر قرآن عظیم و شرح غریب و بیان توجیه و ذکر اسباب نزول نموده‌اند، و گوی مسابقت از اقران ربوده‌اند، و مقتدای مسلمینند، و سلسله اهتدای ایشان به اوشان می‌رسد، و طوائف مسلمین بذکر خیر ایشان رطب اللسانند، و در دفاتر تاریخ احوال ایشان ثبت می‌نمایند، اکتفا بر ایشان نموده و نام دیگری با ایشان بر زبان نیاورده، تفسیر صحیح را بلا شاهد و بینة و برهان بمحض طلاق لسان که مورث صد گونه عار و هوان است، باطل می‌سازند، و از هتک حرمت چنین کبار مفسرین که والد ماجدشان این همه اغراق در مدحشان دارند، حسابی برنمیدارند! و از افادات دیگر مفسرین و جهابذه محققین علاوه بر این حضرات

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۱۹۹

ثلاثه، نیز صحت تفسیر اهل حق، و بطلان مجازفت شاه‌صاحب که در پی ابطال آن باین شد و مدند واضح می‌گردد. علامه جار الله ابو القاسم محمود بن عمر زمخشری [۱] در «کشاف»، که سیوطی [۲] در «نواهد الابکار علی ما فی کشف الظنون» مدح آن و مصنفش بعد ذکر قدماء مفسرین باین کلمات بلیغه نموده:

[ثم جاءت فرقة اصحاب النظر فی علوم البلاغة التي بها يدرك وجه الاعجاز و صاحب «الكشاف» هو سلطان هذه الطريقة، فلهذا طار كتابه فی أقصى المشرق و المغرب، و لما علم مصنفه انه بهذا الوصف قد تحلی، قال: تحدثنا بنعمة ربه و شکرا:

ان التفاسیر فی الدنيا بلا عدد و لیس فیها لعمری مثل کشافی

ان كنت تبغی الهدی فالزم قراءته فالجهل كالداء و الكشاف كالشافي



و قد نبه فی خطبته مشیرا الی ما یجب فی هذه الباب من الاوصاف و لقد صدق و بر و رسخ نظامه فی القلوب و قر[ - انتهى .  
گفته: النَّبِيُّ أُولَى بِالْمُؤْمِنِينَ

فی کل شیء من امور الدنیا و الدین من أنفسهم، و لهذا اطلق و لم یقید، فوجب علیهم أن یكون أحب إلیهم من أنفسهم و حکمه أنفذ علیهم من حکمها، و حقه آثر لدهم من حقوقها، و شفقتهم علیه أقدم من شفقتهم علیها، و ان یبدلوا دونه و یجعلوا فدائه إذا اعضل خطب، و وقائه إذا القحت حرب، و ان لا یتعوا ما تدعوهم إلیه نفوسهم و لا ما تصرفه عنه، و یتبعوا كلما دعاهم إلیه رسول الله صلی الله علیه و سلم، و صرفهم عنه - الخ.

و علامه قاضی القضاة ابو العباس احمد بن الخلیل بن سعاده الخویی، که [۱] الزمخشری: محمود بن عمر المتوفی سنه (۵۳۸) ه  
[۲] السیوطی جلال الدین عبد الرحمن المتوفی سنه (۹۱۰) ه

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۲۰۰

تقی الدین ابو بکر بن احمد الاسدی در «طبقات فقهائ شافعی» بمدح او گفته:

[احمد بن الخلیل بن سعاده بن جعفر بن عیسی المهلبي قاضی القضاة شمس الدین ابو العباس الخویی، ولد بخوی فی شوال سنه ثلاث و ثمانین و خمسمائة و دخل خراسان و قرأ بها الاصول علی القطب [۱] المصری صاحب الامام فخر الدین و قیل: بل علی الامام نفسه .

قال السبکی فی «الطبقات الکبری»: و قرأ الفقه علی الرافی [۲]، و قرأ علم الجدل علی علاء الدین الطوسی [۳]، و سمع الحدیث من جماعة، و ولی قضاء القضاة بالشام و له کتاب فی الاصول و کتاب فی رموز حکمیة، و کتاب فی النحو و کتاب فی العروض، و فیہ یقول الشیخ شهاب الدین ابو شامة: [۴]

احمد بن الخلیل ارشده الله كما ارشد الخلیل بن احمد

ذاک مستخرج العروض و هذا مظهر السر منه و العود احمد

قال الذهبی: کان فقیها، اماما، مناظرا، خبیرا بعلم الکلام، استاذا فی الطب و الحکمة، دینا، کثیر الصلوة و الصیام.

توفی فی شعبان سنه سبع (بتقدیم السین) و ثلاثین و سبعمائه، و دفن بسفح قاسیون و خوی (بخاء معجمه مضمومه و واو مفتوحه و یاء) مدینه من اقلیم تبریز [۵] در «تفسیر کبیر» [۱] القطب المصری: ابراهیم بن علی المتوفی سنه (۶۱۸)

[۲] الرافی عبد الکریم بن محمد القزوینی الشافعی المتوفی (۶۲۳)

[۳] الطوسی: محمد بن محمد ابو حامد المتوفی سنه (۵۶۷)

[۴] ابو شامة: عبد الرحمن بن اسماعیل الدمشقی المتوفی (۶۶۵)

[۵] طبقات الشافعیة لابن قاضی شهبة ج ۲/۷۰

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۲۰۱

در تفسیر آیه: النَّبِيُّ أُولَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ  
گفته:

[تقریر لصحة ما صدر منه صلی الله علیه و سلم من التزوج بزینب [۱]، و کأن هذا جواب عن سؤال و هو ان قائلان لو قال: هب أن الادیاء لیسوا بأبناء، كما قلت، لكن من سماه غیره أبناء إذا کان لدعیه شیء حسن لا یلیق بمروته أن يأخذه منه و یطعن فیہ عرفا، فقال الله تعالی: النَّبِيُّ أُولَى بِالْمُؤْمِنِينَ

جوابا عن ذلك السؤال، و تقریره هو ان دفع الحاجات علی مراتب دفع حاجة الاجانب ثم دفع حاجة الاقارب الذین علی حواشی النساء، ثم دفع حاجة الاصول و الفصول ثم دفع حاجة النفس، و الاول عرفا دون الثانی، و كذلك شرعا، فان العاقله تتحمل الدیة منهم

و لا تتحملها عن الاجانب، و الثانى دون الثالث، و هو ظاهر بدليل النفقة، و الثالث دون الرابع، فان النفس مقدم على الغير، و إليه أشار النبى صلى الله عليه و سلم

بقوله: «ابدأ بنفسك، ثم بمن تعول إذا علمت هذا، فالانسان إذا كان معه ما يغطى به احد الرجلين، و يدفع به حاجة من شقى بدنه، يأخذ الغطاء من إحداهما و غطى به الاخرى، لا يكون لاحد أن يقول: لم فعلت؟ فضلا من أن يقول: بئس ما فعلت، اللهم الا ان يكون احد العضوين أشرف من الآخر مثل ما إذا وقى الانسان عينه بيده، و يدفع البرد عن رأسه الذى هو معدن حواسه و يترك رجله تبرد، فانه الواجب عقلا فمن يعكس الامر يقال له: لم فعلت؟

و إذا تبين هذا، ف النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ

، فلو دفع المؤمن حاجة نفسه دون حاجة نبيه يكون مثله من يدهن شعره، و يكشف رأسه فى برد مفرط، قاصدا به تربية شعره، و لا يعلم انه يؤذى به رأسه الذى لا نبات لشعره الا منه، فكذلك دفع حاجة النفس لفراغها الى عبادة الله و لا علم بكيفية العبادة الا من الرسول، فلو دفع [۱] زينب بنت جحش بن رثاب كانت زوجة زيد بن حارثة و اسمها برّة و طلقها زيد فتزوج بها النبى صلى الله عليه و سلم و سماها زينب، توفيت سنة (۲۰) هـ

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۲۰۲

الانسان حاجة لا للعبادة، فهو ليس دفعا للحاجة، إذ هو فوق تحصيل المصلحة، و هذا ليس فيه مصلحة فضلا من أن يكون حاجة، و ان كان للعبادة فترك النبى الذى منه يتعلم كيفية العبادة فى الحاجة، و دفع الحاجة مثل تربية الشعر مع اهمال أمر الرأس، فبين ان النبى صلى الله عليه و سلم إذا أراد شيئا حرم على الامّة التعرض إليه فى الحكمة الواضحة]- انتهى.

از اين عبارت هم صاف ظاهر است كه آیه: النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ

[۱] مفید اولویت آن حضرت بتصرف است، زیرا كه ابن الخلیل آن را بر تبیین این معنی كه هر گاه نبی صلى الله عليه و آله اراده كند چیزی را حرام می شود بر امت تعرض بآن، در حكمت واضحه حمل فرموده، و این عین اولویت بتصرف است. و عبد الله بن احمد نسفى [۲] در «مدارك التنزيل» می گوید:

[النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ]

، أى أحق بهم فى كل شىء من امور الدين و الدنيا، و حكمه أنفذ عليهم من حكمها، فعليهم ان يبذلوا نفسه دونه و يجعلوها فداءه، أو هو أولى بهم، أى أرأف بهم و أعطف عليهم و أنفع لهم [۳] و نظام الدين حسن بن محمد بن حسين القمى النيسابورى [۴] در «غرائب» گفته:

[ثم انه كان لقائل ان يقول: هب ان الدعى لا يسمى ابنا، أما إذا كان لدعيه شىء أحسن، فكيف يليق بالمروءة أن يطمح عينه إليه و خاصة إذا كان زوجته، [۱] الاحزاب: ۶

[۲] النسفى: عبد الله بن احمد الحنفى المتوفى سنة (۷۱۰) هـ

[۳] مدارك التنزيل ج ۳/۲۹۴

[۴] نظام الدين النيسابورى: الحسن بن محمد المتوفى (۷۲۸) هـ

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۲۰۳

فلذلك قال فى جوابه: النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ

و المعقول فيه انه رأس الناس و رئيسهم، فدفع حاجته و الاعتناء بشأنه أهم، كما ان رعاية العضو الرئيس و حفظ صحته و ازالة مرضه أولى، و الى هذا أشار النبى صلى الله عليه و سلم

بقوله: «ابدأ بنفسك، ثم بمن تعول»

و يعلم من اطلاق الآية انه أولى بهم من انفسهم في كل شيء من امور الدنيا و الدين، و قيل: ان أولى بمعنى أرف و أعطف كقوله: «ما مؤمن الا أنا أولى به في الدنيا و الآخرة، اقرأوا ان شئتم النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ فأَيُّما مؤمن هلك و ترك مالا فليرثه عصبته من كانوا، و ان ترك دينا أو ضياعا، أى عيالا [۱]]

از این عبارت هم مثل عبارات سابقه ظاهر است که از اطلاق آیه کریمه معلوم می شود که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم أولى است بمؤمنین از نفسهایشان در جمیع امور دنیا و دین، فثبت الاولیة بالتصرف بداهة و اما ذکر احتمال بودن (أولی) بمعنی أرف و أعطف: پس ضرری نمی رساند، بسبب آنکه معنای اول حتما مذکور است، و نیز جواب سؤال مقدر که تقریر آن کرده مرتبط بمعنی اول است، و نیز معنی اول معلل است به اطلاق آیه بخلاف معنای ثانی، و نیز معنای ثانی بصیغه ترمیض مذکور است بخلاف اول، و نیز تقدیم احتمال اول مفید ترجیح آن است، و ذکر ائمه مفسرین و شراح منقذین اکتفا بر آن کرده اند، و حتما و جزما بالتعین آن را وارد کرده اند، با آنکه برای ابطال جزاف و گزاف مخاطب با انصاف که در پی ابطال احتمال اول است، و آن را اصلا مناسبت بآیه نمی داند، ذکر احتمال اول مطلقا کافی است، چه جا باین خصوصیات منیعه و ترجیحات رفیعہ؟ [۱] غرائب القرآن ج ۲۱/۷۷

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۲۰۴

و جلال الدین [۱] محمد بن احمد محلی در «تفسیر مختصر» که جلال الدین سیوطی تکمیل آن نموده، گفته: [النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ] ، فیما دعاهم إلیه و دعتهم أنفسهم الی خلافة [۲].

از اینهم با وصف کمال اختصار، شناعت استهزاء و استحقار مخاطب عالی تبار، و صحت بیان علمای اخیار، بعنایت پروردگار هویدا و آشکار می شود.

و محمد بن احمد خطیب [۳] شربینی در تفسیر خود مسمی به «سراج المنیر» گفته:

[و لما نهی تعالی عن التبني، و كان النبی صلی الله علیه و سلم قد تبني زید بن الحارثة مولاه لما اختاره علی أبيه و عمه، كما مر، علل تعالی النهی فیہ بالخصوص بقوله تعالی دالا علی ان الامر اعظم من ذلك.

النبي: أى الذى ينبئ الله تعالی بدقائق الاحوال فى بدائع الاقوال و يرفعه دائما فى مراقى الكمال، و لا يريد أن يشغله بولد و لا مال أولى بالمؤمنين، أى الراسخين فى الايمان، فغيرهم أولى، فى كل شيء من امور الدين و الدنيا، لما حازه من الحضرة الربانية، من أنفسهم فضلا عن آبائهم، فى نفوذ حكمه فيهم و وجوب طاعته عليهم.

روى ابو هريرة رضى الله عنه: ان النبي صلى الله عليه و سلم قال: «ما من مؤمن الا و أنا أولى الناس فى الدنيا و الآخرة، اقرأوا ان شئتم [۱] جلال الدين المحلى محمد بن احمد الشافعى المصرى المتوفى (۸۶۴).

[۲] تفسیر الجلالین: ۵۵۲.

[۳] الخطيب الشربيني: محمد بن احمد الشافعى القاهرى المتوفى (۹۷۷)

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۲۰۵

النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ

، فأى مؤمن ترك مالا فليرثه عصبته من كانوا، فان ترك دينا أو ضياعا، فليأتنى فأنا مولاه.

و عن جابر انه صلى الله عليه و سلم كان يقول: «أنا أولى بكل مؤمن من نفسه فأیما رجل مات و ترك دينا فالى و من ترك مالا فهو لورثته».

و عن أبی هريرة قال: كان المؤمن إذا توفى فى عهد رسول الله صلى الله عليه و سلم يسأل «هل عليه دين؟»، فان قالوا: نعم، قال: «هل

ترک و فاء لدینه؟» فان قالوا: نعم: صلی علیه، و ان قالوا: لا، قال: «صلوا علی صاحبکم»

و انما لم یصل علیه صلی الله علیه و سلم اولاً فیما إذا لم یتَرَک و فاء، لان شفاعته صلی الله علیه و سلم لا ترد، و

قد ورد: «ان نفس المؤمن محبوسه عن مقامها الکریم ما لم یوف دینه»

و هو محمول علی من قصر فی وفائه فی حال حیاتہ، اما من لم یقصر لفقره مثلاً فلا، كما أوضحت ذلك فی «شرح المنهاج» فی باب الرهن.

و انما کان صلی الله علیه و سلم أولى بهم من أنفسهم، لانه لا یدعوهم الا الی العقل و الحکمة، و لا یأمرهم الا بما ینجیهم، و أنفسهم ربما تدعوهم الی الهوی و الفتنة، فتأمرهم بما یردیه، فهو یتصرف فیهم تصرف الاءاء، بل أعظم بهذا السبب الربانی، فأی حاجه الی السبب الجسمانی؟].

از این عبارت ظاهر است که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله أولى است بمؤمنین یعنی راسخین فی الایمان، چه جا غیر ایشان، در هر شیء از امور دین و دنیا، بسبب آنکه آن حضرت حیات حضرت ربانیه فرموده، و آن جناب أولى است از نفسهای مؤمنین، چه جا آباء ایشان، در نفوذ حکم آن حضرت در ایشان، و وجوب طاعت آن جناب بر ایشان.

و نیز از این عبارت ظاهر است که حدیث ابو هریره هم مثبت اولویت آن حضرت بتصرف است، و الا- ذکر آن در اینجا وجهی نداشت، و نیز

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۱۰، ص: ۲۰۶

از آن توجیه اولویت جناب رسالت مآب بمؤمنین از نفسهایشان، که آن هم مثبت اولویت آن حضرت بتصرف است، بکمال وضوح و ظهور لائح و ظاهر است، حیث قال:

[و انما کان صلی الله علیه و سلم أولى بهم من أنفسهم، لانه لا یدعوهم الا الی العقل و الحکمة]- الخ.

و نیز از این عبارت مثل عبارت نیسابوری، و خوئی واضح است که این آیه کریمه در صورت تعلق به قصه تنبی هم منافاتی بحمل آن بر اولویت بتصرف ندارد، بلکه بر این تقدیر جواب سؤال مقدر است، و مناسبت آن باین قصه هم ظاهر، پس زعم مخاطب که معنی أولى بتصرف در این مقصود اصلاً دخیلی ندارد، و هم فاحش است، و لله الحمد که صحت مرام اهل حق چنانچه از افادات اکابر حذاق مفسرین ثابت است همچنان کمال رزانت و متانت آن از افادات مهره شراح حدیث هم واضح و مخاطب چنانچه تفسیرات اکابر اساطین را بنظر بصیرت ملاحظه نکرده همچنین از تحقیقات شراح حدیث بهره برنداشته، بمحض رمی السهام فی الظلام کار بند شده.

ولی الدین ابو زرعه [۱] احمد بن عبد الرحیم بن الحسین العراقی در «شرح احکام» والد خود در شرح حدیث اول از «کتاب الفرائض» که این است:

[عن همام [۲]، عن أبی هریره قال: قال رسول الله صلی الله علیه و سلم: «أنا أولى الناس بالمؤمنین فی کتاب الله عز و جل، فأیکم ما ترک دیناً أو ضیعۀ، فأدعونی [۱] أبو زرعه العراقی احمد بن عبد الرحیم المتوفی سنه (۸۲۶) هـ.

[۲] هو همام بن منبه الصنعانی المتوفی سنه (۱۳۱) او (۱۳۲)

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۱۰، ص: ۲۰۷

فأنا ولیه، و أیکم ما ترک مالا، فلیورث عصبته من کان

گفته: فیہ فوائد:

الاولی:

اخرجه مسلم [۱] من هذا الوجه، عن محمد بن رافع [۲]، عن عبد الرزاق، و اخرجه الائمه الستة خلا أباً داود من طریق الزهری [۳]،

عن ابی سلمة [۴] عن أبی هريرة: ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يؤتى بالرجل المتوفى عليه الدين، فيسأل: «هل ترك لدينه فضلاً»، فان حدث انه ترك لدينه وفاء و الا قال للمسلمين: «صلوا على صاحبكم»، فلما فتح لله عليه الفتوح، قال: «أنا أولى بالمؤمنين من أنفسهم، فمن توفي من المؤمنين، فترك ديناً، فعلى قضاءه، و من كان ترك مالا فلورثته»، هذا لفظ البخاري.

و قال الباقون: قضا بدل فضلا، و كذا هو عند بعض رواة البخاري، و

أخرجه الشيخان، و أبو داود من رواية أبی حازم، عن أبی هريرة بلفظ: «من ترك مالا فلورثته و من ترك كلاً فالينا» و في لفظ مسلم: «وليته».

و أخرج البخاري و النسائي من رواية أبی صالح، [۵] عن ابی هريرة بلفظ «أنا أولى بالمؤمنين من أنفسهم، فمن مات و ترك مالا، فماله لمواليه العصبه، و من ترك كلاً أو ضياعاً، فأنا وليه فلدع له». [۱] مسلم: بن الحجاج بن مسلم النيسابوري المتوفى سنة (۲۶۱) هـ [۲] محمد بن رافع: بن أبی يزيد الحافظ القشيري المتوفى (۲۴۵).

[۳] الزهري: محمد بن مسلم الحافظ المتوفى سنة (۱۲۴).

[۴] ابو سلمة بن عبد الرحمن بن عوف الزهري الحافظ المتوفى (۹۶/۱۰۴)

[۵] ابو صالح: ذكوان المدني السمان المتوفى سنة (۱۰۱)

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۲۰۸

و أخرجه البخاري من رواية عبد الرحمن [۱] بن أبی عمره، عن ابی هريرة بلفظ: «ما من مؤمن الا- و أنا أولى الناس به في الدنيا و الآخرة، اقرأوا ان شئتم:

النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ

فأَيُّما مؤمن مات و ترك مالا فليرثه عصبته من كانوا، و من ترك ديناً أو ضياعاً، فليأتني فأنا مولاه».

و أخرجه مسلم من رواية أبی الزناد [۲]، عن الاعرج [۳]، عن ابی هريرة بلفظ «و الذي نفس محمد بيده ان على الارض من مؤمن الا و أنا أولى الناس به، فأَيُّكم ترك ديناً أو ضياعاً، فأنا مولاه، و أَيُّكم ترك مالا، فالى العصبه» من كان.

الثانية:

قوله: «أنا أولى الناس بالمؤمنين»،

انما قيد ذلك بالناس، لان الله تعالى أولى بهم منه، و قوله في كتاب الله عز و جل اشارة الى قوله تعالى:

النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ

و قد صرح بذلك في رواية البخاري من طريق عبد الرحمن بن ابی عمره، كما تقدم.

فان قلت الذي في الآية الكريمة أنه أولى بهم من أنفسهم، و دل الحديث على أنه أولى بهم من سائر الناس، ففيه زيادة.

قلت: إذا كان أولى بهم من أنفسهم، فهو أولى بهم من بقية الناس من طريق الاولى، لان الانسان أولى بنفسه من غيره، فاذا تقدم النبي صلى الله عليه وسلم على النفس، فتقدمه في ذلك على الغير من طريق الاولى.

و حكى ابن عطية [۴] في تفسيره عن بعض العلماء العارفين، انه قال: هو أولى [۱] عبد الرحمن بن أبی عمره عمرو بن محسن المدني ولد على عهد النبي صلى الله عليه وآله وسلم.

[۲] ابو الزناد: عبد الله بن ذكوان المدني المتوفى (۱۳۱) هـ

[۳] الاعرج: عبد الرحمن بن هرمز التابعي المتوفى (۱۱۷) هـ

[۴] ابن عطية: عبد الله بن عطية الدمشقي المتوفى (۳۸۳) هـ

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۲۰۹

من أنفسهم، لان أنفسهم تدعوهم الى الهلاك و هو يدعوهم الى النجاء.

قال ابن عطية: و يؤيد هذا

قوله عليه الصلاة و السلام: «أنا آخذ بحجزكم عن النار، و أنتم تقحمون فيها تقحم الفراش».

الثالثة: يترتب على كونه عليه الصلاة و السلام أولى بهم من أنفسهم، انه يجب عليهم ايثار طاعته على شهوات أنفسهم و ان شق ذلك عليهم، و ان يحبوه اكثر من محبتهم لانفسهم، و من هنا

قال النبي صلى الله عليه و سلم: «لا يؤمن أحدكم، حتى أكون أحب إليه من ولده و والده و الناس أجمعين».

و في رواية اخرى: «من أهله و ماله و الناس أجمعين».

و هـ

### دلیل دهم از أدله دلالت حدیث غدیر بر امامت: روایت من كنت أولى به من نفسه، فعلى وليه

دلیل دهم: آنکه علامه تحریر و صدر کبیر سلیمان بن احمد بن ایوب الطبرانی، که از اکابر و اجله اساطین معتمدین و حذاق و مهره بارعین محدثین است، حدیث غدیر را بلفظ

«من كنت أولى به من نفسه، فعلى وليه»

روایت کرده، چنانچه میرزا محمد بن معتمدخان که حسب افاده فاضل رشید در «ایضاح» از عظمای اهل سنت است و کتاب «نزل الابرار» او را فاضل رشید بمقام افتخار و ابتهاج، و اثبات ولای سنیہ یا اهل بیت علیهم السلام در «ایضاح» ذکر نموده، در «مفتاح النجا» می فرماید:

[و للطبرانی بروایة اخرى عن أبی الطفیل، عن زید بن أرقم بلفظ «من كنت أولى به من نفسه، فعلى وليه . [۱] الصواعق لابن حجر: ۲۵.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۱۰، ص: ۲۳۸

و نیز میرزا محمد در «نزل الابرار» که التزام ایراد احادیث صحیحه در آن کرده، و از تعرض باحادیث ضعاف، بلکه حسان هم در آن احتراز نموده، کما فی خطبته، گفته:

[و عند الطبرانی فی روایة اخرى عن أبی الطفیل، عن زید بن أرقم رضى الله عنهما بلفظ «من كنت أولى به من نفسه فعلى وليه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه» [۱]].

و قاضی سناء الله پانی پتی [۲]، تلمیذ رشید شاه ولی الله، که شاه صاحب او را بیهقی وقت می گفتند، کما فی «اتحاف النبلاء»، و نبذی از محامد علیه و مدائح سنیہ او سابقا شنیدی، در «سیف مسلول» گفته:

[و در بعضی روایات آمده:

«من كنت أولى به من نفسه، فعلى وليه»

[. فله الحمد و المنة که این روایت که سابقا هم برای اثبات مجیء (مولی) بمعنی اولی مذکور شده، دلیل لامع و برهان ساطع بر صحت افادات اهل حق و ایقان، و قاطع دابر بر تقولات و تأویلات و توجیهاات رکیکه البنیان حضرات عالی شأن، و مظهر امر حق بکمال ظهور و عیان است، چه این روایت نص واضح است بر آنکه مراد از مولی در قول آن حضرت

«فمن كنت مولاه فعل مولاه»

اولی بالرعا یا از نفسهایشان است که در آن بجای

«من كنت مولاه»، «من كنت أولى به من نفسه»

وارد است و الحدیث یفسر بعضه بعضا، پس مراد از (مولی) اولی بالتصرف در رعایا از نفسهایشان باشد. [۱] نزل الابرار: ۲۱.

[۲] سناء الله پانی پتی الهندی الحنفی المتوفی سنة (۱۲۱۶).

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۲۳۹

و سبط ابن الجوزی و سید شهاب الدین از ابو الفرج [۱] یحیی بن سعد الثقفی الاصبهانی روایت کرده‌اند که او در کتاب «مرج البحرین» این حدیث را باین طور آورده:

«من كنت ولیه و اولی به من نفسه، فعلى ولیه».

و این روایات هم بحکم الحدیث یفسر بعضه بعضا، دلیل صریح است بر آنکه مراد از (مولی) در قول آن حضرت اولی بالرعایا از نفسهایشان است.

و لله الحمد که خود سبط ابن الجوزی این دلالت را ثابت کرده، و هذه عبارته كما سمعت سابقا فی کتاب «تذکره خواص الامه» بعد ذکر عدم جواز إرادة المعانی الآخر غیر الاولى من لفظ المولى، فتعین العاشر و معناه «من كنت اولی به من نفسه، فعلى اولی»

، و قد صرح بهذا المعنى الحافظ ابو الفرج یحیی بن سعد الثقفی الاصبهانی فی کتابه المسمى ب «مرج البحرین»، فانه روی هذا الحدیث بأسناده الى مشايخه و قال فيه: [أأخذ رسول الله صلى الله عليه و سلم بيد على و قال: «من كنت ولیه و اولی به من نفسه فعلى ولیه» [۲]].

و سید شهاب الدین از شیخ جلال الدین خجندی که از اعظام و اکابر مقتدایان سنی، و اجله و افاحم حاویان مراتب سنی است، نقل کرده که او از معانی (مولی) سید، مطاع و اولی را ذکر کرده، و گفته: که بنابر این هر دو معنی امر به اطاعت و احترام و اتباع جناب علی بن ابی طالب خواهد بود، و باز تأییدا لهذا المرام حدیث مذکور را ذکر کرده [۱] ابو الفرج یحیی بن محمود بن سعد الثقفی الاصفهانی المتوفی (۵۸۴)

[۲] تذکره خواص الامه: ۳۲

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۲۴۰

قال شهاب الدین أحمد فی «توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل» بعد ذکر حدیث الغدير: [و سمعت بعض أهل العلم يقول: معناه «من كنت سیده فعلى سیده» مضی قوله، و تصدير القول

بقوله صلى الله عليه و آله و بارك و سلم: «أ لستم تعلمون انی اولی بالمؤمنین؟»

یؤید هذا القول و الله سبحانه أعلم.

و قال الشيخ الامام جلال الدین احمد الخجندی قدس سره: المولى يطلق على معان منها: الناصر، و منها: الجار بمعنى المجیر، لا المجار، و منها: السيد المطاع، و منها: الأولى فی مولاکم، أى اولی بکم، و باقى المعانى لا يصلح اعتبارها فيما نحن بصدد، فعلى المعنيتين الاولين يتضمن الامر لعلی رضى الله تعالى عنه بالرعاية لمن له من النبى العناية، و على المعنيتين الآخريين يكون الامر باطاعته و احترامه و اتباعه.

و قد خرج ابو الفرج الاصفهانی فی کتابه المسمى ب «مرج البحرین» قال: أخذ النبى صلى الله عليه و آله و بارك و سلم يد على كرم الله وجهه و قال: «من كنت ولیه و اولی من نفسه، فعلى ولیه .

و جلالت و امامت شیخ جلال الدین خجندی هر چند از همین عبارت «توضیح الدلائل» واضح است، لکن از عبارات دیگران کمال علو مرتبت، و سمو منزلت، و عظمت قدر، و سناء فخر او ظاهر است، در «توضیح الدلائل» در مقام دیگر گفته:

[قال الشيخ الامام العارف العلامة، منبع الكشف و العرفان و الكرامة جامع علمى المعقول و المنقول، المشهود له بالصدقية العظمی



من أهل اليقين والوصول، جلال الملة و الشريعة و الصدق و الطريقة و الحق و الحقيقة و الدين، أحمد الخجندی، شیخ الحرم الشریف النبوی المحدثی قدس روحه فی بعض مصنفاته: اعلم انه قد ورد فی بعض الآثار الصدیق الاکبر هو ابو بکر رضی الله تعالی عنهما، و قد ورد فی بعض الآثار اطلاق الصدیق الاکبر علی المرتضی رضی الله تعالی عنه و کرم وجهه، و ما ورد اطلاق الصدیق الاکبر علی غیرهما] - الخ.

و نیز در «توضیح الدلائل» گفته:

[قال الشيخ الامام الفائق العالم بالشرائع و الطرائق و الحقائق، جلال الملة و الدين أحمد الخجندی، ثم المدنی روح الله روحه، و أنا له کل مقام سنی، و قد نشأ، یعنی علیاً کرم الله تعالی وجهه و ربی فی حجر النبی صلی الله علیه و آله و بارک و سلم من الصغر] - الخ. و نیز در «توضیح الدلائل» گفته:

[قال الشيخ المرضی و الامام الرضی، جلال الدين الخجندی رحمه الله تعالی و قد ثبت انه صلی الله علیه و آله و بارک و سلم أمر بسد الابواب الشارعه الى مسجد الاب باب علی الخ. و نیز در «توضیح الدلائل» گفته:

[قال العلامة، مطلع الكشف و الکرامه، جلال الدين احمد الخجندی:

يقال فلان منی و أنا منه، و يراد بیان غاية الاختصاص و کمال الاتحاد من الطرفين - الخ.

و از تصانیف همین جلال الدين خجندی است: «شرح قصیده برده» که مشهور و معروف است، در «کشف الظنون» در ذکر «شرح قصیده برده» گفته: [و من شروحه شرح الشيخ جلال الدين الخجندی، نزیل الحرم المتوفی سنه (۸۰۳) أوله: الحمد لله الذي اکرنا بدين الاسلام - الخ و هو [۱] [۱] کشف الظنون ج ۲/۱۳۳۴

### دلیل یازدهم از ادله دلالت حدیث غدیر بر امامت جناب امیر (ع):

#### اشاره

دلیل یازدهم: آنکه ابو عبد الله محمد بن عبد الله الحاکم [۱] در «مستدرک علی الصحیحین» که دو تا نسخه عتیقه آن پیش این بی بضاعت حاضر، در ذکر زید بن ارقم از کتاب معرفه الصحابه» گفته:

[اخبرنی محمد بن علی الشیبانی [۲] بالكوفه، ثنا أحمد [۳] بن حازم الغفاری ثنا أبو نعیم [۴]، ثنا کامل [۵] ابو العلاء، قال: سمعت حبيب بن أبي ثابت يخبر عن يحيى [۶] بن جعدة، عن زید بن أرقم رضی الله عنه.

قال: خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه و سلم، حتى انتهينا الى غدیر خم، فأمر بدوح، فكسح فی يوم ما اتی علينا يوم كان أشد حرا منه، فحمد الله و اثنی علیه و قال: «يا أيها الناس، انه لم يبعث نبی قط الا عاش نصف ما عاش الذي كان قبله، و انی اوشك أن ادعی فاجیب، و انی تارك فيكم ما لن تضلوا بعده، كتاب الله عز و جل» [۱] الحاکم محمد بن عبد الله المعروف بابن البيع النيسابوری المتوفی (۴۰۵).

[۲] الشیبانی: محمد بن علی بن دحیم الکوفی المتوفی سنه (۳۵۱)

[۳] احمد بن حازم الغفاری الحافظ ابو عمرو الکوفی المتوفی (۲۷۶).

[۴] ابو نعیم: فضل بن دکین الکوفی المتوفی سنه (۲۱۸)/۲۱۹

[۵] کامل ابو العلاء الحافظ التمیمی الکوفی المتوفی حدود (۱۶۰) هـ.

[۶] یحیی بن جعد بن هبیره بن أبی وهب المخزومی ابن اخت امیر المؤمنین علیه السلام.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۲۴۳

ثم قام، فأخذ بيد علي رضي الله عنه، فقال: «يا ايها الناس، من أولى بكم من انفسكم؟»، قالوا: الله ورسوله أعلم، قال: «من كنت مولاه فعلى مولاه».

هذا حديث صحيح الاسناد و لم يخرجاه [۱].

این حدیث شریف صحیح الاسناد، و این خبر لازم التعویل و الاعتماد نص واضح و برهان لائح است بر آنکه مراد از مولائیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام، همان اولویت است که برای جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم بنسبت مؤمنین ثابت است، زیرا که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم بعد ذکر قرب وفات خود، و بیان عدم ضلال مردم بعد کتاب الهی، یعنی بعد تمسک بآن برخاسته، دست جناب امیر المؤمنین علیه السلام گرفته، از مردم پرسیدند که:

«کیست اولی بشما از نفسهای شما؟»، مردم در جواب گفتند که:

خدا و رسول او داناتر است، پس بجواب این جواب ارشاد فرمود که:

«هر که هستم من مولای او، پس علی مولای او است».

و این ارشاد بغایت وضوح دلالت دارد بر آنکه مولائیت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ثابت است، بمعنای همان اولویت که برای جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله بنسبت مؤمنین ثابت است زیرا که حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم باین ارشاد با سداد اولی بودن ذات قدسی صفات خود، و جناب امیر المؤمنین علیه السلام بمؤمنین از نفسهایشان بیان کرده.

و بدیهی است که در اینجا دیگر معانی که حضرات اهل سنت، فرارا عن الاعتراف بالحق، تشبث بآن می کنند مصرفی ندارد، و الا کلام بلاغت نظام مهمل و مختل می گردد، که بعقل عاقلی راست نمی آید که اولاً دست جناب امیر المؤمنین علیه السلام گرفته، از مردم پرسند که اولی به [۱] المستدرک للحاکم ج ۳/۵۳۳.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۲۴۴

نفسهای شما کیست؟، هر گاه ایشان حواله علم آن بخدا و رسول نمایند، از بیان آن اعتراض کنند و مطلبی دیگر آغاز نهند.

پس از این حدیث قطعا و حتما ثابت شد که مراد از (مولی) در فقره

«من كنت مولاه فعلى مولاه»

همان معنی است که مراد است از لفظ (أولی) در فقره «أولی».

و در کمال ظهور و وضوح است که فقره

«أولی بکم من انفسکم»

مأخوذ است از آیه قرآنی، أعنی: النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ

[۱]، چنانچه مخاطب هم اعتراف کرده بآنکه این لفظ پیغمبر که: «ألست أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟» مأخوذ از آیت قرآنی است - الخ.

و از افاده آیه شیخ عبد الحق در «لمعات» هم ظاهر است، و حسب تصریحات و افادات محققین مفسرین عالی درجات، و شراح و الا صفات ثابت شده که آیه مذکوره دلالت دارد بر اولویت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم در هر شیء از دین و دنیا، و وجوب اتباع و انقیاد آن جناب.

و در اینجا هم بعض عبارات مذکور می شود: شیخ عبد الحق [۲] در «لمعات شرح مشکاة» گفته:

[قوله:

فقال بعد ان جمع الصحابة: «أ لستم تعلمون، انی أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟».

و فی بعض الروایات کرره للمسلمين و هم يجیبون بالتصديق و الاعتراف، [۱] الاحزاب: ۶.

[۲] عبد الحق بن سيف الدين الدهلوی المتوفی سنه (۱۰۵۲).

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۱۰، ص: ۲۴۵

یرید به قوله تعالى: النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ

الآية، أى فى الامور كلها، فانه لا يأمرهم و لا یرضى منهم الا بما فيه صلاحهم و نجاحهم بخلاف النفس فلذلك اطلق، فيجب عليهم أن يكون أحب إليهم من أنفسهم و أمره أنفذ عليهم من أمرها، و شفقتهم عليه أتم من شفقتهم عليها.

روى انه صلى الله عليه و سلم أراد غزوة تبوك، فأمر الناس بالخروج، فقال ناس: نستأذن آباءنا و امهاتنا، فنزلت، و قرئ: «و هو أب لهم»، أى فى الدين فان كل نبى أب لامته من حيث انه أصل فيما به الحيوه الابديه، و لذلك صار المؤمنون اخوة، كذا فى «تفسير البيضاوى» و قوله: «انى أولى بكل مؤمن من نفسه»

تأكيد و تقرير يفيد كونه أولى بكل واحد من المؤمنين، كما ان الاول يقيده بالنسبة إليهم جميعا[.

از اين عبارت ظاهر است كه مراد از قول جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله:

«أ لستم تعلمون، انی أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟»

قول حق تعالى است:

النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ

و مراد از قول حق تعالى آن است كه آن حضرت أولى است در كل امور كه آن حضرت حكم نمى كند ايشان را و راضى نمى شود از ايشان، مگر بچيزى كه در آن صلاح ايشان و نجاح ايشان باشد بخلاف نفس، و چون مراد اولويت در جميع امور بود، حق تعالى (أولى) را مطلق فرمود، پس واجب است بر مؤمنين كه جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله أحب باشد بسوى ايشان از نفسهايشان، و أمر آن حضرت انفذ باشد از أمر نفسهايشان، و شفقت ايشان بر آن حضرت أتم باشد از شفقتشان بر نفسهاى خود.

پس بحمد الله معلوم شد كه مراد از (أولى) در فقره

«من أولى بك»

عقبات الانوار فى امامة الائمه الاطهار، ج ۱۰، ص: ۲۴۶

من أنفسهم»

أولى در جميع أمور دنیا و دين، و واجب الاتباع و نافذ الحكم است و هو الاولى بالتصرف، پس بالبداهه ثابت شد كه مراد از (مولى) در

«من كنت مولاه فعلى مولاه أولى بالمؤمنين من أنفسهم»

در جميع أمور دنیا و دين، و واجب الاتباع و الانقياد و نافذ الحكم است.

پس ثابت گرديد كه جناب أمير المؤمنين عليه السلام أولى بود بمؤمنين از نفسهايشان در جميع أمور دنیا و دين، و حكم نمى فرمود آن حضرت مؤمنين را و راضى نمى شد از ايشان، مگر بچيزى كه در آن صلاح و نجاح ايشان باشد بخلاف نفسهايشان، و واجب است كه جناب أمير المؤمنين عليه السلام أحب باشد بسوى مؤمنين از نفسهايشان، و أمر آن حضرت نافذتر باشد از أمر نفسهايشان ... الى غير ذلك مما سمعت سابقا من استنباطات آية النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ

علی لسان اکابر ائمه السنیة و أعظم محققیهم.

و لله الحمد که این دلیل تنها برای هدایت بحق، و تخلیص و انقاذ از شرک باطل کافی و وافی است، و اگر هیچ دلیلی غیر آن نمی بود، شکی و ربیبی در ثبوت امامت و خلافت جناب امیر المؤمنین و اولویت آن حضرت بتصرف در مؤمنین، مثل اولویت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله عارض نمی شد، چه جا که بحمد الله مؤید و مسدد آن، دلایل کثیره متضافره و براهین عدیده متوافره موجود.

و اگر حضرات اهل سنت زمین را به آسمان دوزند، و تا ابد دهر دماغهای خود در اختراع شبهات و تأویلات و توجیهات رکیکه سوزند، حرفی لائق التفات بجواب آن بر زبان نمی توانند آورد، که أبواب خلاص

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۲۴۷

و حیل مناص مسدود، و اگر بالفرض بسبب مزید جسارت و خلاعت بکج مج بیانی حرفی بر زبان آرند، بآدنی عنایت بحمد الله و حسن توفیقه باطل و مردود.

و فضائل عالیّه و محامد سامیه و مفاخر زاهره و مآثر باهره حاکم بالاتر از آن است که استیفای آن توان کرد، بعض عبارات در اینجا اتما للحبّه و تشییدا للمحبه مذکور می شود

### مدح حاکم بغفتار ابن خلکان

قاضی شمس الدین أحمد بن محمد المعروف بابن خلکان در «وفیات الأعیان» گفته:

[أبو عبد الله محمد بن عبد الله بن محمد بن حمدويه بن نعيم بن الحكم الضبي الطهماني المعروف بالحاكم النيسابوري، الحافظ المعروف بابن البيع، امام أهل الحديث في عصره، و المؤلف فيه الكتب التي لم يسبق الى مثلها، كان عالما، عارفا، واسع العلم، تفقه على أبي سهل محمد بن سليمان الصعلوكي [۱] الفقيه الشافعي، و قد تقدم ذكره.

ثم انتقل الى العراق و قرأ على أبي علي [۲] بن أبي هريرة الفقيه. و قد تقدم ذكره أيضا، ثم طلب الحديث و غلب عليه فاشتهر به، و سمعه من جماعة لا يحصون كثرة، فان معجم شيوخه يقرب من ألفي رجل، حتى روى عن عمن عاش بعده لسعة روايته و كثرة شيوخه.

[۱] أبو سهل الصعلوكي: محمد بن سليمان الاصفهاني المتوفى (۳۶۹).

[۲] أبو علي الحسن بن ابی هريرة الحسين الشافعي المتوفى سنة (۳۴۵)

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۲۴۸

و صنف فی علومه ما يبلغ ألفا و خمسمائة جزء، منها: «الصحيحان»، و «العلل» و «الامالي»، و «فوائد الشيوخ»، و «امالي العشيات» و «تراجم الشيوخ» و أما ما تفرد باخراجه فمعرفة الحديث و «تاريخ علماء نيسابور»، و «المدخل الى علم الصحيح»، و «المستدرک على الصحيحين» و ما تفرد به كل واحد من الامامين و «فضائل الامام الشافعي».

و له الى الحجاز و العراق رحلتان، و كانت الرحلة الثانية سنة ستين و ثلاثمائة و ناظر الحفاظ و ذاكر الشيوخ و كتب عنهم أيضا، و باحث الدارقطني فرضيه، و تقلد القضاء بنيسابور في سنة تسع و خمسين و ثلاثمائة في أيام الدولة السامانية، و وزارة ابی النصر محمد بن عبد الجبار العتبي، و قلد بعد ذلك قضاء جرجان فامتنع، و كان ينفذونه في الرسائل الى ملوك بني بويه.

و كانت ولادته في شهر ربيع الاول سنة احدى و عشرين و ثلاثمائة بنيسابور و توفي بها يوم الثلاثاء ثالث صفر سنة خمس و أربعمائة. و قال الخليلي [۱] في «الارشاد»: توفي سنة ثلاث و أربعمائة.

و سمع الحديث في سنة ثلاثين، و أملى بما وراء النهر سنة خمس و خمسين، و بالعراق سنة سبع و ثلاثين، و لازمه الدارقطني، و سمع

منه أبو بكر القفال الشاشی و أنظارهما.

و حمدويه (بفتح الحاء المهملة و سكون الميم و ضم الدال المهملة و سكون الواو و فتح الياء المثناة من تحتها و بعدها هاء ساكنة) و البيع (بفتح الباء الموحدة و كسر الياء المثناة من تحتها و تشديدها و بعدها عين مهملة) و انما عرف بالحاكم لتقلده القضاء [۲]. [۱] الخليلي: أبو يعلى خليل بن عبد الله القزويني المتوفى (۴۴۶).

[۲] وفيات الأعيان ج ۴/۲۸۰ - ۲۸۱.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۲۴۹

از این عبارت ظاهر است که حاکم امام اهل حدیث در عصر خود است، و تصنیف کرده در حدیث کتابها را که مسبوق نشده بسوی آن، یعنی علمای متقدمین هم مثل این کتب تصنیف نکرده‌اند.

و او عالم عارف واسع العلم بود و مشایخ او قریب دو هزار بودند، و تصنیفات او به هزار رسیده، و بمنظره حفاظ و مذاکره شیوخ پرداخته و دارقطنی را مباحثه نموده، پس دارقطنی او را پسندید، الی غیر ذلك

### مدح حاکم بگفتار شیخ عبد الحق

و شیخ عبد الحق در «رجال مشکاة» گفته:

[الحاكم هو أبو عبد الله محمد بن عبد الله بن محمد بن حمدون بن نعيم ابن الحكم الحاكم الضبي النيسابوري المعروف بابن البيع من أهل الفضل و العلم و المعرفة في العلوم المتنوعة.

كان فريد عصره و وحيد وقته، خاصة في علوم الحديث، و له فيها المصنفات الكبيرة و الغريبة العجيبة، قدم بغداد شبيبته و كتب بها عن ابي عمرو [۱] بن السماك، و أحمد بن سليمان النجاد [۲]، و أبي سهل بن زياد [۳]، و دعلج بن أحمد [۴] و غيرهم. [۱] أبو عمرو بن السماك: عثمان بن أحمد البغدادي المتوفى (۳۴۴).

[۲] أحمد بن سليمان أبو بكر النجاد الحنبلي المتوفى (۳۴۸).

[۳] أبو سهل أحمد بن محمد بن عبد الله بن زياد القطان المتوفى (۳۵۰)

[۴] دعلج بن احمد أبو محمد السجزي المتوفى سنة (۳۵۱).

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۲۵۰

ثم وردها و قد غلب شيبه، فحدث بها عن ابي العباس [۱] الاصم، و ابي علي [۲] الحافظ، و محمد بن صالح بن هاني و غيرهم. و روى عنه الدارقطني، و محمد بن الفوارس [۳]. و كان ثقة، ولد سنة احدى و عشرين و ثلاثمائة. و أول سماعه سنة ثلاثين و ثلاثمائة. و مات بنيسابور سنة خمس و أربعمائه رحمه الله عليه [۴]

### مدح حاکم بروایت فخر رازی

و فخر رازی در رساله «فضائل شافعی» گفته:

[و أما المتأخرون من المحدثين، فاکثرهم علما و اقواهم قوة و أشدهم تحقیرا في علم الحديث هؤلاء: و هم أبو الحسن الدارقطني، و الحاكم أبو عبد الله الحافظ، و الشيخ أبو نعيم الاصفهاني، و الحافظ أبو بكر البيهقي، و الامام أبو بكر محمد بن عبد الله بن محمد بن زكريا الجوزقي [۵] صاحب كتاب «المتفق»، و الامام الخطيب [۶] صاحب «تاريخ بغداد»، و الامام أبو سليمان الخطابي الذي كان بحرا

فی علم الحديث و اللغة.

و قيل في وصفه جعل الحديث لابی سليمان، كما جعل الحديد لابی سليمان، [۱] أبو العباس الاصم: محمد بن يعقوب النيسابوری المتوفى (۳۴۶).

[۲] أبو علي الحافظ: الحسين بن علي النيسابوری المتوفى (۳۴۹).

[۳] أبو الفتح بن ابی الفوارس: محمد بن أحمد البغدادي المتوفى (۴۱۲).

[۴] وفيات الأعيان ج ۴/۲۸۰ - ۲۸۱.

[۵] أبو بكر الجوزقي محمد بن عبد الله الحافظ المتوفى (۳۸۸).

[۶] الخطيب البغدادي: أحمد بن علي بن ثابت المتوفى (۴۶۳).

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۲۵۱

يعنون داود النبي صلى الله عليه وسلم، حيث قال تعالى: وَ أَلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ [۱].

فهؤلاء العلماء صدور هذا العلم بعد الشيخين، و هم باسرههم متفقون على تعظيم الشافعي، و المبالغة في الثناء عليه، و لكل واحد منهم تصنيف مفرد في مناقبه و فضائله و مآثره، و كل ما ذكرناه يدل على ان علماء الحديث قديما و حديثا كانوا معظمين للشافعي، معترفين بتقدمه و تفرده .

از این عبارت ظاهر است که حاکم از جمله کسانی است که ایشان اکثر متأخرین محدثینند از روی علم، و اقوی اند در قوت، و اشد ایشانند از روی تحقیق در علم حدیث، اینها صدور علم حدیثند بعد شیخین. و فخر رازی بتعظیم ایشان شافعی را احتجاج و استدلال می نماید و افتخار بر آن دارد

### مدح حاکم بگفتار اسنوی

و عبد الرحيم بن الحسن الاسنوی در «طبقات شافعية» گفته:

[و بعد فان الشافعي رضى الله عنه و أرضاه و نفعنا به و بسائر أئمة المسلمين أجمعين، قد حصل في أصحابه من السعادة أمور لم تتفق في أصحاب غيره، منها انهم المقدمون في المساجد الثلاثة الشريفة شرفه الله تعالى.

و منها ان الكلمة لهم في الاقاليم الفاضلة المشار إليها و غالب أقاليم الكبار العامرة المتوسطة في الدنيا المتأصلة في الاسلام و شعار الاسلام بها ظاهر منتظم، كالحجاز، و اليمن، و مصر، و الشام، و العراقين، و خراسان، و ديار بكر، و اقليم الروم. [۱] السبأ: ۱۰.

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۲۵۲

و منها ازدياد علمائهم في كل عصر الى زماننا بالنسبة الى غيرهم، و سببه ما أشرنا إليه من ظهورهم على غيرهم في الاقاليم السابق وصفها.

و منها ان كبار أئمة الحديث من جملة أصحاب الآخذين عنه، أو عن أتباعه، كالامام أحمد، و الترمذی، و النسائی، و ابن ماجه، و ابن المنذر [۱]، و ابن حبان [۲]، و ابن خزيمة [۳]، و البيهقي، و الحاکم، و الخطابی، و الخطيب، و ابی نعیم، و غيرهم الى زماننا هذا [۴].

از این عبارت ظاهر است که حاکم از کبار ائمه حدیث است که بسبب أخذ ایشان از اتباع شافعی، اسنوی افتخار می کند و مزیت أصحاب شافعی در سعادت ثابت می نماید

**مدح حاکم بروایت نووی**

و نووی [۵] در «منهاج شرح صحیح مسلم» گفته:

[ذکر مسلم رحمه الله تعالى فی أولى مقدمه صحیحہ، انه یقسم الاحادیث ثلاثه أقسام:

الاول: ما رواه الحفاظ المتقنون. [۱] ابن المنذر: محمد بن ابراهیم بن المنذر النیشابوری المتوفی (۳۰۹/۳۱۰.

[۲] ابن حبان: أبو حاتم محمد بن حبان البستی المتوفی (۳۵۴).

[۳] ابن خزیمه: محمد بن اسحاق الحافظ النیشابوری المتوفی (۳۱۱).

[۴] طبقات الاسنوی ج ۱/۳.

[۵] النووی: یحیی بن شرف الشافعی المتوفی سنه (۶۷۶).

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۲۵۳

و الثانی: ما رواه المستورون المتوسطون فی الحفظ و الاتقان.

و الثالث: ما رواه الضعفاء و المترکون.

و انه إذا فرغ من القسم الاول، اتبعه الثانی.

و أما الثالث: فلا یعرج علیه، فاختلف العلماء فی مراده بهذا التقسیم، فقال:

الامامان الحفاظ أبو عبد الله الحاکم، و صاحبه أبو بکر البیهقی رحمه الله. ان المنیة اخترمت مسلما رحمه الله قبل اخراج القسم الثانی، و انه انما ذکر القسم الاول. قال القاضی [۱] عیاض: و هذا مما قبله الشیوخ و الناس من الحاکم أبی عبد الله و تابعوه علیه [۲].

از این عبارت ظاهر است که حاکم امام حافظ است و مقدم بر بیهقی، و حسب افاده قاضی عیاض شیوخ و مردم او را در باب «صحیح مسلم» قبول کرده اند و متابعت او نموده.

پس حاکم حسب افاده قاضی عیاض متبوع شیوخ و ناس، و مقتدای مقبول القول باشد

**مدح حاکم بگفتار ابن اثیر**

و نیز ابن اثیر [۳] در «جامع الاصول» بعد ذکر شرط «صحیحین» گفته:

[و هذا الشرط الذی ذکرناه قد ذکره الحاکم أبو عبد الله النیشابوری، و قد قال غیره ان هذا الشرط غیر مطرد فی کتابی «البخاری» و «مسلم»، فانهما قد [۱] القاضی عیاض: بن عمرو بن موسی المغربی المتوفی سنه (۵۴۴)

[۲] شرح صحیح مسلم للنووی ج ۱/۲۳.

[۳] ابن الاثیر: مبارک بن محمد الجزری الشافعی المتوفی (۶۰۶).

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۲۵۴

اخرجا فیهما أحادیث علی غیر هذا الشرط، و الظن بالحاکم غیر هذا، فانه كان عالما بهذا الفن خبیرا بغوامضه، عارفا بأسراره، و ما قال هذا القول و ما حکم علی الکتابین بهذا الحکم الا بعد التفطیش و الاختبار و التیقن لما حکم به علیهما [۱] از این عبارت ظاهر است که حکم حاکم در باب تحقق شرط بخاری و مسلم در مرویاتشان مقبول است، و نفی آن که از غیر حاکم صادر شده مردود، و حاکم عالم بود باین فن، و خبیر بود بغوامض آن، و عارف بأسرار آن، و نگفته است این قول را و حکم نکرده بر صحیحین باین حکم مگر بعد تفطیش و اختبار و تیقن بآنچه حکم کرده است بآن بر صحیحین.



پس ما هم در باب حکم حاکم بصحت این حدیث شریف که در «مستدرک» ذکر کرده، خواهیم گفت که این حکم او مقبول است، فانه کان عالما بهذا الفن، خیرا بغوامضه، عارفا بأسراره، و ما قال هذا القول و ما حکم علی هذا الحدیث بهذا الحكم، أعنی الصحة، الا بعد التفتيش و الاختبار و التيقن لما حکم به علیه و لله الحمد علی ذلك

### دلیل دوازدهم از أدله دلالت حدیث غدیر بر امامت

دلیل دوازدهم: آنکه سابقا دانستی که بخاری در «صحیح» خود روایت کرده:  
[حدثني ابراهيم بن المنذر، قال: نا محمد بن فليح، قال: حدثنا أبي عن [۱] جامع الاصول ج ۱/۹۲. عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۱۰، ص: ۲۵۵]

هلال بن علی عن عبد الرحمن بن أبي عمر، عن أبي هريرة، عن النبي صلى الله عليه وسلم قال: «ما من مؤمن، الا و أنا أولى الناس به فی الدنيا و الآخرة، اقرءوا ان شئتم: النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ فَأَيُّما مسلم ترك مالا، فليرثه عصيته من كانوا، فان ترك ديناً، أو ضياعاً، فليأتني و أنا مولا» [۱].

و دانستی که مسلم هم این حدیث را روایت کرده، و نیز از عبارت «در منشور» دانستی که ابن جریر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه آن را روایت کرده، و سیاق این روایت مماثل است با سیاق حدیث غدیر، و چون سیاق این روایت و سیاق حدیث غدیر متماثل است، لازم آید که مراد از (مولی) در حدیث غدیر نیز همان معنی باشد که مراد است در این حدیث.

و تماثل سیاق هر دو حدیث پر ظاهر است که در این حدیث جناب رسالت مآب، اولاً- اولویت خود بمؤمنین از نفسهایشان بیان فرموده، و بعد آن اثبات مولائیت خود فرموده، و همچنان در حدیث غدیر اولاً اثبات بودن اولی بمؤمنین از نفسهایشان بیان فرموده و بعد آن ذکر مولائیت خود فرموده، پس بهر دلیلی که شراح حدیث سنیه (مولی) را در حدیث بخاری بر ولی امر کرده‌اند، بهمان دلیل ما هم (مولی) را در حدیث غدیر بر همین معنی حمل خواهیم کرد.

و سابقا دانستی که قسطلانی در «ارشاد الساری» در تفسیر

«و أنا مولا»

که در حدیث بخاری وارد است گفته: [أى ولي المیت أتولى عنه اموره . [۱] صحیح البخاری ج ۶/۱۴۵ تفسیر سورة الاحزاب.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۱۰، ص: ۲۵۶]

از این عبارت ظاهر است که مراد از (مولی) در این حدیث (ولی میت) است که متولی امور او می‌شود.

و از عبارت کرمانی هم ظاهر است که (مولی) را بر (قائم بمصالح الامه حیا و میتا)، و ولی امرشان فی الحالین حمل نموده.

و نووی هم (مولی) را بر (قائم بمصالح مردم در حال حیات و ممات و ولیشان در حالین حمل کرده

### دلیل سیزدهم از أدله دلیل حدیث غدیر بر امامت

دلیل سیزدهم: آنکه ابن کثیر در «تاریخ» گفته:

[قال عبد الرزاق: انا معمر [۱]، عن علی [۲] بن زید بن جدعان، عن عدی [۳] بن ثابت، عن البراء بن عازب، قال: نزلنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم عند غدیر خم، فبعث منادیا ینادی، فلما اجتمعنا قال: «أ لست أولى بکم من آبائکم؟» قلنا: بلی یا رسول الله، قال: «أ لست؟ أ لست؟» قلنا: بلی یا رسول الله، قال: «من كنت مولا فان علیا بعدی مولا، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه».

فقال عمر بن الخطاب: هنيئا لك يا بن أبي طالب، أصبحت اليوم ولی کل مؤمن [۴]. [۱] معمر: بن راشد ابو عروہ الحافظ البصری

المتوفی سنه (۱۵۳).

[۲] علی بن زید بن جدعان المحدث البصری المتوفی سنه (۱۲۹).

[۳] عدی بن ثابت التابعی الکوفی المتوفی سنه (۱۱۶).

[۴] البدايه و النهايه ج ۷/۳۴۹.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۲۵۷

از این روایت ظاهر است که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله مولائیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام را مقید فرموده بلفظ (بعدی)، پس اگر مراد از (مولی) محب یا محبوب می بود، و غرض از آن اثبات وجوب موالات و محبت، حسب افاده ابن تیمیه، احتیاج بلفظ (بعدی) می افتاد، چنانچه در «منهاج السنه» گفته: [فقول القائل:

«علی ولی کل مؤمن بعدی»

کلام یمتنع نسبتته الی رسول الله صلی الله علیه و سلم، فانه ان أراد الموالاته، لم یحتج أن یقول: «بعدی»، و ان أراد الاماره کان ینبغی أن یقال: «وال علی کل مؤمن [۱]»].

از این عبارت ظاهر است که اگر مراد از (ولی) اثبات موالات باشد، احتیاج در آن بلفظ (بعدی) نیست، و غرض ابن تیمیه آن است که لفظ (بعدی) بر این تقدیر لغو و زائد محض خواهد بود، که شأن نبوت از تکلم بآن مرتفع است، و اگر این معنی مراد ابن تیمیه نباشد، امتناع نسبت

«علی ولی کل مؤمن بعدی»

بجناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله ثابت نخواهد شد.

پس واضح شد که ذکر لفظ (بعدی) در صورت اراده موالاته از لفظ (ولی) ممتنع است، و ولی و مولی بمعنی واحد است، پس ثابت شد حتما و قطعا که مراد از (مولی) در روایت عبد الرزاق اثبات موالات نیست، و الا لفظ (بعدی) لغو و زائد باشد، نسبت آن بجناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم ممتنع گردد. پس بالبداهه ثابت شد که مراد از (مولی) اثبات امارت و ولایت تصرف است، که در این صورت لفظ (بعدی) صحیح می شود. [۱] منهاج السنه ج ۴/۱۰۴

### دلیل چهاردهم از ادله دلالت حدیث غدیر بر امامت

دلیل چهاردهم: آنکه سابقا دانستی که ابن حجر مکی در «صواعق» بجواب حدیث غدیر گفته:

[سلمنا انه أولى، لكن لا- نسلم أن المراد انه أولى بالامامة، بل بالاتباع و القرب منه، فهو كقوله تعالى: إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ]

[۱] و لا- قاطع، بل و لا- ظاهر علی نفی هذا الاحتمال، بل هو الواقع، إذ هو الذي فهمه أبو بكر و عمر، و ناهيك بهما من الحديث، فانهما لما سمعاه قالاه: أمسيت يا ابن أبي طالب مولی كل مؤمن و مؤمنة.

أخرجه الدارقطني، و أخرج أيضا أنه قيل لعمر: انك تصنع بعلي شيئا لا تصنعه بأحد من أصحاب النبي صلی الله علیه و سلم؟!، فقال: انه مولای [۲].

از این عبارت در کمال لمعان است که معنای صحیح واقعی حدیث آن است که (أولی) را بر أولى بالاتباع و القرب حمل کنند، و همین معنی را شیخین فهمیدند، و هر گاه جناب امیر المؤمنین علیه السلام أولى بالاتباع باشد، آن حضرت امام باشد، و امامت و خلافت شیخین با وجود آن جناب بیاد فنا می رسد، چه بدیهی است که أولى بالاتباع امام است، نه کسی که از جمله رعایا باشد. [۱]

آل عمران: ۶۸.

[۲] الصواعق المحرقة: ۲۶

**دلیل پانزدهم از أدله دلالت حدیث غدیر بر امامت**

دلیل پانزدهم: آنکه مسلم بن الحجاج در «صحیح» خود بعد ذکر حدیث: «نهی از گفتن مالک مملوک را: ربی» می گوید: [و حدثنا أبو بکر بن أبي شيبة، و أبو كريب، قالوا: نا ابو معاوية. ح و قال ثنا أبو سعيد الأشج، قال: نا وكيع، كلاهما عن الاعمش بهذا الاسناد، و في حديثهما: و لا يقل العبد لسيدة: مولاي، و زاد في حديث ابو معاوية: فان مولاكم الله [۱]. و مولوی محمد اسماعیل در منصب امامت گفته: [و قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: «لا- يقولن أحدكم: عبدی، و أمتی، كلکم عبيد الله، و كل نسائکم إماء الله، و لكن ليقول: سيدی»].

و فی روایة: «لا يقل العبد لسيدة: مولاي، فان مولاكم الله . از این روایت ظاهر است که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله از گفتن عبد مالک خود را مولای، منع فرموده، و حصر مولائیت در حق تعالی نموده، پس معلوم شد که متبادر از (مولی) معنایی است و رای محب و ناصر و محبوب، که اگر اراده این معانی جائز می شد، وجهی نبود برای منع از اطلاق (مولی) بر مالک. و چون جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله در حدیث غدیر اطلاق (مولی) بر خود و بر جناب امیر المؤمنین علیه السلام فرموده، معلوم شد که مراد آن جناب از آن [۱] صحیح مسلم ج ۲/۱۹۷ باب الفاظ من الأدب. عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَئِمَّةِ الْاَظْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۲۶۰ محب و ناصر و محبوب نیست، بلکه مراد از آن همان معنی است، که اثبات آن برای دیگر مردم جائز نیست، أعنی اولویت بتصرف، و ظاهر است که اولویت بتصرف أولا برای حق تعالی ثابت است، و بعد آن برای جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله، و بعد آن برای قائم مقام آن جناب

**دلیل شانزدهم از ادله دلالت حدیث غدیر بر امامت: قول حضرت فاطمه: (أ نسیتم قول رسول الله صلى الله عليه و آله يوم غدیر خم**

دلیل شانزدهم: آنکه سابقا دانستی که شمس الدین محمد جزری در «اسنی المطالب» گفته: [و أ لطف طریق وقع لهذا الحديث و أغربه ما حدثنا به شيخنا خاتمة الحفاظ أبو بكر محمد بن عبد الله ابن المحب المقدسی مشافهة، أخبرتنا الشیخة أم محمد زينب ابنة أحمد بن عبد الرحيم المقدسیة، عن أبي المظفر محمد بن فتيان بن المثنی [۱]، أخبرنا أبو موسى محمد بن أبي بكر الحافظ، أخبرنا ابن عمه والدي القاضي أبو القاسم عبد الواحد بن محمد بن عبد الواحد المدني بقرآتی علیه، أخبرنا ظفر بن داعی العلوی بأستراবাদ، أخبرنا والدي، و أبو أحمد بن مطرف المطرفی، قالوا: حدثنا أبو سعد الادريسی إجازة فيما أخرجه في «تاريخ استراবাদ»، حدثني [۱] في المصدر المطبوع: المسيني. عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَئِمَّةِ الْاَظْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۲۶۱

محمد بن محمد بن الحسن أبو العباس الرشیدی من ولد هارون الرشید بسمرقند و ما کتبناه الا عنه، حدثنا أبو الحسن محمد بن جعفر الحلوانی، حدثنا علی بن محمد بن جعفر الاهوازی مولى الرشید، حدثنا بکر بن أحمد القصری، حدثنا فاطمة بنت علی بن موسى

الرضا، حدثنی فاطمة، و زینب، و أم کلثوم بنات موسی بن جعفر، قلن:

حدثتنا فاطمة بنت جعفر بن محمد الصادق، حدثنی فاطمة بنت محمد بن علی، حدثنی فاطمة بنت علی بن الحسین، حدثنی فاطمة و سکیئة ابنتا الحسین ابن علی، عن أم کلثوم بنت فاطمة بنت النبی علیه السّلام، عن فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم و رضی عنها قالت: «أُ نسیتم قول رسول الله صلی الله علیه و سلم يوم غدیر خم: من كنت مولاه فعلى مولاه، و قوله صلی الله علیه و سلم:

أنت منی بمنزلة هارون من موسی؟!» هكذا أخرجه الحافظ الكبير أبو موسی المدیني فی كتابه «المسلسل بالاسماء»

و قال: هذا الحديث مسلسل من وجه، و هو أن كل واحدة من القواطم، تروی عن عمّة لها، فهو رواية خمس بنات أخ، كل واحدة منهن عن عمّتها [۱].

از این روایت ظاهر است که حضرت فاطمة علیها السّلام بمردم ارشاد فرموده که: «آیا فراموش کردید قول رسول خدا صلی الله علیه و آله را روز غدیر:

من كنت مولاه، فعلى مولاه

، و قول آن حضرت را:

أنت منی بمنزلة هارون من موسی؟!»

«و ظاهر است که این ارشاد آن حضرت دلالت صریحه دارد بر آنکه از صحابه عمل بر مقتضای حدیث غدیر و حدیث منزلت واقع نشده، پس اگر حدیث غدیر و حدیث منزلت دلیل امامت و خلافت آن جناب است [۱] اسنی المطالب ص.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۲۶۲

فذلك المطلوب، و اگر بالفرض دلیل امامت نیست، و بر محض وجوب محبت دلالت دارد، پس قول حضرت فاطمه: «أُ نسیتم» که مفید ترک عمل بر مقتضای این حدیث است، دلالت خواهد کرد بر آنکه صحابه، بعد جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله ترک محبت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله نمودند.

و ظاهر است که ترک صحابه محبت جناب امیر المؤمنین علیه السّلام را در حیات حضرت فاطمه علیها السّلام بعد جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله متصور نمی شود مگر بر تقدیری که امامت و خلافت حق جناب امیر المؤمنین علیه السّلام باشد، و صحابه بسبب صرف امامت از آن جناب، تارک محبت و مودت آن جناب باشند.

چه بر ظاهر است که اگر امامت حق جناب امیر المؤمنین علیه السّلام نباشد، و استخلاف ابی بکر، که از صحابه واقع شده، عین حق و صواب باشد چنانچه مزعوم سنی است، بنابر این هرگز ترک مودت جناب امیر المؤمنین علیه السّلام از صحابه در این وقت واقع نشده، پس این روایت بهر تقدیر مثبت امامت و خلافت جناب امیر المؤمنین علیه السّلام است، خواه (مولی) را در حدیث غدیر مثبت امامت دانند و خواه آن را بر ایجاب محبت حمل کنند

### دلیل هفدهم از ادله دلالت حدیث غدیر بر امامت

دلیل هفدهم: آنکه ابو عبد الرحمن احمد بن شعیب النّسائی در «خصائص» گفته:

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۲۶۳

[أَبْنَانَا زَكْرِيَا بْنُ يَحْيَى [۱]، ثنا يعقوب بن جعفر بن كثير، عن مهاجر بن مسمار [۲]، قال: أخبرتنى عائشة [۳] بنت سعد، عن سعد [۴]، قالت: قال: كنا مع رسول الله صلی الله علیه و سلم بطريق مكة و هو متوجه إليها، فلما بلغ غدیر خم وقف الناس، ثم رد من مضى و لحقه من تخلف، فلما اجتمع الناس إليه، قال:

«أَيُّهَا النَّاسُ، هَلْ بَلَغْتُ؟»، قالوا: نعم، قال: «اللَّهُمَّ» ثلاث مرات يقولها.

ثم قال: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ، مَنْ وَلِيَكُمْ؟»، قالوا: اللَّهُ ورسوله أعلم، (ثلاثاً) ثم أخذ بيد علي، فقال: «مَنْ كَانَ اللَّهُ وَلِيَهُ فَهَذَا وَلِيَهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادَ مِنْ عَادَاهُ» [۵].

این روایت بعنایت الهی نص قاطع و برهان ساطع است بر آنکه مراد از (ولی) در قول آن جناب: «مَنْ كُنْتُ وَلِيَهُ فَهَذَا وَلِيَهُ»

ولی أمر و متصرف فی الامر است، زیرا که از آن واضح است که صحابه بجواب استفسار جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله که: «کیست ولی شما؟» ولی خود بیان نکردند و حواله علم آن بخدا و رسول نمودند.

و ظاهر است که اگر مراد از (ولی) محب، یا ناصر، یا محبوب می بود تحقق این معانی در میان مؤمنین ظاهر بود که مؤمنین بعض ایشان ناصر [۱] زکریا بن یحیی بن ایاس الحافظ السجستانی المعروف بخياط السنة توفی سنة ۲۸۹/۲۸۷.

[۲] مهاجر بن مسمار: مولى سعد بن أبی وقاص المدنی، له ترجمة فی الجرح و التعديل ج ۸/۲۶۱.

[۳] عائشة بنت سعد بن أبی وقاص المدنیة توفیت سنة ۱۱۷.

[۴] هو سعد بن أبی وقاص مالک بن اهیب المتوفی (۵۵) تقدم ذكره.

[۵] الخصائص للنسائی: ۱۰۱.

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَتْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۲۶۴

و محب و محبوب بعض می باشند، پس می بایستی که صحابه حاضرین حجة الوداع، که در ایشان اکابر و اعظم صحابه عارفین بمعانی قرآن و حدیث حاضر بودند، بیان آن می کردند و عجز خود از معرفت آن ظاهر نمی نمودند.

آری چون عامه صحابه تا این وقت ولی امر خود را بعد جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم نمی دانستند، لهذا بجواب استفسار جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله سه بار گفتند که: الله و رسول او داناترند، یعنی اوشان نیک می دانند که ولی امر ما کیست، پس بعد این استفسار و ظهور عجز از صحابه کبار، سرور مختار صلی الله علیه و آله بیان فرمود که: «کسی که بود الله ولی او، پس این ولی او است، یعنی علی بن ابی طالب».

و این ارشاد دلالت صریحه دارد بر آنکه مراد از این قول اثبات ولایت تصرف برای جناب امیر المؤمنین علیه السلام است، و معنایش آن است که کسی که الله تعالی ولی امر اوست، پس علی بن ابی طالب ولی امر او است. و هذه الرواية مثل الرواية السابقة من «مستدرک الحاكم»

### دلیل هجدهم از ادله دلالت حدیث غدیر بر امامت

دلیل هیجدهم: آنکه در «کنز العمال» ملا علی متقی [۱] مذکور است:

[عن جریر البجلی، قال: شهدنا الموسم فی حجة رسول الله صلى الله عليه وسلم، و هي حجة الوداع، فبلغنا مكانا يقال له: غدیر خم، فنادی الصلوة [۱] المتقی الهندی: الملا علی بن حسام الدین المتوفی سنة (۹۷۵).

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَتْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۲۶۵

جامعة، فاجتمع المهاجرون و الانصار، فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم وسطنا قال: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ، بِمَ تَشْهَدُونَ؟»، قالوا: نشهد أن لا اله الا الله، قال: «ثم مه؟»، قالوا: و ان محمدا عبده و رسوله، قال: «فمن وليكم؟»، قالوا: الله و رسوله مولانا.

ثم ضرب بيده الى عضد علي، فقامه، فترع عضده، فأخذ بذراعيه، فقال:

«مَنْ يَكُنِ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مَوْلَاهُ، فَانْ هَذَا مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادَ مِنْ عَادَاهُ اللَّهُمَّ مَنْ أَحَبَهُ مِنَ النَّاسِ، فَكُنْ لَهُ حَبِيبًا، وَ مَنْ أَبْغَضَهُ

فَكَانَ لَهُ مَبْغُضًا، اللَّهُمَّ إِنِّي لَا أَجِدُ أَحَدًا اسْتَوْدَعَهُ فِي الْأَرْضِ بَعْدَ الْعَبْدِينَ الصَّالِحِينَ، فَاقْضَ فِيهِ بِالْحَسَنِيِّ طَب [۱].

و ابراهیم وصابی در کتاب «الاكتفاء» آورده:

[عن جرير بن عبد الله البجلي رضى الله عنه، قال: شهدنا الموسم في حجة مع رسول الله صلى الله عليه وسلم، و هي حجة الوداع، فبلغنا مكانا يقال له:

غدير خم، و نادى: الصلوة جماعة، فاجتمعنا: المهاجرين و الانصار، فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم وسطنا، فقال: «يا أيها الناس، بم تشهدون؟»، قالوا:

نشهد أن لا اله الا الله، قال: «ثم مه؟» قالوا: و ان محمدا عبده و رسوله، قال:

«فمن وليكم؟»، قالوا: الله و رسوله مولانا.

قال: ثم ضرب على عضد على، فأقامه، فنزع عضده، فأخذ بذراعيه، فقال:

«من يكن الله و رسوله مولاه فان هذا مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه اللهم من أحبه في الناس فكن له حبيبا، و من أبغضه فكن له مبغضا، اللهم انى لا أجد أحدا استودعه في الارض بعد العبدین الصالحین غیرک، فاقض فيه بالحسنی» [۱] كنز العمال ج ۱۵/۱۲.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَئِمَّةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۲۶۶

أخرج الطبرانی في «الكبير» [۱].

و دلالت این روایت بر مطلوب بچند وجه است:

اول: آنکه از قول صحابه بجواب استفسار جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر است که متبادر از لفظ (ولی) ولی امر است که اینها لفظ (ولی) را در قول حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله: «فمن وليكم»

بر ولی امر حمل کرده، بجواب آن حضرت حصر مولايت در خدا و رسول کردند، پس بنابر این اراده (ولی امر) از لفظ (ولی) که در احادیث کثیره بحق جناب امیر المؤمنین علیه السلام وارد شده، واجب باشد، بعین ما حمل الصحابة لفظ (الولی) فی قول النبی صلی الله علیه و آله: «فمن وليكم»

على المتصرف في الامور، و هذا في كمال الوضوح و الظهور، وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا، فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ

دوم: آنکه از این حدیث ظاهر است که مولايت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بهمان معنی است که برای خدا و رسول ثابت است، چه أولا- آن حضرت اعتراف مردم به این معنی که مولای ایشان خدا و رسولند گرفت، و باز ارشاد نمود که هر که خدا و رسول مولای او هستند، پس این یعنی علی علیه السلام مولای او هست، و این صریح است در آنکه مراد از مولايت جناب امیر المؤمنین علیه السلام همان معنی است که برای خدا و رسول ثابت است، و از حصر صحابه مولايت را در خدا و رسول، ظاهر است که مراد از آن محب و ناصر و محبوب نیست، که این امور منحصر در [۱] توجد رواية جرير في غير واحد من المصادر، منها مجمع الزوائد للحافظ الهيثمي ج ۹/۱۰۶ عن المعجم الكبير للطبرانی، و البداية و النهاية ج ۷/۳۴۹.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَئِمَّةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۲۶۷

خدا و رسول نیست، بلکه مراد از قولشان: (لله و رسوله مولانا)، اثبات ولایت تصرف برای خدا و رسول، و حصر آن در ایشان است. و نیز از جواب صحابه ظاهر است که (مولی و ولی) بمعنی واحد است که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله سؤال از ایشان کرده، و ایشان بیان کردند که خدا و رسول مولایشان است.

پس معلوم شد که نزد صحابه حاضرین حجة الوداع (مولی) بمعنی ولی امر است، فوا عجباه که شاه ولی الله کما سبق بمزید انصاف و تحقیق انکار آن آغاز نهاده‌اند و از رد صریح بر حضرات صحابه هم باکی نبرداشته.

سوم: آنکه آخر این روایت دلالت دارد بر آنکه شیخین مسند آوای خلافت باستحقاق نشدند، زیرا که در آن مذکور است که جناب رسالت مآب بخطاب رب الارباب عرض نمود که بار إلهها بدرستی که نمی‌یابم احدی را که سپرده کنم او را در زمین بعد هر دو بنده صالح. و این فقره دلالت واضح دارد بر اینکه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را به شیخین سپرده نکرد و زیر حکومت ایشان نساخته، و ایشان را لائق استیادع ندانسته، حال آنکه بدیهی است که اگر خلیفه ابو بکر می‌بود و آن حضرت او را لائق این مرتبه می‌دانست، سلب قابلیت استیادع از او نمی‌کرد، چه کسی را تابع کسی کردن عین استیادع است، و از خلیفه و امام کدام کس احق است به اینکه مستخلف امور مهمه خود را و اعزه خود را سپرد او فرماید، و وصیت درباره ایشان به او نماید، و هر گاه ابو بکر خلیفه بر حق نباشد، بلا شبهه جناب امیر المؤمنین علیه السلام خلیفه بلا فصل باشد، و احتمال اراده شیخین از «عبدین صالحین» صالح ذکر

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۱۰، ص: ۲۶۸

نیست، چه بنا بر این استیادع جناب امیر المؤمنین علیه السلام به شیخین لازم می‌آید و هو من البطالان بحیث لا یخفی علی اولی الاذهان، چه اگر جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را به شیخین می‌سپرد، آن حضرت از بیعت اول تخلف نمی‌کرد، و نوبت بتهدید و جبر و قسر نمی‌رسید، کما سیشرح فیما بعد انشاء الله تعالی

### دلیل نوزدهم از ادله دلالت حدیث غدیر بر امامت

دلیل نوزدهم: آنکه ابن حجر مکی در «صواعق محرقه» گفته: [علی أن کون المولی بمعنی الامام لم یعهد لغه و لا شرعا، أما الثانی: فواضح و أما الاول: فلان أحدا من أئمة العربیة لم یدکران مفعلا یأتی بمعنی أفعَل و قوله تعالی: مَاؤَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ [۱]، أی مقررکم، أو ناصرکم مبالغه فی نفی النصرة، کقولهم: الجوع زاد من لا زاد له. و أيضا فالاستعمال یمنع من ان مفعلا- بمعنی أفعَل، إذ یقال: هو أولی من کذا دون مولی من کذا، و أولی الرجلین دون مولاهما، و حینئذ فانما جعلنا من معانیه المتصرف فی الامور نظرا للروایة الاتیه «من کنت ولیه»

[۲]. [۲]

از این عبارت واضح است که ابن حجر

حدیث «من کنت ولیه»

را بر معنای متصرف فی الامور حمل می‌کند. پس مراد از (ولی) در حدیث [۱] الحدید: ۱۵.

[۲] الصواعق المحرقة: ۲۵.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۱۰، ص: ۲۶۹

«من کنت ولیه، فعلى ولیه»

که بطرق متعدده مروی است، کما علمت سابقا حسب افاده صریحه ابن حجر متصرف فی الامور خواهد بود و هر گاه (ولی) در حدیث

«من کنت ولیه»

محمول بر متصرف فی الامور شد، (مولی) هم در حدیث



«من كنت مولاه، فعلى مولاه»

محمول بر متصرف فی الامر خواهد بود، لان الحديث يفسر بعضه بعضا.

پس بحمد الله و حسن توفيقه امر حق بلا كلفت و مؤنت احتجاج و استدلال حسب اعتراف ابن حجر با كمال بكمال وضوح و ظهور رسيد، فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ

و ظاهر است كه مجرد ثبوت اراده معنی متصرف فی الامور از حديث

«من كنت وليه»

كه ابن حجر اعتراف صحيح بنص صريح، بحيث لا-يحتمل التأويل و التوجيه بأن نموده، برای ثبوت مطلوب اهل حق كافی و وافی است.

و بحمد الله مزيد ثبوت اين حديث شريف از كلام ابن حجر ظاهر است كه او بسبب محض اين حديث شريف از معانی مولى متصرف فی الامور گردانیده، با وصف آنكه نزد او اين معنی از لغت ثابت نیست، و علاوه بر اين در ما سبق دانستی كه اين حديث را اكابر اساطين اعلام و أجلة محققين فخام روايت کرده‌اند، و نیز ظاهر است كه ابن حجر استدلال می‌كند بآنكه (ولى) در حديث «من كنت وليه»

بمعنی متصرف فی الامور است بر آنكه متصرف فی الامور از معانی (مولى) است، پس از اين استدلال صراحة ظاهر شد كه حديث «من كنت مولاه»

و حديث

«من كنت وليه»

يك حكم دارد، پس بر هر معنی كه لفظ (ولى) محمول خواهد شد بر همان معنی لفظ (مولى) محمول خواهد بود، و چون (ولى) عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۲۷۰

در

حديث «من كنت وليه»

بمعنی متصرف فی الامور است، (مولى) هم در

حديث «من كنت مولاه»

بمعنی متصرف فی الامور است.

نهايت حيرت و عجب است كه ابن حجر با وصف اعتراف به امر حق، چگونه در صدد ابطال و نقض و رد آن برآمده و از تناقض و تهافت صريح نينديشیده؟!؟

### دلیل بیستم از ادله دلالت حديث غدیر بر امامت

دلیل بیستم: آنكه جناب رسالت‌مآب صلى الله عليه و آله قبل ارشاد:

«فمن كنت مولاه فعلى مولاه»

ذكر مولائيت حق تعالى، و ذكر مولائيت خود متصلا بآن فرموده.

ابن حجر در «صواعق محرقه» گفته:

فالغرض من التنصيص على مولائه اجتناب بغضه، لان التنصيص عليه أوفى بمزيد شرفه و صدره بألست أولى بكم من أنفسهم، ثلاثا

لیکون أبعث علی قبولهم، و کذا بالدعاء له لاجل ذلك أيضا، و یرشد لما ذکرناه حثه صلی الله علیه و سلم فی هذه الخطبة علی أهل بیته عموما و علی علی خصوصا، و یرشد إلیه أيضا ما ابتداء به هذا الحديث.

و لفظه عند الطبرانی و غیره بسند صحیح

انه صلی الله علیه و سلم خطب بغدير خم تحت شجرات، فقال: «انه قد نبأني اللطيف الخبير انه لم يعمر نبی إلا نصف عمر الذي يليه من قبله، و انی لاظن ان يوشك أن أدعى فأجيب، و انی مسئول

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۲۷۱

و انکم مسئولون، فما ذا أنتم قائلون؟»، قالوا: نشهد انک قد بلغت و جهدت و نصحت، فجزاك الله خيرا، فقال: «أليس تشهدون أن لا اله الا الله، و أن محمدا عبده و رسوله، و أن جنته حق و ناره حق، و أن الموت حق، و أن البعث حق بعد الموت، و أن الساعة آتیة لا ريب فيها، و أن الله یبعث من فی القبور؟»، قالوا:

بلى نشهد بذلك، قال: «اللهم اشهد»، ثم قال: «يا أيها الناس، ان الله مولای و أنا مولی المؤمنین و أنا أولى بهم من أنفسهم، فمن كنت مولاه، فهذا مولاه، یعنی علیا، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه» ثم قال: «يا أيها الناس، انی فرطکم و انکم واردون علی الحوض، حوض أعرض مما بین بصری الی صنعاء فيه عدد النجوم قدحان من فضه، و انی سائلکم حين تردون علی عن الثقلين، فانظروا کیف تخلفونی فیهما: الثقل الاکبر کتاب الله عز و جل سبب طرفه بيد الله و طرفه بأيديکم فاستمسکوا به لا تزلوا و لا تبدلوا، و عترتی أهل بیتی، فانه قد نبأني اللطيف الخبير انهما لن ینفضا، حتی یردا علی الحوض [۱]].

و این روایت را صاحب «مرافض» هم از «صواعق» نقل کرده، کما علمت آنفا، لکن بسبب مزید انفضاض از حق ذکر عدم انفضاض ثقلین را از آخر حذف کرده، و نفس او بذکر فقره

«فانه نبأني اللطيف الخبير انهما لن ینفضا، حتی یردا علی الحوض»

بجهت انهماک در ولایه أهل بیت علیهم السلام راضی نشده، و سابقا شنیدی که میرزا محمد خان بدخشانی در «مفتاح النجا فی مناقب آل العبا» گفته:

[أخرج الحکیم [۲] فی «نوادير الاصول»، و الطبرانی بسند صحیح فی «الکبیر» عن أبی الطفیل، عن حذیفه بن أسید رض: ان رسول الله صلی الله علیه و سلم [۱] الصواعق المحرقة: ۲۵.

[۲] الحکیم: محمد بن علی الترمذی الصوفی الشافعی المتوفی نحو (۳۲۰)

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۲۷۲

خطب بغدير خم تحت شجرة، فقال: «أيها الناس، انی قد نبأني اللطيف الخبير انه لم يعمر نبی الا نصف عمر الذي يليه من قبله، و انی قد يوشك أن أدعى فأجيب و انی مسئول و انکم مسئولون، فما ذا أنتم قائلون؟» قالوا: نشهد أنك قد بلغت و جهدت و نصحت فجزاك الله خيرا.

فقال: «أليس تشهدون أن لا اله الا الله و أن محمدا عبده و رسوله، و أن جنته حق، و ناره حق، و أن الموت حق، و أن البعث حق بعد الموت، و أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا،

و أَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ

؟»، قالوا: بلى نشهد بذلك، قال: «اللهم اشهد».

ثم قال: «يا أيها الناس، ان الله مولای، و أنا مولی المؤمنین و أنا أولى بهم من أنفسهم، فمن كنت مولاه فهذا مولاه، یعنی علیا، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه».

ثم قال: «يا أيها الناس، انی فرطکم و انکم واردون علی الحوض، حوض أعرض مما بین بصری الی صنعاء، فيه عدد النجوم قدحان

من فضة، و انی سائلکم حین تردون علی عن الثقلین، فانظروا کیف تخلفونی، فیهما: الثقل الاکبر، کتاب الله عز و جل سبب طرفه بید الله و طرفه بأيديکم، فاستمسکوا به لا تضلوا و لا تبدلوا و عترتی أهل بیتی، فانه قد نبأنی العلیم الخیر انهما لن ینقضیا حتی یردا علی الحوض .

از این روایت صحیحہ ظاهر است که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله اولاً فرموده که:

«بتحقیق الله مولای من است» و بعد آن فرموده: «و من مولای مسلمینم و من اولی هستم بایشان از نفسهایشان» و بعد آن فرموده: «پس هر کسی که هستم من مولای او، پس این مولای او است، یعنی علی بن ابی طالب».

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۲۷۳

پس در این عبارت چهار جا لفظ (مولی) را اطلاق فرموده، و ظاهر است که اتصال کلام و اتساق و انتظام آن دلالت صریحه می کند بر آنکه همه جا مراد از (مولی) معنای واحد است، که اولاً آن حضرت مولائیت حق تعالی ثابت فرموده، و بعد آن مولائیت خود، و بعد آن مولائیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام برای هر کسی که آن جناب مولای او است، و هر چند لزوم اتحاد سیاق در مثل این مقام ظاهر است لکن برای تسلیه ناظر غیر ماهر مثالی هم برای آن ذکر می شود.

پس باید دانست که در «دیوان حماسه» مذکور است:

[و قال حدیث بن جابر:

لعمرك ما أنصفتني حين سمتني هواك مع المولى و أن لا هوى ليا

إذا ظلم المولى فرعت لظلمه فحرك أحشائي و هرت كلاييا]

پر ظاهر است که در این شعر دو جا «مولی» صراحه مذکور است، و یک جا مقدر است. زیرا که تقدیر «ان لا هوى لى» آنست که «ان لا-هوى لى مع مولای»، پس بنا بر این در این هر دو شعر «مولی» سه جا مذکور است و سیاق کلام دلیل صریح است بر آنکه مراد از «مولی» در هر سه مقام یکی است، و اگر یک جا «مولی» را بر معنایی حمل کند، و در مقام دیگر بر معنای دیگر، هرگز عاقلی آن را قبول نخواهد کرد که صریح البشاعة و النكارة است که اختلال نظم کلام لازم می آید.

پس همچنین در حدیث غدیر هم که منقول شد، «مولی» در هر چهار جا بر معنی واحد محمول خواهد بود، نه آنکه «مولی» در قول آن حضرت

«ان الله مولای و أنا مولی المؤمنین»

بر معنایی محمول شود، و در

«فمن كنت مولاه، فعلى مولاه»

بر معنای دیگر.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۲۷۴

و ظاهر است که مراد از «مولی» در قول آن حضرت:

«ان الله مولای»

ولی أمر است، چنانچه سابقاً دانستی که ابو الحسن علی بن احمد الواحیدی در «تفسیر و سیط» گفته:

[ثم ردوا، یعنی العباد یردون بالموت، إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقِّ

[۱] الذی یتولی امورهم .

و ابو اللیث [۲] نصر بن محمد در تفسیر خود می فرماید:

[اللَّهُ مَوْلَاكُمْ]

[۳] يقول: أطيعوا الله تعالى فيما يأمركم، هو مولاكم [۴] يعني وليكم وناصركم .

و علامه کواشی [۵] در «تفسیر تلخیص» گفته:

[و لا يوقف على أنت مولانا سيدنا و متولى أمورنا لوجود الفاء في قوله:

فَأَنْصُرُنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ

[۶] لانك سيدنا و السيد ينصر عبيده .

و جلال الدين سيوطی در تکمله تفسیر جلال محلی، که مجموع آن معروف است ب «تفسیر جلالین» گفته:

[أَنْتَ مَوْلَانَا

سیدنا و متولی أمورنا [۷]].

و نیز سیوطی در آن تکمله گفته: [۱] الانعام: ۶۳.

[۲] ابو الليث السمرقندی نصر بن محمد المتوفى سنة (۳۹۳).

[۳] آل عمران: ۱۵۰.

[۴] الحج: ۷۸.

[۵] الكواشي: احمد بن يوسف الشافعي الموصلي المتوفى سنة (۶۸۰) هـ

[۶] البقرة: ۲۷۶.

[۷] الجلالين: ۶۶

عِبَقَاتِ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۲۷۵

[فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ [۱]

ناصرکم و متولی أمورکم [۲]].

و نیز سیوطی در آن گفته:

[لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا

«اصابته» هُوَ مَوْلَانَا [۳]

ناصرنا و متولی أمورنا [۴].

پس هر گاه مراد از مولائیت حق تعالی اثبات ولایت تصرف او تعالی شأنه باشد، مراد از مولائیت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و

آله هم همان ولایت تصرف خواهد بود، پس همچنین مراد از مولائیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام هم ولایت تصرف باشد.

و در بعض روایات بجای

«ان الله مولای»، «ان الله ولی»

وارد است چنانچه سابقا شنیدی که در «خصائص نسائی» بروایت حسین بن حرith [۵] مذکور است:

[«ان الله ولی و أنا ولی المؤمنین، و من كنت ولیه، فهذا ولیه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، و انصر من نصره [۶]»].

در این روایت لفظ «ولی» وارد است، چنانچه در روایت طبرانی، و حکیم ترمذی، چهار بار لفظ «مولی» وارد است، و چون ظاهر

است [۱] الانفال: ۴۰.

[۲] الجلالين: ۲۴۰.

[۳] التوبة: ۵۱.

[۴] الجلالين: ۲۵۶.

[۵] الحسین بن حرث: ابو عماد المروزی المتوفی بقصر اللصوص سنه (۲۴۴).

[۶] الخصائص للنسائی: ۲۶.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۲۷۶

که مراد از ولی بودن حق تعالی آن است که او متولی امور خلق است همچنین مراد از ولایت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله ولایت امر و تصرف باشد فکذا ولایه علی. و در «کنز العمال» ملا علی متقی مذکور است:

[ «ألا ان الله ولي، و أنا ولي كل مؤمن، من كنت مولاه، فعلى مولاه».

أبو نعيم في «فضائل الصحابة» عن زيد بن أرقم، و البراء بن عازب معا [۱].

و ظاهر است که مراد از مولی بودن حق تعالی آن است که او ولی امر است.

نیسابوری در «غرائب القرآن» گفته:

[الله وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا [۲]

أى متولى أمورهم و كافل مصالحهم، فعيل بمعنى فاعل [۳]- الخ.

و ملا علی قاری [۴] در «حرز ثمین شرح حصن حصین» در شرح دعاء

«اللهم انى أعوذ بك من العجز والكسل، والجبن والبخل والهزم وعذاب القبر اللهم آت نفسى تقويها وزكها، أنت خير من زكها» گفته:

[أنت وليها، أى المتصرف فيها و مصلحها و مربيها و مولاه، أى ناصرها و عاصمها، و قال الحنفى: عطف تفسيري [۵].

و فخر الدين محب الله در «حرز وصين» گفته:

[أنت وليها و مولاه: تولى متولى و مصلح امور و ولي و صاحب نعمت او]. [۱] كنز العمال ج ۱۲/۲۰۷.

[۲] البقرة: ۲۵۷.

[۳] غرائب القرآن ج ۳/۲۱.

[۴] الملا علی القاری بن محمد سلطان الهروی المتوفی سنه (۱۰۱۴).

[۵] الحرز الثمين فى شرح الحصن الحصين: ۲۹۲.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۲۷۷

و در جمله از روایات حدیث غدیر بعد ذکر مولی بودن حق تعالی، ولی بودن جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله مذکور است.

نسائی در «خصائص» می گوید:

[أبنا محمد [۱] ابن المثنى، قال: حدثنا حبيب بن أبى ثابت، عن أبى الطفيل، عن زيد بن أرقم، قال: لما رجع رسول الله صلى الله

عليه و سلم من حجة الوداع و نزل بغدير خم، أمر بدوحات، فقممن، ثم قال: «كانى دعيت فأجبت، انى قد تركت فيكم الثقلين،

أحدهما أكبر من الآخر، كتاب الله و عترتى أهل بيتى، فانظروا كيف تخلفوني، فانهما لن يفترقا، حتى يردا على الحوض» ثم قال: «ان

الله مولاي، فأنا ولي كل مؤمن»، ثم أخذ بيد على، فقال «من كنت وليه، فهذا وليه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» فقلت لزید:

أ سمعته من رسول الله صلى الله عليه و سلم؟ قال ما كان فى الدوحات أحد الا رآه بعينه و سمعه باذنه» [۲].

و در «مستدرک حاکم» بروایت ابو الحسین [۳] محمد بن احمد بن تمیم الحنظلی مذکور است:

[ «ان الله عز و جل مولای و أنا ولي كل مؤمن»، ثم أخذ بيد على، فقال:

«من كنت وليه، فهذا وليه، اللهم وال من والاه» [۴]. [۱] محمد بن المثنى: بن عبيد الحافظ البصرى المعروف بالزمن المتوفى سنه

(۲۵۲).

[۲] الخصائص: ۹۳.

[۳] ابو الحسین محمد بن احمد بن تمیم الحنظلی المتوفی سنه (۳۴۰) هـ.

[۴] المستدرک للحاکم ج ۳/۱۰۹.

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۲۷۸

و در «تاریخ ابن کثیر» نقلاً عن «السنن النَّسَائِي» بروایت محمد بن مثنی مذکور است:

[قال: «اللَّهِ مَوْلَايَ وَ أَنَا وَلِي كُلِّ مُؤْمِنٍ، ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ، فَقَالَ: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ، فَهَذَا وَلِيهِ» [۱]].

و در «کنز العمال» علی متقی بروایت ابن جریر مسطور است:

[«انَّ اللَّهَ مَوْلَايَ وَ أَنَا وَلِي كُلِّ مُؤْمِنٍ»: ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ، فَقَالَ: «مَنْ كُنْتُ وَلِيَّهُ، فَعَلِيَ وَلِيهِ، اَللّٰهُمَّ وَالِّ مِنْ وَاوَاهُ وَ عَادَ مِنْ عَادَاهُ» [۲].

و ظاهر است که مراد از ولی بودن جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله آنست که آن جناب متصرف و متولی امور مسلمین است، چنانچه آنفا دانستی که ابن حجر حدیث

«من كنت وليه»

را بر متصرف فی الامور حمل کرده و نیز دانستی که علی عزیزی در «شرح جامع صغیر» در تفسیر قول آن حضرت:

«و أنا ولی المؤمنین»

گفته: [أی متولی أمورهم [۳]]- الخ.

پس هر گاه ولایت حق تعالی و ولایت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله بمعنی ولایت امر باشد، همچنین ولایت جناب امیر المؤمنین علیه السلام هم معنی ولایت امر باشد، و نیز قول آن حضرت در روایت صحیح طبرانی، و حکیم ترمذی:

«و أنا أولى بهم من انفسهم»

مفسر و مبین

«و أنا مولى المسلمين»

است، پس معلوم شد که مراد از

«مولى المؤمنين»

همین است که آن حضرت «أولى» است بمؤمنین از نفسهایشان. [۱] البدایه و النهایه ج ۵/۲۰۹.

[۲] کنز العمال ج ۶/۴۰۵.

[۳] السراج المنیر فی شرح الجامع الصغیر ج ۱/۳۲۰.

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۲۷۹

و سابقاً دانستی که اولویت آن حضرت بنفوس مؤمنین مثبت وجوب اطاعت آن حضرت است، و در این جا هم بعض عبارات مذکور می شود.

قسطلانی در «ارشاد الساری» در شرح «کتاب الاستقراض» گفته:

[عن أبي هريرة رضي الله عنه: ان النبي صلى الله عليه وسلم قال: «ما من مؤمن الا و أنا

(بالواو، و لأبي الوقت [۱]: الا أنا) (أولى) أحق الناس (به في) كل شيء من أمور (الدنيا و الآخرة، اقرءوا ان شئتم) (قوله تعالى:

النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ

.

قال بعض الكبراء: انما كان عليه الصلاة و السلام أولى بهم من أنفسهم، لان أنفسهم تدعوهم الى الهلاك و هو يدعوهم الى النجاة.

قال ابن عطية: و يؤيده قوله عليه الصلاة والسلام: «أنا آخذ بحجزكم عن النار و أنتم تقتحمون فيها»

و يترتب على كونه أولى بهم من أنفسهم، انه يجب عليهم ايثار طاعته على شهوات أنفسهم، و ان شق ذلك عليهم، و ان يحبوه أكثر من محبتهم لانفسهم، و من ثم

قال عليه الصلاة والسلام: «لا يؤمن أحدكم حتى أكون أحب إليه من نفسه و ولده» الحديث.

و استنبط بعضهم من الآية ان له عليه الصلاة والسلام أن يأخذ الطعام و الشراب من مالهما المحتاج إليهما إذا احتاج عليه الصلوة و السلام إليهما، و على صاحبهما البذل، و يفدى بمهجته مهجة رسول الله صلى الله عليه و سلم، و انه لو قصده عليه الصلوة و السلام ظالم و جب على من حضره ان يبذل نفسه دونه، و لم يذكر عليه الصلوة و السلام عند نزول هذه الآية ما له في ذلك من الحظ و انما ذكر ما هو عليه

فقال: «فأیما مؤمن مات و ترك مالا»

، أى أو حقا و ذكر المال خرج مخرج الغالب [۱] ابو الوقت: عبد الاول بن عيسى بن شعيب السجزي الهروي المتوفى سنة (۵۵۳).

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۱۰، ص: ۲۸۰

فان الحقوق تورث كالمال «فليرثه عصبته من كانوا» عبر بمن الموصولة ليعم أنواع العصبه، و الذى عليه أكثر الفرضيين انهم ثلاثة أقسام عصبه بنفسه و هو من له ولاء و كل ذكر نسب يدلى الى الميت بلا واسطه، أو بتوسط محض الذكور و عصبه بغيره، و هو كل ذات نصف معها ذكر يعصبها، و عصبه مع غيره و هو أخت فاكتر لغير أم معها بنت أو بنت ابن، فأكثر «و من ترك دينا أو ضياعا»

(بفتح الضاد المعجمة) مصدر اطلق على الاسم الفاعل للمبالغه كالعدل و الصوم.

و جوز ابن الاثير الكسر على أنها جمع ضائع، كجياح فى جمع جائع، و أنكره الخطابى، أى من ترك عيالا محتاجين، «فليأتنى فأنا مولاه» أى وليه اتولى أموره، فان ترك دينا وفите عنه، أو عيالا فأنا كافلهم، و الى ملجأهم و مأواهم [۱] الخ-.

و نیز قسطلانى در «ارشاد السارى» در شرح «كتاب الفرائض» گفته:

[حدثنا عبدان [۲] هو عبد الله بن عثمان بن جبلة المروزي، قال: اخبرنا عبد الله [۳] بن المبارك المروزي، قال: اخبرنا يونس [۴] ابن يزيد الايلي، عن ابن شهاب محمد بن مسلم الزهرى، أنه قال: حدثنى بالافراد أبو سلمة بن عبد الرحمن ابن عوف، عن أبى هريرة رضى الله عنه، عن النبى صلى الله عليه و سلم أنه قال: «أنا أولى بالمؤمنين من أنفسهم»، أى أحق بهم فى كل شىء من أمور الدين و الدنيا، و حكمه أنفذ عليهم من حكمها] [۵]- الخ. [۱] ارشاد السارى لشرح صحيح البخارى ج ۴/۲۲۲.

[۲] عبدان: عبد الله بن عثمان الازدى المروزي المتوفى سنة (۲۲۱) هـ.

[۳] عبد الله بن المبارك بن واضح الحنظلى الحافظ المتوفى سنة (۱۸۱).

[۴] يونس بن يزيد بن أبى نجاد الايلي المتوفى سنة (۱۵۹).

[۵] ارشاد السارى ج ۹/۴۲۶.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۱۰، ص: ۲۸۱

و نیز همین روایت طبرانی، و حکیم ترمذی دلیل صریح است بر آنکه جناب رسالت مآب بعد ذکر حدیث غدیر، حدیث ثقلین ارشاد فرموده، و حدیث ثقلین مفید وجوب اتباع اهل بیت علیهم السّلام است، كما هو ظاهر جدا، و مسلم عند المخاطب أيضا، حيث اعترف به فى الباب الرابع، و وجوب اتباع أهل بیت علیهم السّلام مفید امامت و خلافت بی فاصله جناب امیر المؤمنین علیه السّلام است.

چه پر ظاهر است که هر گاه جناب امیر المؤمنین علیه السلام حسب حدیث ثقلین واجب الاتباع و الانقیاد باشد، بر ابو بکر اطاعت و



انقیاد آن حضرت واجب باشد، پس با وصف متبوع واجب اطاعة تابع و مطیع چگونه خلیفه می تواند شد؟ و الا یصیر التابع هو المتبوع، و هو خلاف المشروع و قلب الموضوع.

و نیز در همین روایت طبرانی، و حکیم ترمذی عدم افتراق ثقلین مذکور است، و آن دلیل صریح عصمت اهل بیت علیه السلام است، و هر گاه جناب امیر المؤمنین علیه السلام معصوم باشد، ابو بکر با وصف وجود آن حضرت چگونه مستحق امامت خواهد بود.

و عجب آنست که صاحب «مرافض» بسبب مبالغه در رفض حق در نقل عبارت «صواعق» مشتمل بر حدیث طبرانی، حذف و اسقاط فقره

«و قد نبأنی اللطیف الخیر»

– الخ، که در آن عدم افتراق ثقلین مذکور است، و دلیل صریح بر عصمت جناب امیر المؤمنین علیه السلام، و افضلیت آن حضرت است نموده، باخفاء و کتمان آن کمال دیانت و امانت و احتراز از خیانت ظاهر ساخته، کما علمت آنفا.

و لطیف تر آنست که صاحب «صواعق» بسبب عدم تأمل در مفاد این

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۱۰، ص: ۲۸۲

حدیث شریف آن را قرینه عدم دلالت حدیث غدیر بر امامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام گردانیده، و ندانسته که این حدیث شریف در حقیقت مثبت امامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام است بسبب دلالت آن بر عصمت آن جناب.

و روایات عدیده که نور الدین سمهودی نقل کرده نیز دلالت دارد بر آنکه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله با حدیث «من کنت مولاه، فعلى مولاه»

در روز غدیر، حدیث ثقلین هم ارشاد فرموده، چنانچه سابقا شنیدی که «در جواهر العقدين» گفته:

[عن حذیفه بن أسید الغفاری رضی الله عنه، قال: لما صدر رسول الله صلى الله عليه وسلم من حجة الوداع، نهى أصحابه عن شجرات بالبطحاء متقاربات أن يزلوا تحتهن، ثم بعث إليهن، فقم ما تحتهن من الشوك و عمد إليهن، فصلی تحتهن، ثم قام، فقال: «يا أيها الناس، انى قد نبأنی اللطیف الخیر انه لم یعمّر نبی الا نصف الذی یلیه من قبله، و انی لاظن أنى یوشک أن ادعی، فاجیب و انی مسئول و انکم مسئولون، فما أنتم قائلون؟»، قالوا: نشهد أنك قد بلغت و جهدت و نصحت، فجزاک الله خیرا.

فقال: «ألیس تشهدون أن لا اله الا الله و أن محمدا عبده و رسوله، و جنته حق و ناره حق، و أن الموت حق، و أن البعث حق بعد الموت، و أن الساعة آتیة لا ریب فیها، و أن الله یبعث من فی القبور؟»، قالوا: بلی نشهد بذلك، قال:

«اللهم اشهد».

ثم قال: «يا أيها الناس، ان الله مولای، و أنا ولی المؤمنین، و أنا أولى بهم من أنفسهم، فمن کنت مولاه، فهذا مولاه، یعنی علیا، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه».

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۱۰، ص: ۲۸۳

ثم قال: «يا أيها الناس، انی فرطکم و انکم واردون على الحوض، حوض أعرض مما بین بصری الى صنعاء، فیہ عدد النجوم قدحان من فضة، و انی سائلکم حین تردون على عن الثقلین، فانظروا کیف تخلفونی، فیهما: الثقل الاکبر کتاب الله عز و جل سبب طرفه بید الله و طرف بأیدیکم، فاستمسکوا به لا تضلوا و لا تبدلوا، و عترتی اهل بیتی، فانه قد نبأنی اللطیف الخیر، انهما لن ینقضیا حتی یردا على الحوض».

أخرجه الطبرانی فی «الکبیر» و الضیاء فی «المختار» [۱].

و أخرجه أبو نعیم فی «الحلیة» و غیره من حدیث زید بن الحسن الانماطی [۲] عن معروف بن خربوذ المکی [۳]، عن أبی الطفیل عامر

بن واثله، عن حذیفه بن اسید الغفاری [۴].

این روایت که طبرانی در «معجم کبیر»، و ضیاء مقدسی در «مختاره» که التزام اخراج احادیث صحیحہ در آن نموده‌اند و ابو نعیم در حلیه نقل کرده‌اند صریح است در آنکه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله اهل بیت علیهم السّلام را قرین قرآن شریف گردانیده، و عدم افتراقشان بیان فرموده، و هو دلیل صریح علی افضلیتہم و عصمتہم.

و نیز در «جواهر العقدین» کما علمت سابقا مذکور است:

[۱] عن عامر بن أبی لیلی بن ضمرة، و حذیفه بن أسید رضی الله عنہما، قالاً: [۱] ینابیع المودة نقلاً عن جواهر العقدین: ۳۷-۳۸.

[۲] زید بن الحسن الانماطی أبو الحسین القرشی الکوفی من اصحاب الصادق علیه السّلام.

[۳] معروف بن خربوذ: کان من اصحاب الباقر و الصادق علیہما السّلام.

[۴] حلیة الاولیاء ج ۱/۳۵۵.

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۲۸۴

لما صدر رسول الله صلی الله علیه و سلم من حجة الوداع و لم يحج غيرها أقبل حتى إذا كان بالجحفة، نهى عن شجرات بالبطحاء متقاربات لا تنزلوا تحتهن، حتى إذا نزل القوم و أخذوا منازلهم سواهن أرسل إليهن، فقم ما تحتهن و شذب عن رؤس القوم، حتى إذا نودي للصلوة غدا إليهن، فصلی تحتهن، ثم انصرف الى الناس، و ذلك يوم غدیر خم، و خم من الجحفة و له بها مسجد معروف، فقال:

«أيها الناس، انی قد نبأنی اللطیف الخبیر، انه لم يعمر نبی الا نصف عمر الذی یلیه من قبله، و انی لاظن ان ادعی فاجیب، و انی مسئول و أنتم مسئولون، هل بلغت؟ فما انتم قائلون؟» قالوا: نقول: قد بلغت و جهدت و نصحت، فجزاك الله خيراً.

قال: «ألستم تشهدون أن لا اله الا الله، و أن محمدا عبده و رسوله، و أن جنته حق، و ان ناره حق، و البعث بعد الموت حق؟» قالوا: بلی نشهد، قال:

«اللهم اشهد»، ثم قال: «يا أيها الناس أ لا تسمعون؟ ألا فان الله مولای و أنا أولى بكم من أنفسکم، ألا و من كنت مولاه فهذا مولاه» و أخذ بيد علی فرفعها حتى عرفه القوم أجمعون، ثم قال: «اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه».

ثم قال: «أيها الناس، انی فرطکم و أنتم واردون علی الحوض، أعرض مما بین بصری و صنعاء، فیه عدد نجوم السماء قدحان من فضة، ألا- و انی سائلکم حين تردون علی من الثقلین فانظروا کیف تخلفونی فیهما»، قالوا: و ما الثقلان یا رسول الله صلی الله علیه و سلم؟ قال: «الثقل الاکبر کتاب الله سبب طرفه بید الله و طرف بایدیکم، فاستمسکوا به لا تضلوا و لا تبدلوا، و عترتی اهل بیتی، فأنی قد نبأنی الخبیر أن لا یتفرقا حتی یلقیانی، و سألت الله ربی لهم ذلک، فأعطانی فلا تستبقوهم فتهلکوا، و لا تعلموهم فهم أعلم منکم» [۱]

### دلیل بیست و یکم از ادله دلالت حدیث غدیر بر امامت

دلیل بیست و یکم: آنکه در «مسند» احمد بن حنبل، کما سمعت سابقا، مذکور است:

[حدثنا عبد الله [۳]، حدثني أبي، ثنا يحيى بن آدم [۴]، ثنا حنش بن الحارث [۵] ابن لقيط النخعي الاشجعي، عن رياح بن الحارث

[۶]، قال: جاء رهط الى علي [۱] ابو الجارود: زياد بن المنذر الخراساني المتوفى (۱۵۰).

[۲] ینابیع المودة حکایه عن السهمودی: ۳۸.

[۳] عبد الله بن احمد بن محمد بن حنبل المتوفى سنة (۲۹۰).

[۴] يحيى بن آدم: بن سليمان الحافظ الاموي الكوفي المتوفى (۲۰۳).

[۵] حنش بن الحارث: بن لقيط النخعي الكوفي له ترجمة في الجرح و التعديل ج ۳/۲۹۱.

[۶] ریاح بن الحارث: ابو المثنی الکوفی المتوفی سنه (۳۶) هـ.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۲۸۸

بالرحبة، فقالوا: السّلام عليك يا مولانا قال: و كيف اكون مولاكم و أنتم قوم عرب؟، قالوا: سمعنا رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول يوم غدیر خم: «من كنت مولاہ فهذا مولاہ» قال ریاح: فلما مضوا تبعتمهم و سألت من هم؟ قالوا: نفر من الانصار، فيهم أبو أيوب الانصاری.

حدثنا عبد الله، حدثني أبي، ثنا أبو أحمد [۱]، ثنا حنش، عن رياح بن الحارث، قال: رأيت قوما من الانصار قدموا على علي في الرحبة، فقال: من القوم؟ قالوا: موالیک یا امیر المؤمنین، فذكر معناه [۲].

و ابو القاسم سليمان بن احمد طبرانی در «معجم كبير» خود علی ما نقل گفته:

[ثنا عبید بن غنم [۳]، ثنا ابو بکر ابن أبی شیبہ ح.

و ثنا الحسين بن اسحاق التستري، ثنا عثمان بن أبی شیبہ [۴]، قالوا: ثنا شريك [۵]، عن حنش بن الحارث، عن رياح بن الحارث، قال: بينما علی رضی الله عنه جالس فی الرحبة إذ جاء رجل و عليه اثر السفر، فقال: السّلام عليك يا مولاي، فقل: «من هذا؟»، فقال: أبو أيوب الانصاری، فقال أبو أيوب سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله يقول: «من كنت مولاہ، فعلي مولاہ» [۶].

و نیز طبرانی علی ما نقل در «معجم كبير» روایت کرده: [۱] أبو أحمد: هو محمد بن عبد الله بن الزبير الكوفي المتوفى (۲۰۳).

[۲] المسند لابن حنبل ج ۵/۴۱۹.

[۳] عبید بن غنم الكوفي المتوفى سنه (۲۹۷).

[۴] عثمان بن أبی شیبہ محمد الكوفي المتوفى (۲۳۹).

[۵] شريك بن عبد الله النخعي الكوفي المتوفى (۱۷۷).

[۶] المعجم الكبير للطبرانی ج ۱/الورق (۲۵۰).

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۲۸۹

[ثنا محمد بن عبد الله الحضرمي [۱]، ثنا علی بن حکیم الاودی [۲]، ثنا شريك عن حنش بن الحارث، و عن الحسن بن الحكم [۳]، عن رياح بن الحارث.

و ثنا الحسين بن اسحاق التستري، ثنا يحيى بن الحماني [۴]، ثنا شريك، عن الحسن بن الحكم، عن رياح بن الحارث النخعي، قال: كنا قعودا مع علی رضی الله عنه، فجاء ركب من الانصار عليهم العمام، فقالوا: السلام عليكم يا مولانا، فقال علی رضی الله عنه: «أنا مولاكم و أنتم قوم عرب؟» قالوا: نعم سمعنا النبی صلی الله عليه و سلم يقول: «من كنت مولاہ ... الى من عاداه» و هذا أبو أيوب بیننا، فحسر أبو أيوب العمامة عن وجهه، ثم قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول: «من كنت مولاہ ... الى من عاداه» [۵].

و سبط ابن الجوزی در «تذکره خواص الائمة» در فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السّلام، که آن را بلا-شک و بلا-ارتیاب ثابت دانسته، این روایت وارد کرده، چنانچه در باب ثانی که آن را باین عنوان معنون نموده:

[الباب الثانی فی فضائله: فضائله کرم الله وجهه أشهر من الشمس و القمر و اکثر من الحصی و المدر، و قد اخترت منها ما ثبت و اشتهر، و هی قسمان: قسم مستنبط من الكتاب، و الثانی: من السنه الظاهرة التي لا شک فيها و لا ارتیاب، كما سمعت سابقا می گوید:

[۱] الحضرمي محمد بن عبد الله الحافظ الكوفي المتوفى (۲۹۷).

[۲] الاودی: علی بن حکیم بن ذبیان الكوفي المتوفى (۲۳۱).

[۳] الحسن بن الحكم النخعي: ابو الحسين الكوفي المتوفى بعد سنه (۱۴۰) هـ.

[۴] الحماني: يحيى بن عبد الحميد الكوفي المتوفى (۲۲۸).

[۵] مسند أبی ایوب من المعجم الكبير للطبرانی ج ۱/ الورقة (۲۰۵).

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۲۹۰

[قال أحمد في «الفضائل»: حدثنا يحيى بن آدم، ثنا حنش بن الحارث بن لقيط النخعي، عن رياح بن الحارث، جاء رهط الى علي، فقالوا: السلام عليك يا مولانا، و كان بالرحبة، فقال: «كيف أكون مولاكم و أنتم قوم عرب؟» قالوا: سمعنا رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول يوم غدیر خم: «من كنت مولاة فعلى مولاة». قال رياح: فقلت: من هؤلاء؟، فقبل نفر من الانصار فيهم أبو أيوب الانصاري صاحب رسول الله صلى الله عليه و سلم [۱]]. و محب الدين احمد بن عبد الله الطبراني در كتاب «رياض النضرة» گفته:

[عن رياح بن الحارث، قال: جاء رهط الى علي بالرحبة، فقالوا: السلام عليك يا مولانا، قال: «كيف أكون مولاكم و أنتم عرب؟»، قالوا: سمعنا رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول يوم غدیر خم: «من كنت مولاة، فعلى مولاة» قال رياح: فلما مضوا تبعهم، فسألت: «من هؤلاء؟» قالوا: نفر من الانصار منهم أبو أيوب. خرجهم أحمد و عنه، قال: بينما على جالس إذ جاء رجل، فدخل و عليه أثر السفر، فقال:

السلام عليك يا مولاي، قال: «من هذا؟»، فقال: أبو أيوب الانصاري، قال علي: فرجوا له، ففرجوا، فقال أبو أيوب: سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول: «من كنت مولاة، فعلى مولاة» [۲]. خرجهم البغوي في معجمه .

و اسماعيل بن عمر المعروف بابن كثير در «تاريخ» خود گفته: [۱] تذكرة خواص الامة: ۱۳.

[۲] الرياض النضرة ج ۲/۲۲۲-۲۲۳.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۲۹۱

قال أحمد: ثنا يحيى بن آدم، ثنا حنش بن الحارث بن لقيط الاشجعي، عن رياح بن الحارث، قال: جاء رهط الى علي بالرحبة، فقالوا: السلام عليك يا مولانا، فقال: «كيف أكون مولاكم و أنتم قوم عرب؟»، قالوا: سمعنا رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول يوم غدیر خم يقول: «من كنت مولاة، فان هذا مولاة».

قال رياح: فلما مضوا تبعهم، فسألت: «من هؤلاء؟» قالوا: نفر من الانصار منهم أبو أيوب الانصاري.

و رواه ابن أبي شيبه، عن شريك، عن حنش، عن رياح بن الحارث، قال: بينما نحن جلوس في الرحبة مع علي إذ جاء رجل عليه أثر السفر، فقال: السلام عليك يا مولانا، فقلنا: «من هذا؟» فقال: هذا أبو أيوب، فقال: سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول: «من كنت مولاة، فعلى مولاة» [۱].

و عطاء الله [۲] بن فضل الله در «اربعين» گفته:

[و رواه زر بن حنش، فقال: خرج علي عليه السلام من القصر، فاستقبله ركب من متقلدي السيوف، عليهم العمائم، حديثي عهد بسفر، فقالوا: السلام عليك يا أمير المؤمنين و رحمه الله و بركاته، السلام عليك يا مولانا، فقال علي عليه السلام بعد ما رد السلام: «من ههنا من أصحاب رسول الله صلى الله عليه و سلم؟».

فقال: اثنا عشر رجلا منهم خالد بن زيد أبو أيوب الانصاري، و خزيمه بن ثابت ذو الشهادتين، و ثابت [۳] بن قيس بن شماس، و عمار

[۴] بن ياسر، و أبو الهيثم [۱] البداية و النهاية ج ۷/۳۴۷-۳۴۸.

[۲] عطاء الله بن فضل الله جمال الدين الشيرازي المتوفى (۱۰۰۰).

[۳] ثابت بن قيس بن شماس بن زهير الخزرجي المقتول سنة (۱۲) هـ.

[۴] عمار بن یاسر: الصحابی الجلیل الشہید بصفین سنہ (۳۷).

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۱۰، ص: ۲۹۲

ابن التیہان، و ہاشم بن عتبہ، و سعد بن أبی وقاص، و حبیب [۱] بن بدیل بن ورقاء، فشہدوا انہم سمعوا رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ یوم غدیر خم یقول: «من كنت مولاه فعلى مولاه»، الحدیث [۲].  
و ملا علی قاری در «مرقاۃ شرح مشکاۃ» گفتہ:

[و فی «الریاض» عن ریاح بن الحارث، قال: جاء رهط الى علی بالرحبۃ فقالوا: السلام علیک یا مولانا، قال: کیف أكون مولاکم، و أنتم عرب؟] قالوا: سمعنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم یقول یوم غدیر خم: «من كنت مولاه فعلى مولاه».  
قال ریاح: فلما مضوا تبعتهم، فسألت: «من هؤلاء؟»، قالوا: نفر من الانصار منهم أبو ایوب. أخرجه أحمد [۳].

این روایت کہ ائمہ کبار، و محققین عالی فخر حضرات سنیہ نقل کردہ اند، دلالت دارد بر آنکہ ہر گاہ ابو ایوب و ہمراہیان او بجانب امیر علیہ السلام گفتند: «السلام علیک یا مولانا»، آن حضرت بجوابشان ارشاد فرمود کہ: «چگونہ باشم من مولای شما، حال آنکہ شما قوم عرب ہستید»، پس ایشان بجواب این ارشاد حدیث غدیر را از جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم نقل کردند، و سند اطلاق «مولانا» بر آن حضرت بیان نمودند. و بر ارباب الباب زاکیہ و أصحاب اذہان صافیہ دلالت این حدیث بر آنکہ حدیث غدیر مثبت امامت و افضلیت آن حضرت است، [۱] لہ ترجمۃ فی الاصابۃ ج ۱/۳۰۵.

[۲] رواہ من الاربعین فی الغدیر ج ۱/۱۹۰ و رواہ ایضا فی احقاق الحق ج ۶/۳۳۴.

[۳] المرقاۃ فی شرح المشکاۃ ج ۵/۵۷۴.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۱۰، ص: ۲۹۳

مخفی و محتجب نیست، چہ ظاہر است کہ اگر «مولی» بمعنای محب و ناصر، یا محبوب باشد، ارشاد جناب امیر المؤمنین علیہ السلام:

«کیف أكون مولاکم و أنتم قوم عرب؟»

معاذ اللہ کلام بی انتظام خواہد بود، زیرا کہ بنا بر این معنای قول آن حضرت چنین خواہد بود:

«کیف أكون محبکم، أو ناصرکم، أو محبوبکم و أنتم قوم عرب؟»

و ظاہر است کہ نسبت این کلام بجانب امیر المؤمنین علیہ السلام کہ افصح ناس بعد جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آلہ است، ادنی عاقلی نخواہد کرد، کہ محبت و نصرت جناب امیر المؤمنین علیہ السلام برای عرب، و ہمچنین محبوب بودن آن حضرت برای عرب اصلا محل استبعاد و استغراب نیست.

پس اگر ابو ایوب و ہمراہیان او محبت یا نصرت آن حضرت برای خودہا ثابت کردند، در آن کدام استبعاد است کہ آن حضرت بہ ارشاد:

«کیف أكون مولاکم و أنتم قوم عرب؟»

منافات مولائیت خود با عربیتشان بیان فرمودند.

پس معلوم شد کہ مراد از «مولی» در قول ابو ایوب و ہمراہان او:

«السلام علیک یا مولانا»، مالک و متصرف فی الامور بود، و چون تا زمان عثمان عرب آن حضرت را مالک و متصرف امور خود نگردانیدہ بودند، بلکہ ارجاع ولایت تصرف بدیگران کردہ بودند، آن حضرت برای توییح و تفریعتشان استبعاد مولائیت خود بر ایشان حسب مزعومشان بیان فرمودند، تا اثبات مطلوب بتصریح تمام از زبان ابو ایوب و ہمراہیان او بنقل حدیث غدیر دال بر مالکیت و تصرف آن حضرت در عرب، و اعتراف و اقرارشان بامر حق بر مردم ظاہر شود.

و این ارشاد آن حضرت مشابه بآنست که اگر عالمی جلیل الشأن در میان

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۲۹۴

قومی باشد و آن قوم اتباع و انقیاد او نکرده باشند، و دعوی جلالت برای خود نموده و شأن خود را از اتباع او بالاتر دانسته، و باز کسی از ایشان بآن عالم گوید: «السلام علیک یا مقتدانا»، او را می‌رسد که در جواب برای توییخشان و ابطال مزعومشان بکلام اوشان، و اظهار حق بکمال تصریح بگوید:

«کیف اکون مقتداکم و أنتم قوم أجله»

؟ تا آن قوم رفع این استبعاد نمایند، و بجواب آن وجه مقتدی بودن او بیان کنند

### دلیل بیست و دوم از ادله دلالت حدیث غدیر بر امامت

دلیل بیست و دوم: آنکه موفق بن احمد المعروف بأخطب خوارزم در کتاب «مناقب» گفته:

[أخبرنا العلامة فخر خوارزم أبو القاسم محمود بن عمر الزمخشري الخوارزمي قال: أخبرنا علي بن الحسين بن محمد بن مردك الرازي [۱]، قال: أخبرنا الحافظ أبو سعد اسماعيل بن علي بن الحسين السمان [۲]، قال: أخبرنا أبو طالب [۳] محمد بن الحسين القرشي بن الصباغ بالكوفة بقراءتي عليه، حدثنا الحسن [۴] بن محمد [۱] علي بن الحسين بن محمد بن مردك الرازي كان حيا في سنة (۵۰۱) هـ [۲] أبو سعد السمان: اسماعيل بن علي الرازي الحافظ المتوفى (۴۴۵) هـ [۳] في المصدر المطبوع: أبو طالب محمد بن يحيى القرشي، و علي أي حال لم اظفر على ترجمته. [۴] الحسن بن محمد: بن الحسن بن اسماعيل السكوني سمع منه الصدوق سنة (۳۵۴) هـ. عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۲۹۵

السكوني، قال: حدثنا الحضرمي، قال: حدثنا محمد بن سعيد المحاربي، قال حدثنا حسين [۱] الاشقر، عن قيس [۲]، عن عمار الدهني، عن سالم [۳]، قال قيل لعمر: نراك تصنع بعلي شيئا لا تصنعه بأحد من أصحاب النبي صلى الله عليه و سلم؟ قال: «أنه مولاي» [۴].

و سابقا دریافتی که محب الدین أحمد بن عبد الله الطبری در «ریاض النضرة» نقلا عن ابن السمان [۵] آورده:

[عن سالم، قيل لعمر: انك تصنع بعلي شيئا ما تصنعه بأحد من أصحاب رسول الله صلى الله عليه و سلم؟ فقال: انه مولاي [۶]. و ابن حجر مکی در «صواعق» گفته:

[و أخرج أيضا، أي الدارقطني انه قيل لعمر: انك تصنع بعلي شيئا ما تفعله ببقية الصحابة؟، فقال: انه مولاي [۷].

و شمس الدین محمد المدعو بعبد الرؤف المناوی در «فیض القدير» گفته:

[و أخرج أيضا، أي الدارقطني، قيل لعمر: انك تصنع بعلي شيئا لا تصنعه بأحد من الصحابة؟ قال: انه مولاي [۸]. [۱] الحسين الاشقر بن الحسين الفزارى الكوفى سنة (۲۰۸).

[۲] هو قيس بن الربيع الاسدى الكوفى المتوفى سنة (۱۶۸).

[۳] سالم: يحتمل أنه سالم بن أبي الجعد الكوفى المتوفى سنة (۱۰۰).

[۴] مناقب الخوارزمي: ۹۷.

[۵] اسماعيل بن علي السمان المتوفى (۴۴۵).

[۶] الرياض النضرة ج ۲/۲۲۴.

[۷] الصواعق المحرقة: ۲۶.

[۸] فیض القدير فی شرح الجامع الصغير ج ۶- ۲۱۸

عِبَقَاتِ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۲۹۶

و شیخ احمد [۱] بن الفضل در «وسيلة المآل» گفته:

[و أخرج، أي الدارقطني أيضا عن سالم بن أبي جعد قال: قيل لعمر بن الخطاب رضي الله عنه: انك تصنع بعلي شيئا لا تصنعه بأحد من أصحاب النبي صلى الله عليه وسلم؟، فقال: انه مولاي .

و محمد صدر عالم در کتاب «معارج العلى فى مناقب المرتضى» گفته:

[أخرج الدارقطني، انه قيل لعمر: انك تصنع بعلي شيئا لا تصنعه بأحد من أصحاب النبي صلى الله عليه وسلم؟ فقال: انه مولاي .

و احمد بن عبد القادر العجيلي الحفظي [۲] در کتاب «ذخيرة المآل فى شرح عقد جواهر اللآل» گفته:

[و قيل لعمر: انك تصنع بعلي شيئا ما تفعله ببقية الصحابة؟، فقال: انه مولاي .

از این روایت ظاهر است که خلیفه ثانی مولا بودن جناب امیر المؤمنین علیه السلام را برای او سبب مزید تبجیل و تعظیم و ترجیح و تقدیم جناب امیر المؤمنین علیه السلام بر دیگر صحابه گردانیده، و هر گاه مولائیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام برای عمر سبب تقدیم و ترجیح جناب امیر المؤمنین علیه السلام بر جمیع اصحاب جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم باشد، سبب تقدیم و ترجیح آن حضرت بر خلیفه ثانی هم خواهد بود بالبده.

پس اگر مراد از مولائیت ولایت تصرف است فذاک المطلوب، و الا اگر معنی دیگر هم مراد باشد که مقتضی افضلیت آن جناب است، باز هم مطلوب ما بسبب اقتضاء افضلیت انحصار خلافت را در آن حضرت [۱] احمد بن الفضل بن محمد باکثیر المکی المتوفی سنه (۱۰۴۷)

[۲] احمد بن عبد القادر العجيلي الحفظي الشافعي المتوفی سنه (۱۲۲۸) هـ.

عِبَقَاتِ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۲۹۷

بکمال وضوح ظاهر می شود.

و ابن حجر در «صواعق» تصریح کرده بآنکه شیخین از «مولى» اولی بالاتباع و القرب می فهمیدند، و بمقام استدلال بر این مطلوب این حدیث را هم ذکر کرده، چنانچه سابقا دانستی.

پس بتصریح صنیع ابن حجر ثابت شد که نزد عمر بن الخطاب آن جناب اولی بالاتباع بوده و ظاهر است که اولی بالاتباع بودن عین امامت است و هر گاه تقدیم و ترجیح جناب امیر المؤمنین علیه السلام بر ثانی ظاهر شد، تقدیم و ترجیح آن حضرت بر اول هم باجماع مرکب ثابت خواهد شد، و معهذا ثبوت محض ترجیح و تقدیم آن حضرت بر ثانی برای ابطال خلافت او کافی است، و آن برای ابطال خلافت اول هم وافی.

و علاوه بر این همه از این روایت تقدیم و ترجیح عمر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را بر جمیع اصحاب ظاهر است، پس آن جناب افضل از عثمان هم باشد، پس با وجود آن جناب خلافت عثمان بلا شبه باطل باشد، و هو مستلزم لبطان خلافة الاولین. و نیز بنا بر این، عدول ثانی از استخلاف جناب امیر المؤمنین علیه السلام و ارجاع امر به شوری محض حیف و جور خواهد بود.

### دلیل بیست و چهارم از ادله دلالت حدیث غدیر بر امامت

دلیل بیست و چهارم: آنکه خلیفه ثانی روز غدیر تهنیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بحصول مرتبه مولائیت برای آن جناب نمود، بلکه حسب روایت دارقطنی کما فی «الصواعق»، و روایه العاصمی [۱] کما فی «زین الفتی» ابو بکر هم شریک ثانی در ادای

تهنیت گردیده، و تهنیت ثانی را، کما علمت سابقا، بسیاری از اکابر فخام و اساطین اعلام سنیه روایت کرده اند، مثل:

۱- عبد الله بن محمد بن أبي شيبة العبسي المتوفى (۲۳۵) هـ - ۲- احمد بن محمد بن حنبل الشيباني المتوفى سنه (۲۴۱) هـ.



۳- عبد الله بن احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی المتوفی سنه (۲۹۰) هـ.

۴- ابو العباس الحسن بن سفیان بن عامر البالوزی النسوی المتوفی (۳۰۳) هـ.

۵- عبد الملك بن محمد ابو سعید خرکوشی المتوفی سنه (۴۰۷) هـ.

۶- ابو اسحاق احمد بن محمد بن ابراهیم الثعلبی النیسابوری المتوفی (۴۲۷) هـ.

۷- اسماعیل بن علی بن حسین بن زنجویه الرازی المعروف بابن السمان المتوفی (۴۴۵) هـ.

۸- عبد الکریم بن محمد المروزی السمعانی الحافظ المتوفی سنه (۵۶۲) هـ.

۹- موفق بن احمد المعروف بأخطب خوارزم المتوفی سنه (۵۶۸) ۱۰- عمر بن محمد بن خضر الملا- الاردبیلی [۱] العاصمی: ابو

محمد احمد بن محمد بن علی احد ائمه القرن الخامس

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۱۰، ص: ۳۰۲

۱۱- یوسف بن قزغلی سبط ابن الجوزی المتوفی سنه (۶۵۴) ۱۲- محب الدین احمد بن عبد الله الطبری المتوفی سنه (۶۹۴) ۱۳-

ابراهیم بن محمد بن المؤید بن عبد الله بن علی بن محمد بن حمویه المتوفی (۷۲۲) ۱۴- محمد بن عبد الله ولی الدین الخطیب

المتوفی بعد سنه (۷۳۷) ۱۵- جمال الدین محمد بن یوسف الزرنندی المتوفی بعد سنه (۷۵۰) ۱۶- اسماعیل بن عمر الشهیر بابن کثیر

الدمشقی المتوفی سنه (۷۷۴) ۱۷- علی بن شهاب الدین الهمدانی المتوفی سنه (۷۸۶) ۱۸- احمد بن علی بن عبد القادری المقریزی

المتوفی (۸۴۵) ۱۹- نور الدین علی بن محمد المعروف بابن الصباغ المتوفی (۸۵۵) ۲۰- حسین بن معین الدین الیزدی المیزدی

المتوفی سنه (۸۷۰) هـ.

۲۱- عبد الله بن عبد الرحمن الحسینی المشتهر بأصیل الدین الواعظ المتوفی (۸۸۳) هـ.

۲۲- محمود بن محمد بن علی الشیخانی القادری المدني.

۲۳- محمد بن عبد الرسول البرزنجی المدني المتوفی سنه (۱۱۰۳) ۲۴- میرزا محمد بن معتمد خان بدخشانی المتوفی بعد سنه

(۱۱۲۶) ۲۵- محمد صدر عالم.

۲۶- محمد بن اسماعیل بن صلاح الامیر الیمانی الصنعانی المتوفی سنه (۱۱۸۲) هـ.

و پر ظاهر است که تهنیت شیخین بر حصول مولائیت برای جناب امیر المؤمنین علیه السلام دلیل زاهر و برهان باهر است بر آنکه این

مرتبه بس جلیل الشأن و عظیم الفخر بوده، چه ظاهر است که جناب رسالت مآب

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۱۰، ص: ۳۰۳

صلی الله علیه و آله و سلم در مقامات بسیار فضائل متعدده و مناقب کثیره برای جناب امیر المؤمنین علیه السلام ارشاد فرموده، و

چنین تهنیت در این اوقات منقول نشده، پس این تهنیت سنیه دلیل واضح است بر آنکه این مرتبه اجل فضائل و اعلا مناقب جناب

امیر المؤمنین علیه السلام بود که شیخین آن را مخصوص بتهنیت گردانیدند.

پس اگر مراد از این مولائیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام محبت و ناصریت یا محبوبیت می بود، لازم آید که صرف محبت یا

ناصریت یا محبوبیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام اعظم فضائل آن حضرت باشد، و حال آنکه بسیاری از فضائل کثیره و مناقب

سنیه جناب امیر المؤمنین علیه السلام، که بروایات ثقات این حضرات ثابت است، بالاتر است از رتبه محبت و ناصریت و محبوبیت

بالبداهه.

پس معلوم شد که این مرتبه و رأی محبت و ناصریت و محبوبیت است و آن نیست جز ولایت تصرف.

و اگر بگویند که مراد از محبوبیت آن جناب محبوبیت مطلقه است، مثل محبوبیت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم، و

بلا شبهه این مرتبه بس جلیل است، لهذا شیخین آن را مخصوص بتهنیت گردانیدند، پس می گویم که محبوبیت مطلقه و تساوی آن

با محبوبیت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم مثبت عصمت و افضلیت آن حضرت از دیگر اصحاب است که بلا شبهه محبوبیت دیگران مساوی محبوبیت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم نبوده، پس بنابر این هم مطلوب ما که ثبوت امامت بی فاصله آن جناب است، بسبب افضلیت آن حضرت متحقق خواهد شد.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۳۰۴

و باید دانست که تهنیت یوم غدیر اختصاص به شیخین ندارد، بلکه دیگر صحابه، بلکه ازواج جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله هم ادای تهنیت ولایت جناب امیر المؤمنین علیه السلام کرده‌اند.

مولوی ولی الله لکهنوی در «مرآة المؤمنین» گفته:

[در «مشکاة» آورده که ملاقات کرد علی مرتضی را بعد از این حکایت عمر بن الخطاب و گفت: گوارنده باش و شاد باش ای پسر ابی طالب، که صبح کردی و شام کردی و گشتی مولای هر مؤمن مرد و زن.

فلیقه عمر بعد ذلک، فقال له: هنینا یا ابن ابی طالب، أصبحت و أمسیت - الخ بالجمله چون این حدیث در غدیر خم واقع شد، هر صحابی که از حضرت امیر ملاقات می کرد، مبارک باد می داد] - انتهى.

و ملا معین الدین، که در «حبیب السیر» بمدح و ستایش او گفته:

[معین الدین الفراهی برادر ارشد قاضی نظام الدین [۱] محمد بود، و در بسیاری از فضائل و کمالات اظهار وقوف می نمود، در زهد و تقوی درجه علیا داشت، و اکثر خطوط را در غایت جودت بر صحیفه تحریر می نگاشت در ایام جمعه بعد از اداء نماز در مقصوره مسجد جامع هرات و عظمی در کمال تأثیر می گفت، و در غرر معانی آیات و احادیث را به الماس طبع لطیف می سفت، به اعظم امرا و نویانان (شاهزادگان) که در مجلس وعظ حضور می داشتند ملتفت نمی گشت، و در وقت نصیحت آن طائفه سخنان درشت بر زبانش می گذشت، و آن جناب بعد از فوت برادر بتکلیف خاقان والا گهر مدت یکسال صاحب منصب قضا بود، آنگاه ترک آن امر داده، هر چند [۱] قاضی نظام الدین محمد بن شرف الدین محمد فراهی الفقیه المتوفی سنه (۹۰۰) هـ.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۳۰۵

دیگر مبالغه نمودند قبول نفرمود. از آثار قلم لطائف نگار مولانا معین الدین «معارج النبوة» در میان مردم مشهور است، و اکثر وقائع و حالات سید کائنات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات بروایات مختلفه در آن نسخه مسطور.

و مولانا معین الدین در شهور سنه سبع و تسعمائة مریض شده در گذشت و در مزار مقرب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری پهلوی برادر خود قاضی نظام الدین مدفون گشت [۱]] - انتهى.

در «معارج النبوة» که شیخ عبد الحق در «مدارج النبوة» از آن روایت های بسیار نقل کرده، بعد ذکر حدیث غدیر گفته:

[گویند بیشتر اصحاب تا که امهات مؤمنین امیر المؤمنین علی را تهنیت بجا آوردند. و در «روضه الصفا» می گوید که چون حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله در غدیر خم

حدیث: «من كنت مولاه فعلى مولاه»

در شأن امیر المؤمنین علیه السلام فرمود.

پس فرود آمد و در خیمه خاص خود بنشست، و فرمود که امیر المؤمنین علی در خیمه دیگر بنشیند، بعد از آن طبقات خلایق را فرمود تا بخیمه علی رضی الله عنه رفتند، و زبان بتهنیت علی گشادند، چون مردم از این امر فارغ شدند، امهات مؤمنین بفرمودن آن حضرت صلی الله علیه و آله نزد علی رفتند و او را تهنیت دادند و از جمله اصحاب امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه گفت: خوشا حال تو ای علی که صباح کردی و مولای جمیع مؤمنین و مؤمناتی.

و در «حبیب السیر» بعد ذکر حدیث غدیر مسطور است: پس امیر [۱] حبیب السیر ج ۴/۳۴۰.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۳۰۶

المؤمنين على كرم الله وجهه بموجب فرموده حضرت رسالت مآب صلى الله عليه و سلم در خيمه نشست تا طوائف خلایق بملازمتش رفته، لوازم تهنيت بتقديم رسانيدند، و از جمله اصحاب امير المؤمنين عمر بن الخطاب رضى الله عنه جناب ولايت مآب را گفت: بخ بخ يا بن أبى طالب، أصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنه، يعنى خوشا حال تو اى پسر ابو طالب بامداد کردی در وقتى که مولای هر مؤمن و مؤمنه بودی، بعد از آن امهات مؤمنين بر حسب اشاره سيد المرسلين بخيمه امير المؤمنين رفته، شرط تهنيت بجا آوردند [۱] - انتهى.

و بدیهی اولی است که تهنيت عامه صحابه و امهات مؤمنين بحکم جناب سيد المرسلين صلى الله عليه و آله اجمعين بعد نشستن جناب امير المؤمنين عليه السلام در خيمه خاص دليل واضح است بر آنکه آنچه در روز غدیر واقع شده عقد امامت بود، چه متصور نمی شود که اين تهنيت عامه باهتمام تمام، و امر جناب خير الانام بآن، بعد از نشستن جناب امير المؤمنين عليه السلام در خيمه خاص، برای صرف اين معنى بوده که آن حضرت صلى الله عليه و آله و سلم وجوب محبت جناب امير المؤمنين عليه السلام بيان نموده که اين معنى اختصاص بآنجناب نداشته، و جاها برای جميع صحابه على العموم، و برای بسيارى از ایشان بالخصوص، حسب روايات سنیه ثابت شده، و گاهی مثل اين تهنيت برای ایشان واقع نشده.

و چون در اين مقام نقل از «معارج النبوة»، و «روضه الصفا»، و «حبيب السیر» نمودم، بحمد الله اعتبار و اعتماد آن از افادات خود شاهصاحب باثبات رسانم.

پس بايد دانست که شاهصاحب در «باب المطاعن» باین هر سه کتاب [۱] معارج النبوة ج ۲/۳۱۸.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۳۰۷

استناد کرده اند، بجواب طعن چهارم از مطاعن أبى بکر برای اثبات امارت أبى بکر در بعض سرايا گفته:

[و در «معارج» و «حبيب السیر» مذکور است که بعد غزوه تبوك اعرابی در جناب پیغمبر آمده، عرض نمود که قومى از اعراب در وادى الرمل مجتمع گشته، و داعیه شیخون دارند [۱] - الخ.

و در جواب طعن سوم از مطاعن أبى بکر بعد ذکر قصه تجهيز جيش اسامه گفته:

این است آنچه در «روضه الصفا» و «روضه الاحباب» و «حبيب السیر» و دیگر تواریخ معتبره شیعه و سنی موجود است [۲] - انتهى.  
از این عبارت ظاهر است که «تاریخ روضه الصفا» و «حبيب السیر» مثل «روضه الاحباب» از تواریخ معتبره است، و لله الحمد على ذلك.

و بجواب طعن یازدهم متضمن عزل أبى بکر از ادای سوره براءت گفته:

[جواب در این روایت طرفه خبط و خلط واقع شده، مثال آنکه کسی گفته است:

چه خوش گفته است سعدی در زلیخا ألا یا أيها الساقی أدر کاسا و ناولها

یا مانند استفتاء مشهور که خشن و خشین هر سه دختران معاویه را چه حکم است؟ تفصیل این مقدمه آنکه روایات اهل سنت در این قصه مختلفند اکثر روایات باین مضمون آمده اند که ابو بکر رضى الله عنه را برای امارت حج منصوب کرده، روانه کرده بودند، نه برای رسانیدن براءت و حضرت امیر را بعد از روانه شدن ابو بکر رضى الله عنه، چون سوره [۱] تحفه اثنا عشریه: ۴۲۴.

[۲] تحفه اثنا عشریه: ۴۲۱.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۳۰۸

براءت نازل شده، و نقض عهد مشرکان در آن سوره فرود آمد، از عقب فرستادند تا تبلیغ این احکام تازه نماید، پس در این صورت عزل ابو بکر رضى الله عنه اصلا واقع نشده، بلکه این هر دو کس برای دو امر مختلف منصوب شدند.

پس در این روایات خود جای تمسک شیعه نماند، که مدار آن بر عزل ابو بکر است، و چون نصب نبود، عزل چرا واقع شود؟ و در «بیضاوی» و «مدارک»، و «زاهدی»، و «تفسیر نیشاپوری»، و «جذب القلوب»، و «شرح مشکاة» همین روایت را اختیار نموده، و همین است ارجح نزد اهل حدیث.

و از «معالم»، و «حسینی»، و «معارج»، و «روضه الاحباب»، و «حبیب السیر»، و «مدارج» چنان ظاهر می شود که اول آن حضرت صلی الله علیه و سلم ابو بکر را بقرات این سوره امر نموده بودند، بعد از آن علی مرتضی را در این کار نامزد فرمودند، و این دو احتمال دارد [۱] - الخ.

این عبارت دلالت صریحه دارد بر آنکه «معارج» و «حبیب السیر» مثل «معالم»، و «معارج»، و «روضه الاحباب»، و «حسینی» از کتب اهل سنت است.

و اعتبار «حبیب السیر» و «معارج النبوة» از افادات مولوی حسام الدین سهارنبوری که شاهصاحب در مقامات عدیده از «باب مطاعن» بعض عبارات او را انتحال کرده اند، نیز ظاهر است.

چنانچه در «مرافض الروافض» بجواب طعن عزل ابی بکر از ادای سوره براءت، گفته: [۱] تحفه اثنا عشریه: ۴۳۲-۴۳۳.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۱۰، ص: ۳۰۹

[در نسخه های معتبره در میان این مقدمه اختلاف است، از بعض کتب معتمده چنان ظاهر می شود که علی مرتضی را ابتداء برای قراءت و ایدان فرموده فرستاده بودند، نه آنکه بعد از ارسال ابو بکر صدیق آن پیشوای اهل تحقیق را رخصت داد، چنانچه در «بیضاوی»، و «مدارک»، و «زاهدی»، و «تفسیر نظام نیشاپوری»، و «جذب القلوب» و بعض شروح «مشکاة» گفته: که چون سوره براءت فرود آمد، پیغمبر خدا علی مرتضی را بر ناقه عضباء سوار کرده، بمکه فرستادند تا آنجا رفته، سوره مذکوره بر اهل موسوم بخواند، و آن جماعت را از احکام آن آگاه گردانند.

پیش از ارسال علی عالی خصال ابو بکر صدیق را امیر حاج ساخته، رخصت کرده بودند بعضی از سعادت اندوزان حضور وقت فرستادن علی سرور التماس نمودند که یا رسول الله اگر این سوره را نزد ابی بکر ارسال داری، هر آینه وی این حدیث را نیز سرانجام دهد، فرمودند

«لا یؤدی عنی الا أنا و رجل منی».

و چون حیدر از قطع مسافت نزدیک بصدیق اکبر رسید، و آواز ناقه رسول خدا مسموع آن قدوة الاولیاء گردید، تا رسیدن علی مرتضی توقف نمود، بعد از آن از شیر خدا استفسار فرمود که امیری یا مأمور؟

یعنی تو امیری و من از امارت معزول شدم، یا تو تابع و مأموری و من امیر؟ علی مرتضی گفت: «مأمورم».

پس ابو بکر پیش از ترویج خطبه خواند و مناسک حج بیان نمود، و علی مرتضی روز نحر بنزد جمره العقبه برخاست، و گفت: «یا ایها الناس، رسول رسول خداایم بسوی شما» پرسیدند: بچه حکم؟، پس

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۱۰، ص: ۳۱۰

علی مرتضی سی و چهل آیه از سوره براءت بر ایشان خواند.

پس از آن گفت:

«أمرت بأربع: أن لا یقرب البیت بعد هذا العام مشرک، و لا یطوف بالبیت عریان، و لا یدخل الجنه الا کل نفس مؤمنه، و أن تم الی کل ذی عهد عهده».

و پوشیده نیست که موافق این فعل توهم عزل را گنجایش نیست، تا بتحقیق آن خود چه رسد، چه عزل بعد از نصب است، و اینجا نصب اصلاً متحقق نیست.

و از بعض کتب، مانند «معالم»، و «حسینی»، و «معارج»، و «روضه الاحباب»، و «مدارج»، و «حبيب السیر» چنان ظاهر می شود که نخست آن حضرت علیه الصلوٰه و التحیة ابو بکر صدیق را بقراءت امر نموده بودند، بعد از آن علی مرتضی را بدان کار نامزد فرموده، و این دو احتمال دارد] - الخ.

از این عبارت بکمال صراحت ظاهر است که «معارج النبوة»، و «حبيب السیر» مثل «روضه الاحباب» و «مدارج النبوة» و «معالم» از نسخ معتبره است.

و نیز حسام الدین در اوائل «مرافض» گفته:

[و هنگام تسوید کتب معتبره مانند: «بیضاوی»، و «معالم»، و «مدارک» و «کشاف»، و «جامع البیان» و «تفسیر نظام نسابوری»، و «حسینی» و «زاهدی»، و «مشکاة»، و «شرح ملا علی قاری»، و «شرحین عبد الحق دهلوی»، و «صحیح البخاری»، و «تیسیر القاری»، و «صحیح مسلم»، و «صواعق محرقة»، و «بستان أبی الیث»، و «شمائل ترمذی» و «سفر السعادة» و شرح آن.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۳۱۱

و «سنن الہدی» و «شفاء» ی قاضی عیاض، و «شرح مواقف»، و «شرح طوابع الانوار»، و «شرح تجرید»، و «شرح عقائد»، و «تکمیل الایمان»، و «رساله قطب ربانی حضرت شیخ احمد سرہندی قدس سرہ» و «نوافض الروافض مرزا مخدوم»، و «مرقق القلوب»، و «تحقیق» و «حسامی»، و «فتاوی عالمگیری»، و «برہان شرح مواہب رحمان» و «ہدایہ»، و «کفایہ شعبی»، و «معدن الحقائق شرح کنز الدقائق» و «جذب القلوب الی دیار المحبوب»، و «مدارج النبوة»، و «معارج النبوة»، و «روضه الاحباب»، و «ترجمہ مستقصی».

و «حبيب السیر»، و «رساله مناقب خلفاء»، و «مناقب مرتضوی» و «حیاء الحيوان»، و «ترجمہ قطب شاہی»، و «اصول کلینی» و بعضی رسائل دیگر رفضہ، مطمح نظر تفحص داشته، احادیث و اخبار و اقوال علمای اخیار، و تحقیق مذاہب، و اختلاف و احوال بزرگان و قصص اسلاف کہ در این رسالہ منقول شدہ، ہمہ را از کتب مذکورہ نقل کردہ - انتہی.

این عبارت ہم صریح است در آنکہ «معارج النبوة» و «حبيب السیر» از کتب معتبرہ است.

و عبد الرحمن ہم در «مرآة الاسرار»، کہ شاہ [۱] ولی اللہ در «رسالہ انتباہ» از آن نقل نمودہ، از «روضه الصفا» و «حبيب السیر» بتکرار نقل می کند، چنانچہ گفته:

[در مجلد ثانی «روضه الاحباب» و «حبيب السیر» می نویسد کہ چون عثمان بن عفان رضی اللہ عنہ شربت شہادت چشید جناب ولایتآب علی [۱] شاہ ولی اللہ بن عبد الرحیم الدہلوی المتوفی سنہ (۱۱۷۶) ہ.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۳۱۲

کرم اللہ وجہہ در خانہ خود نشست و در اختلاط را با مردم من کل الوجوہ در بست .

و نیز در «مرآة الاسرار» گفته:

[در «روضه الصفا» مسطور است: بعد از شہادت امیر المؤمنین حسن رضی اللہ عنہ، معاویہ بن أبی سفیان دہ سالہ حکومت ممالک نمود.

پانزدہم رجب در سال شصت ہجری بمرض طاعون در دمشق وفات یافت ولادتش پیش از بعثت بہ پنج سال بود، در سال پنجم از ہجرت ایمان آورده.

و نیز در «مرآة الاسرار» مسطور است:

[و در «روضه الصفا» و «حبيب السیر» مسطور است کہ: در زمان خلافت امیر المؤمنین عمر رضی اللہ عنہ سہ دختر یزدجرد شہریار را اسیر کردہ آورده بودند، ہر سہ را علی کرم اللہ وجہہ در حصہ خود گرفت .

و علاوہ بر این ہمہ کاتب جلبی تصریح کردہ بآنکہ کتاب «حبيب السیر» از کتب ممتعہ معتبرہ است، چنانچہ در «کشف الظنون»

گفته:

[۱] «حبيب السیر فی أخبار أفراد البشر» فارسی لغیث الدین [۱] بن همام الدین المدعو بخواند امیر و هو تاریخ کبیر لخصه من تاریخ والده [۲] المسمى ب «روضه الصفاه» و زاد علیه، ألفه بالتماس خواجه حبيب الله من أعيان دوله شاه [۱] غیث الدین المعروف بخواند میر المورخ المتوفى سنة (۹۴۲) هـ.

[۲] مؤلف «روضه الصفاه» المعروف بمیر خواند لیس والد لغیث الدین بل هو والد أمه، و غیث الدین سبطه.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۱۰، ص: ۳۱۳

اسماعيل [۱] بن حيدر الصفوى سنة سبع و عشرين و تسع مائه، ذكر فيه انه شرع أولا بالتماس مير محمد الحسينى امير خراسان، و لما قتل و نصب مكانه درمش خان من قبل شاه اسماعيل، استمر على تاليفه الى أن أتمه و أهدها إليه والى حبيب الله المذكور، و ذلك بعد ما كتب تاريخه المسمى ب «خلاصة الاخبار» و رتب هذا الكتاب المسمى ب «حبيب السیر» على افتتاح و ثلاث مجلدات، و اختتام الافتتاح فى اول الخلق.

و المجلد الاول: فى الانبياء و الحكماء و ملوك الاوائل و سيرة نبينا عليه الصلوة و السلام و الخلفاء الراشدين.

و المجلد الثانى: فى الائمه الاثنى عشر، و بنى أمية و بنى العباس، و من ملك فى عصر هؤلاء.

و المجلد الثالث: فى خواقين الترك، و جنكيز و اولاده، و طبقات الملوك فى عصرهم، و تيمور و اولاده، و ظهور الصفوية و نبذة يسيرة من ذكر آل عثمان.

و الاختتام: فى عجائب الاقاليم و نوادر الوقائع.

و هو فى ثلاث مجلدات كبار من الكتب الممتعة المعتبرة، الا انه اطال فى وصف ابن حيدر، كما هو مقتضى حال عصره و هو معذور فيه تجاوز الله سبحانه و تعالى عنه [۲]

### دلیل بیست و پنجم از أدله دلالت حدیث غدیر بر امامت

دلیل بیست و پنجم: آنکه ابو العباس احمد بن محمد بن سعید المعروف [۱] الشاه اسماعیل الصفوی مؤسس الاسرة الصفویة المتوفى سنة (۹۳۰)

[۲] كشف الظنون ج ۱/۶۲۹

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۱۰، ص: ۳۱۴

بابن عقدہ در کتاب «الولاية» على ما نقل عنه السيد [۱] على بن طائوس طاب ثراه فى كتاب «اليقين» گفته:

[حدثنا مثنى بن القاسم الحضرمي عن هلال بن أيوب الصيرفي، عن أبي كثير الانصاري، عن عبد الله بن أسعد بن زرارة، عن ابيه، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: «من كنت مولاه فعلى مولاه، اوحى الى فى على: أنه امير المؤمنين، و سيد المسلمين، و قائد الغر المحجلين [۲].

از این روایت ظاهر است که جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم بعد ارشاد

حدیث «من كنت مولاه فعلى مولاه»

اینهم ارشاد کرده که حق تعالی وحی کرده بسوی من در على: بتحقیق که او امیر المؤمنین، و سید مسلمین، و قائد الغر المحجلین است [۳].

و ظاهر است که یکی از این اوصاف جلیله برای دلالت بر ثبوت امارت و امامت و خلافت جناب امیر المؤمنین علیه السلام کافی و برای داء عضال [۱] السيد ابن طائوس: على بن موسى المتوفى سنة (۶۶۴) هـ.

[۲] یقین: الباب (۳۷)

[۳]

قال سليمان بن احمد الطبراني في «المعجم الصغير»: حدثنا محمد بن مسلم بن عبد العزيز الاشعري الاصبهاني، حدثنا مجاشع بن عمرو بهمدان سنة (۲۳۵) - حدثنا عيسى بن سواده الرازي، حدثنا هلال بن ابي حميد الوزان، عن عبد الله بن حكيم الجهني، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «ان الله عز وجل أوحى الى في على ثلثة أشياء ليلة اسرى بي: انه سيد المؤمنين، و امام المتقين، و قائد الغر المحجلين». لم يروه عن هلال الا عيسى تفرد به مجاشع - منه قدس سره في هامش الكتاب -

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۳۱۵

اختراع شکوک و شبهات رکیکه شافی است، چه جا که این اوصاف جلیله، و نصوص صریحه مجتمع گردیده، حجاب ارباب مشککین والا نصاب از روی معنای مقصود از فقره «من كنت مولاه فعلى مولاه» بر کشیده.

و ابو سعيد [۱] مسعود بن ناصر سجستانی در کتاب «الولاية» على ما نقل السيد على بن طاوس طاب ثراه می گوید: [اخبارنا ابو الحسين [۲] احمد بن محمد بن احمد البزاز، فيما قرئ عليه في بغداد، قال: حدثنا القاضي [۳] ابو عبد الله الحسن بن هارون بن محمد الضبي املاء في صفر سنة ثلاث و تسعين و ثلاثمائة، قال: حدثني أبو العباس أحمد بن محمد بن سعيد الكوفي الحافظ سنة ثلاثين و ثلاثمائة.

و أخبرنا أبو الحسين محمد بن محمد بن علي الشروطي [۴]، قال: أخبرنا أبو الحسين محمد بن عمر بن بهته [۵]، و أبو عبد الله الحسن بن هارون بن محمد [۱] ابو سعيد السجستاني مسعود بن ناصر المتوفى سنة (۴۷۷) هـ. [۲] ابو الحسين البزاز: احمد بن محمد بن احمد المعروف بابن النقر البغدادي المتوفى سنة (۴۷۰) [۳] القاضي الضبي: ابو عبد الله الحسن بن هارون البغدادي المتوفى سنة (۳۹۸) هـ. [۴] ابو الحسين الشروطي: محمد بن محمد بن علي بن عبد الله بن محمد ابن ابراهيم بن الحسن بن العباس ذكره ابن حجر في لسان الميزان ج ۵/۳۷۱ و قال: توفي سنة (۴۵۴) عن ثمانين سنة. [۵] ابن بهته: ابو الحسين محمد بن عمر بن محمد بن حميد البزاز المتوفى سنة (۳۷۴) هـ. عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۳۱۶

القاضي الضبي، و أبو محمد عبد الله بن محمد الاكفاني [۱] القاضي، قالوا:

أخبرنا احمد بن محمد بن سعيد، قال: حدثنا محمد بن الفضل بن ابراهيم الاشعري، قال: حدثنا ابي، قال حدثنا المثنى [۲] بن قاسم الحضرمي، عن هلال [۳] بن أيوب الصيرفي، عن - أبي كثير [۴] الانصاري، عن عبد الله بن أسعد بن زرارة، عن أبيه، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «من كنت مولاه، فعلى مولاه»، فهذا آخر حديث البزاز.

و زاد الشروطي في روايته: و قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «أوحى الى في على ثلاث: امير المؤمنين، و سيد المسلمين، و قائد الغر المحجلين».

و نبذی از محامد و مناقب ابن عقده سابقا شنیدی و دریافتی که دارقطنی علی ما فی «انساب السمعانی» بحق او گفته:

[که اجماع کرده اند اهل کوفه، که دیده نشد از زمان عبد الله بن مسعود تا زمان ابن عقده حافظ تری از او [۵].

و محمد طاهر [۶] کجراتی در «تذکره الموضوعات» تصریح فرموده که ابن عقده از کبار حفاظ است، توثیق کرده اند مردم او را، و تضعیف [۱] ابن الاکفانی: ابو محمد عبد الله بن محمد البغدادي قاضي القضاء المتوفى سنة (۴۰۵) هـ.

[۲] المثنى بن القاسم الحضرمي الكوفي: عد من اصحاب الصادق عليه السلام



[۳] هلال بن ایوب الصیرفی له ترجمه فی الجرح و التعديل ج ۹/۷۵

[۴] ابو کثیر الانصاری: ذکره ابن ابی حاتم فی الجرح و التعديل ج ۹/۴۲۹ و قال: سمع علی بن ابی طالب رضی الله عنه.

[۵] الانساب للسمعانی: ۳۹۴ منشور المستشرق دس

[۶] محمد طاهر الکجراتی الفتی الهندی المقتول سنه (۹۸۴) - ۹۸۶

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۳۱۷

او نکرده مگر عصری متعصب [۱].

و ابو المؤید خوارزمی در «جامع مسانید ابی حنیفه» بترجمه او علی ما فی نسخه منه، ارشاد کرده که او ثقه و فقیه، و عالم به نحو و لغت و قراءت، و متقن در حدیث، حافظ برای روات آن بوده و مدار این اسانید، یعنی «مسانید ابی حنیفه» بر او است [۲].

و در نسخه دیگر از جامع «مسانید ابی حنیفه» تصنیف ابو المؤید خوارزمی این عبارت بترجمه ابن عقده مذکور است:

[احمد بن محمد بن سعید بن عبد الرحمن بن ابراهیم بن زیاد بن عبد الله بن عجلان أبو العباس الکوفی الهمدانی المعروف بابن عقده].

قال: الخطيب في تاريخه: كان جده عجلان مولى عبد الرحمن بن سعيد الهمداني.

و قال الخطيب: سمعت الوزير يقول: سمعت الدارقطني يقول: أجمع أهل الكوفة انه لم ير من زمن عبد الله بن مسعود الى زمن أبي العباس بن عقده أحفظ منه.

و قال: عن الدارقطني أيضا كان ابن عقده يعلم ما عند الناس و لا يعلم الناس ما عنده.

قال الخطيب: سمعت أبا الطيب أحمد بن الحسن بن هرثمة يقول: كنا بحضرة أبي العباس بن عقده و بجانبه هاشمی، و عنده حفاظ الحديث، فقال أبو العباس:

أنا أحدثكم ثلاثمائة ألف حديث من أهل بيت هذا دون غيرهم و ضرب بيده على ظهر الهاشمی. [۱] تذكرة الموضوعات: ۶۹ ط مصر ۱۳۴۳

[۲] جامع المسانید ج ۲/۳۹۸ ط حیدرآباد الدکن

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۳۱۸

قال الخطيب: ورد بغداد و سمع بها من جماعة سماهم، ثم قدم في آخر عمره و حدث عن قدماء المحدثين و سماهم.

و روى عنه الحفاظ الاكابر، كابى بكر [۱] الجرجاني، و أبى القاسم الطبرانی و محمد [۲] بن المظفر، و أبى الحسن الدارقطني، و ابی حفص بن شاهين، و جماعة سماهم.

قال الخطيب: و ابن عقده لقب أبى العباس، لقب بذلك بتعقده بين الصرف و النحو، و كان يعلم القرآن و الادب فى الكوفة.

و قال: كان الحفاظ إذا تذكروا الحديث شرطوا أن لا يخرجوا من أحاديث أبى العباس بن عقده.

قال الخطيب: مات أبو العباس سنه اثنتين و ثلاثين و ثلاثمائة، و مولده سنه أربعين و مائتين.

يقول أضعف عباد الله: و مدار أكثر أحاديث هذه المسانید على ابی العباس أحمد بن محمد بن سعید الهمدانی الکوفی ابن عقده الحافظ] - انتهى.

و مسعود سجستانی از اجله حفاظ، و اعظم محدثین، و اکابر معتبرین و مشایخ معتمدین، و سباق موثقین، و حفاظ متقنین سنیه است، چنانکه سابقا دانستی که از عبارت «انساب سمعانی» ظاهر است که ابو سعید سجزی حافظ متقن بوده، و رحلت کرده بسوی خراسان و جبال و عراقین و حجاز، و اکثار حدیث کرده و بجمع آن مشغول شده، و جماعت کثیر از مشایخ سمعانی روایت کرده اند برای سمعانی از او در مرو، و نيسابور [۱] ابو بكر الجرجاني: احمد بن ابراهيم بن اسماعيل الاسماعيلي المتوفى (۳۷۰) هـ.

[۲] محمد بن المظفر بن موسی البغدادی الشافعی المتوفی سنه (۳۷۹).

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۳۱۹

و اصبهان [۱].

و نیز سابقا از عبارت «عبر فی خبر من غیر» دریافتی که مسعود سجزی حافظ است، و رحلت کرده و تصنیف نموده.

و دقاق [۲] ارشاد کرده که ندیدم جیدتری از روی اتقان، و نه بهتر از او از روی ضبط [۳]

### دلیل بیست و ششم از أدله دلالت حدیث غدیر بر امامت: خطبه حدیث مذکور

دلیل بیست و ششم: آنکه سید شهاب الدین احمد در کتاب «توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل» برای صدر حدیث غدیر از جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله این خطبه شریفه نقل کرده:

[ «الحمد لله على آلائه في نفسي، و بلائه في عترتي و أهل بيتي، استعينه على نكبات الدنيا و موبقات الآخرة، و أشهد أن لا إله الا الله الواحد الاحد الفرد الصمد لم يتخذ صاحبة و لا ولدا و لا شريكا و لا عمدا، و اني عبد من عبيده، أرسلني برسائله الى جميع خلقه، ليهلك من هلك عن بينة، و يحيى من حى عن بينة، و اصطفاني على العالمين من الاولين و الآخرين، و اعطاني مفاتيح خزائنه، و وكد

[۱] الانساب للسمعاني: ۲۹۱ منشور دس مرجلیوٹ ط بغداد

[۲] الدقاق: محمد بن عبد الواحد الاصبهاني المتوفى سنه (۵۱۶)

[۳] العبر فی خبر من غیر ج ۳/۲۸۹ ط الكويت.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۳۲۰

علی بعزائمہ، و استودعنی سرہ، و امدنی، فابصرت له.

فأنا الفاتح، و أنا الخاتم، و لا قوة الا بالله، اتقوا الله أيها الناس حق تقاته و لا تموتن الا و أنتم مسلمون، و اعلموا ان الله بكل شيء محيط، و انه سيكون من بعدى أقوام يكذبون على، فيقبل منهم، و معاذ الله أن أقول على الله الا الحق، أو انطق بأمره الا الصدق، و ما آمركم الا ما أمرني به، و لا أدعوكم الا الى الله، و سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ

..»

فقام إليه عبادة [۱] بن الصامت، فقال: و متى ذاك يا رسول الله؟ و من هؤلاء؟

عرفناهم لنحذرهم.

قال: «أقوام قد استعدوا لنا من يومهم و سيظهرون لكم إذا بلغت النفس منى ههنا» و أوماً صلى الله عليه و بارك و سلم الى خلقه، فقال عبادة: إذا كان ذلك فالى من يا رسول الله؟ فقال صلى الله عليه و بارك و سلم: «عليكم بالسمع و الطاعة للسابقين من عترتي و الآخذين من نبوتي، فانهم يصدونكم عن الغي، و يدعونكم الى الخير، و هم أهل الحق و معادن الصدق، يحيون فيكم الكتاب و السنة، و يجنبونكم الالحاد و البدعة، و يقمعون بالحق أهل الباطل، لا يميلون مع الجاهل.

أيها الناس ان الله خلقني و خلق أهل بيتي من طينة لم يخلق منها غيرها، كنا أول من ابتدأ من خلقه، فلما خلقنا نور بنورنا كل ظلمة، و أحيا بنا كل طينة».

ثم قال صلى الله عليه و سلم: «هؤلاء خيار امتي، و حملة علمي، و خزائن سرى، و سادة أهل الارض، الداعوان الى الحق، المخبرون بالصدق، غير شاكين و لا مرتابين، و لا ناكسين، و لا ناكثين، هؤلاء الهداء المهتدون و الائمة الراشدون [۱] عبادة بن الصامت ابو الوليد الخزرجي القاضى بالقدس و المتوفى بها او بالرملة سنه (۳۴) ه.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۳۲۱

المهتدی من جاءنی بطاعتهم، و الضال من عدل منهم، و جاءنی بعداوتهم، جهم ایمان و بغضهم نفاق، هم الائمه الهادیه و عری الاحکام الوثائقه، بهم يتم الاعمال الصالحه، و هم وصیه الله فی الاولین و الآخرین، و الارحام التي اقسمکم الله بها إذ يقول: وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَ الْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا [۱]

ثم ندبکم الى جهم، فقال: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى

[۲] هم الذين أذهب الله عنهم الرجس، و طهرهم من النجس، الصادقون إذا نطقوا، العالمون إذا سئلوا، الحافظون لما استودعوا، جمعت فيهم الخلال العشر لم تجمع الا فی عترتی و أهل بیتی: العلم، و النبوة، و النبیل، و السماحة، و الشجاعة، و الصدق، و الطهارة، و العفاف، و الحكم.

فهم كلمة التقوى، و وسیله الهدی، و الحجة العظمی، و العروة الوثقی، هم أولیائکم عن قول ربکم و عن قول ربی، ما أمرتکم ألا من كنت مولاه، فعلى مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، و انصر من نصره، و اخذل من خذله، أوحى الى ربی فيه ثلاثا انه سيد المسلمين، و امام الخیرة المتقین، و قائد الغر المحجلین، و قد بلغت عن ربی ما امرت، و استودعهم الله فيکم، و استغفر الله لى و لکم»[۱].

از این خطبه بلیغه هدايت انتماء بکمال وضوح روشن و پیدا است که جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله بعد ارشاد:

«من كنت مولاه، فعلى مولاه»

و دعای:

«اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، و انصر من نصره، و اخذل من خذله»

ارشاد فرموده که: «وحی کرد بسوی من پروردگار من در علی سه امر را، بتحقیق که او «سید مسلمین» و «امام خیره متقین» و «قائد

[۱] النساء: ۱

[۲] الشوری: ۲۳

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۳۲۲

الغر المحجلین است».

و ظاهر است (و لا- کظهور النار علی العلم) که هر یکی از این اوصاف جلیله الشأن و مناقب باهره البرهان برای اثبات امامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام کافی است، خصوصا وصف دوم که از آن امامت آن حضرت بنص صریح واضح است، و علاوه بر این، از این خطبه شریفه امامت سائر اهل بیت معصومین علیهم السلام بوجه عیدیه ظاهر است:

اول: آنکه صحابه را بعد خود مأمور به سمع و طاعت اهل بیت علیهم السلام نموده، و ظاهر است که مأمور بالاطاعة با وجود مقتدای واجب الاطاعات امام نمی تواند شد، و نیز کسی را مأمور به اطاعت کسی ساختن دلیل صریح بر تفضیل و ترجیح مطاع بر مطیع است، و با وجود افضل خلافت مفضول غیر صحیح، و تفضیل مفضول قطعا قبیح، و نیز امر به اطاعت علی الاطلاق دلیل عصمت مطاع است.

دوم: آنکه وصف عترت خود به «سابقین» دلیل تفضیل ایشان است.

سوم: آنکه بیان فرموده که عترت آن جناب باز میدارند صحابه را از «غی»، و دعوت می کنند ایشان را به «خیر». و آن دلیل صریح است بر آنکه اهل بیت علیهم السلام «آمر بالمعروف و ناهی عن المنکر» برای صحابه بودند، پس اگر با وصف ایشان بعض صحابه خلیفه شوند، عکس موضوع و قلب مشروع لازم آید.

چهارم: آنکه از آن ظاهر است که اهل بیت آن حضرت «احیا» می کنند در صحابه کتاب و سنت را، و باز میدارند ایشان را از الحاد و بدعت، و قمع می کنند بحق اهل باطل را. پس افضلیت اهل بیت علیهم السلام و مقتدایی و مطاع بودن ایشان برای صحابه، کالنور علی

شاهق الطور، بوضوح

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۳۲۳

و ظهور رسید، و ثابت شد که تقدم صحابه بر این حضرات، بحقیقت سعی در اطفاء نور «کتاب و سنت»، و دخول در الحاد و بدعت، و منع از قمع اهل باطل بوده.

پنجم: آنکه تصریح آن حضرت به اینکه حق تعالی خلق کرده آن حضرت و اهل بیت آن حضرت را از طینتی که خلق نکرده از آن غیر ایشان را، دلیل صریح بر افضلیت اهل بیت علیهم السلام است و انکار بدیهی را علاج نیست.

ششم: آنکه تصریح آن حضرت به اینکه: «ما اول کسی هستیم که پیدا کرده حق تعالی از خلق خود» صریح است در افضلیت اهل بیت علیهم السلام، مثل افضلیت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله.

هفتم: تنویر هر ظلمت به «نور» این حضرات، و احیای هر طینت بایشان، دلیل قاطع بر افضلیت این حضرات است.

هشتم: آنکه تصریح آن حضرت به اینکه اهل بیت علیهم السلام «خیار امت» آن حضرتند، نص قاطع و برهان ساطع بر خیریت و افضلیت آن حضرت است.

نهم: آنکه از قول آن حضرت: «و حمله علمی و خزنه سری» ظاهر است که اهل بیت علیهم السلام حاملین علم «نبوت»، و خازنان اسرار «رسالت» بودند فوا عجباه که چگونه با وجود حاملین علم «نبوت» و خازنان اسرار «رسالت» کسانی که بهره از آن نداشتند، خلیفه و امام می توانند شد؟!؟

دهم: آنکه وصف «سادات اهل الارض» صریح است در آنکه اهل بیت علیهم السلام «سادات» اهل ارضند، پس با وجود «ساده» ی اهل ارض، کسانی که «سود» ایشان بودند، چگونه متقدم بر ایشان می توانند شد؟! یازدهم: آنکه فقره «هؤلاء الهداء المهتدون، و الائمة الراشدون»

نص

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۳۲۴

اوضح و برهان أجلی است بر اینکه حضرات اهل بیت علیهم السلام «هادیان دین و ائمه راشدین» بودند، پس این نص صریح قاطع لسان قال و قیل، و دافع وجوه تأویل و تسویل است.

دوازدهم: آنکه فقره

«المهتدی من جاءنی بطاعتهم»

صریح است در ایجاب طاعت اهل بیت علیهم السلام، فیکونون مطاعین الصحابة لا بالعکس.

سیزدهم: آنکه فقره

«هم الائمة الهادیة»

نص صریح است بر امامت اهل بیت علیهم السلام.

چهاردهم: آنکه از قول آن حضرت:

«جمعت فیهم الخلال العشر لم تجمع الا فی عترتی»-

الخ ظاهر است که این ده خلال کمال در غیر اهل بیت علیهم السلام جمع نبود، پس افضلیت حضرات اهل بیت در کمال ظهور و وضوح ثابت شد.

و از قول آن حضرت:

«أوحی الی ربی فیه»

الخ فرموده، ظاهر است که جناب امیر المؤمنین علیه السّلام «سید مسلمین» و «امام خیره متقین» و «قائد الغر المحجلین»، و ظاهر است که هر یکی از این همه اوصاف مثبت افضلیت و امامت آن جناب بکمال صراحت و ظهور.

و نیز از قول آن حضرت:

«أقوام قد استعدوا لنا من یومهم، و سیظهرون لکم إذا بلغت النفس منها»

- الخ مع قول آن حضرت:

«و انه سیکون من بعدی أقوام یکذبون علی» - الخ،

واضح است که جمله از اصحاب آماده بغض و عداوت آن جناب و اهل بیت اطیاب بودند، و وقت وفات آن حضرت برای مردم ظاهر شدند که ضغائن دیرینه خود را از این وقت ظاهر کردن گرفتند، و دروغ بر آن حضرت بستند، و مردم از ایشان دروغ را قبول کردند، و آن حضرت آیه:

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۳۲۵

وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ

[۱] در حق ایشان تلاوت فرموده.

و ظاهر است که اظهار بغض و عداوت بوقت قرب وفات سرور کائنات علیه و آله آلاف التحیات و التسلیمات از شیخین و اتباعشان واقع شده، نه غیر ایشان، و اگر حضرات اهل سنت ادعای آن کنند، نشان ایشان بدهند که آنها کدام صحابه بودند غیر شیخین و اتباعشان که بالخصوص (حیث لا- یشارکهم هؤلاء) بوقت قرب وفات آن حضرت بغض و عداوت حضرات اهل بیت علیهم السّلام اظهار کردند، و دروغ بر جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله بستند، و بهر صورت مطلوب اهل حق، و بطلان تزویقات و تسویلات اهل سنت در تبجیل و تعظیم صحابه ظاهر می شود.

و محتجب نماند که سید شهاب الدین در صدر این خطبه گفته:

[و لصدر هذه القصّة خطبة بلیغة باحثه علی خطبة موالانهم فات عنی إسنادها و هی هذه الخطبة التي خطبها رسول الله صلی الله علیه و سلم حين نزلت: إِنَّمَا وَدَّيْكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا

[۲]،

فقال: «الحمد لله علی آلائه» -

الخ .

از این عبارت ظاهر است که این خطبه بلیغه است و باحث است بر خطبه موالات اهل بیت علیهم السّلام، و بیان فرموده است رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را وقت نزول آیه: إِنَّمَا وَدَّيْكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا

. پس بعد ظهور مدح این خطبه از کلام سید شهاب الدین و نسبت آن بالقطع و الجزم بجناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله فوات اسناد آن ضرری نمی رساند.

و سید شهاب الدین صاحب «توضیح الدلائل» از اکابر علمای سنیه است، و از اینجا است که شاه سلامه الله در «معركة الآراء» قدرت بر [۱] الشعراء: ۲۲۷

[۲] المائدة: ۵۵.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۳۲۶

رد روایت او نیافته، قبول آن نموده و روایت کتاب او را دلیل روایت کردن سنیان مناقب و مدائح جناب امیر المؤمنین علیه السّلام را زیاده تر از شیعیان گردانیده، چنانچه بجواب قول صاحب «سم الفار» که این است [سبحان الله! فضیلتی را که بروایت فریقین ثابت

است، منقصت قرار داده، تعریض بآن می نماید.]

سید شهاب الدین أحمد در کتاب «توضیح الدلائل» نوشته:

[عن علی کرم الله وجهه: «علمنی رسول الله صلی الله علیه و سلم ألف باب، کل باب یفتح لی ألف باب». رواه الصالحانی بأسناده مرفوعاً] - انتهى.

در «معركة الآراء» گفته: [روایت صالحانی که از «توضیح الدلائل» سید شهاب الدین احمد بتجشم نقلش پرداخت، مصدق معتقد اهل سنت و مکذب مزعوم ارباب تشیع است، چه از روایت مذکوره چون آفتاب نیمروز درخشان است که سنیان از مناقب و مدائح شاه مردان زیاده‌تر از شیعیان روایت کرده‌اند، نمی‌بینند که ابن بابویه قمی از تعلیم یک باب گشودن هزار باب روایت کرده و صالحانی هزار باب و گشودن هزار باب از هزار باب نوشته.

بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا! بلی با این همه قلت و کثرت و فرق یک و هزار و صد هزار، تفاوتی که ما بین الروایتین است این است که ابن بابویه شیعی باضافه کبر بطن و انتفاخ شکم از غلاف بر آمده، زبان به هرزه درائی و بیهوده‌سرایی گشود، و صالحانی از دور بوسه زد و بر تعلیم هزار باب و افتتاح هزار باب از هر باب اکتفا نمود، آری فکر هر کس بقدر همت او است - انتهى.

و سید شهاب الدین مذکور سبط قطب الدین ایجی است، چنانچه در «توضیح الدلائل» گفته:

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۳۲۷

[و انی قد وجدت هاتین البیتین بشریف خط جدی الامام المالک من السنة بالزمان، قطب الحق و الدین الایجی روح روحه فی دار السلام:

ولایتی لامیر المؤمنین علی بها بلغت الذی أرجوه من أملی

تحققاً انی لو لا ولایت ما کان ذو العرش منی قابلاً عملی . و در اول «توضیح الدلائل» این عبارت مرقوم است:

[قال السيد المهذب العالم القمقام، الامام المقدم، الولی و الهمام المکرم، الصفی، صاحب أسرار السبحانیة، و فائض الانوار الرحمانیة، الحبيب للقلوب و النجیب من العیوب، منقذ الخلائق من العلائق، و مرشد الطرائق الی الحقائق وارث العلوم المحمدیة، و کاشف الرموز الاحمدیة، صفوة خیار الرجال، عفوة کبار الابطال، علم الهدی و مصباح الدجی، قطب دائرة الولاية، و شمس سماء الهدایة، سمی حبيب الله، و المرشد الداعی الی الله، السيد شهاب الحق و الشریعة و الصدق و الطریقة و الدین أحمد أکرمه الله تعالی بنعیم اللقاء السرمذ ان أولى مقال یقال بمناطق البیان و أعلى منال ینال بحقائق العیان - الخ

### دلیل بیست و هفتم از ادله دلالت حدیث غدیر بر امامت

دلیل بیست و هفتم: ابن المغازلی علی ما فی «عمدة» ابن البطریق، در کتاب «المناقب» گفته:

[اخبرنا أحمد [۱] بن محمد بن طاوان، قال: حدثنی الحسين بن محمد [۱] احمد بن محمد بن عبد الوهاب بن طاوان البزار الواسطی سمع منه ابن المغازلی فی سنة (۴۴۹) هـ. عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۳۲۸

العلوی العدل، قال: حدثنی علی [۱] بن عبد الله بن مبشر، قال: حدثنی أحمد ابن منصور الرمادی، قال: حدثنی عبد الله [۲] بن صالح، عن ابن [۳] لهیعة، عن أبی هبیره و بکر بن [۴] سواده، عن قبیصة بن ذویب [۵]، و أبی سلمة بن عبد الرحمن، عن جابر بن عبد الله: ان رسول الله صلی الله علیه و سلم نزل بخم، فتنحی الناس عنه و أمر علیا، فجمعهم، فلما اجتمعوا قام فیهم و هو متوسد ید علی بن أبی طالب، فحمد الله و اثنی علیه، ثم قال:

«أيها الناس، انه قد کرهت تخلفکم عنی حتی خیل لی انه لیس شجرة أبغض إلیکم من شجرة تلینی»، ثم قال: «لکن علی بن أبی

طالب انزله الله منی بمنزلی منه، فرضی الله عنه كما أنا راض، فانه لا يختار على قری و محبتی شیئا» ثم رفع یدیه، فقال: «من كنت مولاه، فعلى مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه».

قال: فابتدر الناس الى رسول الله صلى الله عليه وسلم ييكون و يتضرعون و يقولون:

يا رسول الله! ما تنحينا عنك الا كراهية ان نثقل عليك، فنعوذ بالله من سخط رسوله، فرضى رسول الله صلى الله عليه وسلم عنهم عند ذلك [۶]. [۱] على بن عبد الله بن مبشر ابو الحسن الواسطى المتوفى سنة (۳۲۴) هـ.

[۲] عبد الله بن صالح العجلي الكوفى المقرئ المتوفى سنة (۲۱۱) هـ.

[۳] ابن لهيعة عبد الله بن لهيعة بن فرعان القاضى المصرى المتوفى سنة (۱۷۴) هـ.

[۴] بكر بن سواده: بن ثمامة الجذامى ابو ثمامة المصرى غريق افريقية سنة (۱۲۸) هـ.

[۵] قبيصة بن ذؤيب بن حلحلة بن عمرو ابو سعيد المدنى المتوفى سنة (۸۶/۸۷) هـ.

[۶] المناقب لابن المغازلى: ۲۵-۲۶

عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۳۲۹

از این روایت ظاهر است که جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله قبل حدیث غدیر ارشاد فرموده که: «حق تعالی نازل کرده است علی را از من بمنزله من از خود»، و ظاهر است که منزلت جناب رسالت مآب از خدا آن جناب حاکم بر خلق از جانب خدا است و افضل ناس، و اعلی و ارفع ایشان نزد او تعالی شأنه است، پس جناب امیر المؤمنین علیه السلام هم حاکم خلق از جانب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و افضل ناس بعد آن جناب باشد.

پس بنا بر این فرار از «مولی» مفید «امامت» بسوی معانی دیگر وجهی ندارد

### دلیل بیست و هشتم از ادله دلالت حدیث غدیر بر امامت

دلیل بیست و هشتم: آنکه ابن کثیر شامی در «تاریخ» خود گفته:

[قال ابن جریر: حدثنا أحمد بن عثمان أبو الجوزاء [۱]، ثنا محمد بن [۲] خالد بن عثمة، ثنا موسى [۳] بن يعقوب الزمعي و هو صدوق، حدثني مهاجر بن مسمار، عن عائشة بنت سعد، سمعت أباها يقول: سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم [۱] أبو الجوزاء احمد بن عثمان بن ابي عثمان النوفلى البصرى المتوفى سنة (۲۴۶) هـ.

[۲] محمد بن خالد بن عثمة- و عثمة امه له ترجمة فى الجرح و التعديل للرازی ج ۷/۲۴۳ هـ.

[۳] موسى بن يعقوب الزمعي: بن عبد الله بن وهب بن زمعة القرشى الزهرى ترجمه ابن ابى حاتم الرازی فى الجرح و التعديل ج

۸/۱۶۷

عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۳۳۰

يوم الجحفة و أخذ بيد على، فخطب، ثم قال: «أيها الناس، انى وليکم»، قالوا: صدقت.

فرغ يد على، فقال: «هذا وليى و المؤدى عنى، و ان الله موال من والاه، و معاد من عاداه».

قال شيخنا الذهبى: و هذا حدیث حسن غریب.

ثم

رواه ابن جریر من حدیث یعقوب [۱] بن جعفر بن أبی کثیر، عن مهجر بن مسمار، فذكر الحديث و انه علیه السلام وقف حتى لحقه من بعده و أمر برد من كان تقدم، فخطبهم الحديث [۲].



و این حدیث را نسائی هم در کتاب «خصائص» وارد کرده، حیث قال:

[أخبرني أبو عبد الرحمن زكريا بن يحيى السجستاني، قال: حدثني محمد بن عبد الرحيم [٣]، قال: أخبرنا إبراهيم [٤]، حدثنا معن [٥]، قال: ثنى موسى [٦] بن يعقوب، عن المهاجر بن مسمار، عن عائشة بنت سعد، عن سعد، [١] يعقوب بن جعفر بن أبي كثير المدني الانصاري المقرئ [٢] البداية و النهاية ج ٥/٢١٢ [٣] محمد بن عبد الرحيم: الحافظ أبو يحيى البزار البغدادي المتوفى سنة (٢٥٥) هـ. [٤] إبراهيم بن المنذر بن عبد الله الحزامي المدني المتوفى سنة (٢٣٦) [٥] هو معن بن عيسى بن يحيى الاشجعي أبو يحيى المدني المتوفى سنة (١٩٨) هـ [٦] موسى بن يعقوب أبو محمد الزمعي المدني المتوفى سنة (١٥٨) هـ عقبات الانوار في امامة الائمه الاطهار، ج ١٠، ص: ٣٣١

و عامر بن سعد: ان رسول الله صلى الله عليه وسلم خطب، فقال: «أما بعد: أيها الناس فاني وليكم»، قالوا: صدقت.

ثم أخذ بيد علي فرفعها، قال: «هذا وليي و المؤدى عني، وال اللهم من والاه و عاد اللهم من عاداه» [١]

از این حدیث بقرینه لفظ «و المؤدى عني» ظاهر است که مراد از لفظ «ولی» محب و ناصر و اشتباه آن نیست، بلکه مراد از آن «خلیفه و امام» است که ادای احکام از جانب رسالت مآب صلی الله علیه و آله کار او است.

و صریح تر از این حدیث دیگر است که آن را هم ابن کثیر در «تاریخ» خود وارد کرده، حیث قال:

[قال الامام أحمد: ثنا يحيى بن آدم، و ابن [٢] أبي بكير، قالوا: ثنا اسراييل، عن أبي اسحاق، عن حبشي بن جنادة.

قال يحيى بن آدم: و كان (أى حبشى بن جنادة) قد شهد حجة الوداع، قال:

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «على منى و أنا منه، و لا يؤدى عني الا أنا أو على» [٣].

از این حدیث ظاهر است که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله فرموده که:

«ادا نمی کند از جانب من، مگر من یا علی» و هر گاه تأدیه از جانب جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله منحصر در ذات شریف امیر المؤمنین علیه السلام باشد، نمی تواند شد که «خلیفه و امام» غیر آن جناب باشد چه کار «خلیفه و امام» [١] الخصائص للنسائي:

٢٥

[٢] الظاهر أنه أبو زكريا يحيى بن عبد الله بن بكير المخزومي المصري المتوفى سنة (٢٣١)

[٣] البداية و النهاية ج ٥/٢١٣ و ج ٧/٣٥٦ ط القاهرة

عقبات الانوار في امامة الائمه الاطهار، ج ١٠، ص: ٣٣٢

همین است که تبلیغ امور و تأدیه آن از جانب جناب رسالت مآب علیه السلام بکند.

و این صفت عمده صفات و اهم شعائر خلیفه است، و هر گاه این صفت منحصر در جناب امیر المؤمنین علیه السلام باشد، غیر آن جناب چگونه خلیفه و امام می تواند شد

### دلیل بیست و نهم از أدله دلالت حدیث غدیر بر امامت

دلیل بیست و نهم: آنکه سید علی همدانی در کتاب «مودة القربی» گفته:

[عن أبي الحمراء [١] رضى الله عنه خادم رسول الله صلى الله عليه وسلم، قال بعد كبر سنه لواحد من رفقائه: لاحدثك ما سمعت اذناى و رأيت عيناى، اقبل رسول الله صلى الله عليه وسلم، حتى دخل على عائشة، فقال لها: «ادعى لى سيد العرب»، فبعثت الى أبى بكر، فدعته فجاء حتى كان كراى العين علم أن غيره دعى.

فخرج من عندها حتى دخل على حفصة فقال لها: «ادعى لى سيد العرب»، فبعثت الى عمر، فدعته، حتى إذا صار كراى العين علم أن غيره دعى.

فخرج من عندها حتى إذا دخل على أم سلمة رضي الله عنها، وكانت من خيرهن، و قال: «ادعى لى سيد العرب»، فبعثت الى على، فدعته، ثم قال لى: «يا أبا الحمراء، رح ائتنى بمائة من قريش، و ثمانين من العرب، و ستين [۱] ابو الحمراء، له ترجمه فى الجرح و التعديل ج ۹/۳۶۳

عِبَقَاتِ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۳۳۳

من الموالى، و أربعين من أولاد الحبشة»، فلما اجتمع الناس، قال: «ائتنى بصحيفة من أديم» فأتيته بها، ثم أقامهم مثل صف الصلوة، فقال:

«معاشر الناس، أ ليس الله أولى بى من نفسى، يأمرنى و ينهانى، ما لى على الله أمر و لا نهى؟»، قالوا: بلى يا رسول الله، فقال: «أ لست أولى بكم من أنفسكم، آمركم و أنهاكم، ليس لكم على أمر و لا نهى؟»، قالوا: بلى يا رسول الله.

قال «من كان الله و أنا مولا، فهذا على مولا، يأمركم و ينهاكم، ما لكم عليه من أمر و لا نهى، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، و انصر من نصره، و اخذل من خذله، اللهم أنت شهيدى عليهم أنى قد بلغت و نصحت» ثم أمر فقرأت الصحيفة علينا ثلاثا، ثم قال: «من شاء أن يقيه» ثلاثا فقلنا:

نعوذ بالله و برسوله ان نستقبله (ثلاثا)، ثم أدرج الصحيفة، و ختمها بخواتيمه، ثم قال: «يا على خذ الصحيفة إليك، فمن نكث فاتل بالصحيفة، فأكون أنا خصيمه»، ثم تلا هذه الآية: «وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا [۱] فتكونوا كبنى اسرائيل إذ شددوا على أنفسهم، فشدد الله عليهم، ثم تلا: فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ [۲] - الآية].

این حدیث شریف از نصوص قاطعه و براهین ساطعه است بر اینکه مولائیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بمعنی امامت و اولویت آن حضرت بتصرف است که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله صراحةً باین جماعه حاضرین ارشاد فرموده که: «هر که خدا و من مولای او هستم، پس این علی مولای او است، نهی و امر می کند او شما را، و شما را بر او امری [۱] النحل: ۹۱ [۲] الفتح: ۱۰

عِبَقَاتِ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۳۳۴

و نهی نیست» و این عین اولویت بالتصرف و امامت و ریاست است

### دلیل سی ام از أدله دلالت حدیث غدیر بر امامت

#### اشاره

دلیل سی ام: آنکه در «مودة القربی» تصنیف سید علی همدانی مذکور است:

[عن فاطمة عليها السلام قالت: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «من كنت وليه، فعلى وليه، و من كنت امامه، فعلى امامه [۱]»]. از این روایت ظاهر است که هر کسی که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم امام او است، حضرت امیر المؤمنین علیه السلام «امام» او است، و ظاهر است که با وصف ثبوت امامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام از این حدیث، که سیاق آن مثل سیاق حدیث غدیر است و نیز ثبوت امامت آن حضرت از دیگر روایت، هیچ عاقلی بحمل «مولی» در حدیث غدیر بر غیر «ما يدل على الامامة» رضا نخواهد داد.

و محتجب نماند که سید علی همدانی نزد سنیه از اکابر اساطین و اجله معتمدین، و اعظم اولیای عارفین، افاحم مشایخ مکرمین

است.

عبد الرحمن بن احمد الجامی در کتاب «نفحات الانس من حضرات القدس» گفته:

[امیر سید علی شهاب الدین بن محمد الهمدانی قدس سره جامع بوده [۱] ینابیع المودة: ۲۵]

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۳۳۵

است میان علوم ظاهری و باطنی. وی را علوم اهل باطن مصنفات مشهور است، چون کتاب «اسرار النقطة»، و «شرح اسماء الله»، و «شرح فصوص الحکم»، و «شرح قصیده خمیه فارضیه» و غیر آن.

وی مرید شیخ شرف الدین محمود بن عبد الله المزدقانی بود، اما کسب طریقت پیش صاحب السربین الاقطاب، تقی الدین علی دوستی کرد و چون تقی الدین علی از دنیا برفت، باز رجوع به شیخ شرف الدین محمود کرد و گفت: فرمان چیست؟ وی توجه کرد و گفت:

فرمان آنست که در اقصای بلاد عالم بگردی، سه نوبت ربع مسکون را سیر کرد و صحبت هزار و چهار صد «ولی» را دریافت، و چهار صد «ولی» را در یک مجلس دریافت صحبت داشت و رد کرد، و متحیر شد که چه نام نهد.

چون بشرف مدینه مبارک مشرف شد، التماس از روح مقدس مطهر مصطفی صلی الله تعالی علیه و سلم کرد، و در واقعه دید که حضرت مصطفی صلی الله تعالی علیه و سلم می گوید: که این مجموعه را «اوراد فتحیه» نام نه، بعد از آن «اوراد فتحیه» نام کرد، که حالا مریدان خانواده او بعد از نماز صبح می خوانند و فائده می گیرند، و در سادس ذی الحجة سنه ست و ثمانین و سبعمائه نزدیک به ولایت کبر و سواد فوت شد و از آنجا به ختلانش نقل کردند].

و محمود بن سلیمان کفوی در «کتاب الاعلام الاخیار من فقهاء مذهب نعمان المختار» گفته:

[لسان العصر، سید الوقت، المنسلخ عن الهیاکل الناسوتیه، و المتوصل الی السبحات اللاهوتیه، الشیخ العارف الربانی العالم الصمدانی  
أمیر سید علی

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۳۳۶

ابن شهاب بن محمد بن محمد الهمدانی قدس الله تعالی سره، کان جامعاً بین العلوم الظاهرة و الباطنة، و له مصنفات کثیره فی علم التصوف مثل کتاب «أسرار النقطة»، و «شرح أسماء الله الحسنى»، و «شرح فصوص الحکم»، و «شرح قصیده خمیه فارضیه» و غیرها. قال المولی العارف الربانی عبد الرحمن الجامی فی نفحاته:

وی مرید شیخ شرف الدین محمود بن عبد الله المزدقانی بود، اما کسب طریقت پیش صاحب السربین الاقطاب تقی الدین علی دوستی کرد، و چون شیخ تقی الدین علی از دنیا برفت، باز رجوع به شیخ شرف الدین محمود کرد و گفت: فرمان چیست؟ گفت: فرمان آن است که در اقصای بلاد عالم بگردی.

سه نوبت ربع مسکون را سیر کرده، و صحبت هزار و چهار صد ولی را دریافت، و چهار صد را در یک مجلس دریافت.

بسادس ذی الحجة سنه ست و ثمانین و سبعمائه نزدیک به ولایت کبر و سواد فوت شد و از آنجا به ختلانش نقل کرده اند.

و من خلفائه الشیخ العارف الربانی خواجه اسحاق الخلانی، شیخ السید الامیر عبد الله بن زبیر آبادی، جد السید الامیر محترم نقیب المملکة العثمانیه، کان نقیباً فی دولة السلطان سلیم خان سنه أربع عشرة و تسعمائه، فبقی فی النقابة احدى و ستین سنه، و عمر عمراً کبیراً، و عاش مدة مديدة معززا محترماً الی أن استأثر الله تعالی بروحه سنه أربع و ثمانین و تسعمائه.

و کان السید علی الهمدانی جمع الاوراد، و اختارها من اوراد المشایخ الذین کانوا فی عصره، و تشرف بصحبته، و باس آیادیهם الشریفه، و اقتبس من أنواره القدسیه، و انتخبها من جوامع کلماتهم الانسیه و سماها «الاوراد الفتحیه» و هی

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۳۳۷

اليوم أورد الاخوان الكبروية.

و الشيخ الجليل السيد على الهمداني أخذ الطريقة عن تقي الدين على دوستي و الشيخ محمود المزدقاني، و هما عن علاء الدولة السمناني، و هو عن نور الدين عبد الرحمن الاسفرائني، و هو عن الشيخ جمال الدين أحمد الجورفاني، عن رضى الدين على لالاء، عن الشيخ أبى الجناح نجم الدين الكبرى، عن الشيخ اسماعيل القصرى، عن الشيخ أبى النجيب ضياء الدين عبد القاهر السهروردي، عن أبى الفتوح الشيخ أحمد الغزالي، عن أبى القاسم بن النساج، عن أبى القاسم الكركاني، عن أبى عثمان المغربي، عن أبى على الكاتب، عن أبى على الرودباري، عن سيد الطائفة جنيد البغدادى، عن سرى السقطي، عن معروف الكرخي عن داود الطائي، عن حبيب العجمي، عن حسن البصري، عن على بن أبى طالب رضى الله عنهم.

سمعت شيخنا و سيدنا المولى العارف الرباني الشيخ محمد بن يوسف العركني السمرقندي، يحكى عن شيخه المخدومي عبد اللطيف الجامي، عن شيخه المخدومي الاعظم حاجي محمد الخبوشاني، عن شيخه شيخ شاه ييدوازي عن شيخه محمد الملقب بالرشيد، عن شيخه السيد الامير عبد الله بردش آبادي، عن شيخه المرشد الكامل و الشيخ المكمل اسحاق الختلائي، عن شيخه قدوة العارفين، دليل السالكين، منبع المعارف الربانية، معدن اللطائف السبحانية، السيد على الهمداني انه لما جمع الاوراد الفتحيه القدسيه على حسب ملكاتهم انتخبها من جوامع كلماتهم الانسيه رأى فى منامه أن الملائكة يقرءونها فى شعبه جار كاه و يطوفون حول العرش و فى أيديهم طبق من نور مملو من اللآلى و الجواهر ينثرون.

ثم قال الشيخ محمد السمرقندي: و لهذا مشايخنا كانوا يقرءون فى شعبه جار كاه و من تصانيفه: «ذخيرة الملوك» و هو كتاب لطيف و انشاء شريف مشتمل على

عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۳۳۸

لوازم قواعد السلطنة الصورى و المعنوى، و مبنى على ذكر أحكام الحكومة و الولاية و تحصيل السعادة الدنيوى و الاخرى مرتب على عشرة أبواب .

و نور الدين جعفر بدخشاني در كتاب «خلاصة المناقب» گفته:

[در بیان بعضی از فضائل آن عروه و ثقی، شاهباز با پرواز از آشیان هما، شاهسوار میطان عروجی، شمس سماء قدسی، نور فضاء قدوسی، کیمیا و وجود، دانای مختار، ضیاء حضرت الرحمن، الشکور الفخور بجناب الدیان، قره عین محمد رسول الله، ثمره فؤاد المرتضى و البتول المطلع على حقائق الاحادیث و التفاسیر، المنغمس فی السرائر بالبصیره و التبصیر، المرشد للطالبین فی الطريق السبحانی، الموصل للمتوجهین الى الجمال الرحمانی، العارف المعروف سید على الهمدانی خصه الله اللطیف باللطف الصمدانی و رزقنا الاستناره الدائمة من نور الحقائق و شیخ أحمد قشاشی در کتاب «سمط مجید» گفته:

[سند شجره خلافة المشايخ الهمدانية اتباع الشيخ سيدى على الهمداني الموحد الفرداني قدس الله أسرارهم، تلقى الفقير المسكين من وليه و نقطة دائرة الوجود سيدنا أحمد بن الشناوى، و هو من السيد الامجد صبغة الله، و هو من العالم الرباني وجيه الدين، و هو من جمال الملكة الغوثية السيد محمد غوث و هو من سلطان الموحدين الحاج حضور، و هو من أبى المعالى هدية الله سرمست، و هو من الشيخ قاصين الهمداني، و هو من الشيخ عبد الله الشطاري من شيخ الشيوخ السيد على الهمداني .

و نیز در «سمط مجید» گفته:

[قد سبق اتصال سند التلقين بالسيد على الهمداني قدس سره، و هو أخذ عن الشيخ شرف الدين محمود بن عبد الله المزدقاني، و قد ساح الهمداني الربع

عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۳۳۹

المسكون ثلاث مرات بأمر شيخه المزدقاني، و قد اوضحت هذا فى سياحاته، و صحب الفا و اربعمائه ولى على ما فى «النفحات»

للجامی قدس سره .

و شاه ولی اللہ در رسالہ «انتباه فی سلاسل اولیاء اللہ» گفتہ:

[أُنْبَأْنِي سیدی الوالد إجازة، قال: أُنْبَأْنِي الشیخ عظمه الله أكبر آبادی إجازة، عن أبیه، عن جدّه، عن الشیخ عبد العزیز الدهلوی أنه قال: منقول است از حضرت مولانا نور الحق و الدین جعفر نور الله مرقدہ قلت: و مولانا نور الدین جعفر بدخشانی خلیفہ امیر سید علی ہمدانی بودند، کہ کیفیت اوراد و وظائف اوقات سلسلہ کامل المحقق الصمدانی علی الثانی امیر سید علی ہمدانی قدس الله سرہ العزیز آنست کہ چون سپیدی صبح صادق پدید شود، دو رکعت نماز بسنت بامداد بگذارد] - الخ.

و علاوه بر این وجوه سدید زاهره و دلائل متینه باهره که بملاحظه آن کسی که ادنی تأمل او را حاصل باشد، یقین حاصل می‌کند بآنکه حدیث غدیر دال است بر امامت و خلافت جناب امیر المؤمنین علیه السلام اکابر و اعظم ائمه اساطین و اجله و افاخم شیوخ محققین سنیه بالجماء حق بتصریح امر حق رطب اللسان و عذب البیان گردیده‌اند و شکوک و شبهات مسولین و مأولین و منکرین و جاحدین را به أسفل درکات سعیر فرستاده.

چنانچه محمد بن محمد الغزالی در «سر العالمین و کشف ما فی الدارین» که دو تا نسخه عتیقه آن پیش نظر آثم حاضر است، می‌فرماید:

[اختلف العلماء في ترتيب الخلافة و تحصيلها لمن آل أمرها إليه، فمنهم من زعم أنها بالنص و دليلهم في المسئلة قوله تعالى:

ستدعون الى قوم أولى بأس شديد فقاتلوهم أو يسلمون، فان تطيعوا، يؤتكم

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ١٠، ص: ٣٤٠

قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ

اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا وَإِنْ تَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ يُعَذِّبُكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا

[١]، وقد دعاهم أبو بكر رضى الله عنه بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم الى الطاعة، فأجابوها.

وقال بعض المفسرين في قوله تعالى: وَإِذْ أَسْرَ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا

[۲]

قال في الحديث: أن أباك هو الخليفة من بعدى يا حميراء، وقالت امرأة: إذا فقدناك فالى من نرجع؟ فأشار الى أبى بكر،

ولأنه أم بالمسلمين على بقاء رسول الله و الامامة عماد الدين، هذا جملة ما يتعلق به القائلون بالنصوص ثم تأولوا وقالوا: لو كان على أول الخلفاء لانسحب عليهم ذيل الفناء و لم يأتوا بفتوح و لا مناقب و لا يقدح فى كونه رابعا، كما لا يقدح فى نبوة رسول الله صلى الله عليه و سلم إذا كان آخرا، و الذين عدلوا عن هذا الطريق زعموا ان هذا و ما يتعلق به فاسد و تأويل بارد جاء على زعمكم و أهويتكم، و قد وقع الميراث فى الخلافة و الاحكام مثل داود و زكريا و سليمان و يحيى قالوا: كان لازواجه ثمن الخلافة، فبهذا تعلقوا و هذا باطل، إذ لو كان ميراثا، لكان العباس أولى، لكن أسفرت الحجة وجهها و أجمع الجماهير على متن الحديث من خطبته فى يوم غدیر خم باتفاق الجميع و هو

يقول: «من كنت مولاه، فعلى مولاه»، فقال عمر بن الخطاب يا أبا الحسن، لقد أصبحت مولاي و مولى كل مؤمن و مؤمنة.

فهذا تسليم و رضى و تحكيم، ثم بعد هذا غلب الهوى لحب الرياسة و حمل عمود الخلافة و عقود البنود و خفقان الهوى فى قعقه  
الرايات و اشتباك ازدحام الخيول فتح الامصار سقايم كأس الهوى، فعادوا الى الخلاف الاول فَبَدَّوْهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَ اشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا  
قَلِيلًا فَبُيِّنَ مَا يَشْتَرُونَ

I

## تهنیت در حدیث غدیر

اگر حضرات سنیہ بعد ملاحظه این عبارت حجت الاسلام سرهای خود [۱] الفتح: ۱۶.

[۲] التحريم: ۳.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۳۴۱

را به سنگ خارا زنند، و زمین و آسمان را بهم کنند نمی توانند که در تأویل و توجیه حرفی زنند، که از آن بصراحت تمام ظاهر است که حدیث غدیر حجت واضح و برهان مسفر است و جمهور انام بر آن اتفاق دارند، و نص است بر خلافت جناب امیر المؤمنین علیه السّلام، و ابن الخطاب که تهنیت آن جناب نموده، تسلیم و رضا بخلافت آن جناب کرده و آن جناب را بر خود ساخته، و بعد آن غالب گردید هوی بسبب حب ریاست و حمل عمود خلافت، و عقود نبود و خفقان هوی در قعقه رایات و اشتباک ازدحام خیول، و فتح امصار، و نوشانید ایشان را کأس هوی، پس عود کردند بسوی خلافت اول، پس انداختند این تسلیم و رضا و تحکیم را پس پشت های خود، و اشتراء کردند بآن ثمن قلیل را، پس بد است آنچه می خرند! بحیرتم که چگونه بعد این تصریح صریح امام الانام و حجة الاسلام و مایه مباهات سرور رسل کرام بر انبیاء عظام (کما سیجیء) خیال محال قیل و قال در نص نمودن جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله بر امامت جناب امیر المؤمنین علیه السّلام در سر خواهند کرد؟! و بعد چنین شگرف کاری علو حق، چسان هوس باطل ابطال استدلال اهل حق بحدیث غدیر بخاطر خواهند آورد؟!.

عجب که خود به ادنی شبهات و وساوس، و اسخف توهمات و هواجس تشبث کنند، و از اهل حق چنین حرف مسکت و مفحم بسمع اصغا نشنوند و عبارت «سر العالمین» غزالی را سبط ابن الجوزی هم نقل کرد، چنانچه در کتاب «تذکره خواص الامه» بعد نقل حکایت مکالمه مجنونی متکلم بالحکمة با ابو هذیل علاف [۱]، گفته: [۱] ابو الهذیل العلاف: محمد بن الهذیل المعتزلی البصری المتوفی (۲۳۵)

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۳۴۲

[و ذکر ابو حامد الغزالی فی کتاب «سر العالمین و کشف ما فی الدارین» ألفاظا تشبه هذا:

فقال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لعلی يوم غدیر خم: «من كنت مولاه، فعلى مولاه»، فقال عمر بن الخطاب: بخ بخ يا أبا الحسن، أصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنه.

قال: و هذا تسلیم و رضی و تحکیم، ثم بعد هذا غلب الهوى، حبا للرياسة و عقد البنود و خفقان الرايات و ازدحام الخبول فی فتح الامصار و أمر الخلافة و نهیها، فحملهم على الخلاف فَبَدُّوْهُ وَّ رَاءَ ظُهُورِهِمْ وَ اشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبُئْسَ مَا يَشْتَرُونَ [۱].

و صحت نسبت کتاب «سر العالمین» بحضرت غزالی، چنانچه از تصریح سبط ابن الجوزی ظاهر شده، همچنان ابو عبد الله أحمد بن محمد بن عثمان ذهبی [۲] که کمال تحقیق و تنقید او مسلم أعظم سنیہ می باشد، و بنقل اقوال پر تعصبش در ابطال احادیث فضائل مرتضویه علمای قوم به وجد می آیند، و بر خود می بالند، و فاضل مخاطب هم او را بجواب «حدیث طیر» بامام اهل الحدیث ملقب می سازد، بتصریح صریح «سر العالمین» را بغزالی حتما و جزما نسبت کرده، چنانچه در «میزان الاعتدال» گفته:

[الحسن بن الصباح الاسماعیلی الملقب بالکيا، صاحب الدعوة الترابیة، وجد أصحاب قلعة الموت، كان من كبار الزنادقة و من دهاة العالم، و له أخبار يطول شرحها لخصتها فی تاریخ الكبير فی حوادث سنة أربع و سبعین و أربعمائة و أصله من مرو، قد اکثر التطواف ما بین مصر الی بلد کاشغر، يغوی الخلق [۱] تذکره خواص الامه: ۶۲.

[۲] الذهبی: أحمد بن محمد بن عثمان شمس الدين المتوفی (۷۴۸) هـ.



عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۳۴۳

و يفضل الجهلة الى أن صار منه ما صار، و كان قوى المشاركة فى الفلسفة و الهندسة كثير المكر و الحيل، بعيد الغور، لا بارك الله فيه.

قال أبو حامد الغزالي فى كتاب «سر العالمين»: شاهدت قصة الحسن بن الصباح لما تزهد تحت حصن الموت، فكان أهل الحصن يتمنون صعوده إليهم فيمتنع، فيقول: اما ترون المنكر كيف فشا و فسد الناس، فتبعه خلق، ثم خرج أمير الحصن، يتصيد، فنهض أصحابه، فتملكوا الحصن، ثم كثرت قلاعهم.

و قال ابن اثير: كان الحسن بن الصباح شهما، كافيا، عالما بالهندسة و الحساب و النجوم و السحر و غير ذلك.

قلت: مات سنة ثمانى عشرة و خمسمائة، و تملك بعده ابنه محمد و انما ذكرته للتمييز، لانه ما بينه و بين الحديث النبوى معامله [۱]. و بعد از منسوب ساختن سبط ابن الجوزى و ذهبى «سر العالمين» را به غزالى على القطع و اليقين انكار شاهصاحب در باب مكاييد از نسبت آن به غزالى لائق التفات نيست، و جناب والد ماجد قدس الله نفسه الزكية براى رد اين انكار عبارت «ميزان الاعتدال» در «تقليب المكاييد» نقل فرموده، تخجيل مخاطب نبيل بغايت قصوى رسانيده، و لله الحمد كه حضرات اهل سنت بعد اثبات فضائل و محامد عظيمه محيره عقول براى غزالى عمده الفحول مجال سرتافتن از احتجاج بكلامش ندارند، و هر چند نقل فضائل غزالى محض ايضاح واضح است، لكن بعض غرر محاسن او در اينجا بايد شنيد تا بعد سماع آن مزيد تأكيد حجت حق ظاهر شود.

قال اليافعى فى «مرآة الجنان» بعد ذكر نبذ من فضائل الغزالي فى نحو من [۱] ميزان الاعتدال ج ۱/۵۰۰.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۳۴۴

ثلاث و رقات طويلة:

[قلت: و فضائل الامام، حجة الاسلام ابى حامد الغزالي رضى الله عنه أكثر من أن تحصر، و اشهر من أن تشهر و قد روينا عن الشيخ الفقيه، الامام العارف بالله، رفيع المقام الذى اشتهرت كرامته العظيمة و ترادفت، و قال للشمس يوما: «قفى»، فوقفت حتى بلغ المنزل الذى يريد من مكان بعيد. ابى الذبيح اسماعيل بن الشيخ الفقيه الامام العارف، ذى المناقب و الكرامات و المعارف محمد بن اسماعيل: انه سأل بعض الطاعنين فى الامام أبى حامد المذكور رضى الله عنه فى فتيا أرسل بها إليه: هل يجوز قراءة كتب الغزالي؟، فقال رضى الله عنه فى الجواب: إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

محمد بن عبد الله صلى الله عليه و سلم سيد الانبياء، و محمد ابن ادريس سيد الاثمة، و محمد بن محمد الغزالي سيد المصنفين، هذا جوابه رحمه الله عليه.

و قد ذكرت فى كتاب «الارشاد» انه سماه سيد المصنفين، لانه تميز عن المصنفين بكثرة المصنفات البديعات، و غاص فى بحار العلوم و استخرج عنها الجواهر النفيسات، و سحر العقول بحسن العبارة، و ملاحه الامثلة و بداعة الترتيب و التقسيمات، و البراعة فى الصناعة العجيبة، مع جزالة الالفاظ و بلاغة المعانى الغريبة، و الجمع بين علوم الشريعة و الحقيقة، و الفروع و الاصول، و المعقول و المنقول، و التدقيق و التحقيق، و العلم و العمل، و بيان معالم العبادات، و العادات، و المهلكات و المنجيات، و ابراز محاسن أسرار المعارف المحجبات العاليات، و الانتفاع بكلامه علما و عملا لا سيما أرباب الديانات و الدعاء الى الله سبحانه برفض الدنيا و الخلق، و محاربة الشيطان و النفس بالمجاهدة و الرياضات، و افحام الفرق أيسر عنده من شرب الماء بالبراهين القاطعات، و توبيخ علماء السوء الراكنين الى الظلمة و المائلين الى الدنيا الدنية اولى الهمم الدنيات،

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۳۴۵

و غير ذلك مما لا يحصى مما جمع فى تصانيفه من المحاسن الجميلات و الفضائل الجليلات مما لا يجمعه مصنف فيما علمنا و لا يجمعه فيما يظن ما دامت الارض و السموات، فهو سيد المصنفين عند المصنفين، و حجة الاسلام عند أهل الاستسلام لقبول الحق من



المحققين في جميع الاقطار والجهات، و ليس يعنى ان تصانيفه أصح، فصحيحا البخارى و مسلم أصح الكتب المصنفات.

و قد صنف الشيخ الفقيه الامام المحدث، شيخ الاسلام، عمدة المستندين و مفتى المسلمين، جامع الفضائل، قطب [۱] الدين محمد بن الشيخ الامام العارف أبى العباس القسطلانى رضى الله عنهما كتابا أنكر فيه على بعض الناس، و اثنى على الامام أبى حامد الغزالى ثناء حسنا و ذم انسانا ذمه و قال فى أثناء كلامه:

و من نظر فى كتب الغزالى و كثرة مصنفاته، و تحقيق مقالاته، عرف مقداره، و استحسنت آثاره، و استصغر ما عظم من سواه، و عظم قدره فيما امده الله به من قواه، و لا مبالاة بحاسد قد تعاطى ذمه، أو معاند أبعد الله عن ادراك معانى كلامه فهمه، فهو كما قيل:

قل لمن عن فضائله تعامى : تعام لن تعدم الحسناء ذاما

هذا بعض كلامه بحروفه، و قال بعض العلماء المالكية و المشايخ العارفين الصوفية:

الناس فى فضلة علوم الغزالى، معناه انهم يستمدون من علومه و مدده، و يستعينون بها على ما هم بصدد، زاده الله فضلا و مجدا على رغم الحساد و العدى قلت: و قد اقتصرت على هذا القدر اليسير من محاسنه و فضله الشهير، مختوما بذكر شىء مما له من الفضل الباهر، و الجاه و المنصب الوافر، و شرف [۱] قطب الدين محمد بن احمد بن على التوزرى القسطلانى المتوفى سنة (۶۸۶) هـ

عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۳۴۶

المجد و المفخر، مما رويناه بالاسانيد العالية عن السادة الاكابر، أعنى أمر الرسول صلى الله عليه و سلم بتعزيز من انكر عليه و نعم الامر، حتى أن المنكر ما مات الا و أثر السوط على جسمه ظاهر بنصر الله عز و جل و نعم الناصر [۱].

و سيوطى در كتاب «التبئة بمن يبعثه الله على رأس كل مائة» كفته:

[قال الشيخ عفيف الدين الياضى فى «الارشاد»: قد قال جماعة من العلماء منهم الحافظ ابن عساكر [۲] فى الحديث الوارد عن النبى صلى الله عليه و آله: «ان الله يبعث لهذه الامة من يجدد لها دينها على رأس كل مائة سنة»:

انه كان على رأس المائة الاولى عمر بن عبد العزيز [۳]، و على رأس الثانية الامام الشافعى، و على رأس الثالثة الامام أبو الحسن [۴] الاشعري، و على رأس الرابعة أبو بكر الباقلانى [۵]، و على رأس الخامسة الامام أبو حامد الغزالى، و ذلك لتمييزه بكثرة المصنفات البديعات، و غوصه فى بحور العلوم، و الجمع بين علوم الشريعة و الحقيقة، و الفروع و الاصول، و المعقول و المنقول، و التدقيق و التحقيق، و العلم و العمل، حتى قال بعض العلماء الاكابر الجامعين بين العلم الظاهر و الباطن، لو كان بعد النبى صلى الله عليه و سلم نبى لكان الغزالى و انه يحصل ثبوت معجزاته ببعض مصنفاته - انتهى.

و محمد بن عبد الباقي الزرقانى [۶] المالكي در «شرح مواهب لدينه» [۱] مرآة الجنان لليافعى ج ۱۷۷/۳ - ۱۹۲.

[۲] الحافظ ابن عساكر على بن الحسن الدمشقى المتوفى (۵۷۱) هـ.

[۳] عمر بن عبد العزيز بن مروان الاموى المتوفى (۱۰۱) هـ.

[۴] أبو الحسن الاشعري: على بن اسماعيل البصرى المتوفى (۳۲۴) هـ.

[۵] أبو بكر الباقلانى: محمد بن الطيب المتوفى سنة (۴۰۳) هـ.

[۶] هو محمد بن عبد الباقي المصرى الازهرى المتوفى (۱۱۲۲) هـ.

عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۳۴۷

در ذکر غزالى كفته:

[ذكر له الاسنوى فى «المهمات» ترجمة حسنة منها: هو قطب الوجود، و البركة الشاملة لكل موجود، و روح خلاصة أهل الايمان و الطريق الموصل الى رضا الرحمن، يتقرب به الى الله تعالى كل صديق، و لا يبغضه الا ملحد و زنديق، قد انفرد فى ذلك العصر عن أهل الزمان، كما انفرد فى هذا الباب، فلا يترجم معه فيه لانسان - انتهى.

و له كتب نافعة مفيدة خصوصا «الاحياء» فلا يستغنى عنه طالب الآخرة.

مات بطوس سنة خمس و خمسمائة [۱].

و شهاب الدين دولت آبادی [۲] در «هدایة السعدا» در بیان وجوه رد بر عدم فرق در ارسال، و فرق گفته:

[الثاني عشر: عدم الفرق في المشروع و غير المشروع، یعنی فرق مشروع و سنت است، و ارسال غير علوی را نامشروع و ممنوع و مکروه زیرا چه امام محمد غزالی که قول او حجت اسلام است مکروه داشته

### اثبات حکیم سنائی دلالت حدیث غدیر را بر امامت

و أبو المجد، مجدود بن آدم که معروف است بحکیم سنائی [۳]، نیز دلالت حدیث غدیر را بر امامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام ثابت کرده، [۱] شرح المواهب اللدنیة ج ۱/۳۶.

[۲] هو أحمد بن عمر الزوالی الحنفی الهندی المتوفی سنة (۸۴۹).

[۳] السنائی: أبو المجد الغزنوی المتوفی فی حدود سنة (۵۲۵) هـ.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي امامَةِ الْاِئِمَّةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۳۴۸

چنانچه در کتاب «حديقة الحقيقة» که بنص جامی در «نفحات» بر کمال وی در شعر و بیان، اذواق و مواجید ارباب معرفت و توحید، دلیلی قاطع و برهانی ساطع است، در مدح جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته:

[نائب مصطفى بروز غدیر کرده بر شرع خود مر او را میر]

از این شعر واضح است که جناب امیر المؤمنین علیه السلام نائب جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله بروز غدیر بوده، و جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله آن حضرت را امیر بر شرع خود گردانیده، پس دلالت حدیث غدیر بر امامت و امارت جناب امیر المؤمنین علیه السلام باعتراف حکیم سنائی ثابت شد، و شبهات و تسویلات منکرین و جاحدین «هَبَاءٌ مَثُورًا» گردید و لله الحمد علی ذلك.

و جلائل فضائل علیه، و عوالی معالی سنیة سنائی بر متتبع مخفی نیست.

عبد الرحمن بن احمد الجامی در «نفحات الانس» گفته: [حکیم سنائی غزنوی قدس سره: کنیت و نام وی أبو المجد مجدود بن آدم است، وی با پدر شیخ رضی الدین علی لا لا ابناء عم بوده‌اند، از کبرای شعرای طائفه صوفیه است و سخنان وی را باستشهاد در مصنفات خود آورده‌اند و کتاب «حديقة الحقيقة» بر کمال وی در شعر و بیان، اذواق و مواجید ارباب معرفت و توحید، دلیلی قاطع و برهانی ساطع است. از مریدان خواجه یوسف همدانی است - الخ

### اثبات شیخ فرید الدین العطار دلالت حدیث غدیر را بر امامت

شیخ فرید الدین العطار [۱] الهمدانی هم بکمال تصریح و توضیح بیان [۱] العطار: محمد بن ابراهیم الهمدانی النیشابوری المتوفی (۶۲۷) هـ.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي امامَةِ الْاِئِمَّةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۳۴۹

نمودن جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله بحکم الهی والی بودن جناب امیر المؤمنین علیه السلام بر ملک نبوی ثابت کرد، چنانچه در «مثنوی مظهر حق» گفته:

چون خدا گفته است در خم غدیر، رسول الله ز آیات منیر

أیها الناس این بود الهام او ز آنکه از حق آمده پیغام او

گفت رو، کن با خلائق این ندا نیست این دم خود رسولم بر شما

هر چه حق گفته است من خود آن کنم بر تو من اسرار حق آسان کنم

چونکه جبرئیل آمد و بر من بگفت من بگویم با شما راز نهفت

این چنین گفته است قهار جهان حق و قیوم خدای غیب‌دان

مرتضی والی در این ملک من است هر که این سر را نداند او زنست

از این اشعار بلاغت شعار حضرت عطار هویدا و آشکار است که جناب سرور مختار صلی الله علیه و آله الاطهار قبل بیان حدیث

غدیر نزول حضرت جبرئیل از جناب جلیل، و مأمور فرمودن آن حضرت به ارشاد این حدیث هم بیان فرموده، و معنای حدیث غدیر

همین است که جناب امیر المؤمنین علیه السلام والی ملک جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله است، فاطم المصباح فقد طلع

الصباح.

و فرید الدین عطار از اساطین کبار و مشایخ عالی فخار است.

عبد الرحمن جامی در «نفحات الانس» گفته:

[شیخ فرید الدین عطار نیشاپوری قدس سره: وی مرید شیخ مجد الدین بغدادی است، و در دیباجه کتاب «تذکره الاولیاء» که بوی

منسوب است می گوید که یک روز پیش امام مجد الدین بغدادی در آمدم، و وی را دیدم که می گریست، گفتم که خیر است،

گفت: زهی سپهسالاران که در این امت بوده اند، بمثابة انبیاء علیهم السلام بوده اند، که

«علماء امتی کانبیاء»

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۳۵۰

بنی اسرائیل»

، پس گفت: از آن می گریم که دوش گفته بودم: خداوندا کار تو بعلت نیست، مرا از این قوم گردان، یا از نظار گیان این قوم

گردان، که قسم دیگر را طاقت ندارم، می گریم که مستجاب شود.

و بعضی گفته که وی اویسی بوده است، در سخنان مولانا جلال الدین رومی قدس سره مذکور است که نور منصور بعد از صد و

پنجاه سال بر روح مقدسه فرید الدین عطار تجلی کرده و مربی او شد [۱]-الخ.

و نصر الله کابلی در «صواقع» گفته:

[قال الشيخ الجلیل فرید الدین أحمد بن محمد النیسابوری: من آمن بمحمد و لم يؤمن بأهل بيته، فليس بمؤمن. أجمع العلماء و

العرفاء علی ذلك و لم ينكره أحد].

و مخاطب در باب یازدهم گفته: [و نیز می دانند که أهل سنت حب امیر و ذریه طاهره او را از فرائض ایمان می شمارند.

حضرت فرید الدین أحمد بن محمد نیشاپوری معروف بعطار در اشعار عربی می فرمایند:

فلا تعدل بأهل البيت خلقاً فأهل البيت هم أهل السعادة

فبغضهم من الانسان خسر حقيقی و حبهم عبادة

این اشعار را شیخ بهاء الدین عاملی [۲] در «کشکول» خود نقل نموده باز از شیخ موصوف نقل می کنند که می فرمود:

من آمن بمحمد و لم يؤمن بأهل بيته، فليس بمؤمن [۳]. [۱] نفحات الانس: ۵۹۹.

[۲] محمد بن الحسین بن عبد الصمد الاصبهانی المتوفی (۱۰۳۱) هـ.

[۳] تحفه اثنا عشریه: ۵۶۴.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۳۵۱

و فاضل تحریر وزیر کبیر محمد بن طلحه شافعی اعتراف نموده بآنکه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله بحديث غدیر هر چیزی که برای آن جناب ثابت بود، و برای جناب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام ثابت نموده، و از این جمله آنست که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله اولی بمؤمنین و سید مؤمنین است، و هر معنی که ممکن باشد اثبات آن برای جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم، پس آن ثابت است برای جناب امیر المؤمنین علیه السلام.

و هذه عبارة ابن طلحة في «مطالب السؤل في مناقب آل الرسول»:

[و أما مؤاخاة رسول الله صلى الله عليه وسلم إياه و امتزاجه به و تنزيلة إياه منزلة نفسه، و ميله إليه و إيثاره إياه، فهذا بيانه، فانه قد روى الامام الترمذی فی صحيحه بسنده عن زيد بن أرقم انه قال: لما آخى رسول الله صلى الله عليه وسلم بين أصحابه، جاءه على تدمع عيناه، فقال: يا رسول الله آخيت بين أصحابك و لم تواخ بيني و بين أحد، قال: فسمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: «أنت أخي في الدنيا و الآخرة»]

و روى بسنده أيضا: أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: «من كنت مولاه، فعلى مولاه»

و هذا اللفظ بمجرد رواء الترمذی و لم يزد عليه، و زاد غيره ذكره اليوم و الموضع، فذكر الزمان و هو عند عود رسول الله صلى الله عليه وسلم من حجة الوداع في اليوم الثامن عشر من ذي الحجة، و ذكر المكان و هو ما بين مكة و المدينة يسمى خما في غدیر هناك، فسمى ذلك اليوم يوم غدیر خم و قد ذكره عليه السلام في شعره الذي تقدم و صار ذلك اليوم عيداً و موسماً لكونه كان وقتاً خص فيه رسول الله صلى الله عليه وسلم علياً بهذه المنزلة العلية و شرفه بها دون الناس كلهم.

و نقل عن زاذان قال: سمعت علياً في الرحبة و هو ينشد الناس من شهد منكم

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۳۵۲

رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم غدیر خم، و هو يقول ما قال، فقام ثلاثة عشر رجلاً، فشهدوا انهم سمعوا رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: «من كنت مولاه، فعلى مولاه».

زيادة تقرير: نقل الامام ابو الحسن على الواحدی فی كتابه المسمى ب «أسباب النزول» يرفعه بسنده الى أبی سعيد الخدری رض قال: نزلت هذه الآية: يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ [۱]

يوم غدیر خم في على بن أبی طالب،

فقوله صلى الله عليه وسلم: «من كنت مولاه فعلى مولاه»

قد اشتمل على لفظة «من» و هي موضوعة للعموم، فاقضى ان كل انسان كان رسول الله صلى الله عليه وسلم مولاه، كان على مولاه و اشتمل على لفظة «المولى» و هي لفظة مستعملة بازاء معان متعددة قد ورد القرآن الكريم بها.

فتارة تكون بمعنى «أولى»: قال الله تعالى في حق المنافقين: مَا أَوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ

[۲] معناه أولى بكم.

و تارة بمعنى الناصر: قال الله تعالى ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ

[۳] معناه: ان الله ناصر المؤمنين و ان الكافرين لا ناصر لهم. و تارة بمعنى الوارث: قال الله تعالى: وَلِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِي مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ

[۴] معناه: وراثا.

و تارة بمعنى العصبه: قال الله تعالى: وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي

[۵] [۱] المائدة: ۶۷

[۲] الحديد: ۱۵

[۳] محمد: ۱۱

[۴] النساء: ۳۳

[۵] مریم: ۵

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۱۰، ص: ۳۵۳

معناه: عصبتي.

و تارة بمعنى الصديق و الحميم: قال الله تعالى: يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئاً

[۱] معناه: حميم عن حميم، و صديق عن صديق، و قرابة عن قرابة.

و تارة بمعنى السيد المعتقد و هو ظاهر.

و إذا كانت واردة لهذه المعاني فعلى أيها حملت اما على كونه «أولى» كما ذهب إليه طائفة، أو على كونه صديقا حميما، فيكون معنى الحديث: من كنت أولى به، أو ناصره أو وارثه أو عصبته، أو حميمه، أو صديقه، فان عليا منه كذلك و هذا صريح في تخصيصه لعلي بهذه المنقبة العلية و جعله لغيره كنفسه بالنسبة الى من دخلت عليها كلمة من التي هي للعموم بما لم يجعله لغيره.

و ليعلم ان هذا الحديث هو من أسرار قوله تعالى في آية المباهلة: فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ

[۲] و المراد نفس على ما تقدم، فان الله جل و علا لما قرن بين نفس رسول الله صلى الله عليه و سلم و بين نفس على، و جمعها بضمير مضاف الى رسول الله صلى الله عليه و سلم اثبت رسول الله صلى الله عليه و سلم لنفس على بهذا الحديث ما هو ثابت لنفسه على المؤمنين عموما، فانه أولى بالمؤمنين و ناصر المؤمنين و سيد المؤمنين، و كل معنى امكن اثباته مما دل عليه لفظ «المولى» لرسول الله صلى الله عليه و سلم فقد جعله لعلي عليه السلام، و هي مرتبة سامية، و منزلة شاهقة، درجة علي، و مكانة رفيعة، خصصه صلى الله عليه و سلم بها دون غيره، فلهذا صار ذلك اليوم عيد و موسم سرور لاوليائه [۳].

از اين عبارت ظاهر است كه حديث غدير مثبت امامت و خلافت [۱] الدخان: ۴۱

[۲] آل عمران: ۶۱

[۳] مطالب السؤل لابن طلحة الشافعي: ۴۴-۴۵

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۱۰، ص: ۳۵۴

جناب امير المؤمنين عليه السلام است، زیرا كه ابن طلحه تصريح کرده به اینکه حديث غدير از اسرار آیه مباهله است كه چون جناب امير المؤمنين عليه السلام بنص آیه نفس حضرت رسول خدا صلى الله عليه و آله است، لهذا حضرت رسول خدا صلى الله عليه و سلم ثابت کرد برای جناب امير المؤمنين عليه السلام بحديث غدير هر چیزی كه ثابت بود بر مؤمنين عموما برای آن جناب. و ظاهر است كه از جمله اموری كه برای جناب رسول خدا صلى الله عليه و آله بر مؤمنين ثابت است اولويت آن حضرت بتصرف در نفوس و اموال ایشان است، و نیز وجوب اتباع و انقياد آن حضرت در جميع احكام و اوامر و نواهی برای مؤمنين ثابت است، پس اين معنى برای جناب امير المؤمنين عليه السلام هم ثابت باشد، و همین است عين امامت و خلافت، لا غير.

و مع هذا خود ابن طلحه تصريح کرده كه از جمله اموری كه برای جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله ثابت بوده آنست كه آن جناب اولی بمؤمنين، و سردار مؤمنين بود، و اولويت بمؤمنين و سرداری ایشان: عين امامت است.

و نیز اعتراف ابن طلحه كه اين مرتبه سامیه و منزلت شامخه و درجه عليه و مكانت رفيعه است كه جناب رسالت مآب صلى الله عليه و

آله حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را بآن تخصیص کرده، نه غیر آن جناب را، صریح است در افضلیت آن جناب.

و علاوه بر این همه تصریح مؤکد ابن طلحه به اینکه یوم الغدیر یوم عید و موسم سرور برای اولیای جناب امیر المؤمنین علیه السلام است، هم قلوب سنیه را چنانکه می باید می سوزد، و مایه خجل و ندامت برای شاه صاحب که زبان درازی بر تعید بعید غدیر در باب فقهیات بکار برده اند می اندوزد،

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۳۵۵

و ظاهر می سازد که حضرتشان حظی از ولای آن حضرت ندارند، که تعید را بعید اولیای آن حضرت (معاذ الله) عین بدعت و ضلال و شیوه و جهال می پندارند، فأعوذ بالله من شرور النفس و وساوسها، و نستغفره من خدائها و هواجسها.

و ابن طلحه از اکابر رؤسای محتشمین، و أجله فقهای بارعین، و اعظم محققین معروفین، و افخم معتمدین مشهورین است، سابقا شنیدی که حسب افاده یافعی ابن طلحه مفتی شافعی، و رئیس محتشم بارع در فقه و خلاف بوده، و بولایت وزارت فائز شده، بعد از آن زهد ورزید و جمع کرد نفس خود را، [۱] الی غیر ذلک.

و جمال الدین عبد الرحیم بن الحسن بن علی الاسنوی در «طبقات فقهای شافعی» گفته:

[أبو سالم محمد بن طلحة بن محمد القرشي النضبي الملقب كمال الدين، كان اماما بارعا في الفقه والخلاف، عارفا بالاصلين، رئيسا كبيرا معظمًا، ترسل عن الملوک و أقام بدمشق بالمدرسة الامينية و عينه الملك الناصر صاحب دمشق للوزارة، و كتب تقليده بذلك و تنصل منه و اعتذر، فلم يقبل منه، فباشرها يومين ثم ترك أمواله و موجوده و غير ملبوسه و ذهب. فلم يعرف موضعه. سمع و حدث و توفي في حلب في السابع و العشرين من رجب سنة اثنتين و ستين و خمسمائة، و قد جاوز السبعين ذكره في «العبر» مختصرا [۲]. [۱] مرآة الجنان ج ۴/۱۲۸ ط حیدرآباد الدکن.

[۲] طبقات الشافعية للأسنوی ج ۲/۵۰۳

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۳۵۶

و ابو بکر اسدی [۲] در «طبقات فقهای شافعی» گفته:

[محمد بن طلحة بن محمد بن الحسن الشيخ كمال الدين أبو سالم القرشي العدوي النصيبني مصنف كتاب «العقد الفريد»، أحد الصدور و الرؤساء المعظمين، ولد سنة اثنتين و ثمانين و خمسمائة، و تفقه و شارك في العلوم، و كان فقيها، بارعا، عارفا بالمذهب و الاصول و الخلاف، ترسل عن الملوک و ساد و تقدم، و سمع الحديث، و حدث ببلاد كثيرة، في سنة ثمان و اربعين و ستمائة، كتب تقليده بالوزارة، فاعتذر و تنصل، فلم يقبل منه، فتولاها يومين، ثم انسل خفية، و ترك الاموال و الموجود، و لبس ثوبا قطنيا و ذهب، فلم يدر اين ذهب، و قد نسب الى الاشتغال بعلم الحروف و الاوافق و انه يستخرج من ذلك أشياء من المغيبات، و قيل: انه رجع عنه، فآله أعلم.

قال السيد عز الدين: أفتی و صنف، و كان أحد العلماء المشهورين و الرؤساء المذكورين، و تقدم عند الملوک و ترسل عنهم، ثم تزهد في آخره و ترك التقدم في الدنيا، و حج و اقبل على ما يعنيه، و مضى على سداد و أمر جميل.

توفي بحلب في رجب سنة اثنتين و خمسين و ستمائة و دفن بالمقام [۱].

و عبد الغفار بن ابراهيم العلوی العکي العدثانی در «عجالة الراکب و بلغة الطالب» که نسخه آن در حرم مکه معظمه بنظر قاصر رسیده، می گوید:

[محمد بن طلحة كمال الدين أبو سالم القرشي العدوي النصيبني مصنف كتاب «العقد الفريد»، كان أحد العلماء المشهورين . [۱]

الاسدي: بن أحمد المعروف بابن قاضي شهبة الدمشقي المتوفى (۸۵۱)

[۲] طبقات الشافعية لابن شهبة الاسدي ج ۲/۱۲۱-۱۲۲ ط بيروت

**اثبات سبط ابن الجوزی دلالت حدیث غدیر را بر امامت**

و یوسف بن قزاعلی سبط ابن الجوزی در کتاب «تذکره خواص الائمة فی معرفه الائمة» که از آن ابن حجر در «صواعق»، و سید سمهودی در «جواهر العقدين» روایات عدیده نقل کرده اند، فرموده:

[اتفق علماء السير ان قصة الغدير كانت بعد رجوع النبي صلى الله عليه و سلم من حجة الوداع في الثامن عشر من ذي الحجة جمع الصحابة و كانوا مائة و عشرين ألفا و قال: «من كنت مولاه، فعلى مولاه»]

الحديث نص صلى الله عليه و سلم على ذلك بصريح العبارة دون التلويح و الإشارة.

و ذکر ابو اسحاق الثعلبی فی تفسیره بأسناده: ان النبی صلی الله علیه و سلم لما قال ذلك طار فی الاقطار، و شاع فی البلاد و الامصار، و بلغ ذلك الحارث ابن نعمان الفهري: و أتاه على ناقه له فأناخها على باب المسجد، ثم عقلها و جاء، فدخل المسجد، فجثا بين يدي رسول الله صلى الله عليه و سلم، فقال: يا محمد! انك أمرتنا ان نشهد أن لا إله الا الله و انك رسول الله، فقبلنا منك ذلك، ثم لم ترض بهذا حتى رفعت بضبعي ابن عمك، و فضلت على الناس و قلت: «من كنت مولاه، فعلى مولاه»، فهذا شيء منك، أو من الله تعالى؟! فقال رسول الله صلى الله عليه و سلم و قد احمرت عيناه: «و الله الذي لا اله الا هو، انه من الله و ليس مني» قالها ثلاثا، فقام الحارث و هو يقول: اللهم ان كان محمد حقا، فأرسل علينا بحجارة من السماء، أو اثنتا بعذاب أليم! قال: فو الله ما بلغ ناقته حتى رماه الله بحجارة من السماء، فوقع على هامته، فخرج من دبره و مات و انزل الله تعالى:

سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ

فأما

قوله: «من كنت مولاه، فعلى مولاه»

: فقال علماء العربية: لفظ

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۳۵۸

المولى يرد على وجوه:

أحدها: بمعنى المالك و منه قوله تعالى: وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ - وَ هُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ [۱] أى على مالك رقه.

و الثانى: بمعنى المعتقد، و الثالث: بمعنى المعتقد (بفتح التاء).

و الرابع: بمعنى الناصر و منه قوله تعالى: ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ أَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ

[۲]، أى لا ناصر لهم.

و الخامس: بمعنى ابن العم، قال الشاعر:

مهلا بنى عمنا مهلا موالينا لا تنبشوا بيننا ما كان مدفونا

و قال آخر:

هم الموالى حنقوا علينا و انا من لقائهم لزور

و حكى صاحب الصحاح عن أبى عبيدة [۳] أن قائل هذا البيت عنى بالموالى بنى العم، قال: و هو كقوله تعالى: ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا



[۴].

و السادس: الحليف، قال الشاعر:

موالى حلف لا موالى قرابة و لكن قطينا يستلون الاثاويا

يقول: هم حلفاء لا ابناء عم.

قال فى الصحاح: و أما قول الفرزدق [۵]: [۱] النحل: ۷۶.

[۲] محمد: ۱۱.

[۳] أبو عبيدة البصرى: معمر بن المثنى اللغوى المتوفى (۲۰۹) هـ

[۴] الحج: ۵.

[۵] الفرزدق: همام بن غالب البصرى الشاعر المتوفى (۱۱۰) هـ

عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۳۵۹

و لو كان عبد الله مولى هجوته و لكن عبد الله مولى مواليا

فلان عبد الله بن [۱] أبى اسحاق مولى الحضرميين، و هم حلفاء بنى عبد شمس ابن عبد مناف، و الحليف عند العرب «مولى» و انما

نصب الموالى، لانه رده الى أصله للضرورة، و انما لم ينون «موالى»، لانه جعله بمنزلة غير المعتل الذى لا ينصرف.

و السابع: المتولى لضمان الجريرة و حيازة الميراث، و كان ذلك فى الجاهلية، ثم نسخ بآية المواريث.

و الثامن: الجار، و انما سمي به لما له من الحقوق بالمجاورة.

و التاسع: السيد المطاع و هو المولى المطلق، قال فى الصحاح: كل من ولى أمر أحد، فهو وليه.

و العاشر: بمعنى الاولى، قال الله تعالى: فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَا أَوْأَكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ

[۲]، أى أولى بكم الى أن قال بعد ذكر عدم جواز إرادة غير الاولى من المعانى:

[و المراد من الحديث الطاعة المخصوصة، فتعين العاشر، و معناه:

«من كنت أولى به من نفسه، فعلى أولى به»]

و قد صرح بهذا المعنى الحافظ أبو الفرج يحيى بن سعيد الثقفى الاصبهاني فى كتابه المسمى ب «مرج البحرين»، فانه

روى هذا الحديث بأسناده الى مشايخه، و قال فيه: فأخذ رسول الله صلى الله عليه و سلم بيد على و قال: «من كنت وليه و أولى به من

نفسه فعلى وليه».

فعلم ان جميع المعانى راجعة الى الوجه العاشر، و دل عليه أيضا

قوله عليه السلام: «أ لست أولى بالمؤمنين من أنفسهم»

و هذا نص صريح فى اثبات امامته و قبول [۱] الزيادة الحضرمى النحوى البصرى المتوفى سنة (۱۱۷) هـ

[۲] الحديد: ۱۵

عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۳۶۰

طاعته، و كذا

قوله صلى الله عليه و سلم: «و ادر الحق معه حيث دار»

فيه دليل على انه ما جرى خلاف بين على و بين أحد من الصحابة الا و الحق مع على، و هذا باجماع الامة، الا ترى ان العلماء استنبطوا

أحكام البغاة من وقعة الجمل و صفين، و قد أكثر الشعاء فى يوم غدیر خم، فقال حسان [۱] بن ثابت:

يناديهم يوم الغدير نبیهم بخم فاسمع بالرسول مناديا

و قال فمن مولاكم و وليكم؟ فقالوا و لم يبدوا هناك التعاميا

الهك مولانا و أنت ولينا و مالك منافي الولاية عاصيا

فقال له قم يا علي فانني رضيتك من بعدى اماما و هاديا

فمن كنت مولاه، فهذا وليه فكونوا له انصار صدق مواليا

هناك دعا اللهم وال وليه و كن للذي عادى عليا معاديا و يروى أن النبي صلى الله عليه و سلم لما سمعه ينشد هذه الابيات، قال له:

«يا حسان! لا تزال مؤبدا؟؟؟ بروح القدس، ما نصرتنا، أو نافحت عنا بلسانك»

و قال قيس [٢] بن سعد بن عبادة الانصارى و انشدها بين يدي علي بصفين:

قلت لما بغى العدو علينا حسبنا ربنا و نعم الوكيل

و على امامنا و امام لسوانا به اتى التنزيل

يوم قال النبي من كنت مولاه فهذا مولاه خطب جليل

قاله النبي على الامة حتم ما فيه قال و قيل

و قال الكميت [٣]:

نفى عن عينك الارق الهجوعا وهما يمتري عنه الدموعا

[١] هو الشاعر الانصارى الخزر جى المتوفى (٥٤) هـ

[٢] هو الصحابي الانصارى الخزر جى المتوفى سنة (٦٠) هـ

[٣] هو ابن زيد الاسدى الشاعر الكوفى المتوفى (١٢٦) هـ

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ١٠، ص: ٣٦١

لدى الرحمن يشفع بالمثاني فكان لنا أبو حسن شفيعا

و يوم الدوح دوح غدیر خم ابان له الولاية لو اطيعا

و لكن الرجال تبايعوها فلم أر مثلهما خطرا مبيعا

و لهذه الابيات قصه عجيبة حدثنا بها شيخنا عمر بن صافى الموصلى رحمه الله تعالى قال: انشد بعضهم هذه الابيات و بات مفكرا،

فراى عليا كرم الله وجهه فى المنام، فقال له: أعد على أبيات الكميت، فانشده إياها، حتى بلغ الى قوله: «خطرا مبيعا»، فانشد على بيتا

آخر من قوله زيادة فيها:

فلم أر مثل ذاك اليوم يوما و لم أر مثله حقا اضيعا

فانتبه الرجل مذعورا.

و قال السيد الحميرى [١]:

يا بائع الدين بدنياه ليس بهذا أمر الله

من أين أبغضت عليا الرضا و أحمد قد كان يرضاه

من الذى أحمد من بينهم يوم غدیر الخم ناداه

أقامه من بين أصحابه و هم حواله فسماه

هذا على بن أبى طالب مولى لمن قد كنت مولاه

فوال من والاه يا ذا العلاء و عاد من قد كان عاداه

و قال بدیع [٢] الزمان أبو الفضل أحمد بن الحسين الهمداني:

یا دار منتج الرسالة بیت مختلف الملائک

یا ابن الفواطم و العواتک و الترائک و الارائک

[۱] هو اسماعیل بن محمد بن یزید المتوفی سنه (۱۷۳) هـ

[۲] بدیع الزمان الهمدانی: المتوفی (۳۹۸) هـ

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۳۶۲

أنا حائک ان لم أکن مولی ولائک و ابن حائک [۱]. فَلَلهُ الحمد و المنه که سبط ابن الجوزی در این عبارت سراسر متانت داد احقاق حق و ازهاق باطل داده، پایه بیان بلاغت ترجمان را بغایت قصوی رسانیده، دلالت حدیث غدیر بر امامت جناب امیر المؤمنین علیه السّلام بکمال تصریح و تبیین و توضیح ثابت کرده، پس کاش حضرات اهل سنت این کلام متانت نظام عمده الاعلام خود بچشم انصاف ملاحظه می نمودند؟ و خود را از انکار سراسر خسار، و انهماک و مبالغه در رد دلالت حدیث غدیر بر مطلوب اهل حق اختیار باز می داشتند، و لکن این القلوب الصافیة و الاذن الواعیة؟! سبط ابن الجوزی علاوه بر تصریح به دلالت حدیث غدیر بر امامت جناب امیر المؤمنین اشعار حسان بن ثابت، که نص صریح است بر دلالت حدیث غدیر بر امامت آن جناب، ذکر نموده، و دعای جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم در حق حسان بعد سماع اشعار نقل نموده، و این دلیل قاطع است بر آنکه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله از این حدیث اراده امامت و خلافت حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام فرموده.

و نیز سبط ابن الجوزی اشعار قیس بن سعد بن عباده نقل کرده که آن نص واضح است بر نص بودن حدیث غدیر بر امامت جناب امیر المؤمنین علیه السّلام، و نیز صریح است در آنکه حکم امامت آن جناب در قرآن شریف نازل شده، و بموجب آن جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام را بقطع و حتم در یوم غدیر امام و خلیفه خود گردانیده.

و از اشعار کمیت که سبط ابن الجوزی نقل کرده ظاهر است که جناب [۱] تذکره خواص الامه: ۱۸- ۲۱ ط سنه (۱۲۸۵)

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۳۶۳

رسالت مآب صلی الله علیه و آله روز غدیر خم ولایت جناب امیر المؤمنین علیه السّلام ظاهر فرموده، لکن مردم اطاعت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله در این رشاد نکردند بلکه ولایت آن حضرت را با یکدیگر فروختند، و مثل ولایت آن حضرت هیچ خطری فروخته نشد.

و کمیت از اجله شعرای متقدمین و اعظم نبلاى بارعین است و جلالت شأن و سمو مکان او معروف و مشهور، و اختصاص او به اهل بیت علیهم السّلام، و عنایت این حضرات بحال او غیر مستور.

عبد الرحیم [۱] بن عبد الرحمن بن احمد العباسی در «معاهد التنصيص على شواهد التلخیص» گفته: [الکمیت هو ابن زید الاسدی شاعر مقدم، عالم بلغات العرب، خیر بایامها، فصیح من شعراء مضر و السنتها، و المتعصين على القحطانية، المقاربین المقارعین لشعرائهم، العلماء بالمثالب و الايام، المفخرین بها.

و کان فی أيام بنی أمیة و لم یدرک الدولة العباسیة و مات قبلها، و کان معروفًا بالتشیع لبنی هاشم، مشهورًا بذلك، و قصائده الهاشمیات من جید شعره و مختاره.

قال ابن قتیبة [۲]: و کان بین الکمیت و بین الطرماح [۳] خلطة و مودة و صفاء لم یکن بین اثنین، حتی ان راویة الکمیت قال: انشدت للکمیت قول الطرماح:

إذا قبضت نفس الطرماح اخلقت عری المجد و استرخت عنان القصائد

فقال الکمیت: أی و الله و عنان الخطابة و الروایة، قال: و هذه الاحوال بینهما على تفاوت المذاهب و العصبیة و الديانة. [۱] عبد

الرحیم بن عبد الرحمن بن احمد العباسی المتوفی سنه (۹۶۳) هـ.

[۲] ابن قتیبہ: عبد اللہ بن مسلم الدینوری المتوفی حدود (۲۷۶).

[۳] طرماح: بن حکیم الشاعر الکوفی مات حدود سنہ (۱۲۵).

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۳۶۴

كان الكميّ شيعياً عصبياً عدنانياً من شعراء مضر، متعصباً لاهل الكوفة، و الطرماح خارجي صفرى و حطاني عصبى لقحطان من شعراء اليمن، متعصب لاهل الشام، فقيل له: فيم اتفقتما هذا الاتفاق مع سائر اختلاف الاهواء؟ قالوا: اتفقنا على بغض العامة.

و حدث محمد بن أنس السلمي الاسدي قال: سئل معاذ [۱] الهراء: من أشعر الناس؟ قال: أ من الجاهليين، أم من الاسلاميين؟ قال: بل من الجاهليين، قال: امرؤ القيس [۲]، و زهير [۳]، و عبيد [۴] بن الابرص، قالوا: فمن الاسلاميين قال: الفرزدق، و جرير [۵] و الاخطل [۶]، و الراعى [۷]، قال: فقيل له: يا أبا محمد! ما رأيك ذكرت الكميّ فيمن ذكرت؟ قال: ذاك أشعر الاولين و الآخرين. و حدث محمد النوفلى قال: لما قال الكميّ بن زيد الشعر كان أول ما قاله [۱] معاذ الهراء: ابو مسلم معاذ بن مسلم النحوى الكوفى المتوفى سنہ (۱۸۷) هـ.

[۲] امرؤ القيس بن حجر بن الحارث الكندى اشهر شعراء العرب توفى قبل الهجرة نحو (۸۰) سنه.

[۳] زهير بن ابى سلمى ربيعة بن رباح المزنى حكيم الشعراء فى الجاهلية توفى قبل الهجرة نحو (۱۳) سنه.

[۴] عبيد بن الابرص بن عوف الاسدى من الشعراء الدهاء فى الجاهلية توفى نحو (۲۵) سنه قبل الهجرة.

[۵] جرير بن عطية بن حذيفة اليربوعى اشعر اهل عصره توفى سنہ (۱۱۰) هـ.

[۶] الاخطل: غياث بن غوث شاعر مصقول الالفاظ نشأ على المسيحية و مات سنہ (۹۰) هـ.

[۷] الراعى: عبيد بن حصين ابو جندل الشاعر المتوفى سنہ (۹۰) هـ.

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۳۶۵

«الهاشميات» فسترها، ثم أتى الفرزدق وقال: يا أبا نواس! انك شيخ مضر و شاعرها، و أنا ابن أخيك الكميّ بن زيد الاسدى، قال له: صدقت أنت ابن أخى، فما حاجتك؟ قال: نفث على لسانى، فقلت شعرا فأحببت أن اعرضه عليك، فان كان حسنا أمرتنى باذاعته و ان كان قبيحا أمرتنى بستره، و كنت أول من ستره على، فقال له الفرزدق: اما عقلك فحسن و انى لارجو أن يكون شعرك على قدر عقلك، فانشدنى ما قلته، فانشدته:

طربت و ما شوقا الى البيض أطرب قال: فقال لى: فيما تطرب يا ابن أخى؟

فقال: و لا لعبا منى أ ذو الشيب يلعب؟

فقال: بلى يا ابن أخى، فانك فى أوان اللعب.

فقال:

و لم يلهنى دار و لا رسم منزل و لم تطربنى بنان مخضب

فقال: ما تطربك؟، فقال:

و لا السانحات البارحات عشيء أ مر سليم القرن أم مر أعضب

فقال: اجل لا تطربك، فقال:

و لكن الى أهل الفضائل و النهى و خير بنى حوى و الخير يطلب

الى النضر البيض الذين بحبهم الى الله فيما نابنى أتقرب

فقال: أرحنى ويحك عن هؤلاء فقال:

بنی هاشم رهط النبی فأنی بهم و لهم ارضی مرارا و أغضب  
خفصت لهم منی جناح موده الى کنف عطفاه أهل و مرحب  
و كنت لهم من هؤلاء محبا علی انی اذم و اغضب

و ارمى و أرمى بالعداوة أهلها و انی لاوذی فیهم و اؤنب عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۱۰، ص: ۳۶۶  
فقال له الفرزدق: أذع ثم أذع، فأنت و الله أشعر من مضی و أشعر من بقی.

و حدث ابراهیم بن سعد الاسدی قال: سمعت أبی یقول: رأیت النبی علیه السلام فی النوم، فقال لی: من أی الناس أنت؟ قلت: من العرب، قال: اعلم، فمن أی العرب أنت؟ قلت: من بنی أسد، قال: أسد بن خزیمه؟ قلت: نعم، قال: أتعرف الکمیت بن زید؟ قلت: یا رسول الله ابن عمی و من قبیلتي، قال: أ تحفظ من شعره شیئا؟ قلت: نعم، قال: أنشدنی ع طربت و ما شوقا الى البیض و أطرب قال: فأنشدته حتی بلغت الى قوله:

فما لی الا آل أحمد شیعه و ما لی الا مشعب الحق مشعب

فقال لی صلی الله علیه و سلم: إذا أصبحت فاقراً علیه السلام و قل له: قد غفر الله لك بهذه القصیده.

و حدث نصر [۱] بن مزاحم المنقری انه رأى النبی صلی الله علیه و سلم فی النوم و بین یدیه رجل ینشده ع: من لقلب متیم مستهام.  
قال: فسألت عنه، فقیل لی: هذا الکمیت بن زید الاسدی، قال: فجعل النبی صلی الله علیه و سلم یقول: «جزاک الله خیرا» و أثنی علیه.  
و حدث محمد بن سهل صاحب الکمیت، قال: دخلت مع الکمیت علی أبی عبد الله جعفر بن محمد فی أيام التشریق، فقال له: جعلت فداک الا انشدک، قال: انها أيام عظام، قال: انها فیکم، قال: هات، و بعث أبو عبد الله الى بعض أهله، فقرب ما انشده، فکثر البكاء، حتی أتى علی هذا البيت:

یصیب به الرامون عن قوس غیرهم فیا آخر اسدی له الغی أوله

فرفع أبو عبد الله یدیه، فقال: اللهم اغفر للکمیت ما قدم و ما أخر و ما أسر [۱] نصر بن مزاحم بن سیار المنقری الکوفی ابو الفضل المورخ المتوفی سنه (۲۱۲) هـ.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۱۰، ص: ۳۶۷

و ما أعلن و اعطه حتی یرضی.

و حدث صاعد مولى الکمیت، قال: دخلنا علی أبی جعفر محمد بن علی فأنشده الکمیت قصیده التي أولها: «من لقلب متیم مشتاق».  
فقال: اللهم اغفر للکمیت، اللهم اغفر للکمیت.

قال: و دخل یوما علیه، فاعطاه ألف دینار و کسوة، فقال له الکمیت: و الله ما جئتکم للدنیا، و لو أردت الدنیا لاتیت من هی فی یده، و لكننی جئتکم للاخرة فأما الثیاب التي أصابت أجسامکم، فأنا اقبلها لبرکاتها، و أما المال فلا اقبله و رده و قبل الثیاب.  
قال: و دخلنا علی فاطمة بنت الحسین، فقالت: هذا شاعرنا أهل البيت و جاءت بقدرح فيه سويق، فحرکته بیده و سقته الکمیت، فشربه، ثم أمرت له بثلاثین دینار و مرکب، فهملت عیناه و قال: لا و الله لا اقبلها، انی لم احبکم للدنیا [۱] - الخ.

بالجملة حضرات اهل سنت را بعد سماع افادات سبط ابن الجوزی ابواب تلمیع و احتیال و تخدیع جهال مسدود است، که بتصریح صریح او جمیع شبهات و تأویلات ایشان مردود، و الحمد لله الورود.

و سبط ابن الجوزی حسب افادات منقذین سنیه از اجله علمای حنفیین، و اکابر ثقات ممدوحین، و اماثل شیوخ معتبرین، و افاحم مهره بارعین و اعظم جهابذه سابقین، و صدور کملائی فائقین، و نبلائی محققین حاذقین است.

ابن خلکان در تاریخ «وفیات الأعیان» بعد ذکر عبد الرحمن بن علی المعروف بابن الجوزی، گفته:

[و کان سبطه شمس الدین أبو المظفر یوسف بن قزغلی الواعظ المشهور [۱] معاهد التنصیص: ۳۸۱-۳۸۸

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۳۶۸

حنفی المذهب و له صیت و سمعة فی مجالس وعظه و قبول عند الملوك و غیرهم، و صنف تاریخا کبیرا رأیته بخطه فی أربعین مجلدا سماه «مرآة الزمان فی تاریخ الأعیان» و توفي ليلة الثلاثاء الحادی و العشرين من ذی الحجة سنة أربع و خمسين و ستمائة بدمشق بمنزله بجبل قاسیون و دفن هناك و مولده فی سنة احدى و ثمانین و خمسمائة ببغداد. و كان هو يقول: أخبرتنی أُمی أن مولدی سنة اثنتین و ثمانین رحمه الله تعالى [۱].

و یوسف بن أحمد بن محمد بن عثمان در «منظر الانسان» ترجمه «وفیات الأعیان» گفته:

«و نیز شمس الدین ابو المظفر یوسف بن قزغلی سبط ابو الفرج مذکور واعظ مشهور حنفی مذهب، و دارای جاه بود و نزدیک ملوک و اکابر رواج سخن داشت. کتابی در تفسیر و کتابی در تاریخ تصنیف کرد و نام تاریخ «مرآة الزمان» داشت، مصنف گوید من آن را بخط او در چهل مجلد دیدم، مولد او سنة اثنتین و ثمانین و خمسمائة، و وفات او شب سه شنبه بیست و یکم ماه ذی الحجة سنة أربع و خمسين و ستمائة».

و نیز ابن خلکان بترجمه حسین [۲] بن منصور الحلاج که در آن ذکر ابن المقفع [۳] استطرادا وارد نموده، گفته:

[قلت: ذکر صاحبنا شمس الدین أبو المظفر یوسف الواعظ سبط الشیخ جمال الدین أبی الفرج ابن الجوزی الواعظ المشهور فی تاریخه الكبير الذی سماه «مرآة الزمان» أخبار ابن المقفع و ما جرى له و قتله فی سنة خمس و أربعین [۱] وفیات الأعیان لابن خلکان

ج ۳/۱۴۲

[۲] الحسین بن منصور الحلاج البیضاوی المقتول سنة (۳۰۹) هـ

[۳] ابن المقفع: عبد الله الكاتب البلیغ المقتول فی سنة (۱۴۵) هـ

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۳۶۹

و مائه، و من عاداته أن يذكر كل واقعة فی السنة التي كانت فیها، فیدل علی ان قتله فی السنة المذكورة [۲].

و یافعی در «مرآة الجنان» گفته:

[العلامة الواعظ المورخ شمس الدین أبو المظفر یوسف التركي، ثم البغدادی المعروف بابن الجوزی سبط الشیخ جمال الدین أبی الفرج ابن الجوزی اسمعه جده منه و من جماعه و قدم دمشق سنة بضع و ستمائة، فوعظ بها و حصل له القبول العظیم للطف شمائله و عذوبة وعظه، و له تفسیر فی تسعة و عشرين مجلدا و «شرح الجامع الكبير» و جمع مجلدا فی مناقب أبی حنیفة، و درس و أفتی، و كان فی شبیته حبلیا، و لم یزل وافر الحرمة عند الملوك [۳].

و نیز یافعی در «مرآة الجنان» در وقائع سنة سبع و تسعين و خمسمائة بعد ذکر ابن الجوزی گفته:

و كان سبطه شمس الدین أبو المظفر یوسف الواعظ المشهور له صیت و سمعة فی مجالس وعظه و قبول عند الملوك و غیرهم، و صنف تاریخا کبیرا.

قال ابن خلکان: رأیته بخطه فی أربعین مجلدا سماه «مرآة الزمان فی تاریخ الأعیان» [۱].

و صاحب «مدینه العلوم» می گوید:

[شمس الدین أبو المظفر یوسف بن قزغلی الواسط المشهور، حنفی المذهب و له صیت و سمعة فی مجالس وعظه، و قبول عند الملوك و غیرهم. [۱] وفیات الأعیان لابن خلکان ج ۲/۱۵۳.

[۲] مرآة الجنان ج ۴/۱۳۶.

[۳] مرآة الجنان ج ۳/۴۹۱.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۳۷۰

روی عن جده بغداد، و سمع أبا الفرج [۱] بن کلب، و ابن طبرزد [۲]، و سمع بالموصل و دمشق و حدث بها، و بمصر. و له کتاب «ایثار الانصاف»، و «منتهی السؤل فی سیره الرسول»، و «اللوامع فی أحادیث المختصر»، و «الجامع»، و «تفسیر القرآن العزیز» و صنف تاریخا کبیرا، قال ابن خلکان: رأیته بخطه فی أربعین مجلدا سماه «مرآة الزمان»، قلت: أنا رأیته فی ثمان مجلد، لكن فی مجلدات ضخام و بخط دقیق، و توفي فی الحادی و العشرین من ذی الحجة سنة أربع و خمسين و ستمائة بدمشق و مولده فی سنة احدى و ثمانین و خمسمائة ببغداد و كان یقول: أخبرتنی أُمی أن مولدی سنة اثنتین و ثمانین .

و قطب الدین موسی بن محمد بن أبی الحسین الیونینی [۳] البعلبکی که حسب افاده ذهبی در «معجم مختص» امام مورخ و رئیس محترم است، در ذیل «مرآة الجنان» که ذهبی در «معجم مختص» حکم باجادت آن نموده، بترجمه یوسف بن قرأغلی علی ما نقل عنه العسقلانی فی «لسان المیزان» گفته:

[و كان له القبول التام عند الخاص و العام من أبناء الدنيا و أبناء الآخرة [۴]].

و نیز قطب الدین یونینی کتاب «مرآة الزمان» سبط ابن الجوزی را [۱] هو عبد المنعم بن عبد الوهاب البغدادی المتوفی (۵۹۶). [۲] أبو حفص عمر بن محمد المتوفی ببغداد (۶۰۷) ه.

[۳] الیونینی البعلبکی قطب الدین موسی بن محمد المورخ المتوفی سنة (۷۲۶) ه.

[۴] لسان المیزان.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۳۷۱

بمدح عظیم یاد نموده، چنانچه در ذیل «مرآة الزمان» بعد ذکر تواریخ کما فی «اللسان» گفته

### اعتراف محمد بن یوسف کنجی به دلالت حدیث غدیر بر تولیت و استخلاف

و علامه محمد بن یوسف بن محمد الکنجی الشافعی، که علمای سنیه در کتب خودها از او نقل می کنند، کالمطری فی «الریاض الزاهرة» و ابن الصباغ [۱] فی «فصول المهمة»، و نیز تصریح فرموده بآنکه حدیث غدیر دال است بر تولیت و استخلاف، حیث قال فی «کفایة الطالب [۱] ابن الصباغ: علی بن محمد المکی المالکی المتوفی سنة (۸۵۵) ه

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۳۷۹

فی مناقب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب» بعد ذکر حدیث

فیه:

انه قال رسول الله صلى الله عليه و آله لعلي: «لو كنت مستخلفا أحدا لم يكن أحد أحق منك».

و هذا الحديث و ان دل علی عدم الاستخلاف، لكن حدیث غدیر خم دال علی التولیة و هی الاستخلاف، و هذا الحديث أعنی حدیث غدیر خم ناسخ، لانه كان فی آخر عمره صلى الله عليه و سلم [۱] - انتهى.

از این عبارت ظاهر است که حدیث غدیر دال است بر تولیت و استخلاف و بهمین سبب کنجی آن را ناسخ

حدیث «لو كنت مستخلفا أحدا لم يكن أحد أحق منك»

که آن هم مثبت افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام و احقیق آن حضرت بخلاف و امامت است گردانیده.

و هر گاه دلالت حدیث غدیر بر تولیت و استخلاف جناب امیر المؤمنین علیه السلام ظاهر شد، مطلوب حق و ایقان کالصباح المسفر روشن و عیان و شبهات و وسوس مأولین و مسولین صریح البطلان گردید، لله الحمد علی ذلك



**اثبات فرغانی دلالت حدیث غدیر بر وصایت**

و سعد الدین فرغانی هم دلالت حدیث غدیر بر امامت جناب امیر المؤمنین علیه السّلام بوضوح تمام ثابت کرده، که افاده نموده که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله بحدیث غدیر جناب امیر المؤمنین علیه السّلام را وصی و قائم مقام نفس مبارک خود گردانید، چنانچه در شرح قصیده تائیه ابن فارض [۱] کفایه الطالب: ۱۶۶-۱۶۷.

عِبَقَاتِ الانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۳۸۰  
در شرح بیت:

و أوضح بالتأویل ما کان مشکلا علی بعلم ناله بالوصیة  
گفته:

[و کذا هذا البيت مبتدأ محذوف الخبر تقديره و بیان علی کرم الله وجهه و ایضاحه بتأویل ما کان مشکلا من الكتاب و السنة بوساطة علم ناله بأن جعله النبي صلی الله علیه و سلم وصیه و قائما مقام نفسه بقوله: «من كنت مولاه، فعلى مولاه»

و ذلك كان يوم غدیر خم علی ما قاله کرم الله وجهه فی جملة أبيات منها قوله:

و أوصاني النبي علی اختیاری لامته رضی منه بحکمی

و أوجب لی ولايته علیکم رسول الله يوم غدیر خم

و غدیر خم ماء علی منزل من المدينة علی طریق یقال له الان: طریق المشاة الی مكة.

كان هذا البیان بالتأویل بالعلم الحاصل بالوصیة من جملة الفضائل التي لا تحصی خصه بها رسول الله صلی الله علیه و سلم، فورثها منه علیه الصلاة و السلام .

از این عبارت ظاهر است که بیان کردن جناب امیر المؤمنین علیه السّلام و ایضاح آن حضرت بتأویل مشکلات کتاب و سنت بواسطه علمی است که رسیده است آن حضرت بآن علم، و این علم باین سبب است که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله آن حضرت را وصی و قائم مقام نفس شریف خود بقول:

«من كنت مولاه، فعلى مولاه»

فرموده، و اشعاری که فرغانی از جناب امیر المؤمنین علیه السّلام نقل کرده نیز صریح است در آنکه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم آن حضرت را وصی خود گردانیده و آن حضرت را برای امت خود اختیار نموده، و بحکم آن حضرت بر امت راضی

عِبَقَاتِ الانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۳۸۱  
شده.

و نیز فرغانی در «شرح قصیده تائیه» گفته:

[و أما حصّة علی بن أبی طالب کرم الله وجهه العلم و الكشف، و كشف المعضلات الکلام العظیم و الكتاب الکریم، الذی هو من

أخص معجزاته صلی الله علیه و سلم بأوضح بیان بما ناله

بقوله صلی الله علیه و سلم: «أنا مدينة العلم و علی بابها»

و بقوله: «من كنت مولاه، فعلى مولاه»

مع فضائل آخر لا تعد و لا تحصی .

از این عبارت ظاهر است که حدیث غدیر مثل

حدیث «أنا مدينة العلم»

دلیل حصول علم و کشف معضلات کلام عظیم یعنی «قرآن مجید» که از اخص معجزات نبویه است، برای جناب امیر المؤمنین علیه السلام است.

فَلله الحمد و المنه که از این افادات متینه فرغانی جمیع تأویلات و تسویلات فاضل مخاطب و دیگر اسلاف و اخلاف با انصاف سنیه باطل و مضمحل گردیده، که حدیث غدیر را بر محامل غیر مستقیمه فرود می آورند، و اصلاً آن را دلیل افضلیت و علمیت و امامت و وصایت نمی دانند.

و محتجب نماند که شرح سعید الدین فرغانی بر «تائیه ابن فارض» از کتب مشهوره و معروفه است، و سعید الدین فرغانی از اعظم و اکابر سنیه است.

در «کشف الظنون» گفته:

«تائیه فی التصوف» للشیخ أبی حفص عمر بن علی بن الفارض الحموی المتوفی سنه ست و سبعین و خمسمائه، ثم قال: و لها شروح منها شرح السعید محمد بن أحمد الفرغانی المتوفی فی حدود سنه سبعمائه، و هو الشارح الاول لها و أقدم الشائعين له.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۱۰، ص: ۳۸۲

حکمی ان الشیخ صدر الدین القونوی [۱] عرض لشیخه محیی الدین [۲] بن العربی فی شرحها، فقال للصدر: لهذه العروس بعل من اولادک، فشرحها الفرغانی و التلمسانی [۳] و کلاهما من تلامیذه.

و حکمی أن ابن العربی وضع علیها قدر خمسۀ کراریس، و کانت ید صدر الدین، قالوا: و کان فی آخر درسه یختم ببيت منها و یدکر علیه کلام ابن العربی ثم یتلوه بما هو رده بالفارسیه، و انتدب لجمع ذلک سعید الدین.

و حکمی ان الفرغانی قرأها أولاً علی جلال الدین [۴] الرومی المولوی، ثم شرحها فارسیا، ثم عربیا و سماه «منتهی المدارک» و هو کبیر، أورد أوله مقدمه فی أحوال السلوک، أوله: الحمد لله القدیم الذی تعزز [۵] - الخ.

و نسخه «شرح تائیه» که پیش فقیر حاضر است، نسخه عتیقه است منقول از اصل نسخه شارح و در آخر آن این عبارت مذکور است: [هذا ما قرره و حرره الشیخ الامام، قدوة مشایخ الانام، قبله علماء الانام، نقطه دائرة الاحسان و الايمان و الاسلام، السيد السند الامجد الاوحد، العامل [۱] صدر الدین القونوی: محمد بن اسحاق بن محمد الرومی الصوفی المتوفی سنه (۶۷۲) هـ.

[۲] محیی الدین بن العربی: محمد بن علی بن محمد الحاتمی الطائی الاندلسی الفیلسوف المتصوف المتوفی بدمشق (۶۳۷) هـ.

[۳] التلمسانی: سلیمان بن علی بن عبد الله عقیف الدین الرومی المتصوف المتوفی (۶۹۰) هـ.

[۴] جلال الدین الرومی: محمد بن محمد بن الحسین البلخی المتوفی سنه (۶۷۲) هـ.

[۵] کشف الظنون ج ۱/۲۶۵.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۱۰، ص: ۳۸۳

العالم، المتفضل الفاضل، المکمل الکامل، المؤید بالتوفیق، المسدد فی تلفیق التحقیق، ترجمان المقامات المصطفویه، لسان الحقیقه الاحمدیه، أشرف الواصلین، أعرف الکاملین، أكمل العارفين، أفضل المحققین، سعد الدین سعید أسعد الله الطالبین و أدام بهجتهم بدوام نفائس أنفاسه و متعه بما خوله من أوانس اختراعه و عرائس اقتباسه و هذه أول نسخه کتبت من مسودته أعلى الله ذکره و نشر علی اللسنه شکره .

و عبد الرحمن جامی در «نفحات الانس» گفته:

[شیخ سعد الدین الفرغانی رحمه الله تعالی: وی از اکمل ارباب عرفان و اکابر أصحاب ذوق و وجدان بوده است، هیچ کس مسائل علم حقیقت را چنان مضبوط و مربوط نکرده است که وی در دیباجه «شرح قصیده تائیه فارسیه» بیان کرده است، أولاً آن را بعبارت

فارسی شرح کرده بود، و بر شیخ خود شیخ صدر الدین قونوی قدس سره عرض فرموده، و شیخ آن را استحسان بسیار کرده، و در این باب چیزی نوشته، و شیخ سعید آن نوشته را بعینه بر سیل تبرک و تیمن در دیباجه شرح فارسی خود درج کرده است، و ثانیاً از برای تعمیم و تتمیم فائده آن را بعبارت عربی نقل کرده، و فوائد دیگر بر آن مزید ساخت، جزاه الله تعالی عن الطالبین خیر الجزاء. و وی را تصنیف دیگر است مسمی به «مناهج العباد الی المعاد» در بیان مذاهب ائمه اربعه رضوان الله علیهم اجمعین در مسائل عبادات و بعضی معاملات که سالکان این طریق را از آن چاره نیست، و در بیان آداب طریقت که بعد از تصحیح احکام شریعت سلوک راه حقیقت بی آن میسر نیست، و الحق آن کتابی است بس مفید که ما لا بد هر طالب عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۳۸۴ و مرید است [۱].

و محمود بن سلیمان کفوی در «کتاب اعلام الاخیار» گفته:

[الشیخ الفاضل الربانی، و المرشد الکامل الصمدانی، سعید الدین الفرغانی هو من أعزّه أصحاب الشیخ صدر الدین القونوی، مرید الشیخ محیی الدین العربی، کان من أكمل أرباب العرفان، و أفضل أصحاب الذوق و الوجدان، و کان جامعاً للعلوم الشرعیة و الحقیقیة، و قد شرح أحسن الشروح أصول الطریقة و کان لسان عصره، و برهان دهره، و دلیل طریق الحق، و سر الله بین الخلق، بسط مسائل علم الحقیقة، و ضبط فنون أصول الطریقة فی دیباج «شرح القصیده الثائیه الفارسیة». و کان قد شرحها أولاً بلسان فارسی، ثم شرح ثانیاً بلسان عربی، تعمیماً للفائدة و تتمیماً للعائده. و له تصنیف آخر مسمی ب «کتاب مناهج العباد الی المعاد» بین فیهِ مذاهب الاثمه الاربعه رحمهم الله، ذکر مسائل العبادات و بعض المعاملات و أفعال السلوک .

و ذهبی در «عبر» در سنه تسع و تسعین و ستمائیه گفته:

[و الشیخ سعید الکاشانی الفرغانی شیخ خانقاه الطاحون و تلمیذ الصدر القونوی، کان أحد من یقول بالوحده شرح «ثائیه ابن الفارض» فی مجلدتین، و مات فی ذی الحجه عن نحو سبعین سنه [۲]]. [۱] نفحات الانس: ۵۵۹. [۲] العبر فی خبر من غیر ج ۵/۳۹۸ ط الکویت

### «تصریح ابن زولاق باستخلاف امیر المؤمنین علیه السلام»

تقی الدین احمد بن علی بن عبد القادر المقریزی از ابن زولاق عهد نمودن جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله بسوی جناب امیر المؤمنین علیه السلام در روز غدیر، و استخلاف آن حضرت نقل کرده. چنانچه در کتاب «المواعظ و الاعتبار بذكر الخطط و الاثار» که نسخه مطبوعه آن در دو جلد ضخیم نزد این خاکسار بعنایت پروردگار حاضر است، گفته:

[و قال ابن زولاق: و فی یوم ثانیة عشر من ذی الحجه سنه اثنتین و ستین و ثلاثمائه و هو یوم الغدیر یجتمع خلق من أهل مصر و المغاربة و من تبعهم للدعاء، لانه یوم عید لاین رسول الله صلی الله علیه و سلم عهد الی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب فیهِ و استخلفه، فأعجب المعز ذلک من فعلهم، و کان هذا أول ما عمل بمصر [۱]].

از این عبارت ظاهر است که حسب تصریح ابن زولاق روز غدیر روز عید است، باین سبب که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله در آن روز عهد کرده است بسوی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام، و استخلاف فرموده آن حضرت را، و هر گاه عهد جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله بسوی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و استخلاف آن حضرت روز غدیر ثابت شد، در دلالت

حدیث غدیر بر امامت اصلا مجال تشکیک و ارتیاب، و اختراع تأویلات بعیده از صواب نماند.

و الحمد لله فی المبدأ و المآب و هو الموفق للسداد فی کل باب. [۱] المواعظ و الاعتبار بذكر الخطط و الاثار ج ۲/۲۲۰.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۳۸۶

و مخفی نماند که مقریزی مورخ مشهور، و آخذ از اکابر صدور است.

جلال الدین سیوطی در «حسن المحاضرة فی أخبار مصر و القاهرة» گفته:

[المقریزی تقی الدین أحمد بن علی بن عبد القادر بن محمد مورخ الديار المصرية، ولد سنة تسع و ستين و سبعمائة، و اشتغل بالفنون و خالط الاكابر، و ولی حسبه القاهرة، و نظم و نثر و ألف كتباً كثيرة، منها: «درر العقود الفريدة فی تراجم الأعیان المفیده»، و «المواعظ و الاعتبار بذكر الخطط و الاثار»، و «عقد جواهر الاسقاط من اخبار المدينة الفسطاط»، و «یقاظ الحنفاء بأخبار الفاطميين الخلفاء»، و «السلوک بمعرفة دول الملوك»، و «التاریخ الكبير» و غیر ذلك. مات سنة أربعين و ثمانمائة]. [۱]

و ابن زولاق که از او مقریزی نقل کرده، از اکابر مورخین مشهورین فی الآفاق است.

ابن خلکان در «وفیات الأعیان» گفته:

[أبو محمد الحسن بن ابراهيم بن الحسين بن الحسن بن علی بن خالد بن راشد بن عبد الله بن سليمان بن زولاق الليثي مولاهم المصري.

كان فاضلاً فی التاريخ، و له فيه مصنف جيد، و له كتاب فی خطط مصر، استقصى فيه، و كتاب «أخبار قضاء مصر» جعله ذیلاً علی كتاب أبي عمر محمد ابن يوسف بن يعقوب الكندي [۲] الذي فی اخبار قضاء مصر و انتهى منه الى سنة [۱] حسن المحاضرة ج ۱/۵۵۷.

[۲] الكندی: أبو عمر محمد بن يوسف بن يعقوب المورخ المتوفى بمصر بعد سنة (۳۵۵) هـ.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۳۸۷

ست و اربعين و مائتين، فكملة ابن زولاق المذكور و ابتدأ بذكر القاضي [۱] بكار بن قتيبة، و ختمه بذكر محمد [۲] بن نعمان، و تكلم علی أحواله الى رجب سنة ست و ثمانين و ثلاثمائة، و كان جده الحسن بن علی من العلماء المشاهير. و كانت وفاته - أعنى أبا محمد - يوم الثلاثاء الخامس و العشرين من ذی القعدة سنة سبع و ثمانين و ثلاثمائة، رحمه الله تعالى. و رأيت فی كتابه الذي صنفه فی أخبار قضاء مصر فی ترجمه القاضي أبي عبيد، ان الفقيه منصور بن اسماعيل الضرير، توفي فی جمادى الاولى سنة ست و ثلاثمائة.

ثم قال: قبل مولدى بثلاثة أشهر، فعلى هذا التقدير يكون ولادة ابن زولاق المذكور فی شعبان سنة ست و ثلاثمائة، و روى عن الطحاوى (و زولاق بضم الزاى و سكون الواو و بعد اللام ألف ثم قاف) و الليثى (بفتح اللام و سكون الياء المثناة من تحتها و بعدها ثاء مثناة) هذه النسبة الى ليث بن كنانة و هى قبيلة كبيرة قال ابن يونس المصرى: هو ليثى بالولاء [۳].

و جلال الدین سیوطی در «حسن المحاضرة فی أخبار مصر و القاهرة» گفته:

[ابن زولاق أبو محمد الحسن بن ابراهيم بن الحسن المصرى المؤرخ، صنف كتاباً فی فضائل مصر و ذیلاً علی «قضاء مصر» للكندی.

[۱] القاضي بكار بن قتيبة بن اسد المصرى المتوفى سنة (۲۷۰) هـ

[۲] محمد بن النعمان بن محمد القيروانى الافريقى المعروف بابن حيون قاضى مصر توفى سنة (۳۸۹) هـ

[۳] وفیات الأعیان لابن خلکان ج ۲/۹۱ - ۹۲.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۳۸۸

مات فی ذی القعدة سنة سبع و ثمانين و ثلاثمائة عن احدى و ثمانين سنة [۱].

و ابن الوردی در «تتمه المختصر» در وقائع سنه سبع و ثمانین و ثلاثمائة گفته:

[و فیها توفی الحسن بن ابراهیم بن الحسن من ولد سلیمان بن زولاق مصری الاصل، له فی التاریخ مصنفات و له کتاب «خطط مصر» و کتاب «قضاء مصر» [۲]].

و کاتب چلبی در «کشف الظنون» بعد ذکر «تاریخ مصر» از ابن [۳] یونس، گفته:

[و ذیلہ أيضا لحسن بن ابراهیم بن زولاق المتوفی سنه سبع و ثمانین و ثلاثمائة و له کتاب «الخطط» استقصی فیہ أخبار مصر، ذکره ابن خلکان و لم يذكره المقریزی [۴]].

و نیز در «کشف الظنون» گفته:

[«قضاء مصر» لابی عمرو محمد بن یوسف، و ذیلہ لابن زولاق، و ذیل ذیلہ المسمى ب «رفع الاصر» مر ذکرها جمیعا فی «تاریخ مصر» [۵]]- الخ. [۱] حسن المحاضرة ج ۱/۵۵۳.

[۲] تتمه المختصر ج ۱/۳۵۱.

[۳] ابن یونس عبد الرحمن بن أحمد الصدفی المتوفی سنه (۳۴۷) هـ.

[۴] کشف الظنون ج ۱/۳۰۴.

[۵] کشف الظنون ج ۲/۱۳۵۱.

### افادات دولت آبادی در دلالت غدیر بر خلافت امیر المؤمنین علیه السلام

و از افادات شهاب الدین دولت آبادی که جلائل فضائل علیه و مفاخر و مآثر سنیه او؟؟ از «سبحه المرجان» بلگرامی و «اخبار الاخیار» شیخ عبد الحق، و رساله «مقدمه سنیه» شاه ولی الله و امثال آن ظاهر است، و بتصریح فاضل رشید در «ایضاح» از عظمای سنیه و ائمه دین و قدمای معتمدین نزد اهل سنت است، نیز واضح و لائح است که حدیث غدیر دلیل خلافت و نیابت جناب امیر المؤمنین علیه السلام برای رسالت مآب صلی الله علیه و آله و مفید لزوم اطاعت و اتباع جناب امیر المؤمنین علیه السلام است، چنانچه در «هدایه السعده» در هدایت رابعه عشر گفته:

[نکته: و دقیقه اینجا آن بود، چون در خیر القرون آفتاب رسالت تابان و روشن است در حالت غروب علی ولی مقابل خود کالشمس للبدر المنیر نائب خود داشته:

«یا علی انک منی بمنزله هارون من موسی و لا نبی بعدی، من کنت مولاه، فعلی مولاه»

تا انقراض عالم بر من ایمان و بر تو اعتقاد دارند]- انتهى نقلا عن نسخه عتیقه.

این عبارت دلیل صریح است بر آنکه مفاد حدیث منزلت و حدیث غدیر آنست که نیابت و خلافت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله برای جناب امیر المؤمنین علیه السلام حاصل بود.

و نیز در هدایه رابعه عشر گفته:

[الجلوه الثالثه فی نکات البیعه:

بدانکه ید بمعنی قبض است، یعنی قبض و قبضه ید بر دست پیر فروختن

عِبَقَاتِ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۳۹۰

تا ذو الید پیر باشد و اطاعت لازم شود أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ [۱]

سر این معنی است، و ید بمعنی ملک یعنی خود را بر دست پیر فروختن تا هر نعمت و دولت که ترا رسد از پیر تصور کنی و هر چه

در ملک تو آید از پیر دانی، و از فرزندان او دریغ نداری، العبد و ما فی یدہ ملک لمولاه  
«من کنت مولاه، فهذا علی مولاه»  
شاهد این حال - انتہی.

از این عبارت ظاهر می‌شود که حدیث غدیر دلیل است بر آنکه جناب امیر المؤمنین علیہ السلام مالک واجب الاطاعه بوده.  
و نیز در «هدایة السعداء» گفته:

[بدانکه چون مصطفی صلی اللہ علیہ و سلم بمحل خوندکار است، و علی ولی نیز بجای خوندکار از آنکه استاد شریعت و مرشد  
طریقت است،

«من کنت مولاه، فعلى مولاه»

شاهدی صادق است - انتہی.

از این عبارت ثابت ثابت می‌شود که حدیث غدیر دلیل است بر آنکه جناب امیر المؤمنین علیہ السلام مثل جناب رسالت‌مآب صلی  
اللہ علیہ و آلہ استاد شریعت و مرشد طریقت و بمحل خوندکار یعنی صاحب الامر و صاحب فرمان لازم الاطاعه بوده، و هذا هو  
المطلوب.

و سابقا دریافتی که شهاب الدین أحمد که از اکابر ائمه سنیہ است، اراده معنی «سید» را از لفظ «مولی» ترجیح داده که آن را اولاً از  
بعض اهل علم نقل کرده، و بعد آن گفته که تصدیق این قول بقول آن حضرت:

«ألستم تعلمون انی أولى بالمؤمنین»

تأیید این قول، یعنی قول بعض اهل علم که «مولی» را به «سید» تفسیر کرده، می‌نماید. [۱] النساء: ۵۹.

عِبَقَاتِ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۳۹۱

و فی هذا أيضا كفاية لاهل الدراية.

و از شیخ جلال الدین خجندی که از اعظم مقتدایان اهل سنت است نقل کرده که او از معانی «مولی» سید، مطاع و اولی را شمرده،  
و گفته که بنا بر این هر دو معنی امر باطاعت و احترام و اتباع حضرت علی بن ابی طالب علیہ السلام خواهد بود، و باز تأییداً لهذا  
المرام از کتاب «مرج البحرين» ابو الفرج اصفهانی حدیثی نقل کرده که از آن ظاهر می‌شود که «مولی» در حدیث بمعنی «اولی»  
است

### کلام امیر یمانی در استدلال بر خلافت امیر المؤمنین علیہ السلام

و علامه محمد بن اسماعیل الامیر الیمانی که سابقاً نباهت و عظمت و جلالت شأن و علو قدر و سمو فخر او دریافتی، در کتاب  
«روضه ندیه شرح تحفه علویه» بعد ذکر طرق عدیده حدیث غدیر گفته:

[و تکلم الفقیه حمید علی معانیہ و اطال و ننقل بعض ذلك.

قال رحمه الله: منها فضل العترة عليهم السلام، و وجوب رعاية حقهم، حيث جعلهم أحد الثقلين اللذين يسأل عنهما، و اخبر بانه سأل  
لهم اللطيف الخبير، و قال:

فاعطاني يعني استجاب لدعائه فيهم ناصرهما ناصري، و خاذلهما خاذلا لي، و نصرته صلى الله عليه و آلہ واجبه، و خذلانه حرام عند  
أهل الاسلام، فكذلك يكون حال العترة الكرام عليهم السلام، و هذا يوجب انهم لا ينفقون على ضلال، و لا يدينون بخطاء، إذ لو  
جاز ذلك عليهم حتى يعمهم كان نصرهم حراما و خذلانهم فرضا، و هذا لا يجوز لان خبره فيهم عام يتناول جميع أحوالهم، و لا يدل

دلیل علی التخصیص، و زاده بیانا و أردفه برهانا بقوله و ولیهما لی و لی، و عدوهما لی عدو، و هذا يقتضی

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۳۹۲

کونهم علی الصواب، و انهم ملازمون للکتاب، حتی لا- یحکمون بخلافه، و فيه اجلی دلالة علی أن اجماعهم حجة یجب الرجوع إليها، حیث جمع الرسول صلی الله علیه و آله و سلم بینهم و بین الکتاب، و فيه أوفی عبرة لمعتبر فی عطف معاویة و یزید و أتباعهم و أشیاعهم من سائر النواصب الذین جهدوا فی عداوة العترة النبویة و السلالة العلویة.

و منها

قوله: أخذ بيده و رفعها و قال: «من كنت مولاه، فهذا مولاه»

و المولی إذا اطلق من غیر قرینة، فهم منه انه المالك المتصرف، و إذا كان فی الاصل يستعمل لمعان عدة:

منها المالك للتصرف، و لهذا إذا قيل: هذا مولى القوم سبق الى الافهام انه المالك للتصرف فی أمورهم.

و منها: «الناصر» قال تعالى: ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ [۱]

و منها: بمعنى «ابن العم» قال الله تعالى: وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي [۲]

أراد بنی العم بعدی.

و منها: بمعنى «المعتق و المعتق».

و منها: بمعنى «الاولی» قال تعالى: مَاؤَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ [۳]

أى أولى بكم و بعدابکم.

و بعد فلو لم یکن السابق الى الافهام من لفظة «مولى» السابق المالك للتصرف، لكانت منسوبة الى المعانى كلها علی سواء، و حملناها

عليها جميعا [۱] محمد: ۱۱

[۲] مريم: ۵

[۳] الحديد: ۱۵

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۳۹۳

الا ما يتعذر فی حقه علیه السلام من المعتق و المعتق، فیدخل فی ذلك المالك للتصرف و «الاولی» المفید ملك التصرف علی الامة، و إذا كان أولى بالمؤمنین من أنفسهم، كان اماما، و تفصیل ذلك مودع فی موضعه.

و منها

قوله صلی الله علیه و آله: «من كنت ولیه، فهذا ولیه»

، و الولی المالك للتصرف بالسبق الى الفهم و ان استعمل فی غیره، و علی هذا

قال صلی الله علیه و آله: «السلطان ولی من لا ولی له»

یرید ملك التصرف فی عقد النکاح، یعنی ان الامام له الولاية فيه حیث لا عصبه، ثم لو سلمنا احتمال الولی لغیر ما ذکرناه علی حده، فهو كذلك یجب حمله علی الجميع، بناء علی ان کل لفظة احتملت معنیین بطریقه، فانه یجب حملها علیهما اجمع إذا لم یدل دلیل علی التخصیص.

و منها

قوله: «اللهم وال من والاه و عاد من عاداه»

و هذا یشهد بفضل علی علیه السلام و براءته من الکبائر، حیث دعا النبى الى الله بأن یوالی من والاه، و یعادى من عاداه، و لو جاز ان



یرتکب کبیره لوجبت معاداته، و متى وجبت معاداته لم یکن الله لیعدای من عاداه، كما لا یعدای من عادی مرتکبی الكبائر، بل هو من اولیائه فی الحقیقه، فلما قضی صلی الله علیه و آله بأنه یعدای من عاداه مطلقا من غیر تخصیص، دل علی حاله لا یقارف فیها کبیره، و بهذا یتظهر أن معاویه قد عاداه الله علی الحقیقه، لان المعلوم بلا مریه بأنه کان معادیا لعلی علیه السّلام و من عاداه الله انزله الله دار عذابه و هی دار البوار جهنم یصلونها و یئس القرار، و من کان عدو الله کیف یجوز الترحم علیه و التولی له، لولا-عمی الابصار و خبت الظواهر و السرائر و الانحراف عن العتره الاطهار و امام الابرار، و لو لم یرو الا حدیث الغدیر فی مناقب علی علیه السّلام لکفی فی رفع درجته و علو منزلته و قضی له بالفضل علی سائر الصحابه]-انتهی کلامه رحمه الله مع اختصار منه.

این عبارت فقیه حمید بر ثبوت امامت جناب امیر المؤمنین علیه السّلام از حدیث

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۱۰، ص: ۳۹۴

غدیر بوجوه عدیده دلالت ظاهره دارد. و اگر بسبب مزید وراء و لجاج و غایت انهماک در مکابره و اعوجاج، این همه تصریحات و افادات اکابر و اساطین عالی درجات را بسمع اصغا جا ندهند، و آن را بمقام قبول و التفات نهند. بلکه رگ گردن بمقابله آن دراز سازند، و تفوه بعجائب کلمات و غرائب هفوات آغازند بحمد الله و حسن توفیقه دلالت حدیث غدیر بر امامت جناب امیر المؤمنین علیه السّلام حسب افاده مولوی محمد اسماعیل که ابن اخ شاهصاحب است، و جمی غفیر و جمعی کثیر از اهل این دیار او را مقتدی و مطاع خود در امور دین می دانند، بلکه او را مجدد؟؟ دین در مائه ثلثه عشر می پندارند، ثابت می نمایم

### دلالت غدیر بگفتار محمد اسماعیل دهلوی

#### اشاره

پس بدان که مولوی محمد اسماعیل در رساله ای که آن را در بیان حقیقت امامت تصنیف کرده می گوید:

[نکته ثانی: امام نائب رسول است، آنچه سنه الله در بندگان خود بواسطه انبیا و رسل جاری فرمود، همان سنت بواسطه ائمه هم جاری می فرماید.

و از آن جمله اتمام حجت است به بعثت ایشان، یعنی تا وقتی که بعثت رسول متحقق نمی شود و جحود و انکار ایشان در اشقیا سر بر نمی زند انتقام ملک علام به نسبت اهل معاصی و آثام متحقق نمی گردد. قال الله تبارک و تعالی: وَ مَا کُنَّا مُعَذِّبِینَ حَتّٰی نَبْعَثَ رَسُوْلًا [۱]

و این اتمام [۱] الاسراء: ۱۵

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۱۰، ص: ۳۹۵

حجت به بعثت ائمه هم ثابت می گردد.

قال الله تعالی: وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا اَصْحَابَ الْقَرْیَةِ اِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ

[۱] الی آخر القصه.

مراد از این قریه «انطاکیه» است که حواریین حضرت روح الله بسوی ایشان مبعوث شده بودند، و آخر الامر اهل انطاکیه بایشان بجحود و انکار پیش آمدند، و در انتقام ملک علام گرفتار گردیدند.

و قال الله تعالی فیهِ ایضا: وَ مَا اَنْزَلْنَا عَلٰی قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا کُنَّا مُنْزِلِینَ، اِنْ کَانَتْ اِلَّا صَیْحَةً وَاحِدَةً، فَاِذَا هُمْ خَامِدُونَ [۲]

پس این معنی بالیقین باید فهمید، که چون در وقتی از اوقات امام قائم گردید، و دعوت او بر منصفه ظهور رسید، لا بد حجه الله بر جمیع اهل معصیت و فساد تمام شد، و وقت انتقام الهی از ایشان در رسید، پس گویا که معاصی و آثام بمعارضه و مقابله امام باتمام می‌رسد، و لا ریب به سر حد انتقام می‌کشد.

و از آن جمله مأمور شدن عباد است بتفحص ایشان و طلب و معرفت ایشان قال الله تعالی: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ [۳]

و مراد از «وسيله» شخصی است که أقرب الی الله باشد در منزلت، كما قال الله تعالی: أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ [۴]

، و أقرب الی الله باعتبار منزلت، اول رسول است، [۱] یس: ۱۳

[۲] یس: ۲۸-۲۹

[۳] المائدة: ۳۵

[۴] الاسراء: ۵۷

عِبَقَاتِ الانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۳۹۶

بعد از آن امام که نائب او است،

قال النبی صلی الله علیه و سلم: «ان أحب الناس الی الله يوم القيامة و أقربهم مجلسا امام عادل».

قال النبی علیه السلام: «من لم يعرف امام زمانه، فقد مات ميتة جاهلیة».

و از آن جمله ایفای بعض مواعید است که حق جل و علا- رسول خود را بآن موعود فرموده، پس بعض از آن را بدست پیغمبر بمرتبه ایفا رسانیده و بعضی دیگر را از دست نائبان او تمام گردانیده، كما قال الله تعالی:

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ [۱]

و ظاهر است که ابتدای ظهور دین در زمان پیغمبر صلی الله علیه و سلم بوقوع آمده، و اتمام آن از دست حضرت مهدی واقع خواهد گردید، همچنان است هلاک کسری و قیصر و تملک خزائن ایشان که آن جناب بآن موعود شده بودند، و ظهور آن از دست خلفای راشدین واقع گردیده.

و از آن جمله اتمام امر است که رسول بآن مأمور شده بودند، و ادای آن از امام صورت بست، قال الله تعالی: قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً [۲]

و ظاهر است که تبلیغ رسالت به نسبت جمیع ناس از آن جناب متحقق نگشته، بلکه امر دعوت از آن جناب شروع گردید، یوما فیوما بواسطه خلفای راشدین و ائمه مهیدین رو به تزیاد کشید، تا اینکه بواسطه امام مهدی باتمام خواهد رسید، و همین نیابت را در امور مذکوره الصدور «وصایه» می‌نامند، یعنی چنانکه وصی در طلب و ادای حقوق قائم مقام منیب می‌باشد، همچنین امام قائم مقام پیغمبر است در معاملات که [۱] الفتح: ۲۸

[۲] الاعراف: ۱۵۸

عِبَقَاتِ الانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۳۹۷

در میان خدا و رسول او منعقد گردیده.

و از آن جمله است ثبوت «ریاست»، یعنی چنانکه انبیاء الله را به نسبت امت یک نوعی از ریاست ثابت است که بملاحظه همان ریاست ایشان را امت این رسول می‌گویند، و این رسول را رسول این امت، و در بسیاری از امور دنیویه هم تصرف رسول در ایشان

جاری است، كما قال الله تعالى:

النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ

[۱] و در مقدمات اخرویه هم ولایت او ثابت قال الله تعالى: فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَؤُلَاءِ شَهِيداً [۲]

، همچنین امام را هم در دنیا و آخرت مثل این ریاست به نسبت مبعوث إلیهم ثابت است.

قال النبی صلی الله علیه و سلم: «أ لستم تعلمون انی أولی بالمؤمنین من أنفسهم؟» قالوا: بلی، فقال: «اللهم من كنت مولاه، فعلى مولاه»

و قال الله تعالى:

يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ

[۳] وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ [۴]

قال النبی صلی الله علیه و سلم: «انهم مسئولون عن ولایة على». انتهى.

و از آخر این عبارت بکمال وضوح و ظهور، کالنور علی قیل الطور، روشن است که حدیث غدیر دلالت بر امامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام دارد، زیرا که مولوی اسماعیل حدیث غدیر را دلیل این معنی گردانیده، که چنانچه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله را به نسبت امت خود نوعی از ریاست ثابت است، که بملاحظه همان ریاست ایشان را امت آن حضرت [۱] الاحزاب:

۶

[۲] النساء: ۴۱

[۳] الاسراء: ۷۱

[۴] الصافات: ۲۴

عِبْقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۳۹۸

می گویند، و آن حضرت را رسول این امت، و در بسیاری از امور دنیویه هم تصرف آن حضرت جاری است، و در مقامات اخرویه هم ولایت او ثابت، همچنین امام را هم در دنیا و آخرت مثل این ریاست به نسبت مبعوث إلیهم ثابت است.

پس هر گاه حدیث غدیر دلیل ثبوت ریاست مثل ریاست جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم و دلیل جریان تصرف آن حضرت در بسیاری امور دنیویه امت باشد، این عین دلالت بر امامت و خلافت است و لله الحمد علی ذلك.

پس جمیع تسویلات و تقریرات غرابت آیات مخاطب رفیع الصفات که بغرض ابطال دلالت حدیث غدیر بر امامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام تفوه بآن نموده، حسب افاده متینه برادرزاده شان «هَبَاءٌ مَثْوراً» گردید.

و نیز از این عبارت ظاهر است که آیه کریمه النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ

[۱] مثبت تصرف جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله در بسیاری از امور امت است، پس انکار شاه صاحب و مبالغه و اغراقشان در ابطال این دلالت هم حسب افاده برادرزاده شان باطل، و از حلیه صحت عاطل گردید، و کمال شناعة و فظاعت آن بمنصه ظهور رسید:

و نیز از این عبارت ظاهر است که مراد از آیه کریمه وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ

[۲] حسب ارشاد جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله آن است که اینها سؤال کرده خواهند شد از ولایت جناب امیر المؤمنین

علیه السلام، و مراد از ولایت آن حضرت که «مسئول عنها» است ولایت تصرف است. [۱] الاحزاب: ۶

[۲] الصافات: ۲۴

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۳۹۹

پس بحمد الله کمال بطلان انکار شاهصاحب نزول این آیه کریمه را در باب ولایت جناب امیر المؤمنین علیه السلام، و زعم تکذیب نظم قرآنی آن را، و حمل ولایت بر محبت، کما سبق نیز حسب افاده برادرزاده شان ظاهر و واضح شد.

و جلالت مرتبه، و علو شأن، و سمو درجه، و عظمت منزلت، و سناء فخر، و ارتفاع قدر مولوی اسماعیل هر چند ظاهرتر از آنست که محتاج اثبات باشد، لکن در اینجا بر عبارت مولوی صدیق [۱] حسن مشتمل بر مزید مدح و ثنا و تبجیل و اطرای او اکتفا می رود.

پس باید دانست که مولوی مذکور در کتاب «اتحاف النبلاء المتقین بإحياء مآثر الفقهاء المحدثين» گفته:

[محمد اسماعیل بن الشیخ عبد الغنی العمری بن مستند الوقت الشاه ولی الله المحدث الدهلوی رحمهم الله تعالی، یکی از ائمه دین، و فقهای متقین، و نبلی محدثین بوده، پدرش به عمر بیست و هشت سالگی دنیای فانی را بدرود کرد، مردی ذکی الطبع لودعی المعی بود، بسبب احترام منیه او را شهرت مثل دیگر اخوان خود دست بهم نداد، وی (رح) بعد وفات پدر بزرگوارش در کنار عم نامدار شاه عبد القادر دهلوی مؤلف «موضح قرآن» تربیت ظاهری و باطنی یافت، و بجای فرزند او بود، و هم زانوی ادب در تحصیل کمالات علمیه و عملیه و فضائل خاندان خود بخدمت اعمام کرام خود ته نموده، بذروه اعلی از علم و فضل رسید، جوهر ذکای او بغایت عالی افتاده بود، مقدمات عویصه و مشکلات علوم را زودتر ادراک می کرد، بمغز سخن می رسید، [۱] مولوی صدیق حسن

البخاری الهندی القنوجی المتوفی سنه (۱۳۰۷) ه

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۴۰۰

حکایات ذهانت و فطانت وی هنوز نقل هر مجلس و زیب هر محفل اهل علم است.

ولادت او تقریباً در سنه اثنتین و مائتین و ألف واقع شده. بیعت جهاد با سید احمد بریلوی مرید شاه عبد العزیز دهلوی بجا آورده، و سر خیل قافله حجاج و مجاهدین وی بود، این همه ترویج شریعت از شرق تا غرب، و رفع بدع و محدثات که می بینی، و این همه مذاکره علوم و کثرت صوم و صلاه و زکاء، و آبادی مساجد که در مردم هند مشاهده می کنی، هم بدولت جد و اجتهاد او، و مولوی عبد الحی مرحوم است، گویی در سرزمین هند مثل این دو بزرگوار که بجای دو وزیر شیخ خود بودند، در این کار در این دوازده صد سال کسی نبرخاسته، اسلام را بعهد ایشان رونقی دیگر حاصل شده، و سنن مأثوره محو شده را بعرق ریزی ایشان حیاتی تازه دست بهم داده، لا سیما حکایات برکات و عظ و نصائح محمد اسماعیل، و کثرت اهدای مردم به پند و اندرز آن ربانی جلیل چیزی است که موافق و مخالف در آن یک زبان است، نتوان گفت که چقدر رسوم اشراک و بدع از هم متلاشی شد، و محدثات و کفریات از عالم بدر رفت. نظم:

ماتت به بدع تمادی عمرها دهرا و کان ظلامها لا ینجلی

فعلا به الاسلام ارفع هضبه و رسا سواه فی الحضيض الاسفل

غلط امرء بابی علی قاسه هیهات قصر عن علاه ابو علی

لو ان رسطاليس يسمع لفظه من لفظه لعرفته هزة أفكل

و لو انهم جمعوا لديه تیقنوا أن الفضيلة لم تكن للاول

تخم اتباع سنت و اجتناب از بدعت که جد وی شاه ولی الله محدث

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۴۰۱

رضی الله عنه در این دیار کاشته بود، در عهد وی برگ و بار آورد، و هدایت آواز وی نهایت پذیرفت، در علوم معقول و منقول یاد پیشینیان از خاطر می برد، و در علم فروع و اصول ائمه آن را دورتر می نشانند، در هر علم که به او سخن رانی دانی که وی امام این فن است، و در هر فن که با وی مناظره کنی شناسی که وی حافظ این علم است، اصول فقه بر نوک زبان داشت، و علم حساب در

انگشتان، قرآن و حدیث خود محفوظ سینه او بود، و فقه و منقول مشق دیرینه او، هر چند مثل دیگر علماء اشتغال بتدریس و تعلیم نکرده، و عمری در کسب آن نگذرانیده، مگر در میدان امتحان به زور ذکای خداداد، و جودت طبع نقاد سبقت بر ممتحنین و اکابر علمای مشهورین می برد] .. الی آن قال:

[بالجمله از مؤلفات وی در فقه و حدیث و اصول و جز آن بعض رسائل موجود است، و همه نافع و نزد اهل حق مقبول، از آن جمله «رد الاشراک» است مشتمل بر دو باب در نفی اشراک و رسوم کفر و بدعات از احادیث، و «تقویة الایمان» ترجمه یک باب او است، و «تنویر العینین فی اثبات رفع الیدین»، و «اصول فقه» در کراسه واحده، و «صراط المستقیم»، و «رساله امامت»، و «ایضاح الحق الصریح فی أحكام المیت و الضریح» و این هر دو ناتمام است، و «مثنوی سلک نور» ناتمام، و «تنقید الجواب» در اثبات رفع الیدین، و جز آن

### در بطلان مناقشات دهلوی در دلالت حدیث غدیر

قوله: [چه احتمال است که اولی بالمحبه و اولی بالتعظیم مراد

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۴۰۲

باشد] [۱].

أقول: این احتمال هم مذهب سنی را از بیخ و بن بر می کند، چه هر گاه جناب امیر المؤمنین علیه السّلام «أولی بالمحبه و اولی بالتعظیم» علی العموم و الاطلاق بعد جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله بنسبت هر کس گردید افضلیت آن جناب بر شیوخ ثلاثه مثل فلق صبح بدرخشید، و بطلان غرائب افتعالات و اختراعات در افضلیت اینها بمنصه ظهور رسید، و خلافت ثلاثه بجهت فقدان شرط خلافت که افضلیت است باطل، و از حلیه صحت عاطل شد.

چه بدیهی است که «أولی بالمحبه، و اولی بالتعظیم» افضل است از دیگران که «أولی بالمحبه، و اولی بالتعظیم» نمی باشد، و عقل هیچ عاقلی تجویز نخواهد کرد که شارع مفضول را بنسبت افضل «أولی بالتعظیم» قرار دهد، چه مدار اکثریت محبت دینیه و زیادت تعظیم نیست مگر بر اکثریت فضیلت و زیادت شرف دینی، پس هر کسی که افضل خواهد بود همان کس «أولی بالمحبه و اولی بالتعظیم» خواهد بود.

و دلالت تعظیم بر فضل از افاده خود شاه صاحب ظاهر است که در «رساله سر جلیل» گفته اند:

[مقدمه چهارم: کل من أمرنا بتعظیمه، فهو ذو فضل.

در این مقدمه خدشه ای که بخاطر می رسد آن است که مادر و پدر کافر را نیز تعظیم و تذلل و بر و احسان واجب است، حال آنکه هیچ فضیلتی ندارند. جوابش آنکه تعظیم ایشان در عرف شرع تعظیم نیست، بلکه نوعی است از احسان و بر، و بر و احسان را تعظیم نتوان گفت، و مجرد [۱] تحفه اثنا عشریه: ۳۲۹

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۴۰۳

تذلل تعظیم نیست، لان الانسان قد يتذلل لمن يخاف ضرره، و چه قسم تعظیم ابوین کافرین در شرع مأمور به باشد، حال آنکه برائت از آنها واجب است.

قال الله تعالى: لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ

[۱] - الآية، و قال تعالى:

إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ

[۲]، بلکه تعظیم شرعی آنست که مبنی باشد بر محبت فی الله و لله و جوش از ته دل، و این معنی در غیر اهل فضل هرگز در شرع

وارد نشده، كما يدل عليه التفحص - انتهى.

از این عبارت ظاهر است که بنای تعظیم بر فضل است، پس هر که «اولی بالتعظیم» خواهد بود بلا شبهه «افضل» خواهد بود. و توهم احتمال تخصیص این اولویت بنسبت شیخین.

اولاً مدفوع است بآنکه تسویه ولایتین من جمیع الوجوه، که مخاطب بآن اعتراف کرده، این تأویل علیل را بخاک سیاه برابر ساخته. و ثانیاً افاده ابن حجر در «صواعق محرقة» که سابقاً منقول شد، اساس این توهم را برمیکنند، که از آن صاف ظاهر است که شیخین جناب امیر المؤمنین علیه السلام را مولای هر مؤمن و مؤمنه بمعنی «اولی بالاتباع و القرب» می دانستند، که بمخاطبه آن جناب گفتند: أمسیت یا ابن ابی طالب مولی کل مؤمن و مؤمنه.

پس باین نص صریح احتمال رکیک این تخصیص واهی باطل گردید، و نیز بجواب تصریح ثانی زبان قیل و قال البته لال است، که او گفته: [۱] المجادلة: ۲۲

[۲] الممتحنة: ۴

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۴۰۴

اصبحت مولای و مولی کل مؤمن.

و نیز حدیث مخاطبه حضرت: جبرئیل بعمر دربارہ تأکید ولایت، که در ما بعد مذکور می شود، نص قاطع بر بطلان اخراج ثانی بلکه اول هم باجماع مرکب از عموم کلام است.

پس حیرانم که چگونه حضرات اهل سنت شیخین را «اولی بالمحبة و اولی بالتعظیم» قرار می دهند، و ایشان را افضل از جناب امیر المؤمنین علیه السلام می گویند، و بخلاف ایشان با وصف مفضولیتشان بر خلاف دلائل عقلیه و نقلیه قائل می شوند.

عجب است که شاه صاحب در اینجا تجویز کنند که مراد جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله از حدیث غدیر «اولی بالمحبة و اولی بالتعظیم» باشد، و باز در «رساله سر جلیل فی مسئله التفضیل» که بعد ختم «تحفه» تصنیف نمودند، اثبات افضلیت شیخین از آن جناب قطعاً و حتماً نمایند، و والد ماجدشان در این باره داد دماغ سوزی دهند، و جزماً و یقیناً اولویت شیخین بمحبت و تعظیم ثابت سازند، و منکر آن را مخالف قرآن و سنت و عترت پندارند.

بالجمله کاش شاه صاحب اگر بدالات حدیث غدیر بر امامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام قائل نشده بوده اند، و آن را بمعنای «اولی بالمحبة و التعظیم» تجویز نموده، بر این قول خود قدم ثبات می فشرده اند، و بابطال آن نکث عهد و اخلاف عقد نمی کردند.

و فاضل تحریر جناب باقر علی خان حفه الله بالرحمة و الرضوان در «حجج باهره» بجواب این قول مخاطب فرموده:

[و بر فرضی که اولی بالمحبة و التعظیم مقصود باشد، منافی مدعای

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۴۰۵

ما نیست، چه کسی که اولی بمحبت دینی و تعظیم شرعی است از همه کس افضل است، و آنکه افضل است احق به خلافت است از مفضول.

در «صواعق» مذکور است:

[سئل شیخ الاسلام محقق عصره أبو زرعۀ الولی العراقی عن اعتقد فی الخلفاء الاربعة الافضلیة علی الترتیب المعلوم، و لكن یحب أحدهم اکثر هل یأثم؟ فأجاب بان المحبة قد تكون لامر دینی، و قد تكون لامر دنیوی، فالمحبة الدینیة لازمة للافضلیة، فمن كان أفضل كان محبتنا الدینیة له أكثر، فمتی اعتقدنا فی واحد منهم أنه أفضل ثم احبنا غیره من جهة الدین اکثر، كان تناقضاً، نعم ان احبنا غیر الافضل اکثر من محبة الافضل لامر دنیوی کقربا و احسان و نحوه فلا تناقض فی ذلك و لا امتناع، فمن اعترف بأن أفضل هذه الامة بعد نبینا صلی الله علیه و سلم أبو بکر، ثم عمر، ثم عثمان، ثم علی، لكنه أحب علیا اکثر من أبی بکر مثلاً فان كانت

المحبة المذكورة محبة دينية فلا معنى لذلك، إذ المحبة الدينية لازمة للافضلية كما قررناه، و هذا لم يعترف بأفضلية أبي بكر الا بلسانه و بقلبه، فهو مفضل لعلي لكونه أحبه محبة دينية زائدة على محبة أبي بكر و هذا لا يجوز، و ان كانت المحبة المذكورة دنيوية لكونه من ذرية علي، أو لغير ذلك من المعاني، فلا امتناع فيه - انتهى.

پس فرار از «أولى بتصرف» به أولى بمحبت و تعظیم مطلقاً نفعی به او نمی بخشد.

قوله: [و چه لازم که هر جا که لفظ «أولى» بشنویم، مراد «أولى بالتصرف» گیریم؟ قوله تعالى: إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا

[۱]، و پیداست که اتباع حضرت ابراهیم [۱] آل عمران: ۶۸.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۱۰، ص: ۴۰۶

أولى بتصرف در آن جناب نبوده اند [۱].

أقول: در آیه إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ

قرینه اتباع و مثل آن مانع است از اراده «اولویت بتصرف» بخلاف ما نحن فيه، فلا يقاس أحدهما على الآخر.

و ظاهر است که هر گاه «مولی» بمعنی «أولى» باشد و «أولى» مطلق است و تقیدی در آن واقع نیست، پس محمول بر اولویت در جمیع امور خواهد بود و هر گاه اولویت در جمیع امور ثابت شد، اولویت بالتصرف بالبداهة متحقق گردید.

و اما اینکه «أولى» بسبب عدم تقیید محمول بر اولویت در جمیع امور است، پس بافادات ائمه سنیه و اکابر ایشان ثابت است.

سابقاً شنیدی که زمخشری، و نيسابوری، و بیضاوی، و عینی، و غیر ایشان در تفسیر آیه النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ

[۲] اطلاق «أولى» را دلیل این معنی گردانیده اند، که آن حضرت «أولى» در جمیع امور است، و هر گاه بتصریحات ائمه محققین، و اکابر مفسرین، و اعظام مدققین، و امثال متبحرین، و أفاضل معتبرین، و أفاحم معتمدین مشایخ متسننین بکمال توضیح و تبیین ثابت است که اطلاق «أولى» دلالت دارد بر اولویت در جمیع امور، پس چونکه لفظ «مولی» در حدیث غدیر مطلق است، و تقیدی در آن غیر واقع، محمول بر عموم خواهد بود، پس اولویت بالتصرف بالقطع و یقین ثابت گردیده، و شبهات رکیکه و توجیهات سخیفه، و تشکیکات واهی، و تأویلات بارده، و اختراعات [۱] تحفه اثنا عشریة: ۳۲۹.

[۲] الاحزاب: ۶.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۱۰، ص: ۴۰۷

فاسده، و ابتداعات کاسده خود بخود مضمحل شد، و علاوه بر این ظاهر است (و لا كظهور النار على العلم) که مراد از مولائیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام همان است که مراد از مولائیت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم. و خود شاه صاحب فرموده اند که: [سوق کلام برای تسویه ولایتین است فی جمیع الاوقات و من جمیع الوجوه، چنانچه بر ظاهر است - انتهى.

و بدیهی است که مولائیت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله هر گاه بمعنی اولویت آن حضرت باشد، مراد از آن اولویت در جمیع امور خواهد بود بعین ما ذکره أساطین المفسرین فی آیه النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ

پس همچنین اولویت جناب امیر المؤمنین علیه السلام در جمیع امور باشد و اوهام منکرین خصام علی طرف الثمام. قوله: [سوم آنکه قرینه ما بعد صریح دلالت می کند که مراد از ولایت که از لفظ «مولی» یا «أولى» هر چه باشد فهمیده می شود، بمعنی محبت است و

هو

قوله: «اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه» [۱].

أقول: مستتر نماند که حضرات اهل سنت را در تأویل و توجیه حدیث غدیر طرفه اضطراب و تشویش دامنگیر شده، و همانا چون از



حق صریح و صدق صحیح رو تافته‌اند، به هر سو از تأویلات بعیده و توجیهات غیر سدید شتافته، فهم کالسائر علی غیر المنهج لا یزیده کثره السیر الا بعدا.

پس ملاک تأویل جمعی آنست که مراد از «مولی» در حدیث غدیر «ناصر و محب» است. [۱] تحفه اثنا عشریه: ۳۲۹.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۴۰۸

علی بن محمد قوشجی در «شرح تجرید» گفته:

[و بعد صحه الروایه، فمؤخر الخبر، أعنی

قوله: «اللهم وال من والاه»

يشعر بأن المراد بالمولى هو الناصر و المحب [۱].

و علی برهان الدین حلبی در «انسان العیون» در ذکر حدیث غدیر گفته:

[بل معنی ذلك عند العلماء الذين هم أهل هذا الشأن و عليهم الاعتماد فی تحقیق ذلك من كنت ناصره و مواليه و محبه و مصافیه، فعلى كذلك [۲].

و این تأویل لائق استعجاب اصحاب ألباب است، زیرا که این همه اهتمام بلیغ، و جد و کد شدید که سابقا شنیدی برای محض اظهار این معنی که جناب امیر المؤمنین علیه السّلام محب و ناصر کسی است که آن حضرت محب و ناصر او است، بعقل عاقل راست نمی آید، و هرگز احدی از ارباب دانش آن را بر جناب سرور کائنات صلی الله علیه و آله که عقل هر دو جهان به پاره‌ای از عقل مبارک آن جناب نمی‌رسد، تجویز نمی‌تواند کرد، مگر اینکه مراد از محبت و نصرت خاص که امرا و خلفا را به نسبت رعایا حاصل می‌شود، فعلى ذلك يتم المطلوب، در «حق الیقین» فرموده:

[اکثری مانند قوشجی و غیر او احتمالی که داده‌اند از روی اضطرار آنست که مراد ناصر و محب باشد، و بر هیچ عاقلی پوشیده نیست که بیان این معنی موقوف نبود بر جمع کردن مردم، در چنین وقتی، و در میان راه فرود آمدن، و بسیاری از احکام دین ضرورتر بود که حضرت این اهتمام در بیان آنها نفرمود، و ایضا این حکم را بمردم گفتن ضرور [۱] شرح التجرید للقوشجی: ۴۰۳. [۲] السیره الحلبیه ج ۳/۳۴۰.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۴۰۹

نمود، بلکه می‌بایست که حضرت امیر علیه السّلام را وصیت کند که یاری کن هر که من او را یاری کرده‌ام، و دوست بدار هر که من او را دوست می‌داشتم، و در خبر دادن باین امر فائده معتد بها نبود، مگر آنکه مراد بآن نوعی از محبت و نصرت باشد که امرا را نسبت رعایا باشد، یا مراد جلب محبت ایشان باشد نسبت به آن حضرت علیه السّلام، و واجب بودن متابعت ایشان او را، چون یاری می‌کنند ایشان را در جمیع مواطن، و دوست می‌دارد ایشان را بجهت ایمان، پس باز مدعای ما ثابت است - انتهى.

و بعض این حضرات بر بعد این تأویل متفطن شده می‌فرمایند که مراد از این حدیث ایجاب دوستی جناب امیر المؤمنین علیه السّلام بود، و ظاهر است که از گفتن این معنی که علی محب و ناصر کسی است که من محب و ناصر او بودم، ایجاب محبت آن جناب ثابت نمی‌شود، بلکه ایجاب محبت دیگران البته بر آن جناب ظاهر است، و بعض اساطین اهل سنت خود بر فساد این تأویل متنبه شده، رد آن نموده‌اند.

محب الدین طبری در «ریاض النضره» فرموده:

[قد حکى الهروى، عن أبی العباس ان معنى الحديث «من أحبني و يتولاني فليحب عليا و ليتوله»

و فيه عندی بعد، إذ كان قیاسه علی هذا التقدير أن يقول:

من كان مولای فهو مولی علی، و يكون المولى ضد العدو، فلما كان الاسناد فی اللفظ علی العکس بعد هذا المعنى [۱] - انتهى.

و آنچه محب طبری بعد این عبارت گفته:

[نعم یتجه ما ذکره من وجه آخر بتقدیر حذف فی الکلام علی وجه الاختصار [۱] الرياض النضرة ج ۱/۲۰۵.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۱۰، ص: ۴۱۰

تقدیره: من كنت مولاه، فسیل المولی و حقه أن يحب و يتولى فعلى أيضا مولى القربة منى و مكانته من تأييد الاسلام فليحبه و ليتوله كذلك [۱]- انتهى.

پس بدیهی است که این تقدیر حذف و اختصار از عجائب محیره افکار، و لائق تماشای اولی الابصار است، سبحان الله! چنین معنای واضح که اصلا محتاج به حذف و تقدیر نیست، و موافق استعمال قرآن و حدیث و لغت است، و صحابه کبارهم آن را فهمیده‌اند، و اکابر علماء هم تصریح بآن نموده‌اند، و احادیث عدیده و قرائن سدیده بر آن دلالت دارد، نزد شاه‌صاحب قابل اقبیح طعن و تشنیع و استهزا و سخریه باشد، که آن را موجب مساهلت در تبلیغ و مخالفت هدایت و ارشاد می‌پندارند و چنین معنای رکیک که بفهم هیچ عاقلی نمی‌آید، و هیچ دلیلی و قرینه بر آن دلالت نمی‌دارد، و گاهی کسی از صحابه آن را تقریر نکرده، و نه موافق استعمال است، نزد این حضرات سمت جواز داشته باشد، ان هذا لشیء عجاب! بالجمله چون در اراده معنی محب و ناصر از حدیث غدیر بعد صریح بود، بعض این حضرات مثل ابن حجر، و صاحب «صواعق» ایجاد کردند که از جمله معانی «مولى» محبوب هم است، و شاه ولی الله هم در «ازالة الخفا» ادعای آن نموده، و این دعوی مجرد از دلیل است، در کتب مشهوره مثل «صحاح» و «قاموس» و «فائق» و «نهایه» و «مجمع البحار» و «تاج المصادر»، و غیر آن [۲] محبوب را از جمله [۱] المصدر ج ۱/۲۰۵.

[۲] مثل «مفردات» راغب اصفهانی، و «اساس البلاغه» زمخشری، و «المغرب» تألیف أبی الفتح ناصر بن عبد السید بن علی المطرزی، و «مصباح المنیر»

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۱۰، ص: ۴۱۱

معانی «مولى» نوشته‌اند، سبحان الله! معنایی را که ائمه لغت ذکر کنند، و بدان تصریح سازند، مقبول نفرمایند، و معنی ایجادى خویش بدون اقامت دلیل ذکر سازند، و بلاینه و حجت آن را معتمد گردانید، بین تفاوت ره از کجا است تا بکجا! محل تعجب است که شاه‌صاحب در ابطال معنای واقعی لفظ «مولى» باین مثابه اهتمام کردند، که بر اهل عربیت افتراها و اکاذیب ساختند و یافتند، و وجه صحت معنایی که خود ذکر فرمودند، هرگز بیان نمودند و کابلی با وصف آنکه محبوب را از جمله معانی «مولى» شمرده، حیث قال:

[ولان المولى مشترك بين معان كالمالك، و العبد، و هو المعتقد، و الصاحب و القريب، کابن العم، و نحوه و الجار، و الحليف، و الصديق، و الناصر، و المنعم و المنعم عليه، و الرب، و النزيل، و المحب، و المحبوب، و التابع، و الظهير] باز حدیث را بر معنی محب و صدیق حمل کرده، حیث قال:

[و خاتمة الحديث و هى الجملة الدعائية قرينة واضحة على ان المراد بالمولى المحب و الصديق انتهى.

بحیرتم که هر گاه نزد کابلی محبوب از معانی «مولى» است، باز چرا از حمل حدیث بر آن اعراض کرده؟ مگر اینکه گفته شود که گو کابلی بتقلید صاحب «صواعق» محبوب را از جمله معانی آن گردانیده و از کذب و اختراع در لغت باکی نکرده، لکن از حمل حدیث بر معنی مخترع و افترا بر سید الانبیاء علیه و آله آلاف التحية و الثناء ترسیده، دست از حمل حدیث بر معنی غیر ثابت کشیده، و حزم و احتیاط شاه‌صاحب فی غریب شرح الکبیر، تألیف احمد بن محمد الفیومی، منه قدس سره.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۱۰، ص: ۴۱۲

(غلط گفتم!)، تخلیط و تلبیسشان لائق تماشای اولی الابصار است، که بر مجرد ادعای این معنی که مراد از ولایت که از لفظ «مولى» یا «اولی» هر چه باشد، فهمیده می‌شود محبت است، اکتفا فرمودند و بتصریح بیان نکردند، که آخر «مولى» را بر کدام معنی حمل

می‌کنند آیا بر محب یا محبوب؟ چون ظاهر است که بر تقدیر اراده لفظ محب از «مولی» ایجاب محبت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بر دیگران ثابت نمی‌شود، و بر تقدیر اراده محبوب از لفظ «مولی» اعتراض عدم ثبوت این معنی از لغت لازم می‌آید، لهذا از این تصریح اعراض کرده مفر خویش در این صورت فهمیدند، که حمل لفظ ولایت که از «مولی» یا «اولی» فهمیده می‌شود، بر محبت کردند، و ندانستند که بر این تقدیر طرف مقابل خواهد گفت: که اولاً بیان لفظ «مولی» بکنید که آن را بر کدام معنی حمل کرده‌اید؟ اگر بر محب حمل می‌کنید و مراد از «محبت» محبت جناب امیر المؤمنین علیه السلام برای دیگران است، پس در این صورت لزوم محبت دیگران بر جناب امیر المؤمنین علیه السلام ثابت می‌شود، نه ایجاب محبت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بر دیگران، چنانچه شما ادعا می‌کنید.

و اگر «مولی» را بر معنی محبوب حمل می‌کنید و مراد از «محبت» محبت دیگران برای جناب امیر المؤمنین علیه السلام است، پس باید که اولاً مجیء «مولی» بمعنی محبوب از لغت ثابت سازید، و دونه خرط القتاد؟؟ و از غرائب امور و عجائب دهور آنست که ابن اثیر جزری در «نهایه» نهایت غفول و ذهول را کاربند شده، که اولاً شانزده معانی برای لفظ «مولی» نقل کرده، و بعد از آن گفته که حدیث «من كنت مولاه، فعلى مولاه»

بر اکثر اسماء مذکوره محمول می‌شود، حال آنکه بدیهی است

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۴۱۳

که اکثر معانی مذکوره هرگز لائق آن نیست که حدیث مذکور بر آن حمل کرده شود و ادعای آن محض جزاف و اعتساف است، و منشأ آن جز عدم تدبر و ترک تأمل امری دیگر متصور نمی‌تواند شد، و عجب تر آنکه عبارت نهایه را فاضل رشید هم نقل کرده، و بر خلل بین آن متنبه نشده، در «ایضاح لطافة المقال» گفته:

[بعض علماء در این حدیث یعنی حدیث غدیر از لفظ «مولی» تصریح بصحت اراده حب (بالکسر) که مرادف محبوب است نموده‌اند، چنانکه صاحب «صواعق» می‌فرماید: و نحن و هم متفقون على صحة إرادة الحب (بالکسر) و على رضى الله عنه سيدنا و حبيبا- انتهى.

و نیز صاحب «صواعق» قبل از این بچند سطر مصرح است به اینکه محبوب نیز از معانی حقیقی «مولی» است، حیث قال: لانه أى لفظ المولى مشترك بين معان كالمتعق، و المعتقد، و المتصرف فى الامر، و الناصر، و المحبوب، و هو حقيقة فى كل منها- انتهى.

و همچنین صاحب «صواعق» محبوب را من جمله معانی حقیقی «مولی» گفته، حیث قال:

و لانه مشترك بين معان كالمالك، و العبد، و هو المعتقد، و الصاحب، و القريب كابن العم و نحوه، و الجار، و الحليف، و الصديق، و الناصر، و المنعم عليه، و الرب و النزيل، و المحب و المحبوب، و التابع، و الظهير- انتهى.

و بعض ذکر معانی «مولی» ذکر کرده گفته‌اند که حمل «مولی» در این حدیث بر اکثر معانی مذکوره جائز است، چنانکه ابن اثیر در «نهایه»، و محمد طاهر فتنی [۱] در «مجمع البحار» فرموده‌اند: قد [۱] الفتنی: محمد طاهر الصدیقى الهندى جمال الدين المقتول سنة (۹۸۶) هـ.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۴۱۴

تکرار ذکر المولى فى الحديث و هو اسم يقع على جماعة كثيرة، فهو الرب و المالك و السيد و المنعم، و المعتقد، و الناصر، و المحب و التابع و الجار، و ابن العم، و الحليف، و العقيد، و الصهر، و العبد، و المعتقد، و المنعم عليه- انتهى.

و بعد آن فرموده:

و منه

الحديث «من كنت مولاه، فعلى مولاه»

يحمل على أكثر الاسماء المذكورة- انتهى.

و صاحب «تحفه» نیز «مولی» را در این حدیث بلفظ «دوست» ترجمه کرده، کما سیأتی، و دوست در فارسی ترجمه حب بمعنی محبوب است کما فی «الصرح» انتهى ما فی «الایضاح».

فقیر می گویم: با وصف امعان نظر وجهی برای حمل «مولی» بر «حب» بالكسر که مرادف محبوب است نه بر محبوب، بخاطر فاطر نمی رسد، چه هر گاه نزد صاحب «صواعق» محبوب از معانی حقیقه (مولی) است، پس حیرانم که چرا عدول از آن نموده، آن را بر حب بالكسر انداخته؟! مع هذا مجيء «مولی» بمعنی حب بالكسر هم دلیلی می خواهد یا مجرد ادعا کفایت می کند؟ سبحان الله! ائمه قوم بر مجيء «مولی» بمعنی «أولی» این همه خرافات انگیخته اند، و خود چنین تأویلات و توجیهات بی سر و پا ذکر می کنند، که اصلاً سند آن بیان نمی کنند.

و از عجائب آنست که صاحب «صواعق» بر محض ادعای صحت اراده حب از «مولی» اکتفا نکرده، دعوی اجماع شیعه و سنی بر صحت این اراده نموده، و عجب که فاضل رشید چگونه چنین کلام

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۴۱۵

مختل النظام بمقابله اهل حق ذکر نموده! و آنچه فاضل رشید افاده نموده که صاحب «صواعق» محبوب را از جمله معانی حقیقه «مولی» گفته، پس آن هم محل استعجاب است، زیرا که کابلی با وصف این ادعا حدیث را بر محب حمل کرده کما سمعت آنفا. اما آنچه فرموده که بعض دگر الخ پس دانستی که افاده ابن اثیر از غرائب افادات است، و نقل فاضل رشید از آن هم أغرب. ظاهراً ابن اثیر، و رشید تحریر معنای لفظ «اکثر» و لحاظ اضافت آن بأسماء مذکوره، و تعداد اسمای مذکوره در ذهن عالی نداشته، بلا تدبر، دفعاً، لافادات اهل الحق و توهینا لها، که افاده دلالت «مولی» در این حدیث بر معنای اولی بالتصرف یا متصرف فی الامر و مثل آن می کنند، چنین افاده فرموده اند که حمل این حدیث بر اکثر اسماء مذکوره جائز است.

و آنچه فاضل رشید، افاده فرموده که صاحب «تحفه» نیز «مولی» را در این حدیث بلفظ «دوست» ترجمه کرده، پس مدفوعست با آنکه شاه صاحب بسبب غایت ذکا بر بیان حاصل معنی اکتفا کرده، گفته اند:

[پس هر که مرا دوست دارد، علی را دوست دارد] [۱] انتهى.

و ظاهر است که این ترجمه لفظی فقره

«من كنت مولاه، فعلى مولاه»

نیست تا ادعا کرده شود که شاه صاحب در آن «مولی» را بدوست ترجمه کرده اند، بلکه این بیان حاصل معنی است، و از آن هرگز ثابت نمی شود که در آن «مولی» را بر محبوب حمل کرده اند یا بر محب حمل نموده، و استفاده أمر بمحبت بسبب حذف و تقدیری

که محب طبری [۱] تحفه اثنا عشریه: ۳۳۱

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۴۱۶

ذکر نموده، فرموده مثال

**«اسماء ناقلین روایت تعمیم جناب رسالت مآب حضرت امیر را روز غدیر»**

۱- سلیمان بن داود بن الجارود أبو داود الطیالسی البصری المتوفی (۲۰۳/۲۰۴).

۲- عبد الله بن محمد بن أبي شيبة العبسی المتوفی سنه (۲۳۵) هـ.

۳- أحمد بن منیع البغوی بن عبد الرحمن المتوفی سنه (۲۴۴) هـ.

۴- أحمد بن الحسین بن علی البیهقی المتوفی سنه (۴۵۸) هـ.

۵- محب الدین أحمد بن عبد الله الطبری المتوفی سنه (۶۹۴) هـ.

۶- ابراهیم بن محمد الحموی المتوفی سنه (۷۲۲) هـ.

۷- محمد بن یوسف الزرندی المتوفی سنه (۷۴۷) هـ.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۱۰، ص: ۴۳۹

۸- علی بن محمد المعروف بابن الصباغ المتوفی سنه (۸۵۵) هـ.

۹- جلال الدین عبد الرحمن بن أبی بکر السیوطی المتوفی سنه (۹۱۰/۹۱۱) هـ.

۱۰- جمال الدین عطاء الله بن فضل الله المحدث المتوفی (۹۲۶/۱۰۰۰) هـ.

۱۱- علاء الدین علی بن حسام الدین الشهیر بالمتقی المتوفی سنه (۹۷۵) هـ ۱۲- محمود بن علی الشیخانی القادری ۱۳- أحمد بن محمد قشاشی المتوفی سنه (۱۰۷۱) هـ.

در «کنز العمال» ملا علی متقی مذکور است:

«عن علی قال: «عمنی رسول الله صلی الله علیه و سلم یوم غدیر خم بعمامة فسدلها خلفی» و فی لفظ: «فسدل طرفیها علی منکبی»، ثم قال: «ان الله أمدنی یوم بدر و حنین بملائکة یعمون هذه العمه».

و قال: «ان العمامة حازه بین الکفر و الایمان» و فی لفظ: «بین المسلمین و المشرکین».

و رأى رجلا یرمی بقوس فارسیه، فقال: ارم بها، ثم نظر الى قوس عربیه فقال: علیکم بهذه و أمثالها و رماح القنا، فان بهذه یمکن الله لکم فی البلاد و یؤید لکم.

ش ط و ابن منیع ق [۱].

و محب الدین أحمد بن عبد الله الطبری در «ریاض النضره» در فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته:

[ذکر تعمیمه ایاہ بیده عن عبد الاعلی [۲] بن عدی البهرانی: ان رسول الله [۱] کنز العمال ج ۸/۶۰، و المراد من (ش) هو ابن أبی شیبہ عبد الله بن محمد و من (ط) أبو داود الطیالسی، و من (ق) البیهقی.

[۲] عبد الاعلی بن عدی البهرانی قاضی حمص، له ترجمه فی الجرح

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۱۰، ص: ۴۴۰

صلی الله علیه و سلم دعا علیا یوم غدیر خم، فعممه و ارخی عذبه من خلفه [۱].

و شهاب الدین أحمد در «توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل» گفته:

[عن جعفر بن محمد، عن أبیه، عن جده رضی الله عنه تعالی عنهم، ان رسول الله صلی الله علیه و آله عمم علی بن أبی طالب کرم الله وجهه عمامته السحابه، و أرخاها من بین یدیه و من خلفه، ثم قال صلی الله علیه و آله و بارک و سلم: «اقبل فاقبل»، ثم قال صلی الله علیه و آله و بارک و سلم: «ادبر فادبر»، فقال صلی الله علیه و آله و بارک و سلم: «هكذا جائتني الملائكة»، ثم قال صلی الله علیه و آله و بارک و سلم:

«من كنت مولاه، فعلى مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، و انصر من نصره و اخذل من خذله».[۱]

و ابراهیم بن محمد الحموی در کتاب «فرائد السمطين فی فضائل المرتضى و البتول و السبطین» علی ما نقل عنه گفته:

[اخبرنا القاضی جلال الدین أبو المناقب محمود بن مسعود بن أسعد بن العراقی الطاوس القزوينی إجازة، بروایته عن الشیخ امام الدین عبد الکریم [۲] ابن محمد بن عبد الکریم إجازة، قال: أنبأنا أبو منصور شهردار بن شیرویه بن شهردار الحافظ إجازة، قال: أنبأنا أبو

زكريا [۳] يحيى بن عبد الوهاب بن والتعديل لابن أبي حاتم ج ۶/۲۵. [۱] رياض النضرة: ج ۲/۲۸۹. [۲] عبد الكريم الراعى القزوينى المتوفى سنة (۶۲۳) هـ - [۳] ابو زكريا الحافظ المعروف بابن منده المتوفى سنة (۵۱۱) هـ - وقد تقدم ذكره. عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۴۴۱

الامام أبى عبد الله محمد بن اسحاق بن محمد بن يحيى بن منده الحافظ بقراءتى عليه باصفهان فى داره، أنبأنا ابو عمر عثمان بن محمد بن أحمد بن سعيد الخلال، أنبأنا أبو أحمد عبد الله بن يعقوب بن اسحاق بن ابراهيم بن جميل، أنبأنا جدى اسحاق، [۱] اخبرنا أحمد بن منيع، عن على بن [۲] هاشم، عن أشعث بن [۳] سعيد، عن عبد الله [۴] بن بسر، عن أبى راشد، عن على بن أبى طالب، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «ان الله عز وجل أيدنى يوم بدر وحنين بملائكة معتمين هذه العمه، و العمه الحاجز بين المسلمين و المشركين». قاله صلى الله عليه وآله لعلى: «لما عممه يوم غدير خم بعمامة سدل طرفها على منكبيه [۵]. و نیز در آن مذکور است:

أنبأنى عبد المنعم ابن يحيى بن ابراهيم الزهرى، عن نقيب الهاشميين [۱] اسحاق بن ابراهيم بن محمد بن جميل أبو يعقوب الاصفهاني المتوفى سنة (۳۱۰) عر (۱۱۷) سنة. [۲] على بن هاشم: بن البريد ابو الحسن الخزاز الكوفى المتوفى سنة (۱۸۱) هـ. [۳] اشعث بن سعيد: ابو الربيع السمان البصرى له ترجمه فى الجرح والتعديل للرازى ج ۲/۲۷۲. [۴] عبد الله بن يسر: الجبرانى الحمصى، ترجمه الذهبى فى الميزان ج ۲/۳۹۶ و روى الحديث المذكور عنه. [۵] فرائد السمطين ج ۱/۷۵. عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۴۴۲

بواسطة أبى طالب عبد السمیع [۱] إجازة، أنبأنا شاذان [۲] بن جبرئيل بقراءتى عليه أنبأنا محمد بن عبد العزيز القمى، أنبأنا حاكم الدين محمد بن أحمد بن على، قال: حدثنا الحافظ ابو نصر الحسن بن محمد بن ابراهيم املاء، قال: حدثنا أحمد بن محمد بن عبد الله الخليلى ببلخ، قال: حدثنا ابو القاسم [۳] على بن أحمد ابن محمد الخزاعى، قال: نبأنا الهيثم بن كليب [۴] الشاشى: قال: نبأنا عبد الرحمن [۵] ابن منصور الحارثى، قال: نبأنا أحمد بن عيسى بن عبد الله المعروف بأبى طاهر [۶]، حدثنى أبى، عن أبيه، عن جعفر بن محمد، قال: حدثنى أبى، عن جدى: ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عمم على بن أبى طالب رضى الله عنه عمامته السحاب، فادخلها من بين يديه و من خلفه، ثم قال: «اقبل فاقبل»، ثم قال: «أدبر فادبر»، قال: «هكذا جائتنى الملائكة» [۷]. [۱] أبو طالب بن عبد السمیع الهاشمى: عبد الرحمن بن محمد بن عبد السمیع الواسطى المقرئ المعدل المتوفى سنة (۶۲۱) هـ.

[۲] شاذان بن جبرئيل: بن اسماعيل القمى نزىل المدينة كان حيا سنة (۵۵۸) هـ.

[۳] ابو القاسم الخزاعى: على بن أحمد بن محمد البلخى المتوفى سنة (۴۱۱) هـ.

[۴] الهيثم بن كليب الشاشى: الحافظ أبو سعيد المتوفى سنة (۳۳۵) هـ.

[۵] عبد الرحمن الحارثى: بن محمد بن منصور أبو سعيد البصرى المتوفى بسامراء سنة (۱۷۱) هـ.

[۶] ابو طاهر العلوى: أحمد بن عيسى بن عبد الله بن محمد بن عمر بن على بن أبى طالب عليه السلام.

[۷] فرائد السمطين ج ۱/۷۶.

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۴۴۳

أنبأنى الشيخ المسند شرف الدين ابو الفضل بن عساكر الدمشقى [۱]، باسناده عن الشيخ الحرستاني [۲]، إجازة عن أبى محمد عبد الجبار [۳] بن محمد البيهقى إجازة، عن أبى الحسن [۴] على بن أحمد المفسر، قال: أنبأنا ابو منصور [۵]، البغدادي، قال: أنبأنا ابو الحسن محمد بن عبد الله بن زياد الدقاق، أنبأنا محمد بن ابراهيم البوشنجى [۶]، أنبأنا عبيد الله بن محمد بن حفص القرشى، و يعرف بابن عائشة، حدثنى ابو الربيع السمان، حدثنا عبد الله بن بسر، عن أبى راشد الحرانى عن على بن ابى طالب عليه السلام قال: عممنى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يوم غدير خم بعمامة فسدل طرفها على منكبى، و قال: ان الله أمدنى [۷] يوم بدر بملائكة معتمين

بهذه العمامة [۸]. [۱] ابن عساكر شرف الدين ابو الفضل أحمد بن هبة الله بن أحمد الدمشقي المتوفى سنة (۶۹۹) هـ.

[۲] الحرستاني: عبد الكريم بن عبد الصمد بن محمد الانصاري الدمشقي المتوفى سنة (۶۶۲) هـ.

[۳] أبو محمد عبد الجبار بن محمد بن أحمد الخواري البيهقي النيسابوري المتوفى سنة (۵۳۶) هـ - و الظاهر أنه سقط بين الحرستاني و عبد الجبار راو واحد.

[۴] هو الواحدى المفسر المتوفى سنة (۴۶۸) تقدم ذكره.

[۵] أبو منصور البغدادي عبد القاهر بن طاهر الشافعي المتوفى سنة (۴۲۹) هـ.

[۶] البوشنجي: محمد بن ابراهيم أبو عبد الله المحدث الخراساني المتوفى سنة (۲۹۱).

[۷] فى المصدر المطبوع: أيدنى.

[۸] فرائد السمطين ج ۱/۷۶.

عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۴۴۴

و محمد بن يوسف زرندي در «نظم درر السمطين» گفته:

[عن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن جده: ان رسول الله صلى الله عليه و آله عمم على بن أبى طالب عمامته السحابة، و ارخى من بين يديه و من خلفه، ثم قال: «اقبل فأقبل»، ثم قال: «أدبر فأدبر»، فقال: هكذا جائتني الملائكة»، ثم قال: «من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، و انصر من نصره و اخذل من خذله» [۱] - الخ.

و نور الدين على بن محمد المعروف بابن الصباغ در «فصول مهمه فى معرفة الائمة» گفته:

[عن على بن أبى طالب رضى الله عنه، قال: «عممنى رسول الله صلى الله عليه و سلم يوم غدیر خم بعمامة، فسدل طرفها على منكبى و قال: ان الله تعالى أمدنى يوم بدر حنين بملائكة متعممين هذه العمامة» [۲].

و جمال الدين محدث در «أربعين فضائل جناب امير المؤمنين عليه السلام» گفته:

[نرجع الى حديث غدیر خم فنقول: و

رواه جعفر بن محمد، عن أبيه، عن جده عليهم السّلام و فيه من الزيادة ان رسول الله صلى الله عليه و آله عمم على بن أبى طالب عمامته السحابة ارخاها بين يديه و من خلفه، ثم قال: «اقبل فأقبل»، ثم قال: «أدبر فأدبر»، فقال: «هكذا جائتني الملائكة يوم بدر»، ثم قال: «من كنت مولاه، فعلى مولاه» الحديث .

و محمود بن محمد بن على الشیخانى القادرى المدنى در «صراط سوى» گفته: [۱] نظم درر السمطين: ۱۱۲.

[۲] الفصول المهمة: ۲۷.

عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۴۴۵

[و فى «الفصول المهمة» أيضا عن على بن أبى طالب رضى الله عنه، قال: «عممنى رسول الله صلى الله عليه و سلم يوم غدیر خم بعمامة، فسدل نمرقها على منكبى و قال: ان الله تعالى أمدنى يوم بدر و حنين بملائكة معتمين هذه العمامة»

و شيخ أحمد بن يونس بن محمد القشاشى در كتاب «السمط المجيد فى سلاسل التوحيد» گفته:

[قلت لنا اتصال بطريق كميل بن زياد [۱] من جهة الشيخ نجم الدين الكبرى [۲] من طريق شيخه اسماعيل القصرى و قد مر بعض أسانيدھا الى النجم الكبرى و لنورد غيره تبركا و تأييدا.

فنقول: لبست الخرقة من شيخنا أبى المواهب أحمد بن على الشناوى [۳] قدس سره و هو من والده على بن عبد القدوس الشناوى، و هو من الشيخ عبد الوهاب بن احمد الشعرانى [۴]، و هو من شيخ الاسلام زين الدين [۵] أبى يحيى زكريا بن محمد الانصارى السبكي القاهرى، و هو من محمد بن عمر الواسطى الاصل العمرى، و هو من الشيخ أبى العباس أحمد الزاهد، و هو من شهاب الدين [۱]



کمیل بن زیاد: بن نهیک النخعی من اصحاب أمير المؤمنين عليه السلام قتله الحجاج سنة (۸۲).

[۲] نجم الدين أحمد بن عمر الصوفي المقتول سنة (۶۱۸) هـ.

[۳] الشناوی: أحمد بن علی بن عبد القدوس المصري المتوفى سنة (۱۰۲۸).

[۴] الشعرانی: ابو المواهب عبد الوهاب بن احمد الشافعی المتوفى سنة (۹۷۳) هـ.

[۵] زين الدين ابو يحيى زكريا بن محمد الانصارى المصرى الشافعى المتوفى سنة (۹۲۶) هـ.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۴۴۶

الدمشقی، و هو من عبد الرحمن الشرقي، و هو من أحمد الرودباری، و هو من الشيخ رضى الدين على بن سعد بن عبد الجليل الغزنوی المعروف بلالا، و هو من المجد البغدادي، و هو من الشيخ نجم الدين أبي الجنب أحمد بن عمر بن محمد الخوارزمي الخيوقى المشهور بالكبرى، و هو من الشيخ اسماعيل القصرى، و هو من الشيخ محمد بن المانكيل، و هو من الشيخ داود بن محمد المعروف بخادم القصرى، و هو من الشيخ أبي العباس بن ادریس، و هو من الشيخ أبي القاسم بن رمضان، و هو من الشيخ بن أبي يعقوب الطبرى، و هو من الشيخ عبد الله بن عثمان، و هو من الشيخ أبي يعقوب النهرجورى، و هو من الشيخ أبي يعقوب السوسى، و هو من عبد الواحد بن زيد، و هو من كمیل بن زیاد، و هو من على لبسها من يد النبى صلى الله عليه و سلم

فقد رويانا بالسند السابق الى الحافظ جلال الدين السيوطى، انه قال فى «الجامع الكبير»: معزوا الى ابن أبي شيبة و الطيالسى، و ابن منيع، و البيهقى ما نصه عن على رضى الله عنه، قال: «عمنى رسول الله صلى الله عليه و سلم يوم غدير خم بعمامة فدلاها خلفى» و فى لفظ: «فدلى طرفها على منكبى» ثم قال: ان الله أمدنى يوم بدر و حينئذ بملائكة يعتمون هذه العممة و قال: «ان العمامة حائزة بين الكفر و الايمان» و فى لفظ: «بين المسلمين و المشركين» الحديث.

و قال ابن شاذان فى مشيخته عن على رضى الله عنه: ان النبى صلى الله عليه و سلم عممه بيده فذنب العمامة من ورائه و من بين يديه، ثم قال له النبى صلى الله عليه و سلم: «ادبر فادبر، ثم قال: «اقبل فأقبل» و أقبل النبى صلى الله عليه و سلم على أصحابه، فقال: «هكذا يكون تيجان الملائكة» [۱]. انتهى.

و محتجب نماند كه شيخ احمد قشاشى صاحب «سمط مجيد» كه [۱] السمط المجيد فى سلاسل التوحيد: ۹۹

عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۴۴۷

استدلال و احتجاج بحديث تعميم جناب امير المؤمنين عليه السلام روز غدیر نموده، از اكابر و اعظم مشايخ اجازة والد مخاطب است، چنانچه مخاطب در رساله «اصول حديث» گفته:

[آخر حضرت والد ماجد در مدینه منوره و در مكه معظمه از اجله مشايخ حرمين اين علم باستيعاب و استقصا فرا گرفتند، و بيشتر استفاده ایشان از جناب حضرت شيخ ابو طاهر مدنى قدس سره بود كه يگانه عصر خود بودند، در اين باب (رحمة الله عليه و على أسلافه و مشايخه)، و از حسن اتفاقات آنكه شيخ ابو طاهر قدس سره سند مسلسل دارند بصوفيان و عرفا تا شيخ زين الدين زكريا انصارى، و هو انه أخذ عن أبيه الشيخ ابراهيم الكردى، و هو عن الشيخ أحمد القشاشى، و هو عن الشيخ أحمد الشناوى، و هو عن والده الشيخ عبد القدوس الشناوى، و أيضا عن الشيخ محمد بن أبي الحسن البكرى، و أيضا عن الشيخ محمد بن احمد الرملی، و أيضا عن الشيخ عبد الرحمن بن عبد القادر بن فهد، و هؤلاء كلهم من أجلة المشايخ العارفين بالله .

و محمد بن فضل الله المحبى در كتاب «خلاصة الاثر فى أعيان القرن الحادى عشر» فضائل عليه و مدائح سنيه و مفاخر و فيه و مآثر بهيه قشاشى بيان نموده، چنانكه گفته:

[السيد احمد بن محمد بن يونس المدعو عبد النبى بن احمد بن السيد علاء الدين على بن السيد الحسيب النسيب يوسف بن حسن بن يس البدرى نسبة الى السيد بدر الولى المشهور المدفون بزوايته بوادى النور ظاهر القدس الشريف و له ذرية لا يحصون كثرة. قال

صاحب «الانس الجلیل بتاریخ القدوس و الخلیل»: و مناقبهم لا تحصی. و ذکر منهم جماعة و ساق نسب السيد بدر،

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۴۴۸

فقال: بدر بن محمد بن يوسف بن بدر بن يعقوب بن مظفر بن سالم بن محمد بن زيد بن علي بن الحسن بن العريض الاكبر بن زيد بن زين العابدين علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب رضي الله عنه.

الا ان الشيخ احمد كان يخفي نسبه اكتفاء بنسب التقوى المفضى التنصل من أسباب الفخر و الجاه في الدنيا، فتبعته على ذلك ذريته، و كانت والدته الشيخ محمد المدني من ذرية سيدنا تميم الداري رضي الله عنه، و هم كثيرون بيت المقدس، و والدته صاحب الترجمة من بيت الانصارى، و لهذا كان يكتب بخطه احمد المدني الانصارى، و تارة سبط الانصار و رباه والده و اقرأه بعض المقدمات الفقهية على مذهب الامام مالك، لان والده تمذهب بمذهب شيخه الشيخ محمد بن عيسى التلمساني كان من كبراء العلماء و الاولياء بالمدينة، و رحل به والده الى اليمن في سنة احدى عشرة بعد الالف، فأخذ عن أكثر علمائه و اوليائه، خصوصا شيوخ والده الموجودين إذ ذاك، كالشيخ الامين بن الصديق المراوحى، و السيد محمد الغرب، و الشيخ احمد السطحيه الزيلعي، و السيد علي القبع، و الشيخ علي مطير.

و مكث عند والده مدة، ثم حدث له وارد مزعج، فخرج سائحا من اليمن حتى وصل الى مكة و مكث بها مدة، و صحب جماعة كالسيد أبي الغيث شجر، و الشيخ سلطان المجذوب.

و عاد الى المدينة و صحب بها الشيخ احمد بن الفضل بن عبد النافع بن الشيخ الكبير محمد بن عراق، و الشيخ الولي عمر بن القطب بدر الدين العادلي، و الشيخ شهاب الدين الملكاني و غيرهم، ثم لزم الشيخ الكبير احمد بن علي الشناوى الشهير بالخامى، و تمذهب بمذهبه و سلك طريقه، و قرأ كتباً في مشربه و أخذ عنه الحديث و غيره، و لا زال ملازماً له حتى اختص به و زوجه ابنته

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۴۴۹

و استخلفه، ثم أخذ عن رفيق شيخه في الارادة السيد أسعد البلخي و لازمه حتى مات، و ورث أحواله، ثم صحب خلقاً يطول تعداد أسمائهم و كان جملة من أخذ عنهم في طريق الله تعالى نحو مائة شيخ:

منهم الشيخ عبد الحكيم خاتمة أصحاب الغوث مؤلف «الجواهر الخمس».

و منهم العلامة المنلا شيخ الكردي، قرأ عليه في العربية، و غيرها، و لم يزل على قوة حاله، حتى انتفع به الناس على اختلاف طبقاتهم، و انتشر صيته و كثرت أتباعه في اقطار الارض و شهد له أولياء وقته بأنه الامام المفرد، كالشيخ أيوب الدمشقي، فانه كتب إليه كتباً يقول في بعضها: اني لاعلم ان لكل وقت صمدا و انك و الله صمد في هذا الوقت.

و منهم الولي العارف بالله تعالى، مقبول المحجب الزيلعي، و السيد عبد الله بن شيخ العيدروس بحيث انه أخذ عنه في أيام زيارته المدينة.

و منهم السيد العلامة الولي بركات التونسي، و السيد عبد الخالق الهندي.

بل أخذ عنه كبار الشيوخ، كالسيد العارف بالله عبد الرحمن المغربي الادريسي و الشيخ عيسى المغربي الجعفري، و الشيخ مهنا بن عوض بامزروع، و السيد عبد الله بافقيه، و جماعة من علماء السادة بنى علوى، و من فقهاء اليمن من جعمان و غيرهم.

و منهم نتيجة النتائج خليفته الروحاني ابراهيم بن حسن الكوراني السهراني فانه به تخرج و بعلومه انتفع لازمه مدة حياته، و صار خليفته في التربية و الارشاد بعد مماته.

و له مؤلفات كثيرة الموجود منها نحو خمسين مؤلفاً، منها: «حاشية على المواهب» و «حاشية على الانسان الكامل» للجليلي و «حاشية على الكمالات الالهية»، له، و «شرح حكم بن عطاء الله» في مجلد ضخيم، و «شرح عقيدة ابن عفيف»

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۴۵۰

و «کتاب النصوص»، و «الکثر الاسنی فی الصلوة»، و «السلم علی الذات المکملۃ الحسنی»، و «عقیده» منظومه فی غایه الحسن و الاختصار.

و کان امام القائلین بوحده الوجود، حافظا للمراتب الشرعیة، متضلعا من أذواق السنۃ، کثیر النوافل و الصیام، کامل العقل و الوقار، و وصل الی مقام الختمۃ فی عصره. فقد قال فیما وجد بخطه علی هامش رسالۃ العارف بالله سالم بن أحمد بن شیخان باعلوی المسماء ب «شق الحیب فی معرفۃ رجال الغیب» عند قوله: و الختم و هو واحد فی کل زمان یختم الله به الولاية الخاصة و هو الشیخ الاکبر، انتهى ما نصه: الذی یتحقق وجدانه ان الختمۃ الخاصة مرتبة الهیة ينزل بها کل أحد لها حسب وقته و زمانه غیر منقطعة أبد الآباد الی أن یبقی علی وجه الارض من یقول: الله الله، لعدم خلو المراتب الالهیة عن القائمین بها حتی یصیر القائم بها كالصفر الحافظ لمرتبة العدد فیما قبله و بعده، و بأنفاسه تتم الصالحات و تقضى الحاجات، و قد تحققنا بذلك حقا و نزلنا منازلہ صدفا و ممن رأیته من مشایخی من أهل الختمۃ المذكورة سندا متصلا منهم إلینا من غیر انقطاع باذن الله تعالى خمسة أنفس سادسهم کلبهم لا رجما بالغیب و ربه، ثم قال بعدها: قال عبد الجمیع أحمد بن محمد المدنی و مثله لا یتکلم بمثل هذا الکلام الا عن اذن الهی و نفت روعی. و له دیوان شعر، منه قوله:

اضاءت لنا بالرقمتین علی نجد لوامع أنوار فهیجن لی وجدی [۱]

قوله: [پس معلوم شد که منظور آن جناب افاده همین معنی بود که بی تکلف از این کلام فهمیده می شود، یعنی محبت علی فرض است مثل پیغمبر، و دشمنی او حرام است مثل دشمنی پیغمبر، و همین است مذهب [۱] خلاصۃ الاثر ج ۱/۳۴۳.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۴۵۱

اهل سنت و جماعت، و مطابق است فهم اهل بیت را].

أقول: از بیان سابق معلوم شد که منظور آن جناب افاده همین معنی بود که بی تکلف از این کلام فهمیده می شود، یعنی اولویت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بتصرف ثابت است، مثل اولویت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله بتصرف، و اطاعت آن حضرت فرض است، مثل اطاعت جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم، و همین است مذهب اهل دیانت و امانت، و مطابق است فهم اهلیت اطهار و صحابه کبار را.

در «بحار» آورده:

[عن أبی اسحاق قال: قلت لعلی بن الحسین علیه السلام:

ما معنی قول النبی صلی الله علیه و آله: «من کنت مولاه، فعلی مولاه»؟، قال:

اخبیرهم انه الامام بعده [۱].

و مثله روایات عدیده فی «البحار» و غیره من کتب الاخبار].

و ایراد روایت «بحار» در این مقام بمحض مشاکلت و معارضت صنیع مخاطب قمعام است، که چون او در اینجا روایت از طریق خویش آورده فقیرهم بجواب او این روایت از طریق خود آورد، با آنکه فرق بین است در تمسک فقیر و تمسک مخاطب نحیر، چه مصدق این روایت است اشعار جناب امیر المؤمنین علیه السلام که از آن صراحة واضح است که نزد جناب امیر المؤمنین علیه السلام حدیث غدیر دلیل امامت آن جناب بوده، و علاوه بر آن تصدیق می کند آن را اشعار حسان بن ثابت که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم تقریر آن فرموده، و هم مصدق آن اشعار قیس بن سعد است، و دیگر دلائل و قرائن سابقه هم تصدیق آن می کنند، [۱] بحار الانوار ج ۳۷/۲۲۳ عن امالی الصدوق: ۷۵ و معانی الاخبار: ۶۵

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۴۵۲

و معهدا کله فضل [۱] بن روزبهان که مقتدای مخاطب والا شأن، أعنی کابلی سلیط اللسان، کاسه لیس او است، بر تمسک بروایات

اهل سنت برای الزام و افحامشان تشنیع می‌زند، و عدم احتجاج علامه حلی را به روایات خود دلیل نقص می‌گردانند، و باین تشنیع غریب اهل حق را اجازت صریح بروایاتشان می‌دهد، حیث قال فی جواب «نهج الحق»:

[و العجب ان هذا الرجل لا- ينقل حديثا الا- من جماعة أهل السنة، لاین الشيعة ليس لهم كتاب و لا رواية و لا علماء مجتهدون مستخرجون للاخبار، فهو فی اثبات ما يدعيه عیال علی کتب أهل السنة].

از این عبارت صاف ظاهر است که نزد ابن روزبهان نقل نکردن علامه حلی احادیث را مگر از اهل سنت و ترک نقل روایات طریق خود، باعث عجب ابن روزبهان گردیده، و گمان کرده که وجهش آنست که برای شیعه کتابی و روایتی و علماء مجتهدین مستخرجین برای اخبار نیستند، پس صاحب «نهج الحق» در اثبات دعاوی خویش محتاج کتب اهل سنت است، و این نهایت صریح است، در آنکه حصر نقل در احادیث جانب ثانی عیب و نقص، و دلیل فقدان علماء مجتهدین مستخرجین اخبار در مذهب ناقل است، و مورث عجب و حیرت است! پس این اجازت صریح است برای اثبات مطالب و دعاوی خویش بروایات خویش، پس فقیر امتثالا لامر ابن روزبهان، و رفعا لتعجبه و حیرته اگر بروایت طریق خود تمسک کنم اصلا طعنی و تشیعی بر فقیر لازم نیاید، که این تمسک حسب ارشاد مقتدای سنیان است.

فاضل رشید در «شوکت عمریه» بعد کلامی گفته است: لیکن احق

### تمسک واهی دهلوی بعدیت مروی از حسن مثنی

#### اشاره

قوله: ابو نعیم از حسن [۱] مثنی بن الحسن السبط رضی الله عنهما آورده که از او پرسیدند که

حدیث «من کنت مولاه فعلى مولاه»

آیا نص است بر خلافت علی رضی الله عنه؟ گفت: اگر پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم [۱] الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام المتوفی بالمدينة سنه (۹۰) هـ

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۴۵۴

بدان خلافت را اراده می‌کرد هر آینه برای مسلمانان واضح می‌گفت، چه آن حضرت صلی الله علیه و سلم افصح الناس و واضح‌گوترین مردم بود هر آینه می‌گفت:

یا ایها الناس هذا والی امرکم و القائم علیکم بعدی فاسمعوا له و اطیعوا له

، بعد از آن گفت: قسم خداست اگر خدا و رسولش علی را جهت این کار اختیار می‌کردند، و علی امتثال امر خدا و رسول نمی‌کرد، و اقدام بر این کار نمی‌فرمود، هر آینه بسبب ترک امتثال فرموده حق تعالی و حضرت سید الوری اعظم الناس از روی خطایا می‌بود.

شخصی گفت: آیا نگفته است رسول خدا صلی الله علیه و سلم:

«من کنت مولاه، فعلى مولاه»

؟ حسن گفت: آگاه باش قسم خداست اگر اراده می‌کرد پیغمبر صلی الله علیه و سلم خلافت را، هر آینه واضح می‌گفت و تصریح می‌کرد، چنانچه بر صلاة و زکاة کرده است و می‌فرمود

«یا ایها الناس، ان علیا والی امرکم من بعدی و القائم فی الناس» [۱]

## اختلال استدلال دهلوی بوجوه عدیده

أقول: احتجاج و استدلال مخاطب با کمال باین روایت موضوعه و فریه مکذوبه، صریح الاختلال است بچند وجه:

اول: آنکه این روایت از طریق سنیه است، احتجاج و استدلال بآن بمقابله اهل حق و جهی از حجت ندارد، و اگر روایات سنیه بر شیعه حجت گردد، روایات شیعه چرا بر اهل سنت حجت نخواهد شد؟

دوم: آنکه استدلال باین روایت عین اخلاف وعد، و نکث عهد [۱] تحفه اثنا عشریه: ۳۳۰.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۱۰، ص: ۴۵۵

و نقض عقد است، که در همین باب امامت ادعای التزام نقل از کتب اهل حق آغاز نهاده حیث قال بعد ذکر الایات التی استدلال بها بزعمه علی خلافه اُبی بکر: [و اما اقوال عترت: پس آنچه از طریق اهل سنت مروی است، خارج از حد حصر و احصا است، در همان کتاب، یعنی «ازالة الخفاء» باید دید، و چون در این رساله التزام افتاده که غیر از روایات شیعه متمسک در هیچ امر نباشد، آنچه از اقوال عترت در این باب در کتب معتبره و مرویات صحیحه ایشان موجود است به قلم می آید] - انتهى.

کمال عجب است که در این مقام باین تصریح صریح ادعای التزام عدم نقل غیر روایات شیعه نموده و باز در این مقام و مقامات بسیار اخلاف و اخفاء به اعلان و اجهار آغاز نموده، و من نکث فانما ینکث علی نفسه.

سوم: آنکه مخاطب در صدر کتاب خود گفته:

و در این رساله التزام کرده شد که در نقل مذهب شیعه و بیان اصول ایشان و الزاماتی که عائد بایشان می شود، غیر از کتب معتبره ایشان منقول عنه نباشد، و الزاماتی که عائد به اهل سنت می باشد، می باید که موافق روایات اهل سنت باشد، و الا هر یک را از طرفین تهمت تعصب و عناد لاحق است، و با یکدیگر اعتماد و وثوق غیر واقع [۱] - انتهى.

این عبارت دلالت صریحه دارد بر آنکه روایات یک فرقه بر فرقه دیگر حجت نمی تواند شد که یکی را بر دیگری اعتماد و وثوق واقع نیست پس چرا این قاعده ممهده خود را فراموش نموده، مخالفت آن در این مقام و دیگر مقامات آغاز نهاده. [۱] تحفه اثنا عشریه: ۳.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۱۰، ص: ۴۵۶

و نیز در این عبارت ادعای التزام نقل در الزاماتی که عائد بشیعه - می شود از کتب معتبره شیعه نمود، پس قصد الزام شیعه باین روایت، سراسر تکذیب خود است.

چهارم: آنکه مخاطب در ما بعد همین باب بجواب حدیث ششم گفته:

[قاعده مقرر اهل سنت است که حدیثی را که بعضی ائمه فن حدیث در کتابی روایت کنند و صحت ما فی الکتاب را التزام نکرده باشند، مثل بخاری، و مسلم و بقیه اصحاب صحاح، و بصحت آن حدیث صاحب آن کتاب یا غیر او از محدثین ثقات تصریح نکرده باشد، قابل احتجاج نیست - انتهى. [۱]

از این عبارت ظاهر است که حدیثی که بصحت آن کسی از ثقات محدثین تصریح نکرده باشد و نه در کتاب ملترم الصحه مروی باشد، قابل احتجاج نیست، و چون ظاهر است که بصحت روایت ابو نعیم کسی از محدثین ثقات تصریح نکرده، و نه در کتاب ملترم الصحه مروی است، حسب افاده خود مخاطب قابل استدلال و احتجاج نباشد و تشبث و احتجاج بآن ناشی از محض مرء و لجاج و مزید اعتساف و اعوجاج است.

پنجم: آنکه شاهصاحب بجواب طعن سوم از مطاعن اُبی بکر بعد انکار شدید از وجود جمله «لعن الله من تخلف عنها» در کتب اهل سنت و افترای حکم بوضع و افترای آن بر شهرستانی صاحب «ملل و نحل» که مثبت آن است، می فرماید: [۱] تحفه اثنا عشریه: ۳۳۷.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۱۰، ص: ۴۵۷

[و بعضی فارسی نویسان که خود را از محدثین اهل سنت شمرده‌اند و در سیر خود این جمله آورده، برای الزام اهل سنت کفایت نمی‌کند زیرا که اعتبار حدیث نزد اهل سنت بیافتن در کتب مسنده محدثین است مع الحکم بالصحة، و حدیث بی‌سند نزد ایشان شتر بی‌مهار است که اصلاً گوش بآن نمی‌نهند] [۱] - انتهى.

از این عبارت واضح است که حسب حکم شاه‌صاحب اعتبار حدیث نزد اهل سنت بیافتن آن در کتب مسنده حدیث محدثین است مع الحکم بالصحة، پس چون حکم بصحت این حدیث ثابت نکرده، حسب افاده خودش معتبر نباشد.

و نیز از این عبارت ظاهر است که حدیث بی‌سند نزد اهل سنت شتر بی‌مهار است که اصلاً بآن گوش نمی‌نهند، حال آنکه خودش بمصدق لم تقولون ما لا تفعلون کبر مقتاً عند الله أن تقولوا ما لا تفعلون

[۲] بحديث

«ما صب الله في صدري شيئاً الا و صببته في صدر ابى بكر»

که اصلاً سندی ندارد، بجواب حدیث پنجم در همین باب [۳] امامت تمسک نموده، و راکب شتر بی‌مهار، و مؤثر صریح ذلل و عثار گردیده و حسبک هذا مثبتاً لکمال العار و الشنار، و الله الموفق للتنبه و الاستبصار.

ششم: آنکه از عجائب تعسفات و غرائب تهورات این است که مخاطب در ما بعد در همین باب [۴]،

حدیث «هو ولی کل مؤمن من بعدی»، [۱] تحفه اثنا عشریه: ۳۲۲.

[۲] الصف: ۳.

[۳] تحفه اثنا عشریه: ۳۳۶.

[۴] تحفه اثنا عشریه: ۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۷.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۱۰، ص: ۴۵۸

و حدیث طیر، و

حدیث «أنا مدينة العلم و علی بابها»

، و حدیث تشبیه، که همه این را اکابر اساطین و صدور ماهرین، و حذاق بارعین، و اجله معتمدین محدثین سنیه روایت کرده‌اند، و با آنکه هر سه روایت اولین را نیز والد ماجدش در فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام ذکر کرده و صحت «حدیث تشبیه هم از کلامش ظاهر، کما سیظهر فیما بعد انشاء الله تعالی، رد نموده، و مبالغه و اغراق تمام در ابطال آن بکار برده.

پس از خدا و رسول شرم باید کرد که بعد رد این احادیث شریفه، چگونه روایت ابو نعیم قابل احتجاج و استدلال خواهد بود.

هفتم: آنکه مخاطب بعد جسارت بر رد و ابطال

حدیث «أنا مدينة العلم»

و نقل اقوال زائغه در این باب گفته:

[پس تمسک باین احادیث موضوعه، که اهل سنت آن را از دائره تمسک و احتجاج خارج کرده‌اند، در مقام الزام ایشان دلیل صریح است بر دانشمندی علماء شیعه، و این بدان ماند که شخصی معرفت پیدا کند با نوکر شخصی که او را از نوکری برطرف کرده، و تقصیرات او را دیده و خیانت او را معلوم نموده، از خانه خود برآورده، منادی در شهر گردانده که فلان نوکر را با من سر و کاری نیست، من ذمه دار او نیستم و عهده معاملات او ندارم. این شخص ساده لوح این همه مراتب را دانسته، با آن نوکر معامله دین نموده، و زر معامله از آن شخص در خواستن آغاز نهاد. این ساده لوح نزد عقلا در کمال مرتبه سفاهت خواهد بود] [۱]. انتهى.

هر گاه احتجاج و استدلال اهل حق

بحديث «أنا مدينة العلم و علی بابها»، [۱] تحفه اثنا عشریه: ۳۳۶.



عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۱۰، ص: ۴۵۹

که والد مخاطب مثبت آن است، و دیگر احادیث مثل «حدیث طیر» و «حدیث ولایت» بمفاد این کلام خسارت نظام (معاذ الله) مثبت سفاهت در کمال مرتبه، و موجب صدق این مثال محیر اهل کمال باشد، پس احتجاج و استدلال مخاطب با کمال بروایت ابو نعیم که هرگز بدرجه

«أنا مدینه العلم و علی بابها»

و «حدیث طیر» و «حدیث ولایت» و مثل آن نمی‌رسد، بالاوی مثبت کمال دانشمندی مخاطب و خواجه کابلی صاحب «صواعق» و صاحب «نوافض» و امثالشان خواهد بود.

هشتم: آنکه چنانچه بطلان احتجاج و استدلال بروایت ابو نعیم بمقابله اهل حق از افادات عدیده خود مخاطب ظاهر و واضح و لائح است، همچنان شناع و فطاعت آن از افادات والد ماجد حضرتش ظاهر و باهر.

والد مخاطب در «قره العینین» گفته:

[این است تقریر آنچه در این رساله از دلیل نقلی و عقلی بر تفضیل شیخین اقامت نموده‌ایم، بقیه الکلام دفع شبهات مخالفین است، و ما را در این رساله بأجوبه امامیه و زیدیه کار نیست، مناظره ایشان بر طور دیگر می‌باید، نه بأحادیث صحیحین و مانند آن. و بعد قطع نظر از امامیه و زیدیه باستقراء معلوم شد که مخالفان و متوقفان در این مسئله سه گروه‌اند]. انتهی.

از این عبارت صراحه ظاهر است که باحادیث صحیحین، فضلا عن غیرها، مناظره زیدیه، بلکه امامیه هم نتوان کرد، پس احتجاج بروایت ابو نعیم بمقابله اهل حق، چنانچه اظهار برائت خود از کذب و غدر و اخلاف و اعتساف حسب افاده خود است، همچنان اظهار مجانبت کمال عقوق و مخالفت والد ماجد خود است.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۱۰، ص: ۴۶۰

نهم: آنکه فاضل رشید در «شوکت عمریه» گفته:

[اگر چه ائمه اطهار علیهم السّلام بحکم احادیثی که صاحب رساله ذکر کرده و دیگر احادیث شاعیه مستفیضه مستند امتند، و اخبار آن اخبار مفاتیح مغلقات، و مصابیح ظلمات، و مصادر حکمت و مظاهر شریعت است، لیکن کلام در طریق وصول آن اخبار است، و بسا اوقات رواه یک فرقه نزد اهل آن مأمون و نزد غیر آن مطعون می‌باشند، لهذا هر فرقه روایات مرویه را در طریق خود مسلم می‌دارد، و اخبار مرویه را در فرقه مخالف خود مقدوح می‌انگارد].

از این عبارت واضح است که هر فرقه اخبار مرویه را در فرقه مخالف خود مقدوح می‌انگارد، پس حسب افاده رشیدیه هم روایت ابو نعیم که از فرقه مخالفین شیعه است، نزد شیعه مقدوح و مجروح باشد، نه لائق اعتبار و اعتماد نزد ایشان.

فلله الحمد که شناع و فطاعت استدلال مخاطب بروایت ابو نعیم، حسب افادات خود او و افاده والد ماجدش و تلمیذ رشید او ظاهر و باهر گردید.

و نیز از این عبارت رشید، بحمد الله و حسن توفیقه، لزوم تسلیم خبر «ولایت» و خبر «طیر» و خبر «مدینه العلم» و حدیث «تشبیه» و امثال آن، که شاه‌صاحب دماغ‌سوزی در ابطال و انکار آن کرده‌اند، بکمال وضوح ظاهر است، زیرا که بلا شبهه این روایات در طریق سنیه مروی است، پس حسب قاعده مقرر فاضل رشید، سنیه را لازم است که تسلیم آن نمایند، و گردن کبر و غرور برد و ابطال آن دراز نسازند.

پس باین کلمه مختصره رشیدیه کمال شناع و فطاعت رد شاه‌صاحب

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۱۰، ص: ۴۶۱

و اسلافشان کالکابلی، و ابن حجر، و ابن تیمیه، و امثالهم، و عدول و نکول و صدود و نکوصشان از قاعده مقرر مسلمه عند الفرق



کله‌ها علی حسب افاده الرشید ظاهر گردید، و مزید انصاف و حذق و مهارت و دیانت و امانتشان بر زبان رشید عمده الاعیان هویدا شد فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ

دهم: آنکه این چه بلاء تعصب است که اگر اهل حق از همین ابو نعیم بعض احادیث فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام نقل نمایند، حضرات اهل سنت زبان طعن و تشنیع دراز می‌کنند، و روایات او را از قابلیت احتجاج ساقط می‌فرمایند و خود بچنین روایت واهی و امثال آن بر اهل حق احتجاج و استدلال نمایند، ان هذا لشیء عجاب! ابن تیمیه در «منهاج» گفته: [فان أبا نعیم روی كثيرا من الاحادیث التي هي ضعيفة، بل موضوعة باتفاق علماء الحديث و أهل السنة و الشيعة]. و نیز در همان کتاب گفته:

[مجرد رواية صاحب «الحلیة» و نحوه لا یفید و لا یدل علی الصحة، فان صاحب «الحلیة» قد روی فی فضائل أبي بكر و عمر و عثمان و علی و الاولیاء و غیرهم أحادیث ضعيفة، بل موضوعة باتفاق أهل العلم . یازدهم: آنکه مخاطب در رساله «اصول حدیث» در بیان طبقات کتب حدیث ناقلا عن والده می‌فرماید:

[طبقه رابعه: احادیثی که نام و نشان آنها در قرون سابقه معلوم نبود و متأخر آن را روایت کرده‌اند: پس حال آنها از دو شق خالی نیست: یا سلف تفحص کردند و آنها را اصلی نیافتند تا مشغول بروایت آنها می‌شدند، یا یافتند و در آن قدحی و علتی دیدند که باعث شد همه آنها را

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۴۶۲

بر ترک روایت آنها.

و علی کل تقدیر این احادیث قابل اعتماد نیست که در اثبات عقیده یا عملی بآنها تمسک کرده شود، و لنعم ما قال بعض الشيوخ فی أمثال هذا:

فان كنت لا تدري فتلك مصيبة و ان كنت تدري فالمصيبة أعظم

و این قسم احادیث راه بسیاری از محدثین زده است، و بجهت کثرت طرق این احادیث که در این قسم کتب موجودند، مغرور شده، حکم بتواتر آنها نموده، و در مقام قطع و یقین بدان تمسک بسته، بر خلاف احادیث طبقه اولی و ثانی و ثالثه مذهبی بر آورده‌اند، و در این قسم احادیث کتب بسیار مصنف شده‌اند، برخی را بشماریم: «کتاب الضعفا» لابن حبان، «تصانیف الحاکم»، «کتاب الضعفا» للعقيلي، «کتاب الكامل» لابن عدی، «تصانیف خطیب»، «تصانیف ابن شاهین»، «تفسیر ابن جریر» و «فردوس دیلمی»، بلکه سائر تصانیف او، تصانیف ابو نعیم، و تصانیف جوزجانی، تصانیف ابن عساکر، تصانیف ابو الشیخ، و تصانیف ابن نجار. و بیشتر مساهله و وضع احادیث در باب مناقب و مثالب، و در تفسیر و بیان اسباب نزول، و در باب تاریخ و ذکر احوال بنی اسرائیل، و قصص انبیای سابقین، و ذکر بلدان و اطعمه و اشربه و حیوانات واقع شده، و در طب ورقی و عزائم و دعوات و ثواب نوافل نیز این حادثه رو داده.

ابن الجوزی در «موضوعات» خود غالب این احادیث را مجروح و مطعون ساخته، دلائل وضع و کذب آنها را مبرهن نموده، و کتاب عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۴۶۳ «تنزیه الشریعة» در دفع غائله این احادیث کافی است - انتهى.

پس بملاحظه این عبارت ظاهر شد که این روایتی که شاه‌صاحب اراده استدلال بآن بر اهل حق کرده‌اند، نزد خودشان و والد ماجدشان از آن قسم است که نام و نشان آن در قرون سابقه معلوم نبود، و بعض متأخرین آن را روایت کرده، پس حال از آن دو شق خالی نیست، که یا سلف برای آن اصلی نیافتند تا مشغول روایت آن می‌شدند، یا در آن علتی و قدحی دیدند که باعث شد همه

آنها را بر ترک روایت آن، و علی کل تقدیر این روایت قابل اعتماد نیست که در اثبات عقیده یا عملی بآن تمسک کرده شود. پس عجب است که چنین حدیث را که حسب افاده خودشان مقدوح و مجروح است ذکر کرده و تمسک بآن نموده، و اعتبار و اعتماد بر آن ورزیده، شعری که انشاد کرده، اُعنی:

فان كنت لا تدری فلتك مصیئة و ان كنت تدری فالمصیئة أعظم

بلکه مصراع اخیر را حتما و جزما بر خود صادق نمودند، و در مصیبت عظمی و داهیه کبری گرفتار شده، نفس شریف را در جمله کسانی که خرافات متأخرین راه ایشان را زده است داخل ساخته.

سبحان الله! طرفه ماجرا است که برای دیگر مردم این نصائح و مواعظ بارده برای احتراز و اجتناب از کتب ابو نعیم و أمثال او می خوانند، و خود بر آن عمل نمی فرمایند، و بروایاتی که حسب افاده شان مجروح و مقدوح و بی اصل است استدلال می نمایند.

دوازدهم: آنکه ابن الجوزی که جلالت و امامت و فضل و تحقیق او مسلم این حضرات است (کما لا یخفی علی ناظر «جامع مسانید ابی

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۴۶۴

حنيفة» للخوارزمی، و «منهاج ابن تیمیة» و غیرهما) ابو نعیم را به عیب و مذمت کما ینبغی ممتاز، و قدح و جرح واجبی سرفراز نموده، یعنی او را بذکر اشیاء قبیحه در حدود تصوف و عدم استحیا بذکر خلفا و سادات صحابه در صوفیه و ذکر عجب از ایشان، یعنی ایراد اکاذیب و مفتریات منسوب ساخته، حیث قال فی «تلیس ابلیس»:

[و جاء أبو نعیم الاصفهانی، فصنف لهم، أی للصوفیة، أبا بکر و عمر و عثمان و علی بن أبی طالب و سادات الصحابة رضی الله عنهم، فذكر عنهم فيه العجب [۱].

سیزدهم: آنکه این خبر مخلوق از فضیل بن مرزوق مروی است، چنانچه در کتاب «الاكتفاء» تصنیف ابراهیم وصابی شافعی مذکور است:

[و روی عن فضیل بن مرزوق، قال: سمعت الحسن، أی المثنی ابن الحسن السبط، و قال له رجل: أ لم یقل رسول الله صلی الله علیه و سلم: «من كنت مولاه، فعلى مولاه»؟ قال: بلى، أما و الله لو یعنی بذلك الامارة و السلطان لافصح لهم بذلك، كما أفصح بالصلاة و الزكاة و الصيام و الحج، فان رسول الله صلی الله علیه و سلم كان أفصح الناس للمسلمين و لقال لهم: يا أيها الناس هذا والى الامر و القائم عليكم من بعدى، فاسمعوا له و أطيعوا) - الخ.

و فضیل بن مرزوق مقدوح و مجروح و غیر موثق است. نسائی که یکی از أصحاب «صحاح سته» است، تضعیف او نموده، و یحیی بن [۱] تلیس ابلیس: ۱۵۹.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۴۶۵

معین [۱] و عثمان بن [۲] سعید هم او را تضعیف کرده اند، و حاکم ارشاد کرده که فضیل بن مرزوق نیست از شرط صحیح، و عیب کرده شده بر مسلم اخراج او را در «صحیح»، و گفته است ابن حبان که او منکر الحدیث است، و از جمله کسانی است که خطا می کنند بر ثقات، و روایت می کرد از عطیه موضوعات را.

ذهبی در «میزان» بترجمه فضیل گفته:

[قال النسائی: ضعيف و كذا ضعفه عثمان بن سعيد] [۳].

و نیز گفته:

[قال أبو عبد الله الحاكم: فضیل بن مرزوق ليس من شرط الصحيح، عیب علی مسلم اخراجه فی «الصحيح».

و قال ابن حبان: منكر الحديث جدا، كان ممن يخطى على الثقات، و يروى عن عطية [۴] الموضوعات [۵].

و نیز ذہبی در «مغنی» گفته:

[فضیل بن مرزوق الکوفی: عن أبی حازم الاشجعی، و الکبار و ثقة غیر واحد. و ضعفه النسائی و ابن معین أيضا، قال الحاكم: عیب علی مسلم اخراجه [۱] یحیی بن معین: بن عون بن زیاد البغدادی أبو زکریا الحافظ المتوفی سنه (۲۳۳) هـ.

[۲] عثمان بن سعید: بن خالد أبو سعید الدارمی السجستانی المحدث المتوفی سنه (۲۷۰) هـ.

[۳] میزان الاعتدال ج ۳/۳۶۲.

[۴] عطیة: بن سعد بن جنادة الکوفی العوفی التابعی المتوفی سنه (۱۱۱) هـ.

[۵] میزان الاعتدال ج ۳/۳۶۲.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۴۶۶

فی «الصحيح» [۱].

و در حاشیه «کاشف» که از آن شیخ عبد الحق در «رجال مشکاة» نقلها می آرد، بترجمه فضیل مذکور است:

[قال أبو حاتم: بهم كثيرا یکتب حدیثه و لا یحتج به. و قال س: ضعیف .

و ابن حجر عسقلانی در «تهذیب التهذیب» بترجمه فضیل گفته:

[قال عبد الخالق بن منصور، عن ابن معین: صالح الحدیث، صدوق، بهم كثيرا یکتب حدیثه.

قلت: یحتج به؟ قال: لا.

و قال النسائی: ضعیف الی أن قال:

[قال مسعود، عن الحاكم: لیس هو من شرط الصحيح، و قد عیب علی مسلم اخراجه لحدیثه.

قال ابن حبان فی الثقات: یخطئ.

و قال فی «الضعفاء»: یخطئ علی الثقات و روى عن عطیة الموضوعات.

و قال ابن شاهین فی «الثقات»: اختلف قول ابن معین فیه، و

قال فی «الضعفاء»: قال أحمد [۲] بن صالح: حدث فضیل عن عطیة، عن أبی سعید حدیث «ان الذی خلفکم من ضعف»

لیس له عندی أصل و لا هو بصحيح.

و قال ابن رشدین [۳]: لا أدري من أراد أحمد بن صالح بالتضعیف أ عطیة، [۱] المغنی فی الضعفاء ج ۲/۵۱۵.

[۲] أحمد بن صالح: الحافظ المصری المعروف بابن الطبری المتوفی سنه (۲۴۸) هـ.

[۳] ابن رشدین: أحمد بن محمد بن الحجاج بن رشدین بن سعد المهری المصری المتوفی سنه (۲۹۱) هـ.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۴۶۷

أم فضیل بن مرزوق؟ [۱] الخ.

و بالجملة لا- یستریب منصف هو من الفهم مرزوق، ان رواية فضیل بن مرزوق لا- تصلح للاعتماد و الوثوق، و ان الاحتجاج و

الاستدلال بها عین المخالفة و العقوق لا کابرهم الذین لهم جلائل الحقوق .

چهاردهم: آنکه در «ریاض النضره» گفته:

[ذكر ما

روی عن الحسن بن الحسن أخی عبد الله بن الحسن، انه قال لرجل ممن یغلو فیهم: و یحکم أحبونا بالله، فان أطعنا الله فأحبونا، و ان

عصینا الله فابغضونا، فقال له رجل: انکم ذوو قرابة من رسول الله صلی الله علیه و سلم و أهل بیه، قال: و یحکم لو کان نافعا بقرابة

رسول الله صلی الله علیه و سلم بغير عمل بطاعته لنفع بذلك من هو أقرب إلیه منا أباه و أمه، و الله انی أخاف أن یضاعف الله

للعاصی منا العذاب ضعفين، و الله انی لارجو أن یؤتی المحسن منا أجره مرتین.

قال: ثم قال: لقد اساءنا آباؤنا و امهاتنا ان كان ما تقولون من دین الله، ثم لم یخبرونا به و لم یطلعونا علیه، و لم یرغبوا فیہ و نحن کنا أقرب منهم قرابة منکم و أوجب علیهم و أحق أن یرغبونا فیہ منکم، و لو كان الامر کما تقولون ان الله جل و علا و رسوله صلی الله علیه و سلم اختار علیا لهذا الامر و للقیام علی الناس بعده، فان علیا أعظم الناس خطیئة و جرما إذ ترک أمر رسول الله صلی الله علیه و سلم أن یقوم فیہ کما أمره و یعذر الی الناس، فقال له الرافضی: أ لم یقل النبی صلی الله علیه و سلم لعلی: «من كنت مولاه، فعلى مولاه»؟ فقال: أما و الله لو یعنى رسول الله صلی الله علیه و سلم بذلك الامر و السلطان و القیام علی الناس لافصح به، کما أفصح بالصلاة و الزکاة و الصیام و الحج و لقال: أیها الناس، ان هذا [۱] تهذیب التهذیب ج ۷/۲۹۸.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۴۶۸

الولی بعدی، فأسمعوا و أطيعوا.

خرج جمیع الاذکار عن أهل البيت الحافظ أبو سعد اسماعیل بن علی بن الحسن السمان الرازی فی کتاب الموافقة بین أهل البيت و الصحابة رضوان الله علیهم أجمعین [۱].

در این روایت واضح این هم وضع کرده که حسن مثنی قبل نفی دلالت حدیث غدیر بر امامت، نفی نفع حق تعالی پدر و مادر جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله را نموده. و شناعت و فطاعت نفی نفع از والدین جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله نزد أهل ایمان و أهل اسلام مخفی نیست، کما هو ظاهر علی من طالع رسائل السیوطی فی هذا الباب، پس حق تعالی باین کذب واضح و فیه ظاهره، این واضح کذاب را باقبح وجوه تفضیح نموده و این کذب اول او را دلیل نهایت قبح و شناعت کذب ثانی او گردانیده.

پانزدهم: آنکه نسبت عدم امتثال امر خدا و رسول بجناب امیر المؤمنین علیه السلام و کونه أعظم الناس خطاء در صورت صدور نص خلافت بر آن جناب که در این روایت واهی مذکور است، از عجائب خرافات و غرائب شبهات و طرائف ترهات و اضاحیک خزعلات است، چه جناب امیر المؤمنین علیه السلام طالب خلافت از متغلبین بوده، و حق خود را بدلائل و براهین اظهار می ساخت، و امتناع از بیعت اول هم کرده، پس اگر متغلبین حق را بآنجناب ندهند، و مردم ناحق شناس از اعانت آن جناب دست بردارند، و آن جناب را مجبور و مضطر سازند، هرگز الزام خطای لازم نمی آید، و این کلام خسارت نظام بدان می ماند که منکرین [۱] الریاض النضره ج ۱/۶۰.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۴۶۹

نبوت انبیاء در حق انبیای مظلومین که بسیاری از آنها شهید شدند و متمکن نشدند از انفاذ احکام شرعی، بگویند که اگر ایشان مبعوث به نبوت می بودند لازم آید که ایشان (معاذ الله) امتثال امر خدا نکرده باشند، و ایشان اعظم الناس خطاء باشند! و ابن حجر مکی در «تطهیر الجنان و اللسان عن الخطور و التفوه بثلث معاویة بن أبی سفیان»، که بتصنیف آن کشف اسرار مذهب سنی که ینبغی نموده، می گوید

### جواب شبهات دهلوی به نحو مبسوط

قوله: [بلکه سوق کلام برای تسویه ولایتین است فی جمیع الاوقات و من جمیع الوجوه، چنانچه پر ظاهر است [۱].

اقول: هر چند سوق این کلام برای ابطال حق است، لیکن بعد اندک تأمل ظاهر است که آن هم برای اثبات مطلوب اهل حق کافی است، زیرا که هر گاه دوستی جناب امیر المؤمنین علیه السلام من جمیع الوجوه برابر دوستی جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد، افضلیت آن جناب بلا ارتیاب ظاهر گردید، که برای دیگری این مرتبه حاصل نیست.

و نیز ظاهر است که محبت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله محبت مطلقه بود که همیشه در همه حالات بهمه جهات ثابت بود،

و چنین محبت جز برای معصوم برای دیگری متحقق نمی‌تواند شد، و هر گاه وجوب محبت مطلقه جناب امیر المؤمنین علیه السّلام ثابت شد، عصمت آن جناب ثابت گردید [۱] تحفه اثنا عشریه: ۳۳۰

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۱۰، ص: ۴۹۸

و فيه المطلوب.

و همه حیرت آن است که جمعی از صحابه را که با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مقاتله کردند، و علم عداوت آن جناب برافراشتند، و تیغ در روی آن جناب آختند، آیا شاه‌صاحب مثل عدو حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله خارج از زمره مسلمین می‌دانند، یا بتقلید اسلاف و حمیت مذهب از این اعتراف که ولایت جناب امیر المؤمنین علیه السّلام مثل ولایت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله است من جمیع الوجوه، نیز فرار می‌کنند.

قوله: [و پیدا است که شرکت امیر با آن حضرت صلی الله علیه و آله در تصرف در حین حیات آن حضرت صلی الله علیه و سلم ممتنع بود] [۱].

أقول: پیدا است که شرکت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با آن حضرت صلی الله علیه و آله در تصرف در حین حیات آن حضرت صلی الله علیه و آله اصلاً ممتنع نبود، زیرا که مراد از این شرکت من حیث النیابة و الخلافة است، لا من حیث الاستقلال و الاصاله، پس اگر تصرف در رعایا برای جناب امیر المؤمنین علیه السلام بوجه نیابت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله در حیات آن حضرت ثابت باشد، اصلاً محذوری و امتناعی لازم نمی‌آید، و مدعی امتناع آن دلیلی با خود ندارد که کلام او لائق اصغا تواند شد.

قوله [پس این ادل دلیل است بر آنکه مراد وجوب محبت او است] [۲].

أقول: این ادل دلیل است بر آنکه جناب مخاطب نبیل تخدیع عوام و تلبیس امر بر سفهاء الاحلام پیش نظر دارد، زیرا که صحت و تمامیت این دلیل موقوف بود بر اثبات امتناع استحقاق تصرف برای جناب [۱] تحفه اثنا عشریه: ۳۳۰

[۲] تحفه اثنا عشریه: ۳۳۰

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۱۰، ص: ۴۹۹

امیر المؤمنین علیه السلام، و جناب مخاطب از اثبات آن و لو بأضعف دلیل اعراض کرده، بر محض دعوی امتناع اجتماع تصرفین اکتفا نموده.

قوله: [زیرا که در اجتماع محبتین محذوری نیست، بلکه یکی مستلزم دیگری است] [۱].

أقول: هر گاه باعتراف شاه‌صاحب در محبت جناب امیر المؤمنین علیه السلام و محبت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله تلازم است و یکی مستلزم دیگری است.

پس ثابت شد که هر کس که محبت امیر المؤمنین نداشته، او محبت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله هم نداشته.

پس لله الحمد که حقیقت حال پر اختلال معاویه که بنص جناب امیر المؤمنین علیه السلام عدو آن جناب بود کما فی «تاریخ الخلفاء» للسيوطی، و غیره و اتباع و اشیاع او، و همچنین حقیقت حال عائشه، و طلحین، و موافقینشان که مرتکب محاربه جناب امیر المؤمنین علیه السلام که از اشد انواع بغض و عداوت است گردیدند، بنهایت وضوح و ظهور رسید.

قوله: [و در اجتماع تصرفین محذورات بسیار است] [۲].

أقول: عجب است که بر مجرد دعوی کثرت محذورات اکتفا فرمودند، و با این همه طلاق و ذلاقت لسان یک محذور را هم بیان نفرمودند، و هر گاه ادعای محذورات بسیار در اجتماع تصرفین دعوی بی‌دلیل است، مجرد منع آن را متزلزل خواهد کرد، و حقیقت آنست که در این اجتماع هیچ محذوری نیست، چه جا محذورات بسیار؟

در «احقاق الحق» بعد بیان این معنی که امامت برای جناب امیر المؤمنین [۱] تحفه اثنا عشریه: ۳۳۰

[۲] تحفه اثنا عشریه: ۳۳۰

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۱۰، ص: ۵۰۰

علیه السلام در حیات جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله هم ثابت بود، فرمود:

[لا یقال: کیف یمکن التزام ذلك مع امتناع اجتماع أوامر الخلیفه مع أوامر المستخلف بحسب العرف و العاده.

لانا نقول: الامتناع ممنوع، و ذلك لانه ان أراد انه یمتنع اجتماعها لاختلاف مقتضی أوامرها، فبطلانه فیما نحن فیہ ظاهر، لان ذلك الاختلاف انما یحصل إذا حکموا لموجب بموجب اشتھائهم كالحکام الجائره و بالاجتهاد الذی لا یخلو عن الخطاء و لیس الحال فی النبی صلی الله علیه و آله و وصیه المعصوم كذلك، لان النبی صلی الله علیه و آله انما ینطق من الوحی و امیر المؤمنین علیه السلام باب مدینه علمه و عیبہ سره، فلا اختلاف.

و ان أراد انه یمتنع اجتماعهما بمعنی انه لا یتصور فی کل حکم صدور الامر منهما معا، فهذا غیر لازم فی تحقق الخلافه، بل یکفی فی ذلك كون الخلیفه بحیث لو لم یبادر النبی صلی الله علیه و آله الی انفاذ الحکم الخاص، لکان له ان یبادر الی انفاذه، و لامتناع فی ذلك عقلا و لا عرفا [۱].

قوله: [و ان قیدناه بما یدل علی امامته فی المال دون الحال، فمرحبا بالوفاق، لان اهل السنه قائلون بذلك فی حین امامته [۲].

أقول: این تأویلی سخیف قابل آن نیست که چنین فاضل جلیل آن را بر زبان آرد، و احدى از متبحرین و مهترین بچنین حرف رکیک متفه شود و بطلان آن واضح است بوجه عدیده:

اول: آنکه هر گاه نص بر امامت و امارت جناب امیر المؤمنین علیه السلام ثابت باشد، بنیان خلافت ثلاثه از سر منهدم خواهد گردید زیرا که عدم صدور نص بر حضرات ثلاثه بدلائل قاطعه و براهین ساطعه و اعترافات [۲-۱] تحفه اثنا عشریه: ۳۳۰

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۱۰، ص: ۵۰۱

و تصریحات ائمه اعلام اهل سنت ثابت است، و هر که ادنی تأملی بنظر انصاف کند، و حالات سقیفه و شوری و غیر آن ببیند، یقین جازم بهم می‌رساند بآنکه بر ثلاثه نص نبود، و خود شاه‌صاحب در صدر همین باب بفقدان نص بر ثلاثه اعتراف کرده‌اند و ناهیک به.

و هر گاه بر ثلاثه نص متحقق نباشد، و بر جناب امیر المؤمنین علیه السلام نص ثابت، خلافت ثلاثه با وجود آن جناب چطور صحیح تواند شد، و غیر منصوص علیه بر منصوص علیه چگونه مقدم تواند گردید؟! دوم: آنکه شاه‌صاحب در مقام استدلال بر خلافت اُبی بکر به آیه:

مَنْ يَزِدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ

[۱] بکلمه «من» استدلال بر وجوب عموم اتیان بقومی موصوف بصفات مذکوره در آیه، هر گاه ارتداد متحقق شود، نموده‌اند، چنانچه گفته:

[و قاعده اصولیه مقرر است که حرف «من» چون در مقام شرط و جزاء واقع شود، عام می‌گردد، چنانچه در مثال «من دخل حصن کذا فله کذا» گفته‌اند، پس در این آیه هر که مرتد شود برای او قومی موصوف باین صفات پیدا شود، و چون در زمان خلیفه اول ارتداد بکثرت و شدت واقع شد، اگر قومی موصوف باین صفات مقابله آنها موجود نشوند، بلکه خود هم مرتد مثل آن مرتدین باشند، خلف در وعده الهی لازم آید [۲]. انتهى.

نهایت عجب است که در مقام اثبات خلافت اُبی بکر قاعده اصولیه بیاد آوردند، و در غیر مصرف آن را مصرف کردند، کما

اوضحناه فی المنهج [۱] المائدة: ۵۴

[۲] تحفه اثنا عشریه: ۲۹۵

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَئِمَّةِ الْاَاطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۵۰۲

الاول، و در مقام امامت جناب امیر المؤمنین علیه السّلام این قاعده را پس پشت انداختند، و عیاذا باللّٰه کذب و خلف را در کلام رسالت پناهی، که عین وحی الهی است، حسب افاده خود تجویز ساختند، و ندانستند که لفظ «من» عام است. پس ثلاثه هم در آن داخل باشند، و معنای حدیث آن است که «هر کسی که من مولای اویم، علی بن ابی طالب مولای او است» و اهل سنت انکار مولائیت جناب رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله بنسبت ثلاثه نمی توانند کرد، گو در دل منکر باشند، پس جناب امیر المؤمنین علیه السّلام هم مولایشان باشد.

پس تخصیص این حدیث بزمان ما بعد عثمان و اخراج ثلاثه از این عموم مثل اخراج زنادقه و ملاحده صوفیه عرفا و واصلین مزومین خود را از عموم وجوب تکالیف شرعیّه هَبَاءٌ مُنْثُورًا گشت و لله الحمد علی وضوح الحق و دحوض الباطل.

سوم: آنکه بعضی اکابر ثقات سنیّه خود این احتمال سخیف و توجیه رکیک را باطل کردند، و به امر حق تصریح نمودند و گفتند که چون ولایت جناب رسالت مآب صلی اللّٰه علیه و آله عام است کما یدل علیه کلمه «من» می باید که ولایت جناب علی بن ابی طالب علیه السّلام هم عام باشد. پس واجب است که علی بن ابی طالب علیه السّلام ولی، یعنی امام و امیر ابو بکر باشد نه بالعکس. ملا یعقوب لاهوری که از اعظام ثقات متأخرین اهل سنت است و «خبر جاری شرح صحیح بخاری» از افادات او دائر و ساری و مشهور و جاری در «شرح تهذیب کلام» گفته:

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَئِمَّةِ الْاَاطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۵۰۳

[و لما تواتر من

قوله صلى الله عليه وسلم: «من كنت مولاه، فعلى مولاه»

و «أنت منى بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدى».

بیان التمسک بالحديث الاول انه صلى الله عليه وسلم جمع الناس يوم غدیر خم (و غدیر خم موضع بین مکّه و المدینة بالجحفة) و ذلك اليوم كان بعد رجوعه عن حجة الوداع، ثم

صعد النبی صلی اللّٰه علیه و سلم خطیبا مخاطبا: «معاشر المسلمین أ لست أولى بکم من أنفسکم؟» قالوا: بلی، قال: «فمن كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، و انصر من نصره، و اخذل من خذله».

و هذا الحديث أورده على رضى الله عنه يوم الشورى عند ما حاول ذكر فضائله و لم ينكره أحد، و لفظ المولى جاء بمعنى المعق الاعلى و الاسفل، و الحلیف، و الجار، و ابن العم، و الناصر، و الاولى بالتصرف.

و صدر الحديث يدل على ان المراد هو الاخير، إذ لا احتمال لغير الناصر و الاولى بالتصرف ههنا.

و الاول منتف لعدم اختصاصه ببعض دون بعض، بل يعم المؤمنین کلهم، قال الله تعالى: وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ [۱].

و بیان التمسک بالثانی ان لفظ المنزلة اسم جنس و بالاضافة صار عاما بقرینه الاستثناء، كما إذا عرف باللام، فبقی شاملا لغير المستثنى و هو النبوة، و من جمله ما یدخل تحت ذلك اللفظ: الریاسة و الامامة، و الى الاول یشیر قوله لان المراد المتصرف فى الامر إذ لا صحة لكون على معتقا و ابن عم مثلا- لجميع المخاطبین، و لا- فائدة لغيره ككونه جارا أو حلیفا لانه ليس فى بیانه فائدة، أو ناصرا لشمول النصرة جميع المؤمنین. [۱] التوبة: ۷۱.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَئِمَّةِ الْاَاطْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۵۰۴



و الی الثانی یشیر قوله و منزله هارون عامه اخرجت منه النبوه، فتعینت الخلافه، ورد بأنه لا تواتر فیما ادعی الخصم فیہ التواتر، بل هو خبر الواحد و لا حصر فی علی، یعنی ان غایه ما لزم من الحدیث ثبوت استحقاق علی رضی الله عنه للامامه و ثبوتها فی المال، لكن من أين يلزم نفي امامه الائمه الثلاثه؟ و هذا الجواب من المصنف و توضیحه انه لم یثبت له الولاية حالا بل مالا، فلعله بعد الائمه الثلاثه و فائده التخصیص لاستحقاقه الامامه الا لزام علی البغاه و الخوارج.

أقول: یرد علیه انه كما كانت ولاية النبی صلی الله علیه و آله عامه، كما يدل علیه کلمه من الموصوله، فكذا ولاية علی فیجب أن يكون علی هو الولی لابی بکر دون العکس .

از این کلام نصفت نظام بوضوح تمام بر خواص و عوام ظاهر و باهر گردید که احتمال تخصیص حدیث بزمان ما بعد خلفای ثلاثه بغرض اخراج ایشان از دخول در تحت امارت و ولایت جناب امیر المؤمنین علیه السلام که تفتازانی ذکر کرده باطل است، و أصلا وجهی از صحت ندارد، که نفس الفاظ حدیث شریف بطلان و فساد آن ظاهر می کند، که حسب دلالت کلمه «من» واجب است که جناب امیر المؤمنین علیه السلام «ولی» یعنی رئیس و امیر اُبی بکر باشد، نه بالعکس که اُبو بکر امیر باشد و جناب امیر علیه السلام مأمور، که این معنی بمراحل از صواب دور، و من لم يجعل الله له نورا فما له من نور.

و عجب است از تفتازانی که با این همه تحقیق و تبهر و عربیت دانی بچنین تأویل رکیک و واهی متشبث گردیده، و باین توجیه لا یعنی که پا در هوا است متمسک شده! حیرانم که آیا در وقت جواب بیخود و سراسیمه گشته، تدبر ألفاظ حدیث نکرده و آنچه خواسته نگاشته، یا آنکه علم و فضل او بسبب معادات باب مدینه علم مسلوب گردیده که با وصف

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۱۰، ص: ۵۰۵

ملاحظه آن بچنین أمر ظاهر پی نبرده؟! و محتجب نماند که ملا یعقوب مذکور از مشاهیر علمای سنی است، خود مخاطب در حاشیه این کتاب بجواب حدیث ثقلین گفته:

[ملا یعقوب [۱] ملتانی که از علمای اهل سنت است گفته است که در حدیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم تشبیه اهل بیت به «سفینه» و تشبیه صحابه به «نجوم» اشاره می کند که شریعت را از صحابه باید گرفت و طریقت را از اهل بیت - الخ.

و محمد صالح مورخ در «عمل صالح» که در حال شاه جهان نوشته، در مدح و ثنای یعقوب لاهوری می فرماید:

[بهار گلشن دانشوری ملا محمد یعقوب لاهوری که ذات خجسته صفاتش مظهر فیض ایزدی و مورد عنایت سرمدی است، در فقه و أصول و تفسیر و حدیث و منطق و معانی و کلام و دیگر فضائل و کمالات نفسانی و ملکات ملکی و انسانی نظیر و ثانی ندارد، چون تابنده هور از افق لاهور طلوع نموده، و وجود مسعودش، که سرچشمه فیض و محض خیر است، آبروی پنجاب افزوده، در علم و فضل شهره آفاق است، و در هندسه و هیئت و جزویات دیگر نیز طاق، بعد از تحقیق دقائق و تشخیص حقائق در حالت بیان منطق و معانی سحر مبین بر روی کار می آورد، و هنگام درس بکلید اندیشه و الا قفل از در گنج خانه عالم گشاده، الیوم در همه باب بهمه حساب بر دیگر فضلا مزیت نمایان دارد].

و شاه نوازخان در «مرآت آفتاب نما» گفته:

[ملا- محمد یعقوب بنبانی: در «مرآت عالم نما» مرقوم است که وی [۱] ملا- یعقوب اُبو یوسف البنبانی اللاهوری المتوفی سنه (۱۰۹۸).

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۱۰، ص: ۵۰۶

فاضل دانشمند و عالم متبحر، و صاحب فطرت عالی و ذهن بلند است.

علوم عقلی و نقلی را بارها درس گفته، و بر کتب درسی حواشی مفید نوشته، در این اوقات بر «تفسیر بیضا» حاشیه مرقوم نموده که اهل استعداد و دانش، و ارباب فهم و تقریر را از حواشی دیگر مستغنی و بی نیاز گردانید، تحقیقات ارجمند و تدقیقات علیه در آن

مندرج است.

آن صدر آرای محفل کمال همواره مورد مراحم خلیفه الهی است، و بخدمت میر عدلی حضور و الا سرفراز گردید، و بدرس علم اشتغال دارد].

و مولوی رزق الله ملقب بحافظ عالم خان در طبقه نهم از «افق المبین فی أحوال المقربین» می نگارد:

[و المولی الاعز، قدوة العلماء و اسوة الصلحاء، مولانا محمد یعقوب البنانی رحمه الله علیه و هو من أكابر المشایخ، كان عالما و عارفا، جمع بین المعقول و المنقول، و حوی بین الفروع و الاصول.

كان أوحده العلماء فی وقته، و كان یعتقد فی التصوف طریق صاحب کتاب «عوارف المعارف» و صاحب کتاب «كشف المحجوب» و تحریر طریق کتاب «فصوص الحکم»، ولی التدریس بالمدرسة الشاهجانیة، و انتفع به كثير من طلبة العلم.

و كان ثقة، و حجة، دینا، و شفیقا علی الطلبة غایة الشفقة.

و له تصانیف كثيرة من أشهرها کتاب «الخير الجاری فی شرح البخاری» و کتاب «المسلم» فی شرح «صحيح الامام أبی الحسین مسلم» قدس سره و کتاب «المصنفی فی شرح المؤطا» و شرح «تهذیب الکلام»، و «شرح الحسامی فی أصول الفقه»، و «شرح شرعة الاسلام»، و کتاب «أساس العلوم فی علم الصرف»

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَئِمَّةِ الْاَظْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۵۰۷

و «حاشیة الرضی».

و له باع طویل فی علم الحديث، و رأیته فی درسه كان یعرض بتعریضات علی الفاضل السیالکوتی [۱] رحمه الله: هكذا یقول بعض الناس فاندفع ما قیل مرارا، و له أيضا حاشیة علی «شرح العضدی و البیضاوی».

و كان وفاته فی شاهجهان آباد و حول داره قبره مشهور بزار و یتبرک به، رحمه الله رحمة واسعة و نفعنا به منفعة کامله].

چهارم: آنکه این تأویل علیل و تسویل غیر جمیل را نص صریح و تصریح فصیح خلیفه ثانی، که بکمال ایضاح و افصاح مولائیت جناب امیر المؤمنین برای خود و هر مؤمن و مؤمنه ثابت فرموده، به اسفل درکات جحیم فرستاده و ابواب کمال ابطال و استئصال بر روی آن گشاده.

سابقا دریافتی که حسب روایت احمد بن حنبل در فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السّلام علی ما نقله سبط ابن الجوزی فی «تذکره [۲] خواص الامه» خلافت مآب وقت ملاقات جناب امیر المؤمنین علیه السّلام بعد ارشاد جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله حدیث غدیر را گفته: هنینا لک یا ابن أبی طالب، أصبحت و أمسیت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنه.

و این کلام نصف نظام دلالت تمام دارد بر آنکه مولائیت جناب امیر المؤمنین علیه السّلام برای خلیفه ثانی حاصل بود، پس تأویل این حدیث بحمل آن بر اینکه مراد مولائیت جناب امیر المؤمنین علیه السّلام بعد خلفای ثلاثه بوده (معاذ الله)، تکذیب و تجهیل و تسفیه و تحمیق خلافت مآب است، و تهنیت خلیفه ثانی جناب امیر المؤمنین علیه السّلام را بحصول مولائیت [۱] السیالکوتی: عبد الحکیم بن محمد الهندی الحنفی المتوفی سنه (۱۰۶۷)

[۲] تذکره خواص الامه: ۱۸.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَئِمَّةِ الْاَظْهَارِ، ج ۱۰، ص: ۵۰۸

آن جناب برای خود و برای هر مؤمن بمشابه ثابت است که فخر رازی با این همه تعصب و مبالغه در انکار ثابتات اثبات آن کرده، چنانچه در «نهاية العقول» بجواب حدیث غدیر گفته:

ثم ان سلمنا دلالة الحديث من الوجه الذي ذكرتموه على الامامة، و لكن فيه ما يمنع من دلالة و هو من وجهين .

و قال بعد بیان الوجه الاول:

و الثانی: ان عمر قال له: «أصبحت مولای و مولی کل مؤمن» مع انه لم یصبح اماما لهم، فعلمنا انه ليس المراد من المولی الامامة.

لا یقال: انه لما حصل الاستحقاق فی الحال للتصرف فی ثانی الحال حسنت التهنية لاجل الاستحقاق الحاضر.

لانا نقول أنا لا نحتج بحسن التهنية، بل نحتج بأن قوله: «أصبحت مولای» یقتضی حصول فائدة المولی فی ذلك الصباح مع ان الامامة غیر حاصلة فی ذلك الصباح، فعلمنا ان المراد من المولی غیر الامامة، و لا یمكن حمل المولی علی المستحق للامامة، لان المولی و ان كان حقیقه فی الامامة، لكنه غیر حقیقه فی المستحق للامامة بالاتفاق؟؟، فحمل اللفظ علی هذا المعنی یكون علی خلاف الاصل .

کمال عجب است که این حضرات را در اختراع این تأویل علیل و توجیه سخیف زرد صریح و مخالفت قبیح خلیفه ثانی هم استحیا دامنگیر نمی شود! کاش اگر از عقل و نقل دست برداشتند، از تهجین خلافت مآب باکی بر می داشتند.

پنجم: آنکه سید علی همدانی در کتاب «مودة القربی» گفته:

[عن عمر بن الخطاب قال: نصب رسول الله صلى الله عليه و سلم عليا علما فقال: «من كنت مولاه، فعلى مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، و اخذل

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۵۰۹

من خذله و انصر من نصره، اللهم أنت شهيدى عليهم».

قال: و كان فى جنبى شاب حسن الوجه طيب الريح، فقال: يا عمر، لقد عقد رسول الله صلى الله عليه و آله عقدا لا يحله الا منافق، فاحذر ان تحله.

قال عمر: فقلت: يا رسول الله انك حيث قلت فى على كان فى جنبى شاب حسن الوجه طيب الريح، قال: كذا و كذا، فقال: «يا عمر انه ليس من ولد آدم، لكنه جبرئيل أراد أن يؤكد عليكم ما قلته فى على» [۱].

این روایت دلالت واضحه دارد که حضرت جبرئیل حسب ارشاد جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله ارشاد آن حضرت را درباره جناب امیر المؤمنین علیه السلام بر عمر بن الخطاب و دیگر اصحاب تأکید فرموده.

پس حسب ارشاد حضرت جبرئیل و ارشاد جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله ثابت شد که ثانی و اول و ثالث هم به اجماع مرکب در عموم «من» داخل بودند، و این حکم همه ایشان را شامل.

پس اخراج ثلاثه از این حکم عام عین ضلال نافرجام، و تحکم باطل مورد ملامت، و تحریف صریح مخالف ارشاد سرور انام علیه و آله آلاف التحية و السلام خواهد بود.

ششم: آنکه بر ظاهر است که این تأویل علیل، یعنی حمل حدیث غدیر بر امامت مرتبه رابعه و صرف آن از خلافت بلا فصل مبنی بر آن است که جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله بخلافت شیخین و ثالث راضی بوده باشد، حال آنکه حسب روایات جهابذه حدائق ثابت است که آن جناب باستخلاف شیخین راضی نبود. [۱] ینایع المودة: ۲۴۹ نقلا عن مودة القربی.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۰، ص: ۵۱۰

بدر الدین [۱] محمد بن عبد الله شبلی حنفی در کتاب «آکام المرجان فی أحكام الجان» که بالطاف ایزد منان نسخه عتیقه‌ای از آن پیش این هیچمدان حاضر است، در ذکر اجتماع جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله با جن و حضور ابن مسعود، می گوید:

[و قد ورد ما يدل على ان ابن مسعود حضر ليلة اخرى بمكة غير ليلة الحجون.

فقال ابو نعیم: حدثنا سليمان [۲] بن احمد، حدثنا محمد بن عبد الله الحضرمی [۳]، حدثنا على بن الحسين بن أبی بردة البجلي، حدثنا يحيى بن يعلى الاسمى [۴]، عن حرب بن صبيح، حدثنا سعيد بن مسلم، عن أبی مرة الصنعاني، عن أبی عبد الله الجدلي، عن عبد الله بن مسعود قال: استتبعتني رسول الله صلى الله عليه و سلم ليلة الجن، فانطلقت حتى بلغنا اعلى مكة، فخط على خطا و قال: لا تبرح، ثم انصاع فى الجبال، فرأيت الرجال ينحدرون عليه من رؤس الجبال، حتى حالوا بينى و بينه، فاخترطت السيف و قلت: لا ضربن حتى

استنقذ رسول الله صلى الله عليه و سلم، ثم ذكر قوله: لا تبرح حتى آتيك.

قال: فلم ازل كذلك حتى أضاء الفجر، فجاء النبي صلى الله عليه و سلم و أنا قائم، فقال: ما زلت على حالك؟ قلت: لو مكثت شهرا ما برحت حتى تأتيني، ثم أخبرته بما أردت ان أصنع، فقال: لو خرجت ما التقيت أنا و أنت الى يوم [۱] بدر الدين محمد بن عبد الله الشبلي الحنفى الدمشقى المتوفى سنه (۷۶۹).

[۲] سليمان بن احمد: الطبراني المتوفى سنه (۳۶۰) هـ تقدم ذكره.

[۳] محمد بن عبد الله: بن سليمان الحضرمي الحافظ المعروف بمطبن توفى سنه (۲۹۷) هـ.

[۴] يحيى بن يعلى الاسلمى القطوانى ابو زكريا الكوفى، له ترجمه فى الجرح و التعديل للرازى ج ۹/۱۹۶.

عقبات الانوار فى امامه الائمه الاطهار، ج ۱۰، ص: ۵۱۱

القيامة، ثم شبك أصابعه فى أصابعى و قال: انى وعدت أن تؤمن بى الجن و الانس، فأما الانس فقد آمنت بى، و أما الجن فقد رأيت و ما أظن اجلى الا- و قد اقترب قلت: يا رسول الله ألا- تستخلف أبا بكر، فأعرض عنى، فرأيت انه لم يوافق، قلت: يا رسول الله، ألا تستخلف عمر؟ فأعرض عنى، فرأيت انه لم يوافق، قلت: يا رسول الله، ألا تستخلف عليا؟ قال ذلك: «و الذى لا اله غيره، لو بايعتموه و أطعتموه أدخلكم الجنة» [۱].

این حدیث که ابو نعیم تاج المحدثین سنیان روایت آن کرده، نص واضح است بر آنکه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله از استخلاف شیخین استنکاف و اعراض نموده، و بر استخلاف جناب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام رضا و خوشنودی خود ظاهر فرموده، که هر گاه ابن مسعود ذکر استخلاف اول و ثانی کرد، آن حضرت اعراض از او فرمود، و ابن مسعود دانست که این معنی موافق مرضی مبارک نیست

## درباره مرکز تخصصی غدیرستان کوثر نبی (ص)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

غدیر میثاق آسمانی انسان با خداست، چرا که در آن روز دین خدا کامل و نعمت الهی بر انسان به نهایت رسید

غدیر عنوان عقیده و دین ماست، و اعتقاد به آن، یعنی ایمان کامل به معبود و شکر گزاری انسان در مقابل همه نعمتهای نازل شده او. بر اساس امر به تبلیغ و معرفی علی علیه السلام در آیه شریفه: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ؛ تبلیغ و بازگویی واقعه غدیر و انجام سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در رساندن پیام غدیر، بر تمامی مؤمنین واجب می شود و سر پیچی از این واجب الهی گناهی است نا بخشودنی.

مرکز تخصصی غدیرستان کوثر نبی صلی الله علیه و آله و سلم که دارای ماهیت فرهنگی و غیر انتفاعی است، با اعتقاد راسخ بر این باور توحیدی و با هدف تبلیغ و نشر این واقعه سترگ بشری، با تأییدات الهی و حمایت همه جانبه مدافع راستین حریم امامت و ولایت مرحوم آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی قدس سره، در زمان حیات این بزرگوار و همت و تلاش خالصانه و شبانه روزی جمعی از مؤمنین ولایت مدار از سال ۱۳۸۱ پایه گذاری گردیده و تا کنون به فعالیت های چشم گیر خود ادامه داده است. و هزینه های آن به صورت مردمی و از طریق وجوهات شرعی، با اجازات مراجع عظام تقلید، هدایا، نذورات، موقوفات و همیاری افراد خیر اندیش تأمین می گردد.

این مرکز با تیمی مرکب از فرهیختگان و متخصصین حوزه و دانشگاه، هنرمندان رشته های مختلف، مردم ولایت مدار، هیئات مذهبی و کسبه بازار سعی نموده تا در عرصه های مختلف تبلیغ به صورت جهانی، اقدام به نشر معارف متعالی غدیر نماید. شما هم می توانید با مشارکت همه جانبه خود شامل نظرات و پیشنهادات، کمکهای مالی در این امر مهم سهیم بوده و جزء خادمین غدیر باشید. منتظر

تماسهای شما هستیم

تلفن های تماس: ۰۳۱۱۲۲۰۶۲۵۳ - ۰۳۱۱۲۲۰۶۲۵۲

تلفکس: ۰۳۱۱۲۲۰۶۲۵۳

تلفن همراه: ۰۹۱۱۸۰۰۰۱۰۹

سایت : [www.Ghadirestan.com](http://www.Ghadirestan.com) - [www.Ghadirestan.ir](http://www.Ghadirestan.ir)

ایمیل : [info@Ghadirestan.com](mailto:info@Ghadirestan.com)

آدرس مرکز: اصفهان - خیابان عبد الرزاق - نبش خیابان حکیم - طبقه دوم بانک ملت - مرکز تخصصی غدیرستان کوثر نبی صلی

الله علیه و آله و سلم - کد پستی: ۸۱۴۷۸۶۵۸۹۴

شماره حساب ملی سیبا: ۳۲۷۵۶۴۷۲۲۰۰۵

شماره کارت بانک ملی: ۶۰۳۷۹۹۱۱۴۶۸۹۰۲۴۳

و آنچه از دستاوردهای این مرکز در پیش رو دارید حاصل از فضل الهی است که شامل حال خادمین این مرکز شده است:

تأسیس کتابخانه تخصصی غدیر به صورت دیجیتال و کلاسیک :

راه اندازی بزرگترین و جامعترین کتابخانه تخصصی - دیجیتالی غدیر در سایت پایگاه تخصصی غدیرستان و همچنین به صورت

کلاسیک برای پژوهشگران و محققین در محل مرکزی غدیرستان امکان استفاده فراهم می باشد.

همایشها و نشستهای علمی تخصصی:

همایشهای استقبال از غدیر در سال های متوالی از سال ۸۸ حدود یک ماه قبل از غدیر با هدف هماهنگی و برنامه ریزی جشن های

دهه ی غدیر با استقبال اقشار مختلف مردم ولایتمدار و حضور کارشناسان امور فرهنگی به صورت باشکوهی برگزار گردید و

همچنین نشست های علمی تخصصی غدیر با هدف تحقیق و بررسی در موضوعات مختلف غدیر و همچنین بیان ارتباط غدیر با

مناسبت های مذهبی از جمله فاطمیه و مهدویت برگزار گردید، که در آن محققین و نویسندگان ، مقالات خود را به دبیر خانه

نشست ارسال نموده و پس از بررسی توسط هیئت داوران ، مقالات برگزیده در نشست ارائه و چاپ گردید.

احیای خطابه غدیر:

برگزاری جلسات هفتگی شرح خطابه غدیر در مکان های مختلف ، همراه با توزیع کتاب های خطابه و تشویق به حفظ فرازهای آن،

با هدف نشر و ترویج خطابه ی غدیر .

دوره های غدیر شناسی:

این دوره ها با هدف جذب و تربیت مبلغین غدیر ، جهت اعزام نیروی انسانی در سطوح مختلف ، در راستای اهداف عالیه ی مرکز

و همچنین آشنایی بیشتر طلاب ، دانشجویان و علاقه مندان، با مباحث غدیر شناسی ، برگزار می گردد.

احیای دهه غدیر:

تغییر برگزاری جشنهای غدیر از یک روز به یک دهه با هدف انجام وظیفه ی تبلیغ غدیر ، تعظیم شعائر الهی بوده و باعث ترویج و

گسترش جشن های غدیر می گردد .

بنابراین احیای دهه ی غدیر فرصت بیشتری را برای مبلغین و شرکت کنندگان در ارائه موضوعات مختلف غدیر و پذیرش آن فراهم

نمود.

تولیدات مرکز :

تولید نرم افزار های تلفن همراه و راه اندازی کتابخانه دیجیتالی غدیر، بر روی وب سایت پایگاه تخصصی غدیرستان ، با امکان

دانلود رایگان کتابها بر روی تلفن های همراه ، با هدف توسعه ی نشر و اطلاع رسانی معارف قرآن و عترت و دفاع از حریم شیعه . تولید کلیپها ، طراحی بروشورها و پوسترها ، با موضوع غدیر و ولایت و امکان دانلود رایگان آنها از روی سایت برای علاقه مندان راه اندازی وب سایت های مرکز:

مرکز تخصصی غدیرستان با درک رسالت سنگین خود در راستای تبلیغ غدیر پا در عرصه ی جهانی گذاشته و با تلاش کارشناسان و متخصصین اقدام به راه اندازی وب سایت هایی از جمله : سایت پایگاه تخصصی غدیرستان ، سایت دهه ی غدیر و سایت دعا برای وارث غدیر (مکیال المکارم) ،نموده است و انجام این فعالیت باعث ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف غنی شیعه با انگیزه نشر معارف،سرویس دهی به محققین و طلاب،گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقه مندان به نرم افزار های علوم اسلامی در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام از شبهات منتشره در جامعه،شده است.

مهد کودک غدیر:

برگزاری مهدهای کودک غدیر، ویژه ی خردسالان ،همزمان با برگزاری همایشها و مراسمات دهه ی غدیر ، با هدف شکوفایی محبت درونی آنان نسبت به حضرت علی علیه السلام در قالب نقاشی های زیبا ،بیان قصه های غدیر و اهدای بسته های فرهنگی ، از جمله فعالیت های این مرکز می باشد.

سفره احسان امیر المؤمنین :

سفره های احسان علی علیه السلام با هدف ترویج سنت حسنه اطعام و اهدای نان در روز غدیر،همراه با تقدیم بروشورهای حاوی معارف غدیر با جلوه ای زیبا در خیابان ها و میادین شهر در سال های اخیر،جهت ترویج و تبلیغ غدیر به صورت گسترده ،برگزار گردید.به حمد الله هر ساله با کمک هیات مذهبی و خیرین محترم و استقبال مردم از این سنت حسنه ی انبیای الهی و ائمه ی اطهار علیهم السلام،خاصه حضرت رضا علیه السلام هرچه باشکوه تر در حال برگزاری می باشد.

تجلیل از خادمین غدیر :

برگزاری هر ساله مراسمات تجلیل از خادمین غدیر به صورت باشکوهی با معرفی چهره ماندگار غدیر و تجلیل از افرادی که به هر نحوی خدمتگذار غدیر و امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده اند و همچنین معرفی و تجلیل از هیئت های محترم مذهبی ، مراکز ، سازمانها ، ستاد ها و نهادهایی که در مورد غدیر فعالیت داشته اند و تقدیم تندیس، لوح تقدیر و هدایا به مسئولین این مراکز.

ارتباط با هیئت های محترم مذهبی و مراکز :

ارتباط با هیئت های محترم مذهبی و مراکز و همکاری با آنها و ارائه راهکارهای عملی، طرحها، کلیپها و بروشورها با محتوای غدیر و ولایت، به آنها با هدف هرچه باشکوه تر برگزار شدن جشنهای بزرگ غدیر در ایام سرور آل محمد

فعالتهای آینده مرکز :

راه اندازی پورتال جامع غدیر با موضوعیت امامت در شبکه اینترنت

تأسیس موزه غدیر با موضوع ولایت و امامت جهت بازدید کنندگان داخلی و خارجی

تأسیس شبکه جهانی غدیر با موضوع پخش و تولید آموزه های دینی بر محور ائمه اطهار علیهم السلام

ایجاد مکانهایی برای گذراندن اوقات فراغت برای کلیه سطوح و سنین

برپایی اردوهای سیاحتی و زیارتی برای نخبگان و فعالان در زمینه غدیر

هماهنگی اجرای ماکت های مربوط به غدیر در مراکز و میادین خاص و حساس

برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghadirestan.ir](http://www.Ghadirestan.ir)

[www.Ghadirestan.com](http://www.Ghadirestan.com)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۱۸۰۰۰۱۰۹

